

تفسیر گلشاهی

تفسیر کاملی از قرآن مجید

« اهل سنت »



دکتر آنه طواق آخوند گلشاهی



انتشارات احسان

سوره التغابن

سوره «تغابن» آخرین سوره از مسبّحات^۱ است و آن دارای هیجده آیه و مدنی است. ضحاک گفت مکی است. در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. این سوره به سبب ذکر روز قیامت که زیان و خسران کافران در آن روز آشکار است «تغابن»^۲ نامیده شده است. و در فضیلت این سوره «وعن ابی بن کعب قال. قال رسول الله ﷺ. من قرأ سوره التغابن رفع عنه موت الفجاءه» کسی که سوره «تغابن» را بخواند مرگ ناگهانی از وی برطرف می‌گردد.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می‌برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان



يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١﴾

هر چه در آسمان‌ها و هر چه در زمین هست خداوند را تسبیح می‌گویند، پادشاهی خاص اوست و او به همه چیز تواناست. (۱)

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ

يُسَبِّحُ : فعل مضارع - مَا : فاعل

آنچه که در آسمان و زمین است از فرشتگان و انس و جن و پرندگان خداوند را به پاکی یاد می‌کنند که در سوره جمعه و همچنین در سوره‌های قبل از آن در این باب مطالبی بیان گردید. که در باب فضیلت ذکر خداوند عزوجل در حدیث شریف صحیح البخاری چنین آمده است:

از ابوموسی رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «کسیکه خدا را ذکر کرده و کسیکه ذکر نمی‌کند، به مانند شخص زنده و شخص مرده است».

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «ملائکه در همه جا مردمی را جستجو می‌کنند که خداوند جل جلاله را ذکر می‌کنند، چون چنین مردمی را پیدا نمودند، به یگدیگر می‌گویند: بیائید که گمشده‌ی ما اینجاست، سپس با بالهای خود به اطراف این مردم آنقدر تجمع می‌کنند که تا آسمان دنیا می‌رسند. و خداوند متعال - در حالیکه از همگان داناتر است - از این ملائکه می‌پرسد: بندگانم چه می‌گویند؟ ملائکه می‌گویند که حمد و ثنا و تسبیح و تهلیل ترا می‌گویند،

^۱ - یعنی سوره‌هایی که با تسبیح شروع می‌شود.

^۲ - زیان کردن، ضرر کردن

می‌فرماید: آیا اینها مرا دیده‌اند؟ ملائکه می‌گویند: نه خیر، به خداوند قسم است که ترا ندیده‌اند، می‌پرسد: اگر مرا می‌دیدند چگونه می‌بودند؟ می‌گویند: اگر ترا می‌دیدند ازین بیشتر عبادت و تمجید و تحمید نموده و تسبیح ترا می‌گفتند، خداوند متعال می‌پرسد: اینها چه آرزو دارند؟ می‌گویند: آرزوی بهشت را دارند، می‌پرسد: آیا بهشت را دیده‌اند؟ می‌گویند: پروردگارا! به خداوند قسم است که بهشت را ندیده‌اند، می‌پرسد: اگر بهشت را می‌دیدند چگونه می‌بودند؟ می‌گویند: اگر بهشت را می‌دیدند از این هم بیشتر آرزویش را نموده و بیشتر مطالبه‌اش می‌کردند، می‌پرسد: از چه چیز پناه می‌جویند؟ می‌گویند: از آتش دوزخ، می‌گوید: آیا آتش دوزخ را دیده‌اند؟ می‌گویند: پروردگارا! به خداوند قسم است که ندیده‌اند، می‌پرسد: اگر آتش دوزخ را می‌دیدند چگونه بودند؟ می‌گویند: اگر آتش دوزخ را می‌دیدند، ازین هم بیشتر ترسیده و از آن گریزان‌تر بودند.

خداوند متعال می‌فرماید: پس من شما را شاهد می‌گیرم که ایشان را آمرزیده‌ام، ملکی از ملائکه می‌گوید: در بین اینها فلانی است که با ایشان ذکر نکرده بلکه برای انجام کاری در مجلس آنها اشتراک نموده است، می‌گوید: اینها کسانی‌اند که همنشینان‌شان هم نباید بدبخت باشند».

لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

لَهُ: جار و مجرور خبر مقدم- الْمُلْكُ: مبتدا مؤخر- لَهُ: جار و مجرور خبر مقدم- الْحَمْدُ: مبتدا مؤخر- هُوَ: مبتدا- قَدِيرٌ: خبر

و پادشاهی آسمان‌ها و زمین و آنچه که در بین آنهاست از آن خداست و ستایش بر نعمت آفرینش مر او راست و او بر همه چیز تواناست و هیچ عجزی بر او راه نیست.



هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَاللَّهُ يَمَّا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

اوست که شما را بیافرید بعضی از شما کافرنند و بعضی از شما مؤمن، و خدا به آنچه می‌کنید بیناست. (۲)

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ

هُوَ: مبتدا- الَّذِي: خبر- خَلَقَكُمْ: فعل ماضی- کم: مفعول به- فاعل (هو)- وَمِنْكُمْ: جار و مجرور

خبر مقدم- كَافِرٌ: مبتدا مؤخر

و او آن کسی است که شما را [آدمیان] بیافرید پس بعضی از شما کافرنند و بعضی از شما مؤمن و اهل اسلام و ایمان هستند. یعنی: کافر کفر می‌ورزد و کفر را انتخاب می‌کند و مؤمن به خدا و رسولش ایمان می‌آورد و ایمان را بر می‌گزیند. چنانچه در حق قضا و قدر در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده که: از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت است که گفت: شخصی پرسید: یا رسول الله! آیا اهل جنت و دوزخ [در علم خدا] شناخته شده‌اند؟ فرمودند: «بلی» گفت: پس چرا کسی کاری بکند؟ فرمودند: هر کس

همان کاری را می‌کند که بر آن خلق شده است - یا - هر کس همان کاری را می‌کند که برایش میسر است».

مولانا گفت:

گفت یزادن و فمکنم مؤمن باز منکم کافر گیر کهن

وَاللَّهُ يَمَّا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

لفظ: اللَّهُ: مبتدا - بَصِيرٌ: خبر

و خداوند به آنچه که انجام می‌دهید از خیر و شر آگاه و بیناست یعنی آنچه را که کافر از اعمال شر و شرک و مؤمن از کارهای خیر و شر انجام می‌دهد بیناست و به تناسب آن کیفر و پاداش خواهد داد.

خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴿٢﴾
آسمان‌ها و زمین را به حق آفرید و شما را صورت بست پس صورت‌های شما را نیک گردانید و بازگشت به سوی اوست. (۳)

خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ

خَلَقَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - السَّمَوَاتِ: مفعول به

اوست که آسمان‌ها و زمین را به حق آفرید و شما را صورت بست و نقش بند کرد و سپس صورت‌های شما را نیک گردانید.

وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ

إِلَيْهِ: جار و مجرور خبر مقدم - الْمَصِيرُ: مبتدا مؤخر

و بازگشت همه به سوی اوست و به اعمال انسان‌ها کیفر و پاداش خواهد داد.

يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٤﴾
خداوند هر چه در آسمان‌ها و زمین است می‌داند و هر چه را پنهان کنید و هر چه را آشکار کنید می‌داند، و خدا به راز سینه‌ها داناست. (۴)

يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ

يَعْلَمُ: فعل مضارع - فاعل (هو) - مَا: مفعول به

خداوند با علم قدیم خود آنچه که در آسمان‌ها و آنچه که در زمین است از فرشتگان و جن و انس و غیره همه را می‌داند و نیز آنچه را که آنرا می‌پوشانید و پنهان می‌دارید و یا آشکار می‌کنید همه را می‌داند.

وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٤﴾

لفظ **وَاللَّهُ**: مبتدا - **عَلِيمٌ**: خبر

و خداوند آنچه را که در سینه‌ها پنهان می‌دارید می‌داند و هیچ چیز از علم او پنهان نیست.

أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۵﴾

آیا خبر کسانی که از پیش کفر ورزیدند به شما نرسیده که وبال کار خویش بدیدند و عذابی الم انگیز دارند؟ (۵)

أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ

يَأْتِكُمْ: فعل مضارع - **کم**: مفعول به - **نَبُؤُا**: فاعل

آیا خبر کسانی که از پیش کفر ورزیدند به شما نیامده که در دنیا به هلاکت رسیده و در آخرت نیز عذابی الم انگیز دارند؟ اقوامی مانند - قوم نوح و قوم عاد و ثمود. که هر یک به عذابی مبتلا و به هلاکت رسید. قوم نوح را طوفان غرق کرد و قوم عاد را که پیغمبرشان هود است باد صرصر و قوم ثمود که پیغمبرشان صالح است به وسیله صیحه و زلزله و صاعقه به هلاکت رسیدند آیا اینها برای امت شما یعنی قوم قریش که مشرک‌اند درس عبرتی نیست؟

فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

فَذَاقُوا: فعل ماضی - (و) **فاعل** - **وَبَالَ**: مفعول به - **لَهُمْ**: جار و مجرور خبر مقدم - **عَذَابٌ**: مبتدا مؤخر - **أَلِيمٌ**: نعت

که اقوام پیشین عاقبت کار خود را دیدند و در آخرت نیز عذابی دردناک که همان آتش دوزخ است با آنهاست.

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا وَاسْتَغْنَى اللَّهُ وَاللَّهُ

غَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴿۶﴾

این عذاب بدانجهت است که پیغمبرانشان دلایل روشن سويشان آورده بودند و گفتند آیا آدمیان ما را هدایت می‌کنند؟ پس کافر شدند و روی برتافتند و خداوند بی نیاز ستوده است. (۶)

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا وَاسْتَغْنَى اللَّهُ

ذَٰلِكَ: مبتدا - **ه**: اسم **ان** - **هی**: اسم **کان** - **تَأْتِيهِمْ**: فعل مضارع - **هم**: مفعول به - **رُسُلُهُمْ**: فاعل

این عذاب و عقاب مخصوص آنهاست و این به سبب آن است که پیامبرانشان برای آنها معجزات آشکار می‌آوردند پس گفتند: آیا ما را آدمیان هدایت می‌کنند. و چون پیغمبر از سوی خدا برای مردم برانگیخته شد مشرکان تعجب کردند و گفتند پیغمبر باید از جنس فرشته باشد نه از جنس انسان. پس کافر شدند و از ایمان آوردن به او روی برگرداندند و آنچه را که پیغمبر از معجزات آورده بود انکار

کردند پس خداوند بی نیاز و ستوده است. و نیازی به عبادت و طاعت کسی ندارد هر چه هست برای خود آنان دارای سود و منفعت است.

وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ

لفظ: الله: مبتدا - غنی: خبر - حمید: خبر ثانی

و خداوند بی نیاز از طاعت و عبادت بندگان است و از سوی تمام مخلوقات خویش به زبان قال و حال ستایش شده است.



زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّيُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ
کسانی که کافرانند پنداشته اند که دوباره زنده شان نکنند بگو، چرا، قطعاً زنده تان می کنند و آنگاه از عملهایی که می کرده اید خبرتان می دهند و این برای خدا آسان است. (۷)

زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا

زَعَمَ: فعل ماضی - الَّذِينَ: فاعل - أَنْ: حرف نسخ - لَنْ: حرف ناصبه - يُبْعَثُوا: فعل مضارع مجهول - (و) نایب فاعل

آنانکه کفر ورزیدند تصور می کنند که دوباره زنده نشوند و همین تصور غلطشان است که ایشان بر کفر پایدار ماندند. باید گفت که کدام دانه در زیر زمین رفت و نروئید پس چرا به دانه ای انسان این گمان در سر می پرورانی.

قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّيُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ

قُلْ: فعل امر - بَلَىٰ: حرف جواب - (و) قسم - رَبِّي: مجرور

بگو ای محمد ﷺ! بلی همگی شما برانگیخته خواهید شد و سوگند به پروردگار من هر آینه شما در قیامت برانگیخته خواهید گشت.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «مردم در روز قیامت بر بالای زمین سفید رنگ براقی حشر می گردند».

سهل رضی الله عنه می گوید: و در آن زمین برای هیچ کسی هیچ علامت و نشانه ای وجود ندارد.

وَذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ

ذَٰلِكَ: مبتدا - یَسِيرٌ: خبر

و این برانگیختن و رسیدگی به اعمال انسانها و دادن کیفر و پاداش به تناسب اعمالشان بر خدای تعالی بسیار آسان و سهل است.

فَتَأْمُرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ



پس به خدا و پیغمبر او و این نور که نازل کرده ایم ایمان بیاورید که خداوند به آنچه که می کنید آگاه است. (۸)

فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا

فَآمِنُوا: فعل ماضی - (و) فاعل

پس به خدا و پیامبرش و به آن روشنایی و نوری که فرستاده ایم یعنی قرآن که در اعجاز به نفس خود نشانه‌ی حقایق احکام و شریعت است و حلال و حرام در آن آمده ایمان بیاورید. زیرا قرآن نوری است که انسان را از تاریکی به سوی روشنایی و از ظلمت به سوی نور و از بی راهی به سوی هدایت رهنمون می کند پس هر که سوار آن کشتی شد غرقه طوفان و حوادث دنیا و آخرت نگردد و نجات یابد و رستگار گردد.

وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ

لفظ الله: مبتدا - خَبِيرٌ: خبر

و خداوند به آنچه می کنید از سخنان و افعال بر او پنهان نمی ماند و هر چه را اقرار و انکار می کنید می داند.

يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَعَمِلْ صَالِحًا يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ

وَيُدْخِلُهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٩﴾

روزی که برای رستاخیز، فراهمان کند، این روز مغبونی است و هر که به خدا ایمان بیاورد و عملی شایسته کند که گناهان او را محو کند و به بهشتی درونش برد که در آن جویها روان است و همیشه در آن جاودان اند که این کامیابی بزرگ است. (۹)

يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ

يَجْمَعُكُمْ: فعل مضارع - کم: مفعول به - فاعل (هو)

روزی که شما را برای روز حشر یعنی روز قیامت جمع می آورد و پاداش اعمال انسانها برای هر عمل کننده ای داده خواهد شد. آن روز تغابن و روز خسران و زیانکاری است.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «مردم در روز قیامت به سه قسم حشر می‌شوند. یک قسم‌شان در خوف و رجاء یک قسم دیگر طوری است که: دو نفر دو نفر بر یک شتر، سه نفر سه نفر بر یک شتر، و چهار نفر چهار نفر سوار بر یک شتر، و ده نفر ده نفر بر یک شتر آمده و جمع می‌گردند، و قسم سوم را آتشی جمع آوری نموده و حشر می‌نماید، و این آتش آنها را ترک نکرده و در هر گوشه و کنار، و در صبح و شام و گاه و بیگاه با آنها خواهد بود».

وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ، وَيُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا

مَنْ: مبتدا- يُؤْمِنُ: فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر- يُدْخِلْهُ: فعل مضارع- ه: مفعول به- فاعل (هو)- جَنَّاتٍ: مفعول به

و هر که به خدای تعالی ایمان آورده و کارهای شایسته و نیکو انجام دهد، آن نیکی‌ها بدی‌هایش را از بین می‌برد. «ان الحسنات يذهبن السيئات» و او را به بوستان‌هایی که در زیر آن رودهایی جاری است در آورد که آب آن از شیر سفیدتر و از شراب گواراتر و از غسل شیرین‌تر است، که در آن جاودان بمانند و از نعمت‌های بی زوال آن پیوسته بهره‌مند شوند.

ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

ذَٰلِكَ: مبتدا- الْفَوْزُ: خبر- الْعَظِيمُ: نعت

و این جنت که در آن جاودان می‌مانند و از نعمت‌های آن بهره‌مند می‌شوند کامیابی و رستگاری بزرگی است. رستگاری که هیچ رستگاری دیگری با آن برابری نمی‌کند.

در حدیث شریف از ابوهریره رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «خداوند متعال می‌فرماید: برای بندگان صالح خود چیزهایی را آماده کرده‌ام که نه چشم مثل آنها را دیده و نه گوش شنیده، و نه هم بدل هیچ بشری خطور نموده است، و این چیزها هم اکنون ذخیره شده است، و هیچگاه نمی‌توان نعمت‌های بهشت را به چیزهایی که شما از آن اطلاع دارید مقایسه کرد.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿١٠﴾
و کسانی که کفر ورزیدند و آیه‌های ما را دروغ شمردند آنها اهل جهنم‌اند و در آن جاودان‌اند که سرانجام بدی است. (۱۰)

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا

الَّذِينَ: مبتدا- أُولَٰئِكَ: مبتدا- أَصْحَابُ: خبر، جمله خبر- خَالِدِينَ: حال

و کسانی که به وحدانیت خدای تعالی کفر ورزیدند و رسول ما را انکار نمودند و آیت‌های ما را که قرآن و یا معجزاتی که به وسیله پیغمبر ما آشکار گردیده تکذیب کردند آن گروه ملازمان آتش دوزخ هستند و در آن جاودان می‌مانند و از آن بیرون آمدن نتوانند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از نعمان بن بشیر رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «آسان‌ترین عذاب اهل دوزخ عذاب کسی است که در کف پایش دو پارچه‌ی آتش گذاشته می‌شود، که از اثر آن آتش، مغز سرش مانند دیگ می‌جوشد».

وَيَلَسَ الْمَصِيرُ

يَلَسَ: فعل ذم- الْمَصِيرُ: فاعل

و چه بازگشتگاه بدی است آن دوزخ.

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ، وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١١﴾
هیچ مصیبتی نمی‌رسد مگر به اذن خدا و هر کس به خدا ایمان آورد دل وی را هدایت کند و خدا به همه چیز داناست. (۱۱)

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ

أَصَابَ: فعل ماضی- مِنْ: حرف جر زائد- مُصِيبَةٍ: فاعل

و هیچ مصیبتی به انسان نمی‌رسد از قبیل مرگ و مرض- سختی‌ها و نابودی مال و ...، مگر به اجازه‌ی خداوند متعال. چونکه برای اصلاح حال بندگان و امتحان ایشان به صبر و پاکی ایشان از گناه این مصیبت را به ایشان می‌رساند تا مورد محک قرار گیرد آیا می‌تواند به آن صبر کند یا نه همچون صبر کردن ایوب به از دست دادن فرزندان و مال و بیماری که برایش پدید آمد و یا صبر ابراهیم خلیل الله که بر سه نوع آزمایش قرار گرفت. آزمایش اول با مال. آزمایش دوم با ذبح و قربانی فرزند و آزمایش سوم با نفس او که به فرمان نمرود در آتش انداختند ولی از این آزمایش روسفید بیرون آمد. بزرگان و عرفا و علمای دین نیز این چنین آزمایش می‌شوند تا خالص از ناخالص و استقامت و غیر استقامت بندگان خود را مورد محک و آزمایش قرار دهد. همچنانکه در آیه‌ی شریفه آمده است.

«وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشْيٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ»^۱.

«هر آینه شما را می‌آزمائیم به چیزهایی از قبیل ترس و گرسنگی و از دست دادن مال و جان‌ها و میوه‌ها و صابران را بشارت بده»

وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ

^۱ - سوره بقره، آیه ۱۵۵

مَنْ: مبتدا - يُؤْمِنُ: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر

و هر کس به خدا ایمان بیاورد خداوند دل وی را به راه راست و مستقیم که آن دین حق و اسلام است رهنمایی و هدایت می‌کند.

بویگر و راق گفت: و کسی که ایمان آورد به خدا در هنگام شدت و بلاء پس براستی خداوند از عدل خود قلبش را به سوی صبر هدایت می‌کند و در برابر شدائد مقاوم و تسلیم قضا و قدر می‌کند که آن زیادی هدایت و یقین برای بنده‌ی مخلص خداست.
در بوستان شیخ سعدی آمده است که:

نه تلخ، است صبری که بر یاد اوست	که تلخی شکر باشد از دست دوست
ترا عشق همچون خودی ز آب و گل	ربایسد همی صبر و آرام دل
تو گویی به چشم اندرش منزل است	و گر دیده بر هم نهی در دل است
گرت جان بخواهد، به لب بر نهی	ورت تیغ بر سر نهد، سر نهی
به سودای جانان زجان مشغول	به ذکر حبیب از جهان مشغول
«الست» از ازل همچنانشان به گوش	به فریاد «قالوا بلی» در خروش

وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

الله: مبتدا - عَلِيمٌ: خبر

و خداوند به همه چیز داناست یعنی آنانکه به شدائد و سختی‌ها و بلاها و مصیبت‌ها صبر می‌کنند و تسلیم قضای الهی می‌شوند با علم بلیغ و وسیع خود همه را می‌داند و به تناسب آن مقام و درجه پاداش خواهد داد.

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلْغُ الْمُبِينُ ﴿۱۲﴾

خدا را اطاعت کنید و پیغمبر را اطاعت کنید پس اگر روی برتایید پس جز این نیست که بر پیغمبر ما فقط پیام رسانی آشکار است. (۱۲)

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ

وَأَطِيعُوا: فعل امر - (و) فاعل - لفظ الله: مفعول به

خدا را فرمان برید در فرائض و انجام امور فریضه و رسول را اطاعت کنید در انجام امور سنت یعنی آنچه را که خداوند در قرآن نازل فرموده از امر و نهی اطاعت کنید و فرمانبردار باشید و آنچه را که رسول او از کارهای خیر و شر در انجام و عدم انجام آن امر فرموده پیروی کنید. خواجه عبدالله انصاری گفت: در آن مجلت که سنت پای گیرد، بدعت زهره ندارد که جای گیرد. سنی باش تا با ایمان در خاک شوی، راه مبتدعان مرو که زود هلاک شوی.

فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلْغُ الْمُبِينُ

عَلَى رَسُولِنَا : جار و مجرور خبر مقدم - أَلْبَلَعُ : مبتدا مؤخر

پس اگر شما از فرمانبرداری و اطاعت پیغمبر ﷺ روی بگردانید و اعراض کنید پس جز این نیست که پیغمبر فقط پیام رسان است و وظیفه‌ی دیگری ندارد. وظیفه‌ی پیغمبر رساندن پیام و نوید دادن به بهشت و انجام امر به معروف و ترساندن از دوزخ و انجام ندادن کارهای منکر است. پس رسول ما با این ابلاغش وظیفه‌ی خود را انجام داده است.



اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

خداوند یکتاست و هیچ خدائی جز او نیست و مؤمنان باید که بر خدا توکل کنند. (۱۳)

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

لفظ الله: مبتدا - إِلَهَ : اسم لای نفی جنس - هُوَ: بدل - خبر لای نفی جنس محذوف

خدا اوست مستحق عبادت و پرستش و معبود یگانه فقط اوست و جز او هیچ معبودی به سزا نیست.

وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

فَلْيَتَوَكَّلِ: فعل مضارع - الْمُؤْمِنُونَ: فاعل

پس باید بر خداوند یکتا و چاره ساز توکل کرد و فقط اوست که تدبیر امور می‌کند پس امور خود را به او تفویض کنند و فقط به او تکیه کنند چونکه هیچ تکیه‌گاهی غیر از او نیست او بهترین تکیه‌گاه تکیه‌کنندگان است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنِّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوٌّ لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِن



تَعَفَّوْا وَتَصَفَّحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بعض زنان و فرزندان شما دشمن شما هستند از آنها حذر کنید، پس اگر چشم پوشید و ببخشید، خدا آمرزگار و رحیم است. (۱۴)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنِّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوٌّ لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ

مِنْ أَزْوَاجِكُمْ : جار و مجرور خبر ابتداء مقدم - عَدُوٌّ: اسم ابتداء مؤخر

ای کسانی که ایمان آورده‌اید بدورستی بعضی از زنان شما و فرزندان شما دشمن شما هستند چونکه آنان مانع هجرت شما می‌شوند و یا از اعمال و کارهای خیر شما را باز می‌دارند یا شما را به قطع صله رحم و یا به گناه وا می‌دارند. پس از ایشان دوری کنید و فریفته اعمال فریکارانهای آنان مباشید. در سبب نزول این آیه‌ی کریمه آورده‌اند که مسلمانان اهل مکه آن هنگام که خواستند هجرت کنند بعضی از همسران و فرزندان آنان به دلایل مختلف مانع از هجرت ایشان شده‌اند مثلاً می‌گفتند. ما اینجا خانه و کاشانه و باغ و بوستان داریم و در آنجا غریبیم و ... تا اینکه خدای تعالی فرمان داد که از ایشان بپرهیزید و فریفته اعمال ریاکارانه‌ی آنها مباشید.

در حق پرهیز نمودن از فریب زن، و معنی قول خداوند متعال که: «ان من ازواجکم و اولادکم عدواً لکم». «بعضی از همسران و اولادهای شما دشمن شما هستند». از اسامه بن زید رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «بعد از خود فتنه‌ای را مضرتر از زن برای مردها بجا نگذاشته‌ام».

در گلستان شیخ اجل سعدی. حکایتی آمده که:

از صحبت یاران دمشقم ملامتی پدید آمده بود؛ سر در بیابان قدس نهادم و با حیوانات انس گرفتم تا وقتی که اسیر فرنگ شدم، در خندق طرابلس با جهودانم بکار گل بداشتند. یکی از رؤسای حلب که سابقه‌ای میان ما بود گذر کرد و بشناخت و گفت: ای فلان! این چه حالتست؟ گفتم: چه گویم؟

همی گریختم از مردمان بکوه و بدشت که از خدای نبودم بآدمی پرداخت
قیاس کن که چه حال بود درین ساعت که در طویله‌ی نا مردمم بیاید ساخت

بر حالت من رحمت آورد و بده دینار از قیدم خلاص کرد و با خود به حلب برد و دختری که داشت به نکاح من در آورد بکابین صد دینار مدتی بر آمد، بدخوی ستیزه روی، نا فرمان بود، زبان درازی کردن گرفت و عیش مرا منغص داشتن.

زن بد در سرای مرد نکو هم درین عالم است دوزخ او
زینهار از قرین بد زینهار و قنارینا عذاب النار

باری زبان تعنت دراز کرده همی گفت: تو آن نیستی که پدر من ترا از فرنگ باز خرید!؟ گفتم: بلی، من آنم که بده دینار از قید فرنگم باز خرید و بصد دینار بدست تو گرفتار کرد.

شنیدم گوسپندی را بزرگی رهانید از دهان و دست گرگی
شبانگه کارد در حلقش بمالید روان گوسپند از وی بنالید
که از چنگال گرگم در ربودی چو دیدم عاقبت، خود گرگ بودی

وَإِنْ تَعْفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

تَعْفُوا: فعل مضارع - (و) فاعل - لفظ الله: اسم ان - غَفُورٌ: خبر ان - رَحِيمٌ: خبر دوم ان
و اگر از جرم‌ها که کرده‌اند درگذرید و درگذرانید و بیامرزد گناهانی را که مرتکب شده‌اند پس بدرستی که خداوند آمرزنده و مهربان است. هم برای شما و هم برای زنان و فرزندان فتنه انگیز.

﴿۱۵﴾

إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ
براستی مالها و فرزندان فتنه‌ای (امتحانی) برای شما هستند و پاداش بزرگ فقط نزد خداست. (۱۵)

إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ

أَمْوَالِكُمْ: مبتدا - فِتْنَةً: خبر

جز این نیست که مالهای شما و اولاد شما فتنه و وسیله امتحان و مایه رنج و زحمت شما هستند چونکه دوستی مال و اولاد شما را بر انجام کارهای ناشایست و امانی دارد و از محبت الهی بر حذر می دارد.

وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ

لفظ: اللَّهُ: مبتدا - عِنْدَهُ: مفعول فيه - ه: مضاف الیه، خبر مقدم - أَجْرٌ: مبتدا مؤخر - جمله خبر لفظ

اللَّهُ

و پاداش بزرگ فقط نزد خداست. یعنی کسی که محبت و دوستی خدا را بر محبت مال دنیا و فرزندان ترجیح دهد بر اوست پاداش عظیم در آخرت.

در کیمیای سعادت امام محمد غزالی در حق جاه و مال که انسان از آن زیان می بیند آورده که: اگر کسی گوید که: چون طلب کمال ربوبیت طبع آدمی است و آن جز به قلم و قدرت نیست، و طلب علم محمود است - که آن طلب کمال است - باید که طلب جاه و مال نیز محمود باشد که آن نیز طلب قدرت است، و قدرت نیز از جمله کمال است. و از صفات حق است، همچون علم، و بنده هر چند که کاملتر به حق تعالی نزدیک تر بود؛ جواب آن است که: علم و قدرت هر دو کمال است و از صفات ربوبیت است، لیکن آدمی را راه است به علم حقیقی و راه نیست به قدرت حقیقی، و علم کمالی آن است که وی را به حقیقت ممکن است که حاصل آید، و آنگاه با وی بماند، اما قدرت حاصل نیاید، لیکن پندارد که حاصل آمده و آنگاه با وی بماند، که قدرت به مال و به خلق تعلق دارد و به مرگ از وی منقطع شود، و هر چه به مرگ باطل شود، از جمله باقیات صالحات نبود و روزگار بردن اندر طلب آن جهل بود. پس از قدرت آن قدر به کار آید که وسیلت بود به تحصیل علم، و قیام علم به دل است نه به تن، و دل باقی است و ابدی، چون عالم از این جهان بشود علم بماند، و آن علم نوری باشد که فرا حضرت الهیت بیند تا لذتی یابد، که لذت بهشت اندر آن مختصر شود. و علم را به هیچ چیز تعلق نیست که آن به مرگ باطل شود، چون متعلق علم نه مال است و نه دل خلق بلکه ذات حق تعالی است.

پس کمال به حقیقت علم و معرفت است، و دیگر حریت و آزادی از دست شهوات؛ اما مال و جاه و کمال نماید، و نیست، و آن گاه باقی نباشد پس از مرگ. پس خلق اندر طلب کمال معذورند، بلکه بدان مأمورند و روی بدان آورده اند، و لیکن به کمال حقیقی جاهل اند، و آنچه کمال است پشت با آن کرده اند، پس همه راه زیان خود همی روند، و حق تعالی از این گفت که: «وَالْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خَسْرٍ»

فَالْتَقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَأَسْمِعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِّأَنْفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقْ شَحْ

نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٦﴾

پس از خدا تا می توانید بترسید و گوش فرا دارید و اطاعت کنید و مالی را برای خودتان انفاق کنید. و هر که از بخل ضمیر خودش محفوظ ماند، آنها خودشان رستگارانند. (۱۶)

فَأَنْقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَأَسْمِعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِّأَنْفُسِكُمْ

فَأَنْقُوا: فعل امر - (و) فاعل - لفظ الله: مفعول به

پس تا می توانید از خدا بترسید، یعنی تا جایی که توان دارید در دل خود از خدا بترسید و آنچه را که امر فرموده انجام دهید و از آنچه که باز داشته است بپرهیزید و او را فرمان بردار باشید و هر چه از مال نیکوتر است در راه خدا صدقه دهید زیرا که فایده‌ی آن به شما می‌رسد.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی از شما هست که مال و ارث خود را از مال خود بیشتر دوست داشته باشد؟» گفتند: یا رسول الله! هیچ کسی نیست که مال و ارث خود را از مال خود بیشتر دوست داشته باشد، فرمودند: «مال خودش آنست که پیش از خود فرستاده است، و آنچه که از وی می‌ماند مال و ارث اوست».

وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

مَنْ: مبتدا جازم - يُوقِ: فعل مضارع مجهول - نایب فاعل (هو)، جمله خبر - شُحَّ: مفعول به -

فَأُولَٰئِكَ: مبتدا - هُمْ: ضمیر فصل - الْمُفْلِحُونَ: خبر

و هر که از بخل نفس خود را نگاه داشت یعنی حق خدا را امساک نکرد و در راه وی بذل و بخشش نمود پس آنان رستگارانند در دنیا از مخلوقات و در عقبی از عقوبات در امان‌اند در حق امساک مال و ندادن نفقه و صدقه.

در بوستان شیخ اجل سعدی حکایتی آورده که ابیاتی از آن چنین است.

یکی زهری خرج کردن نداشت	زرش بود و یارای خوردن نداشت
نه خوردی که خاطر بر آسایدش	نه دادی، که فردا به کار آیدش
شب و روز در بند زر بود و سیم	زر و سیم در بند مرد لیستم
زر اندر کف مرد دنیا پرست،	هنوز ای برادر به سنگ اندرست
به سنگ اجل ناگهش بشکنند	به آسودگی گنج، قسمت کنند
پس از بردن و گرد کردن چو مور	بخور پیش از آن کت خورد کرم گور

إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُّضَاعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ ﴿١٧﴾

اگر خدا را وام نیکو دهید آن را برای شما مضاعف گرداند و شما را بیامرزد که خدا قدرشناس و بردبار است. (۱۷)

إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُّضَاعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ

تُقْرِضُوا: فعل مضارع - (و) فاعل - لفظ الله: مفعول به - قَرْضًا: مفعول مطلق - حَسَنًا: نعت

اگر کسی با خلوص نیت وام دهد خدا را، یعنی به بندگان در مانده وامی نیکو دهد و در دادن وام عجله کند و منت ننهد یا طالب عوض نباشد خداوند مضاعف گرداند و زیاده بر زیاده کند اجر آن وام را از برای او. خدای تعالی آن را برای شما یکی را ده تا هفت صد یا هزار یا هفت صد هزار یا بغیر حساب دهد. پس معلوم می شود از راه سنت وام دادن بهتر از صدقه دادن است که صدقه به محتاج و غیر محتاج رسد، و وام جز محتاج از سر ضرورت نخواهد بود.

وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ

لفظ: اللَّهُ؛ مبتدا - شَكُورٌ: خبر - حَلِيمٌ: خبر ثانی

و خداوند پاداش دهنده و بردبار و قدر شناس است و پاداش هیچ کس را کم ندهد.

عَلِيمٌ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۱۸﴾

خداوند دانای غیب و شهود و نیرومند و فرزانه است. (۱۸)

عَلِيمٌ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

مبتدا: محذوف - عَلِيمٌ: خبر - الْعَزِيزُ: خبر ثانی

خداوند دانای رازهای پنهان و آشکار است و آنچه را که از تصدیق ایمان ظاهر می کنید و آنچه را که در دل پنهان می دارید و نفاق در دل دارید می داند و غالب و قاهر است و برگرفتن انتقام تواناست و به فضل و کرامت و از روی حکمت و به صلاح حکم می کند و هر حکمی که کرد از روی حکمت کرد.

سوره الطلاق

سوره «طلاق» دارای دوازده آیه است و به اجماع مفسران مدنی است، چون اول این سوره با احکام طلاق شروع شده آن را «طلاق» نامیده‌اند. گفته‌اند در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. و در فضیلت این سوره آورده‌اند.

عن ابی بن کعب، قال: قال رسول الله ﷺ: من قرأ سوره الطلاق مات فی سנה رسول الله.

از ابی بن کعب گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر کس سوره طلاق را بخواند (و آن را در کارهای روزمره‌ی خود بکار بندد) بر سنت پیامبر از دنیا می‌رود.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می‌برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ ۖ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ ۚ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا ﴿١﴾

ای پیغمبر! وقتی که اراده کردید زنان را طلاق گوئید پس ایشان را در اول عده‌ی ایشان، طلاق دهید و عده را شمار کنید و از خدا، پروردگارتان بترسید و آنها را از خانه‌هایشان بیرون نکنید و ایشان نیز بیرون کرده نشوند مگر آنکه بدکاری نمایان کنند این حدود خداست و هر که از حدود خدا تجاوز کند به خویش ستم کرده است. تو نمی‌دانی شاید خداوند پس از این چیزی پدید آرد. (۱)

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ

ای: منادا- ها: حرف تنبيه- النَّبِيُّ: عطف بیان- إِذَا: مفعول فيه- طَلَقْتُمُ: فعل ماضی- تم: فاعل-

النِّسَاءَ: مفعول به

مخاطب این آیه حضرت رسول اکرم ﷺ است اما خطاب به تمام امت است. می‌گوید: ای پیغمبر ﷺ! وقتی که خواستید زنان را طلاق دهید پس طلاق دهید ایشان را در اول عده‌ی ایشان، یعنی آن هنگام به سوی عده‌ی خویش روی آورد یا وقتی که عده‌شان خواست شروع شود. مراد این است که زنان خود را در موقعی که از عادت ماهانه‌شان پاک شدند طلاق دهید. آورده‌اند که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما در حالت حیض طلاق داد حضرت رسول ﷺ فرمود تا رجوع کند و آنگاه که از حیض (عادت ماهانه)

پاک شود، آنگاه حیض گردد و باز پاک شود پس در این هنگام اگر خواست او را طلاق دهد. پس او را در حالت طهر وی و پیش از آنکه با وی نزدیکی نماید طلاق کند.

این است عده‌ای که خدای تعالی به آن فرمان داده است. در این وقت یعنی بعد از پاک شدن از حیض هنوز نزدیکی نکرده باقی مانده است اگر خواست زنش را نگاه دارد، و اگر خواست طلاق دهد پیش از آنکه با وی جماع نماید او را طلاق دهد، و این همان عده‌ای است که خداوند متعال امر نموده است که زنها در آن طلاق داده شوند.

و در حدیث شریف آمده است که: طلاق دادن هنگام حیض، طلاق حساب می‌گردد. و از ابن عمر رضی الله عنه در روایت دیگری آمده است که گفت: (همان طلاقی را که در حالت حیض داده بودم) بر من یک طلاق محسوب گردید.

و نیز در ادامه آیه آمده است که: عده را بشمارید. بر مرد و زن هر دو لازم است که شمار عده را فراموش نکنند مبادا از روی غفلت و سهو و بی احتیاطی اختلاف واقع شود پس طلاق در موقعی صورت گیرد که در شمارش عده و یا کمی و بیشی آن اختلاف و یا فراموشی صورت نگیرد.

باید توجه داشت که عده‌ی مطلقه سه حیض است. همچنانکه در مذهب ابوحنیفه چنین آمده است. بنابراین همانطوریکه در بالا مذکور شد باید زن را طوری طلاق داد تا تمام سه حیض داخل شمار گردد. فرض کنید که اگر مرد زن را در حالت حیض طلاق دهد از دو حال خالی نیست. آن حیض را که در حالت آن طلاق داده است در عده شمار کنیم و به حساب آوریم یا نه. اگر به حساب آوریم پیش از واقع شدن طلاق هر قدر زمانیکه از حیض گذشته آن از عده کم می‌شود و سه حیض کامل عده باقی نمی‌ماند. و اگر به حساب نیاوریم چون علاوه بر حیض موجوده سه حیض شمار می‌شود بنابراین، این حیض زیاده از سه حیض شمارش شده خواهد بود. بنابراین راه مشروع همین است که در طهر قبل از نزدیکی طلاق داده شود.

وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ

اتَّقُوا: فعل امر - (و) فاعل - لفظ الله: مفعول به

و از خدا، پروردگارتان بترسید و به زنان زیان نرسانید و طلاق سنت دهید. طلاق سنی همانطوریکه گفتیم، طلاقی است که در طهری واقع شده باشد که در آن مرد با زن خویش نزدیکی نکرده باشد.

در حدیث شریف آمده است: «بی گمان از منفورترین حلال‌ها نزد خداوند طلاق است، بنابراین هر چند در اسلام طلاق جایز و مشروع است ولی باید به آن در هنگام ضرورت و اضطرار روی آورد البته باید ضوابط شرعی آن کاملاً رعایت شود.

طلاق که آخرش سه طلاق است کاسته می‌شود یعنی اگر بعد از چند سال در صورتی که دو طلاق رجعی داده بود یک مرتبه‌ی دیگر طلاق داد یا اگر یک طلاق رجعی داده بود و دو طلاق دیگر داد این زن سه طلاقه می‌شود.

اگر کسی عیال خود را قبل از مجامعت طلاق صریح داد نمی‌تواند رجوع نماید اگر چه خلوت صحیحه انجام گرفته باشد چون زن غیر مدخوله به یک طلاق رجعی بائن می‌شود. عیال مطلقه به طلاق می‌تواند خود را زینت و آرایش دهد تا دل شوهرش به طرفش مایل شود و رجوع کند.

و نیز عیال مطلقه به طلاق رجعی را قبل از رجعت می‌تواند با خود به سفر ببرد. مسئله دیگر زنی را که مطلقه به طلاق بائن گردیده قبل از گذشتن عده با شوهر دیگری نمی‌تواند ازدواج نماید ولی شوهری که او را طلاق داده قبل از گذشتن عده می‌تواند او را عقد نماید.

مسئله دیگر: اگر شخصی عیال خود را که با او مجامعت ننموده و خلوت صحیحه بین آنان صورت نگرفته طلاق داد. این طلاق بائن است. طلاق زن قبل از دخول و مجامعت و خلوت صحیحه احتیاج به عده ندارد. یعنی زن می‌تواند در طلاق قبل از دخول و خلوت صحیحه به مجردی که طلاق واقع شد شوهر دیگر اختیار کند.

مسئله دیگر: آنست که شخص برای عیال خود که با او مجامعت ننموده و خلوت صحیحه بین آنان صورت نگرفته گفت تو سه طلاق، این سه طلاقه می‌شود. و احکام سه طلاق بر او جاری است.

خلاصه، مسئله طلاق مسئله بسیار پیچیده و مشکلی است. برادران عزیز باید در این امر توجه خاص داشته باشند و با کلماتی که موجب طلاق واقع شود بازی نکنند تا سبب پشیمانی و افسوس نشوند. و نیز در احادیث بیان شده است که موقع طلاق عرش خدا می‌لرزد و زنی که بدون عذر مطالبه‌ی طلاق نماید بوی بهشت به مشامش نمی‌رسد با این همه در وقت ضرورت این شربت تلخ را باید نوشید که برای رفع تشنگ و اختلاف در زندگی اجتماعی از طرف شریعت مقدس اسلام تجویز گردیده است.

لَا تَخْرُجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ

لَا يَخْرُجْنَ : فعل مضارع - (و) فاعل - هن: مفعول به

آنان را از خانه‌هایشان بیرون نکنید یعنی آن زمانی که دوره عده را می‌گذرانند از خانه‌هایی که در وقت طلاق در آن زندگی می‌کردند بیرون نکنند و خودشان هم بیرون نروند. یعنی خود زنان مطلقه نیز تا آن هنگام که در داخل عده هستند از خانه‌ها به جز در وقت ضرورت بیرون نروند. باید دانست که احکام طلاق بر دو نوع است.

- ۱- طلاق رجعی: آنست که مرد صراحتاً لفظ طلاق را یک مرتبه یا دو مرتبه به زن نسبت می‌دهد.
- ۲- طلاق بائن: آنست که مرد لفظ حرام را به زن نسبت می‌دهد، مثل اینکه برای زن خود می‌گوید تو بر من حرامی یا مثل خواهرم و مادرم هستی و نیت طلاق را دارد. در این صورت‌ها زن طلاق بائن واقع می‌شود اگر مرد بخواهد به زناشوئی ادامه دهد مجدداً باید زن را عقد کند و این عقد پیش از گذشتن عده یا بعد از گذشتن عده صحیح است.

اما طلاق رجعی، احتیاج به عقد ندارد اگر مرد گفت از طلاق خود رجوع کردم یا با عیال خود بعد از طلاق جماع کرد یا او را بوسید یا دست خود را به شهوت به بدنش کشید یا به نظر شهوت به فرجش

نظر کرد همه‌ی اینها اگر پیش از گذشتن عده بوده صحیح است و این زن عیالش می‌شود ولی از نصاب طلاق کاسته می‌شود. در بیان سبب نزول مفسران گفته از انس (رض) روایت کرده‌اند که فرمود: «رسول خدا ﷺ حنضه را طلاق دادند و او نزد خانواده‌ی خویش برگشت، در این جا بود که خداوند جلّ و آیه کریمه را نازل فرمود و به ایشان دستور داده شد که: به وی رجوع نمایند زیرا او روزه‌دار و شب زنده‌دار است و در بهشت نیز از همسران ایشان می‌باشد».

وَلَيْكَ حُدُودُ اللَّهِ

تِلْكَ : مبتدا - حُدُودُ : خبر

حدود احکام الهی این است. پس باید این حدودی را که بر شمرديم رعایت کنند و از آن تخلف و تجاوز نکنند.

وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ

مَنْ : مبتدای جازم - يَتَعَدَّ : فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر - ظَلَمَ : فعل ماضی - فاعل (هو) - نَفْسَهُ : مفعول به

و هر که از حد و حدود الهی تجاوز کند پس بدرستی که بر نفس خود ستم کرده است و خود را مستحق عقوبت و کیفر قرار داده است. یعنی آنچه که در حق احکام شریعت گفتیم بگذرد و یا آن را نادیده بگیرد شایسته چنین عقوبتی خواهد بود.

لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا

لَا تَدْرِي : فعل مضارع - فاعل (انت) - لَفْظُ اللَّهِ : اسم لَعَلَّ - يُحْدِثُ : فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر لَعَلَّ - بَعْدَ : مفعول فیه - أَمْرًا : مفعول به

هیچ کس نمی‌داند ای انسان طلاق دهنده که شاید خدای تعالی بعد از این شرایطی پدید آورد و فراهم کند که مرد را پشیمان کند یا دوستی زن را در دل وی پدید آرد تا رجوع نماید و زن در خانه‌ی شوهر باقی بماند. اما سرانجام لازم به ذکر است که در مورد سه طلاقه سخنی کوتاه از حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است بیان کنیم.

از عائشه رضی الله عنها روایت است که: همسر رفاعه قرظی نزد پیغمبر خدا ﷺ آمده و گفت: یا رسول الله! رفاعه مرا سه طلاق داده بود، و بعد از وی با عبدالرحمن بن زبیر قرظی ازدواج نمودم، ولی او چیزی ندارد، پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «شاید می‌خواهی دوباره نزد رفاعه برگردی، نه خیر، تا آنکه (عبدالرحمن) مزدی تو، و تو مزه‌ی او را نجشیده باشی (نمی‌توانی به شوهر اولی‌ات برگردی).

فَإِذَا بَلَغَ أَجَلُهُنَّ فَامْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِّنكُمْ
وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَٰلِكُمْ يُوعِظُ بِهِ مَن كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَن يَتَّقِ
اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ﴿٢﴾

و چون مدت عده آنان نزدیک به پایان رسید به شایستگی نگاهشان دارید یا به وجه پسندیده از ایشان جدا شوید و دو تن عادل از خودتان را گواه گیرید و شهادت را برای خدا بیا دارید، هر که به خدا و روز جزا ایمان دارد ازین پند گیرد و هر که از خدا بترسد، برای وی راه بیرون رفتنی پدید آرد. (۲)

فَإِذَا بَلَغَ أَجَلُهُنَّ فَامْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِّنكُمْ
وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ

فَإِذَا: مفعول فيه - بَلَغَ: فعل ماضی - (ن) فاعل - أَجَلُهُنَّ: مفعول به - فَامْسِكُوهُنَّ: فعل امر - (و) فاعل -
هن: مفعول به

و چون مدت عده آنان نزدیک به پایان رسید ایشان را به وجه پسندیده نگه دارید یعنی رجعت کنید و با خوشی و رغبت به او برگردید و یا به شایستگی از ایشان جدا شوید یعنی به خوشی ایشان را رها کنید تا آنکه عده‌شان به پایان برسد و آنگاه صاحب اختیار خود گردند و به آنان زیان نرسانید و حق و حقوق آن زن را ادا نمائید. و دو نفر از عادل را از میان خود گواه گیرید آن دو تن فاسق نباشند چه برای رجعت باشد و چه برای جدایی از او و این شاهد عادل در مذاهب چهارگانه مستحب است. و شهادت را برای خدای یگانه بر پا دارید ای کسانی‌که گواهان هستید در وقت حاجت از گواهی دادن نپرهیزید.

ذَٰلِكُمْ يُوعِظُ بِهِ مَن كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ

ذَٰلِكُمْ: مبتدا - يُوعِظُ: فعل مضارع مجهول - مَن: نایب فاعل، جمله خبر
پس هرکسی که به روز قیامت و رستاخیز ایمان دارد به این حکم‌ها که بر شما دریم پند داده می‌شود چونکه پاسخ اعمال همه متعلق به آن روز است پس از آن روز بترسید.

وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا

مَن: مبتدا - يَتَّقِ: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر
و هر که از خدا بترسد، و حد و حدود احکام الهی را رعایت کند و از آن در نگذرد خداوند برای او راه خروجی پدید می‌آورد از آنچه که به آن در افتاده است یعنی از غم و اندوه دنیا خلاص یابد و در آخرت نیز وبالی برای او نیست.

وَبَرِّزُهُ مِّنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَلِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ
لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا ﴿٣﴾

و خداوند او را از آنجایی که گمان ندارد روزی می‌دهد، و هر که بر خدا توکل کند پس خدا او را بس است، بی گمان خداوند به مراد خود رسیده است، هر آینه خداوند برای هر چیزی اندازه‌ای معین کرده است. (۳)

وَرَزَقَهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ

رَزَقَهُ: فعل مضارع - ه: مفعول به - فاعل (هو)

مفسران گفتند: این آیت در شأن عوف بن مالک اشجعی فرو آمد، مردی درویش بود و پسری داشت، مشرکان او را اسیر گرفتند و عوف برخاست و پیش مصطفی ﷺ آمد و از درد دل بنالید، یکی از غم فرزندان و دیگر از بی‌کامی و درویشی و فقری، رسول خدا ﷺ برای تسکین دل وی گفت: تقوای خدای پیشه کن و صبر کن و هیچ قدرتی جز قدرت خدای تعالی نیست. عوف به خانه بازگشت و به اهل خویش گفت: رسول خدا ﷺ ما را به تقوی و صبر می‌فرماید و به گفتن «لا حول و لا قوة الا بالله»، اهل وی گفت بهترین دوا بی است که رسول خدا ﷺ برای درد ما فرموده است و نیکو مرهمی است اندوه ما را ساخت. پس آنچه را که رسول خدا ﷺ فرمودند بکار گرفتند، چند مدتی گذشت. تا ناگاه آن پسر از در ایشان باز آمد با گله‌ای گوسفندان، و قطاری شتران، گفت: آن خواجه که مرا اسیر گرفته بود، از من غافل گشت و این گوسفندان و شتران براندم در حال غفلت ایشان، پس عوف از رسول خدا ﷺ پرسید که ما را از این غنیمت که پسر آورد حلال باشد یا نه؟ رسول خدا ﷺ فرمود: شما را حلال است و رب العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد. می‌گوید:

و خداوند به او از آنجایی که گمان ندارد روزی می‌دهد یعنی از جایی که هرگز گمان نمی‌کرده. نظم:
از سببها بگذر و روزی طلب تا خدا روزی رساند بی سبب
حق ز جایی بخشدت رزق حلال که نباشد در گمان و در خیال

وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ

مَنْ: مبتدای جازم - يَتَوَكَّلْ: فعل مضارع - فاعل (هو) - فَهُوَ: مبتدأ حَسْبُهُ: خبر

و هر که به خدای توکل کند و کار خود را به او واگذارد پس خدا در کارهای مهم او را بسنده است. در گلستان شیخ سعدی آمده که:

مقربان حق، جل و علا توانگر اند درویش سیرت و درویشان اند توانگر همت و مهین توانگران آنست که غم درویش خورد و بهین درویشان آنست که کم توانگر گیرد، «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ».

إِنَّ اللَّهَ بَلِّغُ أَمْرِهِ

لفظ الله: اسم - بَلِّغُ: خبر

بدرستی که خدای تعالی کار خود را به هر جا رساننده است و خداوند فرمان خویش را به انجام می‌رساند و هر چه را بخواهد بدان دسترسی پیدا می‌کند.

قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا

جَعَلَ: فعل ماضی - لَفْظُ اللَّهِ: فاعل - قَدْرًا: مفعول به

براستی خداوند برای هر چیز اندازه‌ای مقرر و معین کرده است اندازه‌ای که از آن در نگذرد و یا مقداری از زمان که عقب بر نگردد و تسلیم قضا و قدر خواهد شد.

در حق قضا و قدر در حدیث شریف آمده است که:

«از حدیقه علیه السلام روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله برای ما خطبه‌ای دادند که در آن از بیان چیزی که تا روز قیامت واقع می‌شود فروگذار نکردند، کسیکه آن چیزها را فهمید فهمید، و کسیکه نفهمید نفهمید، یعنی آن موضوعات را فراموش کرده‌ام ولی چون بعضی چیزها را می‌بینم آن موضوعات مثل کسیکه چیزی را گم کرده باشد، بیاد می‌آید».

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که فرمودند: «نذر برای بنی آدم چیزی را که برایش مقدر کرده شده تغییر نمی‌دهد، بلکه آنچه را که خدا، برایش مقدر کرده بوی خواهد رسید، و کاری را که نذر می‌کند این است که شخص را از بخالت بیرون می‌نماید».

وَالَّتِي بَيِّنَ مِنَ الْمَحِيضِ مَنْ نَسَايَكُنَّ إِنْ أَرْبَبَتْ فَعَدَّتْهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَالَّتِي لَمْ يَحِضْ وَأُولَتْ الْأَحْمَالُ أَجْلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَمَنْ يَقِ اللَّهُ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا ﴿٤﴾

از زنان شما آنهایی که از حیض شدن نومید شده‌اند، اگر به شک افتادید، و نیز آنها که حیض نشده‌اند (به سن حیض نرسیده‌اند) عده‌شان سه ماه است و بارداران مدتشان این است که بار خویش بگذارند و هر که از خدا بترسد برای وی در کارش آسانی نهد. (۴)

وَالَّتِي بَيِّنَ مِنَ الْمَحِيضِ مَنْ نَسَايَكُنَّ إِنْ أَرْبَبَتْ فَعَدَّتْهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَالَّتِي لَمْ يَحِضْ وَالَّتِي: مبتدا - بَيِّنَ: فعل ماضی - (ن) فاعل - فَعَدَّتْهُنَّ: مبتدا - ثَلَاثَةُ: خبر - جمله خبری وَالَّتِي.

و از زنان شما آنهایی که از حیض ناامید شده است و به جهت کبر سن، دیگر حیض نمی‌بینند یعنی عادت ماهانه‌ی آنان قطع شده‌اند (آیسه) اگر به شک و تردید افتادند و نمی‌دانند که عده آنان چگونه است پس بدانند که عده‌ی آنان سه ماه است. و نیز دخترانی که به سن حیض نرسیده‌اند به سبب خردسالی و صغیر بودنشان پس عده‌ی آنان نیز سه ماه است. اما زنانی که میعاد حیض آنها به سبب بیماری «استحاضه»^۱ مجهول است، یا زنانی که پیوسته خون می‌بینند پس عده‌ی آنان در نزد مالکی‌ها یک سال کامل است چرا که باید نه ماه را برای از بین رفتن شک حاملگی انتظار بکشند زیرا غالباً مدت حمل نه ماه است و سه ماه هم مدت عده‌ی آنان است. اما آنچه که نزد احناف به آن فتوا داده شده است این است که عده‌ی آنان با هفت ماه به پایان می‌رسد زیرا مدت طهر آنان دو ماه در نظر

۱- اتوار القرآن در همین مبحث — اما استحاضه: خون آمدن از رحم زن بعد از ایام حیض، پیوسته خون آمدن از زن پس از روزهای عادت.

گرفته می‌شود پس سه طهر آنان مجموعاً شش ماه است و احتیاطاً یک ماه هم به عنوان مدت حیض آنها برآورده می‌شود.

وَأُولَئِكَ الْأَحْمَالُ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ

أُولَئِكَ: مبتدا - أَنْ يَضَعْنَ: فعل مضارع منصوب - (ن) فاعل - خبر ثانی، جمله خبر أُولَئِكَ

و زنان باردار (حامله) نزد جمهور، عدت آنان تا وضع حمل است خواه بعد از یک دقیقه باشد و یا بعد از مدت طولانی واقع شود در این حکم فرقی ندارد که زن مطلقه باشد و یا شوهرش مرده باشد.

وَمَنْ يَنْقِ اللَّهُ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا

مَنْ: مبتدای جازم - يَنْقِ: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر - لفظُ اللَّهِ: مفعول به

و هر که از خدا بترسد خداوند برای او در کارش آسانی فراهم می‌سازد. یعنی آنانکه حد و حدود الهی را رعایت می‌کنند و از حد در نمی‌گذرند خداوند کار ایشان را در دنیا و آخرت آسان می‌گرداند.

ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْنَا وَمَنْ يَنْقِ اللَّهُ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا ﴿٥﴾

این فرمان خداست که آن را به شما نازل کرده و هر که از خدا بترسد گناهان وی را محو کند و پاداش او را بزرگ می‌گرداند. (۵)

ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْنَا

ذَلِكَ: مبتدا - أَمْرُ: خبر

این فرمان خداست که آن را به سوی شما نازل کرده است و هر که از خدا بترسد و در عمل به احکام وی رعایت حقوقی که بر او فرض گردانیده شده پروا کند خداوند به جهت رعایت این افعال پاداش می‌دهد.

وَمَنْ يَنْقِ اللَّهُ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا

مَنْ: مبتدا - يَنْقِ: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر - لفظُ اللَّهِ: مفعول به

هر که از عقاب خدای و فرمان او بپرهیزد خداوند بدی‌های او را می‌پوشد و بر او گناهانش را می‌بخشد و به او پاداشش را زیاده می‌گرداند که آن بخشش بهشت جاودان است.

أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وَجْدِكُمْ وَلَا تُضَارَّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَإِنْ كُنَّ أُولَئِكَ حَمَلٍ

فَاتَّقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَاتَّقُوا لَكُمْ أَجُورَهُنَّ وَأَتَمِرُوا بِهِنَّ بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ وَإِنْ

تَعَاَسَرْتُمْ فَمَنْزَعُكُمْ لَهُ أُخْرَى ﴿٦﴾

زنان مطلقه را در همانجائی که شما می‌مانید بقدر طاقت خود ساکن کنید و زیانشان نزنید که تا عرصه را بر آنها تنگ گیرید، و اگر باردار باشند پس بر آنان خرج کنید تا آنکه وضع حمل کنند. پس اگر برای شما شیر دادند پس مزد ایشان را به ایشان بدهید، و در میان خود به وجه پسندیده همدلی کنید، و اگر

مضایقه کردید (به توافق و مصلحت نرسیدید) پس برای او زن دیگری شیر دادن طفل را بعهده خواهد گرفت. (۶)

أَسْكُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وَجْدِكُمْ وَلَا تُضَارِزُوهُنَّ لِيُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ

أَسْكُوهُنَّ: فعل امر - (و) فاعل - هن: مفعول به

زنان مطلقه را در همان جایی که سکونت می‌کنید به قدر طاقت خود که در وسع توان شما می‌گنجد سکونت دهید و بدیشان زیان نرسانید و در وقت سکونت زمان عده برای ایشان سختگیری نکنید و عرصه را بر آنها تنگ نگیرید.

وَإِنْ كُنَّ أُولَاتٍ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ

(ن) اسم کان - أُولَاتٍ: خبر کان - فَأَنْفِقُوا: فعل امر - (و) فاعل

و اگر باردار باشند پس بر آنان خرج کنید تا آنکه وضع حمل کنند و تصور کنید که استحقاق نفقه و مسکن آنها به اندازه‌ی مدت عده زنان غیر باردار است و میان علما در وجوب تأمین نفقه و مسکن برای زن باردار مطلقه خلافتی نیست.

فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ

أَرْضَعْنَ: فعل ماضی - (و) فاعل - فَآتُوهُنَّ: فعل امر - (و) فاعل - هن: مفعول به - أُجُورَهُنَّ: مفعول به ثانی - هن: مضاف الیه

اگر شیر دهند این زنان برای شما یعنی اگر این زنان مطلقه بعد از اینکه وضع حمل کردند مدت عده‌ی آنان سپری شد، فرزندان شما را شیر بدهند پس در این صورت اجرتشان را بپردازید. یعنی مزد شیر دادن را به او بپردازید.

وَاتِمُّوا يَتَّكُمُ بِمَعْرُوفٍ

اتِمُّوا: فعل امر - (و) فاعل - يَتَّكُمُ: مفعول فیه

و در کار فرزندان بین یکدیگر مشارکت کنید به نکویی در حق شیر دادن و اجرت آن بر وجهی که پسندیده و شایسته باشد.

وَإِنْ تَعَاَسَرْتُم فَمَسْزُوعٌ لَكُمُ الْآخَرُ

تَعَاَسَرْتُم: فعل ماضی - (تم) فاعل - فَمَسْزُوعٌ: فعل مستقبل - الْآخَرُ: فاعل

و اگر دشواری کنید و مشکل پیش آید یعنی زن مطلقه از شیر دادن مضایقه کند و یا مرد از دادن مزد ابا کند پس زن دیگری برای او شیر خواهد داد یعنی مرد زن دیگری را به مزد بگیرد تا کودک را شیر دهد و برای مادر کودک دادن شیر اجباری نیست.

لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِهِۦ وَمَن قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُۥ فَلْيُنفِقْ مِمَّا ءَاتَاهُ اللَّهُ لَا يُلْكَفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَّا ءَاتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا ﴿٧﴾

صاحب مکت و توانگر از توانگری خود باید خرج کند، و هر که روزی او تنگ باشد از آنچه خدایش داده اتفاق کند خداوند هیچکس را بیش از آنچه به او داده مکلف نمی‌کند، و خداوند پس از سختی و تنگدستی آسایش و آسانی پدید خواهد آورد. (۷)

لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِهِۦ

لِيُنْفِقْ: فعل مضارع - ذُو: فاعل

و باید که صاحب مکت و وسعت از مکت و مال خود نفقه کند و به قدر توانایی خود بر زن مطلقه در باب اجرت شیر دادن کودک خرج کند.

وَمَن قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُۥ فَلْيُنفِقْ مِمَّا ءَاتَاهُ اللَّهُ

مَن: مبتدای جازم - قُدِرَ: فعل ماضی مجهول - رِزْقُهُ: نایب فاعل

و هر که از جهت مکت و روزی تنگدست و فقیر است پس باید که از آنچه خدا به او عطا کرده است نفقه کند و بر او بیش از این تکلیفی نیست.

لَا يُلْكَفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَّا ءَاتَاهَا

لَا يُلْكَفُ: فعل مضارع - لفظ الله: فاعل - نَفْسًا: مفعول به

خداوند هیچ کس را جز به اندازه‌ی آنچه که به او بخشیده است از رزق و روزی تکلیف نمی‌کند. و به فقیر بیش از آنچه که در توان دارد تکلیفی نیست که نفقه کند و همچون صاحب مکت نفقه و بخشش کند. بلکه به قدر وسع و توانایی خود ببخشد.

سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا

سَيَجْعَلُ: فعل مستقبل - لفظ الله: فاعل - بَعْدَ: مفعول فيه - عُسْرٍ: مضاف الیه - يُسْرًا: مفعول به

زود باشد که خدای سبحانه و تعالی پس از دشواری و تنگدستی آسانی و توانگری پدید آرد. در گلستان شیخ سعدی آمده که: همی بود تا یکی از دوستان قدیمش که در حالت درویشی قرین بود از سفری باز آمد و در چنان مرتبه دیدش گفت: منت خدای را، عزوجل، که گلت از خار بر آمد و خار از پای بدر آمد و بخت بلندت رهبری کرد و اقبال سعادت یآوری تا بدین پایه رسیدی؛ ان مع العسر يسراً^۱

^۱ - سوره انشراح، آیه ۷

شکوفه گاه شکفته است و گاه خوشیده^۱ درخت وقت برهنه است و وقت پوشیده گفت: ای یار عزیز تعزیتم کن که جای تهنیت نیست. آنگه که تو دیدی، غم نانی داشتم و امروز تشویش جهانی.

اگر دنیا نباشد دردمندیم و گر باشد، به مهرش پای بندیم
حجابی زین درون آشوب تر نیست که رنج خاطرست از هست و گر نیست

صبر و قناعت انسان را به مقام رفیع می‌رساند چنانکه گفته‌اند:

کز بزرگان شنیده‌ام بسیار صبر درویش به که بذل غنی

وَكَايِنَ مِنْ قَرِيْبَةٍ عَنَّتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِۦ فَحَاسِبْنَهَا حِسَابًا شَدِيْدًا وَعَذِّبْنَهَا عَذَابًا نُكْرًا ﴿٨﴾
چه بسیار دهکده‌ها که از فرمان خدا و پیامبرشان سرباز زدند پس حساب کردیم او را حسابی سخت و عذاب کردیم او را عقوبتی سخت. (۸)

وَكَايِنَ مِنْ قَرِيْبَةٍ عَنَّتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِۦ فَحَاسِبْنَهَا حِسَابًا شَدِيْدًا وَعَذِّبْنَهَا عَذَابًا نُكْرًا
و چه بسیار مردمان دهکده‌ها و شهرهایی را که از فرمان خدا و پیغامبران‌شان سرپیچی کردند و راه عصیان و طغیان پیش گرفتند پس با آنان حساب کردیم حسابی سخت یعنی ایشان را به جهت اعمال بدشان و تکذیبشان که در دنیا انجام داده‌اند به سختی محاسبه کردیم و ایشان را به عذابی سخت عقوبت کردیم یعنی ایشان را علاوه بر هلاکت دنیوی‌شان در آخرت به عذابی سخت گرفتار خواهیم کرد و آن آتش دوزخ است.

فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَقِيْبُهُ أَمْرًا خُسْرًا ﴿٩﴾

پس سزای عمل خود بدیدند و عاقبت کارشان خسران بود. (۹)

فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَقِيْبُهُ أَمْرًا خُسْرًا

فَذَاقَتْ: فعل ماضی - فاعل (هی) - وَبَالَ: مفعول به - عَقِيْبُهُ: اسم کان - خُسْرًا: خبر کان

پس سزای عمل خود در دنیا دیدند و به هلاکت رسیدند چون قوم نوح که به طوفان هلاک شدند و قوم عاد که پیغمبرشان هود بود به باد صرصر و قوم ثمود که پیغمبرشان صالح بود با زلزله و صیحه و صاعقه هلاک شدند و در آخرت نیز به آتش دوزخ گرفتار آیند.

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيْدًا فَاتَّقُوا اللَّهَ يَٰٓأُولِيَ الْأَلْبَابِ الَّذِينَ ءَامَنُوا قَدْ أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا ﴿١٠﴾

خداوند بر ایشان عذابی سخت مهیا کرده است، پس ای صاحبان خرد! (که ایمان آورده‌اید) از خدا بترسید که هر آینه خدا به سوی شما ذکری فرود آورده است. (۱۰)

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيْدًا

أَعَدَّ: فعل ماضی - لفظ الله: فاعل - عَذَابًا: مفعول به

و خداوند بر مشرکان عذابی سخت در هر دو سرای آماده کرده است.

فَاتَّقُوا اللَّهَ يَتَّقُوا لِيَ الْاَلْبَابِ الَّذِينَ ءَامَنُوا

فَاتَّقُوا: فعل امر - (و) فاعل - لفظ الله: مفعول به - يَتَّقُوا: منادی - الْاَلْبَابِ: مضاف الیه

پس ای صاحبان خرد که ایمان آورده‌اید از عذاب خدای تعالی بترسید و در دینتان محکم و استوار باشید و از عذاب و هلاکت اقوام گذشته درس عبرت بگیرید.

قَدْ أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا

أَنزَلَ: فعل ماضی - لفظ الله: فاعل - ذِكْرًا: مفعول به

و به تحقیق خدای تعالی برای شما پندی و عبرتی یا شرفی که همان قرآن است و پیامبری را همراه آن فرو فرستاده است تا از آن عبرت بگیرید.

رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ ءَايَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِّيُخْرِجَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ
اللَّهُ لَهُ رِزْقًا ﴿١١﴾

پیغمبری آیه‌های روشن کننده خدا را برای شما می‌خواند تا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند از ظلمات به سوی نور آرد و هر که به خدا مومن باشد و کارهای شایسته کند او را به بهشت‌ها در آرد که نه‌هایی در زیر آن جاری است، همیشه در آن جاودان باشد، که خدا روزی او را نیکو ساخته است. (۱۱)

رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ ءَايَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِّيُخْرِجَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ

فعل و فاعل محذوف - رَسُولًا: مفعول به - يَتْلُو: فعل مضارع - (هو) فاعل - ءَايَاتِ: مفعول به

پیغمبری که (محمد ﷺ) آیه‌های روشن خدا را یعنی قرآن را برای شما می‌خواند زیرا که عزت و شرف دنیا و آخرت در خواندن قرآن و عمل کردن بدان است. تا اینکه کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته و نیکو انجام داده‌اند از تاریکی‌ها به سوی نور و روشنایی بیرون آرد.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «همه‌ی امتم به جنت داخل شوند مگر کسیکه نخواسته باشد» گفتند: یا رسول الله! کیست که نخواسته باشد؟ فرمودند: «کسیکه از من اطاعت نماید به جنت داخل گردیده و کسیکه نافرمانی نماید کسی است که به جنت رفتن را نمی‌خواهد». گفتند: خانه عبارت از جنت است، و مهماندار محمد صلی الله علیه و آله است، کسیکه از محمد صلی الله علیه و آله اطاعت نماید در واقع از خداوند اطاعت نموده است، و کسیکه از محمد صلی الله علیه و آله نافرمانی کند در واقع نافرمانی خدا را کرده است، و محمد صلی الله علیه و آله است که بین مردم (خوب و بد) فرق نموده است.

وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا

مَنْ: مبتدای جازم - يُؤْمِنْ: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر
و هر که به خدای تعالی ایمان بیاورد و رسول او را تصدیق کند و کتاب او را بپذیرد و کارهای نیک و پسندیده انجام دهد و آنچه که از فرائض بر وی واجب گردیده به جای آورد او را به بوستان‌هایی که در زیر پای آن رودهایی جاری است داخل می‌کنیم و ایشان جاودان و ابدی در آن می‌مانند.

قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ، رِزْقًا

أَحْسَنَ: فعل ماضی - لَفْظُ اللَّهِ: فاعل - رِزْقًا: مفعول به

به تحقیق خدای تعالی برای آن کسانی که مؤمن شده و کارهای نیکو انجام داده و فرائض واجب را به نحو شایسته به جای آورده روزی نیکو در بهشت قرار داده است.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هنگامی که انسان می‌میرد، جایگاهش صبح و شام برایش نشان داده می‌شود، اگر از اهل بهشت باشد از بهشت، و اگر از اهل دوزخ باشد از دوزخ. و از ابوهریره رضی الله عنه در روایت دیگری آمده است که: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اولین گروهی که به جنت داخل می‌شوند، روی شان مانند ماه چهارده می‌درخشد، اینها در بهشت نه آب دهان خود را می‌اندازند و نه آب بینی خود را، و نه هم قضای حاجت می‌کنند، ظرف هایشان از طلا، و شانه هایشان از طلا و نقره، و در مجمرهایشان عود، و عرقشان مانند مشک است، برای هر کدامشان دو همسر است که از زیبایی و نزاکت مغز استخوانشان از لای گوشت‌هایشان دیده می‌شود، با هم اختلاف و کینه توزی نداشته و دل‌هایشان دل یک شخص است، و صبح و شام خداوند متعال را تسبیح می‌گویند.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَنْزِلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِنَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ

قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا ﴿١٢﴾

خدایی که هفت آسمان‌ها و همانند آن هفت زمین را آفرید، و فرمان ما بین آنها نازل می‌شود تا بدانید که خدا به همه چیز تواناست و علم او به همه چیز احاطه دارد. (۱۲)

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ

لفظ **اللَّهُ**: مبتدا - **الَّذِي**: خبر - **خَلَقَ**: فعل ماضی - **فاعل (هو)** - **سَبَّحَ**: مفعول به خداوند برآستی هفت آسمان و همانند آن هفت زمین را بیافرید. آورده‌اند که هفت طبقه زمین نیز به مانند هفت طبقه آسمان وجود دارد که برخی بر بالای برخی دیگر قرار دارند و گفته‌اند زمین کروی شکل و دارای هفت طبقه است که هر طبقه آن زمین نامیده می‌شود البته در این مورد قولهای زیاد وجود دارد.

يَنْزِلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

يَنْزِلُ: فعل مضارع - **الْأَمْرُ**: فاعل - **لفظ الله**: اسم ان - **قَدِيرٌ**: خبر ان که فرمان خداوند قادر و متعال در میان آن آسمان‌ها و زمین‌هاست و حکم او در آسمان‌ها و زمین‌ها جاری و نافذ است تا اینکه بدانید برآستی خدای سبحانه و تعالی بر آفریدن همه چیز قادر و تواناست. و هیچ چیزی از حیطه‌ی قدرت و نفوذ او بیرون نیست.

وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا

لفظ **اللَّهُ**: اسم ان - **أَحَاطَ**: فعل ماضی - **فاعل (هو)**، خبر - **عِلْمًا**: تمیز و بدرستی علم و قدرت او بر همه چیز محیط و گسترده است و هیچ چیزی از دایره‌ی علم و قدرت او بیرون نیست. یعنی علم و قدرت او محیط است به همه‌ی اشیاء از موجودات علمی و عینی.

با دانش او یکی است بیرون و درون	رمزیست ز سر قدرتش کن فیکون
از دائره‌ی قدرت و علمش بیرون	در غیب و شهادت ذره‌ای نتوان یافت

سوره التحريم

سوره «تحريم» مدنی است و دارای دوازده آیه است. در این سوره به اجماع مفسران ناسخ و منسوخ نیست. و به جهت تحريم برخی از چیزها در اول این سوره به نام «تحريم» نامگذاری شده است. و در فضیلت این سوره آورده‌اند.

عن ابی بن کعب قال: قال رسول الله ﷺ: «من قرأ سوره «يا ايها النبی لم تحرم» اعطاه الله توبه نصوحاً».

از ابن بن کعب که گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند:

«کسی سوره «تحريم» را بخواند خداوند به او توبه نصوح می‌بخشد».

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می‌برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبَيَّنَ لَكَ تَبَيَّنَى مَرْضَاتٍ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ عَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١﴾

ای پیغمبر ﷺ! چرا آنچه را که خدا به تو حلال کرده حرام می‌کنی و خشنودی همسران خویش می‌طلبی و خداوند آمرزگار مهربان است. (۱)

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ

ای: منادا-ها: حرف تنبيه- النَّبِيُّ: نعت- تُحَرِّمُ: فعل مضارع- فاعل (انت)- مَا: مفعول به

در این آیه خدای تعالی حضرت رسول ﷺ را مورد سرزنش قرار می‌دهد که چرا حرام می‌کنی بر خود آنچه ما به تو حلال کرده‌ایم؟ در بین علما اختلاف است آنچه حرام کرده شده به وسیله پیغمبر که خدا آن را حلال کرده چه بوده است. عده‌ای گفتند حرام کردن غسل.

قومی گفتند کنیزک وی بود به نام ماریه القبطیه مادر ابراهیم، یعنی فرزند رسول الله ﷺ بیرون مدینه در نخلستان در سرائی اقامت داشت، و گاه‌گاه رسول خدا برای طهارت بیرون می‌رفت و او را می‌دید؛ و سبب تحريم وی آن بود که رسول هر شبانه روزی نوبت داشت به حجره‌ای از حجره‌های زنان، در نوبت حفصه دختر عمر خطاب، حفصه دستوری خواست تا به زیارت پدر شود. رسول خدا ﷺ او را دستوری داد و خانه خالی گشت. کس فرستاد و ماریه را بخواند و ساعتی با وی خلوت داشت. حفصه باز آمد و رسول را با ماریه خالی دید، بگریست و کراهیت نمود که حرمت من بر می‌داشت و در نوبت من و حجره‌ی من با ماریه خلوت می‌ساخت. رسول خدا ﷺ گفت: این چه ضجرت و دلتنگی است؟ نه کنیزک من است والله مرا حلال کرده؟ اکنون خاموش باش که از بهر دل تو و برای تو و برای رضای تو او را بر خود حرام کردم؛ که این حدیث پوشیده داری و با هیچ زن از زنان من نگوئی. بعضی

مفسران گفتند: این قصه در نوبت و حجره‌ی عایشه رضی الله عنها رفت. عایشه هنوز حاضر نبود و حفصه بدو در رسید. رسول خدا او را گفت: این حدیث با عایشه مگوی و از همه‌ی زنان من پوشیده دار. حفصه آن ساعت از رسول بپذیرفت که پوشیده دارد. بعد از آن بیرون آمد و با عایشه بگفت. عایشه در خشم شد و ضجرت نمود و با رسول صلی الله علیه و آله بگفت: آن ساعت رسول خدا صلی الله علیه و آله ماریه را بر خود حرام کرد و سوگند یاد کرد که: در حجره‌ی زنان خود نرود و زنان در این قصه بگفت و گوی در آمدند. و یاران همه بترسیدند، پنداشتند که رسول همه‌ی زنان را طلاق داد. ایشان نیز همت کردند که زنان خود را طلاق دهند، تا اینکه بیست و نه روز بگذشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله به حجره‌ها و نوبت‌های ایشان بازگشت و رب العالمین رسول را عتاب و سرزنش کرد که از بهر رضای زنان آن کنیزک را چرا بر خود حرام کردی؟

«لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ» قومی گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله غسل بر خود حرام کرد و سبب آن بود که در خانه‌ی زینب بنت جحش الاسدیة عکه‌ای غسل بود، بعضی خویشان وی به هدیه برده بودند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله حلوا و غسل دوست می‌داشت و هر روز وی را عادت بود که بامداد به همه‌ی حجره‌ها می‌گشت و ایشان را می‌پرسید. در خانه‌ی زینب طولانی‌تر می‌بود که غسل پیش وی می‌نهاد و می‌خورد برای عایشه و حفصه از آن طولانی نشستن پیش زینب غیرت آمد. و ایشان هر دو دوست یکدیگر بودند، بهم بر ساختند که چون رسول خدا در آید، آنکه که از خانه‌ی زینب بازگشته بود و غسل خورده گوئیم از تو بوی مغفیر می‌آید و مغفیر صمغی است که از آن بوی ناخوش دمد و رسول صلی الله علیه و آله بوی ناخوش سخت زشت می‌شمرد. و نیز بعضی زنان دیگر گفتند که: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در آید با وی همچنین گوئید. چون رسول این سخن پیاپی از ایشان می‌شنید، گفت: من غسل خورده‌ام، مگر آن نحل که غسل نهاده عُرُفُط^۱ خورده بود، آنکه سوگند یاد کرد که دیگر نخورم و بر خود غسل حرام کردم. بهر حال بعد از این اقوال مختلف در حق حرام کردن حلال از رب العالمین آیت آمد که:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ». می‌گوید:

ای پیامبر چرا چیزی را که خداوند برای تو حلال کرده حرام گردانیده‌ای؟

تَبَلَّغِي مَرْضَاتِ أَزْوَاجِكَ

تَبَلَّغِي: فعل مضارع - فاعل (انت) - مَرْضَاتٍ: مفعول به

و با این تحریم کردن آنچه که حلال بود رضا و خشنودی زنان خود را می‌جویی.

وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

لفظ: اللَّهُ؛ مبتدا - غَفُورٌ: خبر - رَحِيمٌ: خبر ثانی

و خداوند سوگند خوردن ترا در جهت تحریم کردن آنچه که بر تو حلال بود آمرزنده و بخشنده است و مهربان است که برای آن سوگند کفارت مقرر کرده است.

^۱ - نوعی درخت طلق خاردار



قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

به تحقیق خداوند برای شما گشودن قسم‌هایتان را مشروع ساخته است، و خداوند کارساز شماست، و خدا دانا و فرزانه است. (۲)

قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ

فَرَضَ: فعل ماضی - لَفْظُ اللَّهِ: فاعل

بدرستی که خداوند فرض گردانیده و بیان کرده برای شما کفارت گناهان شما را یعنی: به آنچه که سوگند خورده‌ای به کفارت می‌توان چاره سازی کرد چونکه به عقیده ابوحنیفه هرگاه کسی آنچه را که خدا حلال و مباح گردانیده بر خود حرام کند به منزله قسم است بنابراین بر وی کفاره لازم می‌گردد و چون کفاره را ادا کرد سوگندش از بین می‌رود و گشوده می‌شود.

در انوارالقرآن آمده که این حکم کفارت قسم در همه چیز جاری است، حتی اگر زنش را بر خود حرام گردانید. بعضی از فقها گفته‌اند: اگر زنش را بر خود حرام کرد و از تحریم وی نیت طلاق را داشت. طلاق واقع می‌شود. والله اعلم. ولی نزد ابوحنیفه رحمه الله اگر زنش را بر خود حرام کرد و نیتی نداشت این در حکم سوگند «ایلاء» است، اگر نیت «ظهار» را داشت،ظهار واقع می‌شود، اگر نیت طلاق را داشته باشد، طلاق بائن واقع می‌شود و اگر عدد معینی را در طلاق نیت کرد. نیتش معتبر است. اما شافعی رحمه الله این تحریم را سوگند (یمین) نمی‌شناسد بلکه تحریم را فقط در مورد زنان سببی در وجوب کفاره می‌داند و اگر کسی از آن نیت طلاق را کرده، با آن طلاق رجعی واقع می‌شود.

وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ

لفظُ اللَّهِ: مبتدا - مَوْلَاكُمْ: خبر

و خداوند متعال مولی و سرور، و کارساز و رحیم و نصرت دهنده و چاره ساز شماست. چنانچه مختومقلی فراغی در دیوان خود در طلب مغفرت گناهان خود شعری تحت عنوان گذشت ایله (گناهام را ببخش) سروده که ترجمه یک بیت آن چنین است.

گناهکارم به درگاهت ولی دانم کریمی ببخشای این گناهام را همی دانم رحیمی

و من در حق این عارف شوریده حال و دانشمند فرزانه کتابی تحت عنوان «عرفان مختومقلی به زبان فارسی تألیف کردم که نظر خوانندگان و علاقمندان را بدان جلب می‌کنم. و اما در یک کلام می‌توان گفت که مختومقلی در سال ۱۱۵۳ ه. ق در یکی از روستاهای گنبد متولد و در سن ۵۷ سالگی در سال ۱۲۱۰ ه. ق بدرود حیات گفت که امروزه مزار این شاعر و عارف شهیر ترکمن در روستای آق توقای ماراوه تپه استان گلستان ایران زیارتگاه عاشقان و دوستداران علم و عرفان و ادب است خداوند قبر او را نورانی بگرداند. کتاب او به زبان ترکمنی به عنوان دیوان مختومقلی فراغی در دسترس همگان است

که به زبان فارسی نیز ترجمه شده است اما چون شعر ترجمه شود. آن جوهره و ذات شعری اگر از دست نرود کم رنگ می شود و از درون مایه کاسته می شود.

در تعریف و تمجید این عارف هر سال کنفرانس مختومقلی در سراسر استان گلستان، برگزار می گردد و شاعران و نویسندگان و دوستان علم و ادب در مدح و دیدگاه های او می سرایند و می گویند که اینک غزلی را که در حق ایشان توسط پسر بهرام سروده شده که به نظر پر مایه می آید تقدیم شما عزیزان می کنم.

عارف افسانه

واعظ! بگو: این شمع غم، این عاشق دیوانه را
اشکت چرا افزون شده آتش مزین پروانه را
امشب مرا سوداگری، مختومقلی آید بدل
از روح خود جان می دهم، آن شاعر فرزانه را
شاید غم بنده کنم، دور از جهان خنده کنم
یادش کنون زنده کنم، آن عارف افسانه را
جامی بدستم آمدم نوشم شراب عشق وی
بینم به چشم معرفت، آن ساقی میخانه را
تا خورده آم یک جرعه ای از تاجر خسته نفس
سوداگر دیرینه ام، آور کهن پیمانه را
دیوان تو در قلب من، در هر کجا در ترکمن
خوانم به هر جا انجمن، آن گوهر در دانه را
با غنچه ای نشکفته ام، در حسرت دیدار گل
با خود ببر بر باغ گل، این بلبل بیگانه را
مختومقلی! در هجر تو بهرام کنون اشکش شفق
گم گشته ای بر گوشه ای لطفی نما مستانه را

وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

هُوَ: مبتدا- الْعَلِيمُ: خبر- الْحَكِيمُ: خبر ثانی

و او به مصالح بندگان و کفارت گناهان و قسم ها داناست و به هر چه گوید و کند از روی حکمت و صوابدید پیغمبر و بندگان است.

وَإِذْ أَسْرَأَ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَرْوَاحِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ. وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ ﴿٣﴾

و یاد کن آنگاه که پیامبر ﷺ به برخی از همسران خود سخنی پنهانی گفت. پس آن زن سخن وی را به دیگری خبر داد و خدای تعالی پیامبر را از آن مطلع کرد، بخشی از آن را اظهار کرد و از بخشی دیگر صرف نظر کرد، پس چون او را از افشای راز خبر داد، زن گفت: چه کسی ترا از این خبر داد، پیامبر فرمود خداوند دانای آگاه مرا خبر داد. (۳)

وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا

إِذْ: مفعول فيه - أَسَرَّ: فعل ماضی - النَّبِيُّ: فاعل - حَدِيثًا: مفعول به

و به یاد آورید ای مؤمنان! آن گاه که پیامبر ﷺ پنهانی به برخی از همسران خود راز گفت یعنی به حفصه سخنی را که تحریم ماریه بود یا غسل و ... که بعد از گفتن راز پنهانی حفصه آن را به عایشه ﷺ آشکار کرد.

فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ، وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضُهُ، وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ

فَلَمَّا: مفعول فيه - نَبَّأَتْ: فعل ماضی - (هی) - أَظْهَرَهُ: فعل ماضی - ه: مفعول به - لَفْظُ اللَّهِ: فاعل

پس آن زمان که حفصه، عایشه ﷺ را به آن سخن پنهانی خبر کرد به تصور اینکه در این امر و بآلی به گردن او نیست. خداوند متعال پیغمبر ﷺ را به افشاء کردن آن راز توسط حفصه به عایشه مطلع گردانید پس پیغمبر بخشی از آن سخن رازگویی را برای همسر رازگوی خود یعنی حفصه بازگو کرد و از اظهار بعضی از آن سخن خودداری کرد.

فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ، قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا

نَبَّأَهَا: فعل ماضی - ها: مفعول به - فاعل (هو)

پس آن هنگام که حضرت رسول ﷺ حفصه را از افشای رازگویی او پرده برداشت. حفصه گفت چه کسی ترا از این خبر داد که من راز تو را آشکار و افشاء کردم؟

قَالَ نَبَّأَنِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ

نَبَّأَنِي: فعل ماضی - (ن) و قایه - (ی): مفعول به - الْعَلِيمُ: فاعل - الْخَبِيرُ: نعت

حضرت رسول ﷺ فرمود خداوند دانای آگاه مرا از این رازگویی و افشای آن با خبر کرد.

إِنْ نُبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَلِّحُ

الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةَ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ ﴿٤﴾

اگر شما دو زن (حفصه و عایشه) به بارگاه الهی توبه کنید پس براستی که دلهای شما برگشته است. و اگر با هم علیه رسول خدا ﷺ متفق شوید پس براستی خداوند هر آینه کارساز اوست، و جبرئیل و مردمان شایسته از مسلمانان و نیز فرشتگان بعد از این پشتیبانانند. (۴)

إِنْ نُّؤَبَّا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا

نُؤَبَّا: فعل مضارع - (ا) فاعل - صَغَتْ: فعل ماضی - قُلُوبُكُمَا: فاعل

اگر ای حفصه و ای عایشه شما به خدا توبه کنید و به خدای باز گردید و در آزار دل مبارک آن حضرت ﷺ پشتیبانی نکنید برای شما بهتر است و در این صورت توبه‌ی شما پذیرفته می‌شود در این صورت قطعاً دل‌های شما دو نفر به سوی خداوند برگشته است.

وَإِنْ تَطَهَّرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَلِحُ الْمُؤْمِنِينَ

تَطَهَّرَا: فعل ماضی - (ا) فاعل - لَفْظُ اللَّهِ: اسم - هُوَ: ضمیر فصل - مَوْلَى: خبر آن

و اگر بر آزردن دل پاک وی همپشتی کنید پس بدرستی که خدای او یار و نصرت دهنده پیغمبر ﷺ است و جبرئیل رفیق اوست و به او کمک کند و شایستگان از مؤمنان مراد صحابه ﷺ اند و به قولی ابوبکر صدیق و عمر فاروق که پدر عایشه و حفصه‌اند معاون و کمک رسان اویند حال اگر این بزرگواران و جبرئیل یار و کمک رسان پیغمبر خدا ﷺ باشند افشای رازگویی و نجوا کردن دو زن چگونه می‌تواند کارساز باشد.

وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ

الْمَلَائِكَةُ: معطوف - ظَهِيرٌ: خبر از برای وَجِبْرِيلُ

و علاوه بر جبرئیل و دو صحابه ابوبکر و فاروق و یا صحابه‌های دیگر. تمام فرشتگان آسمان و زمین پشتیبان حضرت رسول ﷺ خواهند بود.

عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَنَاطَاتٍ تَنْبَغِي عِيدَاتٍ

سَيَحْتَبِئْنَ تَنْبَغِي وَأَنْبَكَارًا

چه بسا اگر پیغامبر ﷺ شما را طلاق دهد، شاید پروردگارش همسران بهتر از شما مسلمان، مومن، مطیع، توبه گر، عبادت پیشه، روزه دار، دوشیزه و شوهر دیده به او دهد. (۵)

عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَنَاطَاتٍ تَنْبَغِي عِيدَاتٍ

سَيَحْتَبِئْنَ تَنْبَغِي وَأَنْبَكَارًا

رَبُّهُ: اسم - عَسَى: فعل مضارع - ه: مفعول به - فاعل (هو)، خبر عَسَى

اگر به فرض حضرت رسول ﷺ شما دو نفر (حفصه و عایشه) را طلاق دهد پروردگارش برای او همسرانی بهتر از شما عوض دهد که آنان زنانی مسلمان و باور دارندگان، نمازگزاران، قانتات^۱، ثائبات^۲، عابدات^۳، سائحات^۴، ثبیات^۵ و ابکاراً^۶ باشند.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا اَنْفُسَكُمْ وَاَهْلِيْكُمْ نَارًا وَقُوْدهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُوْنَ اِلَّا مَآ اَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُوْنَ مَا يُؤْمَرُوْنَ ﴿٦﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خود و اهل خانه خودتان را از آتشی که هیزم آن مردم و سنگ هستند محفوظ دارید، که مراقب آن فرشتگان خشن و سخت‌اند که خدا را در مورد آن چیزها که فرمانشان داده عصیان نکنند و هر چه فرمانشان دهند انجام دهند. (۶)

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا اَنْفُسَكُمْ وَاَهْلِيْكُمْ نَارًا وَقُوْدهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُوْنَ اِلَّا مَآ اَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُوْنَ مَا يُؤْمَرُوْنَ

قَوْا: فعل امر - (و) فاعل - اَنْفُسَكُمْ: مفعول به - نَارًا: مفعول به ثانی - عَلَيْهَا: جار و مجرور خبر مقدم - مَلَائِكَةٌ: مبتدا مؤخر - غِلَظٌ: نعت

ای کسانی که ایمان آورده‌اید با روی آوردن به معروف و خودداری از نهی که خدای تعالی به آن فرمان داده است خود را و خانواده خود را حفظ کنید. حفظ از آتشی که آتش انگیز آن مردم و سنگها باشند یعنی کفار جن و انس. و سنگ کبریت که در حرارت می‌افزاید یا بتان سنگین که کفار می‌پرستیدند یا گنج‌های زر و سیم معدنی که اصل آن سنگ است. و بر آن آتش فرشتگانی درشت خوی و درشت سخن گماردند که اهل دوزخ با ایشان قادر به مقابله و ستیزه جوئی نیستند و از چنگال ایشان راه‌گریزی ندارند. چونکه ایشان با آن اعمالی که انجام داده‌اند دوزخی و ملازمان آتش دوزخ‌اند. می‌گوید آنانکه از خداوند در آنچه فرمانشان داده است سرپیچی نمی‌کنند و هر چه به آنان فرمان داده می‌شود انجام می‌دهند. یعنی فرمان خدا را در امر به معروف و نهی از منکر بی‌درنگ و بی‌چون و چرا انجام می‌دهند این جریر در حق حفظ از خود و از اهل خود می‌گوید: «پس برماست که دین و خوبی‌ها و آدابی را که فرزندان ما بدان نیاز دارند به آنان آموزش بدهیم».

امام محمد غزالی در کیمیای سعادت در حق پروردن و ادب کودکان می‌گوید: بدان که فرزند امانتی است اندر دست مادر و پدر، و دل وی پاک است چون جوهر نفیس، و نقش پذیر چون موم، و از همه نقش‌ها خالی است، و چون زمین پاک است که هر تخم که اندر وی افکني بروید، اگر تخم خیر افکني

^۱ - قانتات: خاضعان و خاشعان

^۲ - ثائبات: توبه‌کنندگان از گناه

^۳ - عابدات: پرستندگان و عبادت‌کنندگان

^۴ - سائحات: روزه‌داران

^۵ - ثبیات: زنان شوهر دیده

^۶ - ابکاراً: دوشیزگان

به سعادت دین و دنیا رسد، و مادر و پدر و معلم اندر ثواب شریک باشند، و اگر به خلاف این بود بدبخت باشد و ایشان بر هر چه بر ایشان رود شریک باشند، که حق تعالی همی گوید: «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا». و کودک را از آتش دنیا نگاه داشتن اولی تر که از آتش دوزخ نگاه دارند، و نگاه داشتن وی آن بود که وی را به ادب دارد و اخلاق نیکو به وی آموزد، و از قرین بد نگاه دارد. که اصل همه‌ی فسادها از قرین بد خیزد و او را اندر تنعم و جامه‌ی نیکو آراستن خو نکند، که آنگاه از آن صبر نتواند کردن، و همه‌ی عمر اندر طلب آن ضایع کند، بلکه پاکی او اندر ابتدا جهد کند، تا آنکه وی را شیر دهد به صلاح و نیکو خو و حلال خوار بود، که خوی بد از دایه سرایت کند، و شیر که از حرام حاصل آید پلید بود، و چون گوشت و پوست کودک از آن بروید، طبع وی را باز آن مناسبتی پدید آید که پس از بلوغ ظاهر شود. و چون زبان وی گشاده گردد، باید که سخن وی «الله» باشد و این وی را تلقین می‌کنند. و چون چنان شود که از بعضی چیزها شرم دارد، این بشارتی بود و دلیل آن بود که: هر که نور عقل بر وی افتاد از شرم شحنه‌ای^۱ سازد، که وی را بر هر چه زشت باشد، تشویر^۲ همی دهد.

و اول چیزی که پیدا شود شره^۳ طعام بود، باید که ادب خوردن آموزد، تا بدست راست خورد، و بسم الله بگوید، و به شتاب نخورد، و بسیار نخورد، و خرد بخاید^۴ و چشم بر لقمه‌ی دیگران ندارد، و تا یک لقمه فرو نبرد دست به دیگر دراز نکند. و گاه گاه نان تهی دهد تا همیشه خورد، با نان خورش نکند. و بسیار خوردن اندر چشم وی زشت کند و گوید که این کار ستوران^۵ و بی خردان باشد. و کودک بسیار خوار را اندر پیش وی عیب کند، و کودک با ادب را ثنا گوید، تا رگ مباهات^۶ اندر وی بجنبد و وی نیز چنان کند.

و چون به دبیرستان دهد، قرآن بیاموزد؛ آن گاه به اخبار و حکایات پارسایان و سیرت صحابه و سلف مشغول کند، و البته نگذارد که به اشعار که حدیث عشق زنان و صفت ایشان مشغول شود. و نگاه دارد وی را از ادیبی که گوید که بدان طبع لطیف شود؛ که نه آن ادیب بود، بلکه آن شیطان بود، که تخم فساد اندر دل وی بکارد.

و چون کودک کاری نیک کند، و خوی نیک بر وی پدید آید، وی را اندر آن مدح کند و چیزی دهد وی را که بدان شاد شود و اندر پیش مردمان بر وی ثنا کند، و اگر خطایی کند یا گوید، یک یا دو بار نادیده انگارد، تا سخن خوار نشود، که اگر بسیار با وی گفته آید دلیر شود و آشکار بکند، و چون معاودت^۷ کند، یک بار اندر سر توبیخ کند، و گوید زنهار تا کسی از تو این نبیند و نداند، که رسوا شوی

^۱ - نگهبان

^۲ - تشویر: شرمساری

^۳ - شره: حرص و طمع

^۴ - بخاید: بجود

^۵ - ستوران: چهار پایان

^۶ - مباهات: فخر کردن

^۷ - معاوده کردن: برگشتن، بازگشتن

میان مردمان، و ترا به هیچ کسی ندارند. و پدر باید که حشمت خویش با وی نگاه دارد؛ و مادر، وی را به پدر ترساند، و نگذارد که به روز بخسبد، که کاهل شود، و شب بر جای نرم ن خواباند، تا تن وی قوی شود، و هر روز یک ساعت او را از بازی باز ندارد، تا فرهیخته شود و دلتنگ نشود؛ که از آن بدخوی گردد و کور دل شود، و البته سوگند نخورد، و تا نپرسند سخن نگوید، و هر که مهتر از او بود او را حرمت دارد و اندر پیش وی نرود، و زبان از فحش و لعنت نگاه دارد.

این حکایت برای این گرد آمد تا معلوم گردد که کاری که عظیم بود تخم آن در کودکی افکنده باشند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْرُونَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٧﴾

ای کسانی که کفر ورزیدید امروز دیگر عذر میاورید، براستی فقط در مقابل اعمالی که می کرده اید سزایتان می دهند. (۷)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ

ای؛ منادا- ها: حرف تنبيه- الَّذِينَ: عطف بیان- لَا تَعْتَذِرُوا: فعل مضارع- (و)فاعل

در آن هنگامی که کافران به دوزخ انداخته شوند به آنان گفته می شود ای کسانی که در دنیا کفر می ورزیدید و خدا و پیغمبر را دروغ می پنداشتید و کتاب خدا را افسانه پیشینیان خطاب می کردید و معجزات آشکار پیغمبر را سحر و جادو می انگاشتید. امروز دیگر هیچ عذر و بهانه ای میاورید زیرا که امروز هیچ عذری پذیرفته نیست.

إِنَّمَا تُجْرُونَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

تُجْرُونَ: فعل مضارع مجهول- (و) نایب فاعل- مَا: مفعول به- تَم: اسم کان- تَعْمَلُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبر

جز این نیست که در مقابل آنچه که در دنیا انجام داده اید پاداش داده می شود و هیچ ظلمی و ستمی بر کسی نمی رود. «قول خدای تعالی «ان الله لا يظلم مثقال ذره» خداوند به اندازه ی یک ذره هم ظلم نمی کند. در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

ز ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت: اشخاصی نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله آمده و گفتند: آیا پروردگار خود را در روز قیامت خواهیم دید؟ فرمودند: «در روز قیامت منادی ندا می کند که: هر امتی پیروی کسانی را بنماید که آنها را عبادت می کرده اند، همه کسانی که خدای دیگری را غیر از خداوند عبادت می کردند، مانند بت پرستان و امثال آنها، در آتش سقوط می نمایند.

چون مردم دیگری جز خدا پرستان بدکار و نیکوکار و عده ای از اهل کتاب باقی نمی ماند، یهود را سبیده و از آنها می پرسند که: شما چه چیز را عبادت می کردید؟ می گویند: عزیر فرزند خدا را، بر بدن گفته می شود که: شما دروغ می گوئید، خداوند زن و فرزندش نداشته است، بگوئید چه

می خواهید؟ می گویند: پروردگارا تشنه ایم، برای ما آبی برسان! به ایشان اشاره می شود که مگر خود شما به سراب نمی روید؟ ولی به سوی آتش سراب ماندی که هر موجش موج دیگرش را از بین می برد، سوق داده شده تا آنکه در آتش می افتند.

بعد از آن مسیحیان را طلبیده و از آنها می پرسند که شما چه چیز را عبادت می کردید؟ می گویند: مسیح فرزند خدا را، بر ایشان گفته می شود که: دروغ می گوئید، خداوند زن و فرزندی نداشته است، و از ایشان پرسیده می شود که: چه چیز را می خواهید؟ و با آنها هم مانند یهود معامله می گردد. چون کس دیگری جز خدا پرستان نیکوکار و بدکار باقی نمی ماند، پروردگار جهانیان به آنان می گوید که: شماها انتظار چه چیزی را می کشید؟ هر کس به دنبال چیزی برود که آن را عبادت می کرده است، می گویند: ما مردم را در دنیا در حالی ترک گفتیم که خیلی به آنها محتاج بودیم و با آن هم با آنها همراهی نکردیم، و ما منتظر پروردگار خود هستیم که او را عبادت می کردیم، (خداوند متعال) می گوید: من پروردگار شما هستم، و آنها می گویند: ما هیچ چیزی را به خدا شریک نمی آوریم» و این سخن را دو و یا سه بار تکرار می کنند.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا تُوبُوْا اِلَى اللّٰهِ تَوْبَةً نَّصُوْحًا عَسٰى رَبُّكُمْ اَنْ يُكْفِرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ
وَيَدْخُلَكُمْ جَنَّتِ بَجْرٰى مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ يَوْمَ لَا يُخْزٰى اللّٰهُ النَّبِىَّ وَالَّذِيْنَ ءَامَنُوْا مَعَهُ
تُورُهُمْ يَسْعٰى بَيْنَ اَيْدِيْهِمْ وَيَاْتُمِّنْهُمْ يَقُوْلُوْنَ رَبَّنَا اَتِمِّمْ لَنَا تُورَنَا وَاعْفِرْ لَنَا اِنَّكَ عَلَى
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ ﴿٨﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! سوی خدا توبه ای نصوح (خالصانه) بیاورید شاید پروردگارتان گناهانتان را محو کند و به بهشت هایتان در آرد که در آن جویها روان است، روزی که خداوند، پیامبر و ایمان آوردگان همراه او را خوار و ذلیل نسازد، و نورشان پیشاپیش آنها و از اطراف سمت راستشان می شتابد. می گویند: پروردگارا نور ما را کامل کن و ما را بیا مرز، براستی تو بر هر چیز توانا هستی. (۸)

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا تُوبُوْا اِلَى اللّٰهِ تَوْبَةً نَّصُوْحًا

تُوبُوْا: فعل امر - (و) فاعل - تَوْبَةً: مفعول به - نَّصُوْحًا: نعت

ای کسانی که گرویده اید توبه کنید به سوی خداوند، توبه نصوح یعنی با اخلاص، از گناهان باز ایستادن و از صمیم قلب نسبت به اعمال ناشایست قبلی افسوس خوردن و دیگر بار به سراغ آن نرفتن است.

عَسٰى رَبُّكُمْ اَنْ يُكْفِرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَدْخُلَكُمْ جَنَّتِ بَجْرٰى مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ

رَبُّكُمْ: اسم عَسٰى - اَنْ يُكْفِرَ: فعل مضارع - فاعل (هو)، خبر عَسٰى - سَيِّئَاتِكُمْ: مفعول به

اگر توبه کنید و صادقانه و خالصانه به خدا بزارید شاید که پروردگار شما از شما درگذرد و گناهان شما را نادیده بگیرد و شما را در بوستان هایی که در زیر درختان آن رودهایی جاری است در آورد. و این نتیجه ی توبه ی نصوح است.

نماید. و در دادن انعام و گرفتن قادر و تواناست. هر که را که بخواهد می‌بخشد و هر که را که بخواهد انتقام می‌گیرد.

الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ ﴿٢﴾

آن خدایی که مرگ و زندگی را آفرید تا اینکه شما را بیازماید که کدامیک از شما در عمل نیکوتر است، و او نیرومند و آمرزگار است. (۲)

الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا

الَّذِي: بدل - خَلَقَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - الْمَوْتُ: مفعول به - أَيُّ: مبتدا - أَحْسَنُ: خبر - عَمَلًا: تمیز او آن خدایی است که مرگ و زندگی را پدید آورد یعنی انسان را از آب منی که یک قطره آب پست و ناچیز است بیافرید و او را صورتگری داد و سپس می‌میراند و انقطاع و جدایی روح از بدن هم در دست اوست و بعث بعدالموت با فرمان و به اختیار اوست. در آفرینش انسان قطعاً هدفی دارد و آن این است که شما را بیازماید که کدامیک از شما نیکوتر است و آنانکه دستورات و احکام الهی را جابجا انجام داده و از پس امتحان و آزمایش بر آمده‌اند پس آن کمال نیکوکاری نیکان است. در مرصاد العباد نجم الدین رازی در باره بیان فطرت ارواح آمده که:

بدانکه ... مجموعه‌ای می‌بایست از هر دو عالم روحانی و جسمانی که هم آلت محبت و بندگی به کمال دارد و هم آلت علم و معرفت به کمال دارد تا بار امانت مردانه و عاشقانه در سفت جان کشد (محل عمل انسان) و این جز ولایت دو رنگ انسان نبود. ملائکه به نور و صفای روحانی بدیدند اما قوت صفات جسمانی نداشتند بر نتوانستند گرفت، حیوانات قوت و استعداد صفات جسمانی داشتند اما نور و صفای روحانی نداشتند شرف بار امانت ندیدند قبول نکردند چون انسان مجموعه‌ی دو عالم روحانی و جسمانی بود او را به کرامت حمل امانت مکرم گردانیدند.

حافظ گفت:

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه کار به نام من دیوانه زدند

جملگی ملاء اعلیٰ کروی و روحانی دم محبت نیارستند زد زیرا که بار محبت نتوانستند کشید چه محبت و محنت از یک خانه‌اند و محبت و شادی از هم بیگانه.

شیخ عبدالله انصاری می‌گوید: محبت در بکوفت، محنت جواب داد:

ای من غلام آنکه از آن خود فرا آب داد. بیچاره آدمیزاد که از ظلومی و جهولی باری که اهل دو جهان از او بگریختند او در آن آویخت و محنت جاودانی اختیار کرد و شادی هر دو جهانی در باخت. قوله تعالی انا عرضنا الامانه على السموات والارض والجبال فابین ان يحملنها و أشفقن منها و حملها الانسان، انه كان ظلوماً جهولاً^۱

^۱ - سوره احزاب، آیه ۷۲

يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ جَهْدَ الْكُفَّارِ وَالْمُنَافِقِينَ وَأَغْلَظَ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَهُمْ جَهَنَّمُ وَيَسَّ الْمَصِيرُ ﴿٩﴾
ای پیغمبر ﷺ با کافران و منافقان کارزار کن و با آنها درشتی کن که جایشان جهنم است و بد سرانجامی است. (۹)

يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ جَهْدَ الْكُفَّارِ وَالْمُنَافِقِينَ وَأَغْلَظَ عَلَيْهِمْ
جَهْدُ: فعل امر - فاعل (انت) - الْكُفَّارُ: مفعول به

ای پیغمبر ﷺ! با کافران و منافقان جهاد کن و با آنها به درشتی رفتار کن زیرا که آنها جایگاهشان جهنم است. در این آیه خداوند پیغمبر را بر پایداری جهاد با کافران و مشرکان دعوت می‌کند.
در حدیث شریف آمده که:

از ابوهریره رضی الله عنه از پیغمبر خدا ﷺ روایت کرد که فرمودند: «مساحت دو گوشه‌ی کمان شما در جنت، از تمام آنچه که آفتاب بر آن طلوع کرده و غروب می‌نماید بهتر است»، و فرمودند: «و جهاد کردن در یک قسمتی از روز - چه از صبح تا ظهر باشد، و چه از ظهر تا شام - از تمام آنچه که آفتاب بر آن طلوع کرده و غروب می‌نماید، بهتر است.

وَمَا وَنَهُمُ جَهَنَّمُ

مَا وَنَهُمُ: مبتدا - جَهَنَّمُ: خبر

و جایگاه کافران و منافقان اگر ایمان نیارند و مخلص نشوند در آخرت همان جهنم است.

وَيَسَّ الْمَصِيرُ

يَسَّ: فعل ماضی - الْمَصِيرُ: فاعل

و دوزخ بد بازگشتگاهی است که دوزخیان به آن در آیند.

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ ﴿١٠﴾

خداوند در مورد کسانی که کافرنند، مثلی می‌زند زن نوح و زن لوط را که در قید نکاح دو بنده از بندگان شایسته‌ی ما بودند چون آن دو به ایشان خیانت کردند پس آنان از آن دو زن چیزی را دفع نکردند و گفته شد با داخل شوندگان به داخل آتش در آید. (۱۰)

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ

ضَرَبَ: فعل ماضی - لَفْظُ اللَّهِ: فاعل - مَثَلًا: مفعول به

و خداوند مثلی را برای کسانی که ایمان نیاورده‌اند بیان کرد و آن مثل زن نوح عليها السلام و زن لوط عليها السلام است. آورده‌اند که نخستین کسی که به نوح گروید زنی از قوم او به نام عمره بود که نوح با او ازدواج کرد و او

برای نوح سه پسر به نام‌های سام و حام و یافث و سه دختر زائید، سپس زن دیگری از قوم او به نام (واله) به او ایمان آورد که او را هم به همسری برگزید و او پسری به نام کنعان آورد، آن زن سپس منافق شد و به آئین خود برگشت. و زن لوط علیه السلام که او را واهله می‌گفتند که این دو زن بر این دو بنده‌ی شایسته‌ی خدای تعالی با همکاری و ساخت و پاخت با دشمنان ایشان، به شوهرانشان خیانت کردند و لذا برای کافران عاقبت کار این دو زن را با توجه به اینکه همسر پیغمبران بودند ولی چه بلایی به سر ایشان آمده و در آخرت نیز در آتش جهنم خواهند سوخت مثالی زد که مولانا گفت:

لوط را زن همچنین بد کافره خوانده باشی قصه آن فاجره

كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ

(۱) اسم کان - تَحْتَ: مفعول فیه - عَبْدَيْنِ: مضاف الیه، تَحْتَ عَبْدَيْنِ: خبر

در حالیکه این دو زن خیانت کار در زیر حکم نکاح آن دو مرد شایسته‌ی ما بودند پس آن دو زن به آن دو بنده‌ی صالح و مخلص ما خیانت کردند یعنی اسرار شوهرانشان را به کفار می‌گفتند: چنانچه قصه‌ی ایشان در سوره‌های قبل در جای خود بیان شد پس این دو پیغمبر از این دو زن عذابشان را نتوانستند دفع کنند که یکی در طوفان غرق شد (زن نوح) و دیگری بر سرش سنگ باران گردید (زن لوط) و در آخرت نیز به آن دو زن گفته خواهد شد که به همراه داخل شوندگان شما دو زن نیز به دوزخ داخل آتش جهنم شوید. هر چند شوهران ایشان از پیغمبران صالح بودند ولی به جهت کفرشان مستحق سوختن در آتش جهنم هستند.

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿١١﴾

و نیز خداوند در مورد کسانی که ایمان آورده‌اند مثلی می‌زند: همسر فرعون، وقتی گفت: پروردگارا! برای من نزد خویش، خانه‌ای در بهشت بساز و مرا از فرعون و بدی عمل وی نجات بخش و مرا از گروه ستمگران نجات بده. (۱۱)

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

ضَرَبَ: فعل ماضی - لَفْظُ اللَّهِ: فاعل - مَثَلًا: مفعول به - ءَامَنُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - امْرَأَتَ: مفعول به

و نیز خداوند در مورد کسانی که ایمان آورده‌اند مثال دیگری می‌زند که بر خلاف مثال قبلی است. و آن ایمان همسر فرعون، آسیه است، آن هنگام که آسیه زن فرعون گفت: پروردگارا برای من از نزد

خود رحمت فرست و خانه‌ای در بهشت برایم بساز و مرا از دست فرعون و اعمال بدوی نجات بده و از دست گروه ستمگران رهایم کن.

قصه کشته شدن آسیه قبلاً بیان آن رفت. گوید، و چون فرعون آرایشگر را کشت آسیه از فرشتگان شنید که به او نوید بهشت می‌دهند، او هم از جای برخاست و می‌گفت ای خدای موسی بر من جامه صبر بپوشان و شهادت را روزی من گردان «و برای من نزد خود خانه‌ای در بهشت بنا کن و مرا از فرعون و عمل او و از قوم ستمکاران برهان». آسیه در حالیکه روی خود را برهنه کرده بود به بارگاه فرعون رفت و گفت ای نفرین شده چقدر و تا چه وقت اولیای خدا را می‌کشی و روزی خدا را می‌خوری و به نعمت او کافر می‌شوی و سپاس نمی‌گزاری و معجزات را می‌بینی و از آن عبرت نمی‌گیری؟ فرعون به وزیران خود گفت موسی همه چیز آسیه را بر من تباه کرده است و در باره او با ایشان رایزنی کرد و رأی به کشتن او دادند دستور داد جامه‌ها و زیورهایش را از او بیرون کردند و با میخ بر زمین میخکوبش کردند و چندان بر سینه‌اش زدند تا کشته شد البته خود به شوق دیدار بهشت مرده بود. خداوند از او خشنود باد!

وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا مِنَ الْقَنَتَيْنِ ﴿١٢﴾

و مریم دختر عمران که عفت خویش نگهداشت و از روح خویش در آن دمیدیم و کلمات پروردگار خویش را با کتاب‌های وی تصدیق کرد و از فرمانبرداران بود. (۱۲)

وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا مِنَ الْقَنَتَيْنِ

مَرْيَمَ: معطوف - ابْنَتَ: بدل - عِمْرَانَ: مضاف الیه - أَحْصَنَتْ: فعل ماضی - فاعل (هی) فَرْجَهَا: مفعول به و مریم دختر عمران را آن زنی که خداوند دامن او را از حرام و فاحش نگاه داشت و کرامت دنیا و آخرت بر او ارزانی داشت. پس در او از روح خود دمیدیم. در باب باردار شدن مریم دختر عمران به عیسی علیه السلام قبلاً در جای خود سخنان مفصلی بیان داشتیم.

کسانی گوید، منظور از روح جبرئیل است که به صورت مردی ظاهر شد و منظور از پرهیزگار یعنی فرمانبردار از خداوند.

آنگاه جبرئیل در گریبان مریم دمید و هماندم به عیسی علیه السلام باردار شد، گفته شده است همان وقت زکریا علیه السلام هم با همسر خود در آمیخت که به یحیی علیه السلام باردار شد و هم گفته‌اند همسر زکریا سه یا شش ماه پیش از مریم باردار شده است، گویند سال تولد عیسی علیه السلام در چهل و دومین سال از پادشاهی اغوستوس بوده است و پنجاه سال از پادشاهی اشکانیان گذشته بود در آن هنگام پادشاهی در دست ملوک الطوائف و ریاست شام و اطراف آن با قیصر پادشاه روم بود و بر شام از سوی قیصر شخصی به

نام هیروُدُس یا هرادوس حکمفرمایی داشت. و مریم کلمات پروردگار خویش و قوانین و احکامی را که از جانب خداوند متعال برای بندگانش مشروع کرده است و آنچه را که فرشته بدان مخاطبش ساخت تصدیق کرد و نیز کتاب‌های او را تصدیق کرد یعنی کتاب‌های نازل شده از جانب خدای تعالی بر انبیاء الهی بود.

و در حدیث شریف آمده است که چهار زن از اهل بهشت «بهترین زنان» بهشت‌اند که:

- ۱- خدیجه دختر خویلد ۲- فاطمه دختر محمد ﷺ آخرین پیغمبر خدا
 - ۳- مریم بنت عمران ۴- آسیه دختر مزاحم زن فرعون.
- بدست آوردن این مقام و صلاحیت به جهت طاعت و تقوای ایشان است نه به جهت دختر و یا همسر فلان بنده شایسته اگر چنین بود. زن نوح و زن لوط نیز از بهشتیان بودند والله اعلم.

سوره الملک

سوره «ملک» مکی است و دارای سی آیه است. و در این سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست. نام‌های دیگر این سوره واقیه و منجیه است از آن جهت که خواننده‌ی آن خویش را از عذاب قبر حفظ نموده و نجات می‌دهد. در فضیلت این سوره آورده‌اند که در حدیث شریف آمده که همانا در قرآن سوره‌ای است که سی آیه دارد و برای خواننده‌ی خود شفاعت کند و برایش آمرزیده شود این سوره که سی آیه دارد همین سوره «ملک» است و در حدیث شریف به روایت ابن عباس آمده که: این سوره حفظ کننده از قبر و نجات دهنده است و خواننده‌ی خود را از عذاب قبر نجات می‌دهد.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می‌برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

تَبَرَّكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١﴾

بزرگ و بسیار با برکت است آن خدائی که پادشاهی بدست اوست، و او به همه چیز تواناست. (۱)

تَبَرَّكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ

تَبَرَّكَ: فعل ماضی - الَّذِي: فاعل - بِيَدِهِ: جار و مجرور خبر مقدم - الْمُلْكُ: مبتدا مؤخر

بسیار با برکت و ثابت قدم و با دوام و بی زوال است آن خدائی که پادشاهی عالمیان بدست اوست و فرمانروائی هر دو دنیا در اختیار و قدرت اوست و کسی غیر از او نمی‌تواند ادعای مالکیت کند. نظامی گنجوی گفت:

کیست درین دیرگه دیرپای کو لمن الملک زند جز خدای

همچنانکه خداوند متعال فرمود: (له ملک السموات و الارض) فرمانروایی آسمان‌ها و زمین متعلق به اوست.

وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

هُوَ: مبتدا - قَدِيرٌ: خبر

و او بر همه چیز قادر و تواناست هر چه بخواهد می‌کند و کسی قادر به دفع آن نیست و هیچ کس نمی‌تواند او را از انجام امری عاجز نماید و او مالک یوم الدین است و صاحب روز جزاست یعنی در آخرت کسی غیر از او نمی‌تواند حکومت و پادشاهی کند و یا بر حساب و کتاب بندگان رسیدگی

نماید. و در دادن انعام و گرفتن قادر و تواناست. هر که را که بخواهد می‌بخشد و هر که را که بخواهد انتقام می‌گیرد.



الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَفُورُ
آن خدایی که مرگ و زندگی را آفرید تا اینکه شما را بیازماید که کدامیک از شما در عمل نیکوتر است، و او نیرومند و آمرزگار است. (۲)

الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا

الَّذِي: بدل- خَلَقَ: فعل ماضی- فاعل (هو)- الْمَوْتَ: مفعول به- آي: مبتدا- أَحْسَنُ: خبر- عَمَلًا: تمیز
او آن خدایی است که مرگ و زندگی را پدید آورد یعنی انسان را از آب منی که یک قطره آب پست و ناچیز است بیافرید و او را صورتگری داد و سپس می‌میراند و انقطاع و جدایی روح از بدن هم در دست اوست و بعث بعدالموت با فرمان و به اختیار اوست. در آفرینش انسان قطعاً هدفی دارد و آن این است که شما را بیازماید که کدامیک از شما نیکوتر است و آنانکه دستورات و احکام الهی را جابجا انجام داده و از پس امتحان و آزمایش بر آمده‌اند پس آن کمال نیکوکاری نیکان است. در مرصاد العباد نجم الدین رازی در باره بیان فطرت ارواح آمده که:

بدانکه ... مجموعه‌ای می‌بایست از هر دو عالم روحانی و جسمانی که هم آلت محبت و بندگی به کمال دارد و هم آلت علم و معرفت به کمال دارد تا بار امانت مردانه و عاشقانه در سفت جان کشد (محل عمل انسان) و این جز ولایت دو رنگ انسان نبود. ملائکه به نور و صفای روحانی بدیدند اما قوت صفات جسمانی نداشتند بر نتوانستند گرفت، حیوانات قوت و استعداد صفات جسمانی داشتند اما نور و صفای روحانی نداشتند شرف بار امانت ندیدند قبول نکردند چون انسان مجموعه‌ی دو عالم روحانی و جسمانی بود او را به کرامت حمل امانت مکرم گردانیدند.

حافظ گفت:

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه کار به نام من دیوانه زدند

جملگی ملاء اعلیٰ کروی و روحانی دم محبت نیارستند زد زیرا که بار محبت نتوانستند کشید چه محبت و محنت از یک خانه‌اند و محبت و شادی از هم بیگانه.

شیخ عبدالله انصاری می‌گوید: محبت در بکوفت، محنت جواب داد:

ای من غلام آنکه از آن خود فرا آب داد. بیچاره آدمیزاد که از ظلومی و جهولی باری که اهل دو جهان از او بگریختند او در آن آویخت و محنت جاودانی اختیار کرد و شادی هر دو جهانی در باخت. قوله تعالى انا عرضنا الامانه على السموات والارض والجبال فابين ان يحملنها واشفقن منها وحملها الانسان، انه كان ظلوماً جهولاً^۱

^۱ - سوره احزاب، آیه ۷۲

وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

وَهُوَ: مبتدا - الْعَزِيزُ: خبر - الرَّحِيمُ: خبر ثانی

و اوست خدایی که عزیز و غالب است و هیچگاه مغلوب نگردد و آمرزگار است برای کسی که به سوی او از گناهان خود توبه کند و دست انابت به سوی او به تضرع و زاری دراز کند. زیرا اوست رحیم و غفور. در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «چون خداوند جهانیان را خلق نمود، در کتابی که برای خود نوشته و بر عرش در نزد خود نهاده، چنین نوشت که: رحمت من بر غضب من غالب می‌گردد».

الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقًا مَّا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفْوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَىٰ مِن فُطُورٍ ﴿٢﴾

همان که هفت آسمان را تو بر تو (طبقه به طبقه) آفرید، و در آفرینش خدای رحمان هیچ تضاد و عیبی نمی‌بینی، پس نظر بگردان، آیا در آسمان‌ها هیچ خلل و نقصانی می‌بینی؟

الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقًا

الَّذِي: بدل - خَلَقَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - سَبْعَ: مفعول به - سَمَوَاتٍ: مضاف الیه - طِبَاقًا: نعت

او همان خدایی است که هفت آسمان را طبقه طبقه بیافرید یعنی هر آسمان را از آسمان دیگر جدا آفرید چنانکه در معراج رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده که هر یک از آن طبقه را حضرت رسول رفته و با پیغمبران سلامی و درودی داشته در حق هفت آسمان مختصراً به حدیث شریف که در حق معراج آمده توجه‌تان را جلب می‌نمایم.

از مالک بن صعصعه رضی الله عنه روایت است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از شب اسراء خود به آنها چنین قصه نمودند. و مرا جبرئیل علیه السلام آورده تا به آسمان دنیا رسیدیم. جبرئیل علیه السلام از آنها خواست تا درب آسمان را بگشایند، پرسیدند: کیستی؟ گفت: جبرئیل، پرسیدند همراهت کیست؟ گفت: محمد صلی الله علیه و آله پرسیدند: مگر مبعوث شده است؟ گفت: بلی؛ گفتند که: خوش آمدید و صفا آوردید، (دروازه) باز شد، چون داخل شدیم آدم علیه السلام را دیدم، جبرئیل علیه السلام گفت: این پدر تو آدم است، بر او سلام کن، بر او سلام کردم. جواب سلام را داد و گفت: فرزند صالح و پیغمبر صالح خوش آمدید.

بعد از آن رفته تا به آسمان دوم رسیدیم، جبرئیل همچنین خواست تا در باز شود در باز شد. عیسی و یحیی علیهما السلام آنجا است و سلام کردیم و خوش آمدگویی. بعد از آن جبرئیل علیه السلام مرا با خود برده تا به آسمان سوم رسیدیم. یوسف علیه السلام را دیدم و همچنین رد و بدل شد. بعد از آن مرا با خود برده تا به آسمان چهارم رسیدیم، ادریس علیه السلام را در آنجا دیدم و همچنین سلام و علیکی رفت و خوش آمدگویی.

سپس مرا با خود برده تا به آسمان پنجم رسیدیم. چون داخل شدیم هارون علیه السلام را در آنجا دیدم و همچنین رد و بدل شد.

و بعد از آن مرا با خود برده تا به آسمان ششم رسیدیم، در آنجا موسی را دیدم سلام و علیکی و خوش آمدگویی رفت.

بعد از آن مرا با خود برده تا به آسمان هفتم رسیدیم، آنجا هم همچنین رفت در آنجا ابراهیم را دیدم. بر او سلام دادم. و جواب سلامم را داده و گفت: فرزند صالح و پیغمبر صالح خوش آمدید. آورده اند که فاصله ی آسمان از زمین با مقیاس های قدیم مسافت پنجاه سال راه است پس متوجه شدیم که حضرت رسول به آسمان هفتم رفته که در هر آسمان نزولی داشته و این نشان می دهد که آسمان طبقه طبقه است طبقه ای بر فراز طبقه دیگر.

مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَوتٍ

مَا تَرَىٰ : فعل ماضی - فاعل (انت)

و آیا در آفرینش خدای رحمان هیچ عیب و نقصی می بینی؟ یعنی در آفرینش این آسمان ها هیچ شکافی و یا شکستگی ای نمی بینی.

فَأَرْجِعْ الْبَصَرَ

فَأَرْجِعْ : فعل امر - فاعل (انت) - الْبَصَرَ : مفعول به

پس دیگر چشم را بگردان و به این آسمان هفت طبقه که هیچ عیب و نقصی و یا شکاف و شکستگی ای در آن نیست نگاه کن.

هَلْ تَرَىٰ مِن فُطُورٍ

تَرَىٰ : فعل مضارع - فاعل (انت) - مِن : حرف جر زائد - فُطُورٍ : مفعول به

آیا در تأمل و تعمق به این آسمان برای بار دوم که با دقت نظر نگریسته ای هیچ عیب و نقصی و یا شکافی و یا نقصانی در آن می بینی؟

مولانا گفت:

چون شکافم آسمان را در ظهور چون نگویم هل تری فیها فطور

ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ ﴿٤﴾

پس دوباره نظر بگردان تا اینکه چشم تو به سویت خوار شده و مانده گشته باز آید. (۴)

ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ

أَرْجِعْ : فعل امر - فاعل (انت) - الْبَصَرَ : مفعول به - كَرَّتَيْنِ : مفعول مطلق - يَنْقَلِبْ : فعل مضارع - الْبَصَرُ :

فاعل - خَاسِئًا : حال - (و) حَالِيه - وَهُوَ : مبتدا - حَسِيرٌ : خبر

پس دیگر بار چشم خود را برای چندمین بار بطور متوالی و پیاپی بگردان و به دقت بنگر. و در نگرستن با دقت نظر تکرار کن تا با مشاهده آسمان‌های تودرتو به نهایت مشاهده برسی یعنی به یقین برسی که ما با چه قدرتی این آسمان‌ها را آفریده‌ایم و در آفرینش آن از هیچ کسی کمک و یا پشتیبانی نخواستیم. هر چند به این آسمان‌های عجیب و غریب بنگری چشمان تو و نگاه تو خوار شده و ذلیل و افتاده باز آید.

نظامی گنجوی گفت:

پای سخن را که درازست دست	سنگ سراپرده‌ی او سر شکست
و هم تهی پای بسی ره نوشت	هم ز درت دست تهی باز گشت
راه بسی رفت ضمیرش نیافت	دیده بسی جست نظیرش نیافت
عقل در آمد که طلب کردمش	ترک ادب بود ادب کردمش

وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ ﴿٥﴾
و هر آینه آسمان نزدیک را به چراغ‌ها (ستارگان) آراستیم و آنها را وسیله دور کردن شیاطین قرار دادیم و برای آنها (شیاطین) عذاب آتش افروخته آماده کرده‌ایم. (۵)

وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ
زَيَّنَّا: فعل ماضی - (نا) فاعل - السَّمَاءُ: مفعول به - الدُّنْيَا: نعت - بِمَصَابِيحَ: جار و مجرور - وَجَعَلْنَاهَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - ها: مفعول به - رُجُومًا: مفعول به ثانئ

و به درستی که آسمان نزدیک را یعنی آن آسمانی که نزدیک به زمین است به وسیله چراغهایی مراد با ستارگانی که در شب‌ها چون چراغ بدرخشند آراستیم و زینت دادیم و آنها را رانندگان و رمایندگان از برای شیاطین قرار دادیم وقتی که به خاطر استراق سمع قصد آسمان کنند آن شیاطین را برانند و برای آن شیاطین بعد از سوختن ایشان در دنیا به وسیله شهاب‌های آسمانی، عذاب آتش افروخته در آخرت را آماده ساختیم که در آن داخل شوند و جاودان در آن آتش بسوزند.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَيَسُومُونَ الصَّيْرُ ﴿٦﴾
و برای کسانی که به پروردگار خویش کافر شده‌اند عذاب جهنم است و چه بد سرانجامی است. (۶)

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ
وَالَّذِينَ: جار و مجرور خبر مقدم - عَذَابُ: مبتدا مؤخر
و کسانی که به پروردگار خود کافر شدند و ایمان نیاوردند از جن و انس، بر ایشان است جهنم و آتش دوزخ.

چنانچه در حدیث شریف آمده که: آنهاست که استراق سمع می‌نمایند یکی بالای دیگری قرار داشته و این سخن را می‌شنوند؛ و بسا می‌شود که شهاب پیش از آنکه آن مسترق سمع، سخنی را که شنیده است به

رفیق خود برساند، به او اصابت کرده و او را می‌سوزاند، و گاهی هم می‌شود که شهاب بوی اصابت نمی‌کند، و آن کسیکه استراق سمع نموده است سخنی را که شنیده است به دیگری که در پائین‌تر از وی قرار دارد، انتقال می‌دهد، و باز او به دیگری که بعد از وی قرار دارد انتقال می‌دهد، تا این که به همین شکل، سخنی را که شنیده‌اند به زمین انتقال داده و اخیراً به ساحر و جادوگر می‌رسانند.

وَيُسِّرُ الْمَصِيرُ

يُسِّرُ: فعل ذم - الْمَصِيرُ: فاعل

و چه بد سرانجامی است آن دوزخ که در آن کافران داخل شوند و در آتش آن بسوزند

إِذَا أَلْقَا فِيهَا سَمْعُوا لَهَا شَهيقاً وَهِيَ تَفُورُ ﴿٧﴾

و چون در جهنم افکنده شوند در آن حال که بجوشد آوازی مانند آواز خر بشنوند. (۷)

إِذَا أَلْقَا فِيهَا سَمْعُوا لَهَا شَهيقاً وَهِيَ تَفُورُ

سَمْعُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - شَهيقاً: مفعول به - (و) حالیه - هِيَ: مبتدا - تَفُورُ: خبر

آن هنگام که این کافران و مشرکان و ناباوران به خدای متعال در آتش افکنده شوند هم چون افکندن هیزم در آتش، برای او آوازی مانند آواز خر که صدای نکره‌ای دارد شنیده می‌شود. چون کریه‌ترین و ناسازگارترین صداها بر گوش صدای خران است. قوله تعالی: «ان انکر الاصوات لصوت الحمير» «براستی زشت‌ترین صداها صدای خر است». که همه‌ی دوزخیان از شنیدن صدای آن خر بر خود می‌لرزند و در آن حال دوزخ نیز برای دوزخیان می‌جوشد همچون جوشیدن دیگ که گوشت را در داخل دیگ بالا و پائین می‌کند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «آتش شما یک جزء از هفتاد جزء آتش دوزخ است» گفتند: همین آتش دنیا هم برای تعذیب کافی است، فرمودند: «آتش دوزخ بر آتش دنیا شصت و نه مرتبه برتری دارد، هر مرتبه‌ی آن در گرمی خود مانند آتش دنیا است».

تَكَادُ تَمِيزُ مِنَ الْغَيْظِ كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ ﴿٨﴾

نزدیک است که از خشم پاره پاره شود و هر وقت گروهی را در آن افکنند خزانه‌داران جهنم از ایشان می‌پرسند مگر بیم سانی سوی شما نیامده بود؟ (۸)

تَكَادُ تَمِيزُ مِنَ الْغَيْظِ كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ

تَكَادُ: فعل مضارع - هی: (اسم کاد) - تَمَيَّرُ: فعل مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر کاد آن دوزخ آن هنگام که گروهی از دوزخیان در آن افکنده شوند از خشم کافران نزدیک است پاره پاره شود. پس نگهبانان و خزینه داران دوزخ چون آن حالت خشم دوزخیان را مشاهده کنند از آنان از سر توبیخ می پرسند آیا برای شما در دنیا بیم دهنده ای نیامد که شما را از چنین روزی سخت و ترسناک بیم دهد و شما را بترساند؟

قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ (دوزخیان) گویند: چرا بیم رسانی سوی ما آمده بود اما تکذیب کردیم و گفتیم خدا چیزی نازل نکرده و شما نیستید مگر در گمراهی بزرگ. (۹)

قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ

جَاءَنَا: فعل ماضی - (نا) مفعول به - نَذِيرٌ: فاعل

دوزخیان گویند آری بدرستی که به ما پیغمبری بیم دهنده آمد. از ابوهریره روایت است که رسول خدا ﷺ فرمود: براستی من ترساننده از مرگ و روز رستاخیز هستم. مولانا گفت:

او همی جوشید از تف سعیر عقل میگفتش الم یا تک نذیر؟
او همی گفت از شکنجه و از بلا همچو جان کافران قالوا بلی

فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ

نَزَّلَ: فعل ماضی - لفظ **اللَّهُ:** فاعل - مِن: حرف جر زائد - **شَيْءٍ:** مفعول به - **أَنْتُمْ:** مبتدا - **فِي ضَلَالٍ:** جار و مجرور خبر

پس آنچه که پیغمبران ما را از عذاب روز رستاخیز ترسانند تکذیب کردیم و قول آن ترساننده و هشدار دهنده را باور نکردیم و گفتیم: خداوند چیزی از بعث و حشر و روز جزا به سوی ما نفرستاده است در حالیکه فرستاده بود که آنها باور نداشتند. شما جز در گمراهی بزرگ نیستید و جایگاهتان آتش دوزخ است و این آتش سزاوار شماس است پس در آن بسوزید. در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از اسامه رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که می فرمودند: «در روز قیامت شخصی را آورده و به دوزخ می افکنند، آنچه را که در شکم دارد (مثل روده، قلب، جگر و غیره) خارج گردیده و در آتش ریخته و خودش مانند خری که بدور میخ خود می گردد، بدور خود می گردد، اهل دوزخ نزدش آمده و از وی می پرسند: مگر تو نبودی که ما را بکار نیک امر و از کار بد منع می کردی؟ می گوید: شما را بکار نیک امر می کردم، ولی خودم آن را انجام نمی دادم، و شما را از کار بد منع می کردم ولی خودم آن را مرتکب می شدم.



وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ

و گویند: اگر ما می شنیدیم و تعقل می کردیم، از زمره ی دوزخیان نبودیم. (۱۰)

وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ

(نا) اسم کان - نَسْمَعُ: فعل مضارع - فاعل (نحن)، خبر کان

کافران می گویند اگر ما در دنیا گفتار بشیر و نذیر پیغمبران را می شنیدیم و معجزات ایشان را بدون چون و چرا می پذیرفتیم و علامات صدق نبوت را که بر صفحات احوال ایشان آشکار بود تکذیب نمی کردیم و به آنچه که خدای تعالی بر ما از کتاب و احکام الهی و فرائض نازل کرده عمل می کردیم بلکه در آن تعقل می ورزیدیم به چنین روزی گرفتار نمی شدیم. و در زمره ی اهل دوزخ جای نمی گرفتیم.



فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ

پس به گناه خویش اعتراف کردند پس لعنت باد اهل دوزخ را. (۱۱)

فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ

فَاعْتَرَفُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - فعل و فاعل محذوف - فَسُحْقًا: مفعول مطلق

دوزخیان به گناهشان و به کفرشان و تکذیبشان اعتراف کردند و خود را سزاوار آتش جهنم دانستند چونکه دیگر راه گریزی و یا راه تکذیبی در آن دنیا وجود ندارد پس لعنت باد بر اهل دوزخ که با عمال و عقیده کفر آمیز خود مستحق چنین عذابی شده اند و دور باد از رحمت خداوند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «آتش (دوزخ) به خوشگذرانی ها، و جنت به سختی ها و مشکلات پیچیده است».



إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ

هر آینه کسانی که از پروردگار خویش غایبانه می ترسند برای آنها (در آخرت) پاداش بزرگی است. (۱۲)

إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ

الَّذِينَ: اسم إن - يَخْشَوْنَ: فعل مضارع - (و) فاعل - رَبَّهُمْ: مفعول به - لَهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - مَغْفِرَةٌ: مبتدا مؤخر

براستی کسانی که از پروردگار خویش غایبانه می ترسند. یعنی به خدا ایمان آورده و رسول را اطاعت و پیروی کرده و احکام الهی را در نهان و آشکار از او اطاعت می کنند و در مقابله با گناه از خدای خود ترسیدند در آخرت آمرزش و پاداشی بزرگ بر آنهاست. رحمت خداوند در آن دنیا از آن ترسندگان در این دنیاست.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «خداوند متعال رحمت را صد قسمت نموده است، نود و نه قسمت را نزد خود نگه داشته، و یک قسمت را بر روی زمین نازل نموده است، و از همین یک قسمت است که مردم به یکدیگر رحم می کنند، حتی اسب پایش را بلند نگه می دارد تا مبادا به کرده اش آسیب برسد».

وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمُ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿۱۳﴾
و اگر سخن خود را پنهان کنید و یا آن را آشکار کنید. بی گمان خداوند به آنچه که در سینه هاست داناست. (۱۳)

وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ

أَسِرُّوا: فعل امر - (و) فاعل - قَوْلَكُمْ: مفعول به

چه سخن خود را در باره ی پیغمبر پنهان سازید یا آن را آشکار کنید هر دو در نزد او یکسان است. یعنی در باب حضرت رسول صلی الله علیه و آله سخنان ناشایسته در پنهانی می گفتند.

إِنَّهُ عَلِيمُ بِذَاتِ الصُّدُورِ

ه: اسم إن - عَلِيمٌ: خبر إن

بی گمان که خداوند به آنچه که در سینه ها پنهان می دارید می داند و به راز درون دلها آگاه است.

أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴿۱۴﴾

آیا کسی که خلق کرد نداند؟ و او همانا باریک بین و کاردان است. (۱۴)

أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ

لا: حرف نفی - يَعْلَمُ: فعل مضارع - فاعل (هو) - مَنْ: مفعول به - هُوَ: مبتدا - اللَّطِيفُ: خبر - الْخَبِيرُ: خبر ثانی

آیا خداوند که خود خلق کننده انسانها و جنها و کائنات یعنی عالم و عالمیان است، آنچه که در درون دل شما میگذرد نمی داند؟ و او به همه دقائق امور و رمز و رازها که در دلها پنهان است داناست و به پوشیده ها آگاه است و هیچ پوشیده ای بر او پنهان نیست.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ ۚ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ ﴿١٥﴾

اوست که برای شما زمین را رام کرد، پس در اطراف آن راه روید و از روزی او بخورید و باز گشت سوی اوست. (۱۵)

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ ۚ

هُوَ: مبتدا - الَّذِي: خبر - جَعَلَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - الْأَرْضَ: مفعول به - ذُلُولًا: مفعول به دوم
اوست کسی که برای شما زمین را رام گردانید تا بر آن استقرار یابید و آن را خشن نگردانید پس در اطراف و جوانب آن زمین راه بروید و از روزی حلالی که خدا برای شما مقرر و معین کرده است بخورید.

از در بخشندگی و بنده نوازی مرغ هوا را نصیب و ماهی دریا
حاجت موری به علم غیب بداند در بن چاهی به زیر صخره ای صما

وَإِلَيْهِ النُّشُورُ

إِلَيْهِ: جار و مجرور خبر مقدم - النُّشُورُ: مبتدا مؤخر

و بازگشت همه ی شما به سوی اوست پس شکرگزاری و سپاسداری خدای رحمان را به جای آورید و از او اطاعت و فرمانبرداری کنید.

ءَأَمِنْتُمْ مِّن فِي السَّمَاءِ أَن يَخِفَّفَ بِكُمْ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ ﴿١٦﴾

ای کافران! آیا از آن کسی که در آسمان است ایمن شده اید از آنکه شما را به زمین فرو برد پس ناگهان زمین جنبش کند (بلرزد). (۱۶)

ءَأَمِنْتُمْ مِّن فِي السَّمَاءِ أَن يَخِفَّفَ بِكُمْ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ

ءَأَمِنْتُمْ: فعل ماضی - تم: فاعل - مَن: مفعول به - أَن يَخِفَّفَ: فعل مضارع منصوب - فاعل (هو)

ای کافران و ای مشرکان! آیا از آن کسی که در آسمان است زیرا اعراب بر این باور بودند که خداوند در آسمان است و در سفر معراج نیز رسول الله ﷺ او را در بالای آسمانها زیارت کرده، ایمن شده اید؟ که شما را بعد از اینکه زمین را برایتان رام و مسخره کرده نتواند در زمین فرو برد مانند قارون که او را زمین فرو بلعید و یا قوم ثمود که در زیر آوارهای زمین باقی مانده اند. خداوند قادر است هر چه خواهد و به هر که خواهد و هر وقت که بخواهد عذاب بفرستد. پس ایمن و آسوده منشینید و سر عقل بیائید که آن برای شما بهتر است.

أَمْ أَمِنْتُمْ مِّن فِي السَّمَاءِ أَن يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ۖ فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ ﴿١٧﴾

و یا از آنکه در آسمان است ایمن شده‌اید که باد سنگبار بر شما فرستد و به زودی خواهید دانست بیم دادن من چگونه خواهد بود؟ (۱۷)

أَمْ أَمِنْتُمْ مَنِ فِي السَّمَاءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا

آیا از کسی که در آسمان است ایمن شده‌اید که از آسمان تند بادی پر از سنگریزه بر شما فرستد و شما را زیر کوهی از آن دفن کند؟ یا ایمن شده‌اید از آنکه فرو فرستد سنگریزه بر شما چنانکه بر قوم لوط فرستاده است؟

فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرٍ

فَسَتَعْلَمُونَ: فعل مضارع مستقبل - (و) فاعل - كَيْفَ: خبر مقدم - نَذِيرٍ: مبتدا مؤخر
پس به زودی خواهید دانست که بیم دادن من چگونه است؟ آن هنگام که عذابم را معاینه و مشاهده کنید آن موقع خواهید فهمید ولی کار از کار گذشته و دیگر خیلی دیر شده است.

وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ

و به تحقیق کسانی که پیش از آنها بودند نیز تکذیب کردند و تعرض من چه سخت بود. (۱۸)

وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ

كَذَّبَ: فعل ماضی - الَّذِينَ: فاعل - فَكَيْفَ: خبر کان - نَكِيرِ: اسم کان

و به تحقیق پیغمبران خود را تکذیب کردند آنانکه پیش از این زمان بودند یعنی تکذیب کنندگان کافران امت‌های گذشته پس عقوبت من بر آنها چه سخت بود و چگونه بود عذابی که بر آنان نازل کرده‌ام.
در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هنگامیکه خداوند (در دنیا) بر مردمی عذابی را نازل نماید، این عذاب دامنگیر همگان خواهد گردید، ولی در قیامت هر کس مسئول اعمال خودش می‌باشد».

أُولَئِكَ يَرْوَأُ إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَفَّتْ وَبَقِيضُنَّ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ

آیا پرندگان بالای سر خودشان را که بال گشوده و گاه فرو می‌بندند و جز خدای رحمان کسی آنان را نگاه نمی‌دارد نمی‌بینند؟ بی گمان او به هر چیز بیناست. (۱۹)

أُولَئِكَ يَرْوَأُ إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَفَّتْ وَبَقِيضُنَّ

أُولَئِكَ يَرْوَأُ: فعل مضارع - (و) فاعل - صَفَّتْ: حال - يَقِضُنَّ: فعل مضارع - (ن) فاعل

آیا به سوی مرغان که در هوا در بالاسرشان صفها بر کشیده‌اند نمی‌نگرند و نمی‌بینند که بالهای خود را می‌گشایند و فرو می‌بندند؟

يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ

يُمَسِّكُهُنَّ: فعل مضارع - هُنَّ: مفعول به - الرَّحْمَنُ: فاعل

آیا ایشان را در هوا به خلاف طبع یا در حال قبض و بسط که هر یک از انواع پرندگان را شکلی و حیاتی و صورتی و طبیعتی خاص دارد چه کسی نگاه داشته است و اسباب غذای آن پرندگان و جولان ایشان در هوا مهیا ساخته و چه کسی آن را فراهم کرده است؟

از در بخشندگی و بنده نوازی مرغ هوا را نصیب و ماهی دریا

إِنَّهُ يَكُلُّ شَيْءٍ بِصِيرٍ

ه: اسم إن - بصيرٌ: خبر إن

به درستی که او به هر چیز بیناست. و با علم غیب خود همه را می داند و قادر هست هر گاه به هر که بخواهد عذاب نازل کند.

أَمَّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَّكَ يَصْرُكُ مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِنَّ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي غُرُورٍ ﴿٢٠﴾

آیا سپاه شماست در قبال خدای رحمان یاربتان کند؟ حقا که کافران جز در فریب نیستند. (۲۰)

أَمَّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَّكَ يَصْرُكُ مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ

أَمَّنْ: مبتدا - هَذَا: خبر - الَّذِي: بدل - هُوَ: مبتدا - جُنْدٌ: خبر

آیا سپاه شماست که در قبال خدای رحمان یاربتان می کند؟ این آن کسی است که از روی حمایت اوست که مددکار و فرمانده لشکر و فرمانرواست که شما را یاری می دهد. بدانید که شما سپاه و لشکری ندارید که از عذاب خدای سبحان شما را باز دارد و یا آن را از شما دفع کند و این صفت رحمانیت خداوند در دنیاست که رحمتش بر همه چیز و همه کس گسترده و فراگیر است.

إِنَّ الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ

الْكَافِرُونَ: مبتدا - فِي غُرُورٍ: جار و مجرور خبر

کافران جز در فریب نیستند. چونکه شیطان آنان را به مال و حرص دنیا مشغول ساخته و در واقع تصور می کنند که دنیای دیگری و حساب و کتابی و قیامتی در کار نیست.

شیخ سعدی در گلستان آورده که:

جان در حمایت یک دم است دنیا و جودی میان دو عدم، دین به دنیا فروشان خرنده، یوسف بفروشد تا چه خرنده؟ الم اعهد اليکم یا بنی ادم ان لا تعبدوا الشيطان.

بقول دشمن، پیمان دوست بشکستی بین از که بریدی و با که پیوستی؟
شیطان با مخلصان بر نمی آید و سلطان با مفسلان.

وامش مده آنکه بی نمازست گرچه دهنش زفاقه بازست
کوفرض خدا نمی‌گزارد از قرض تو نیز غم ندارد
امروز دوبرده بیش گیرد مرکن^۱ فردا گوید تری از اینجا برکن

أَمَّنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ، بَلْ لَّجُوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ ﴿۲۱﴾

یا آنکه روزیتان دهد اگر خدا رزق خود را از شما باز دارد، بلکه در سرکشی و رمیدگی اصرار ورزند. (۲۱)

أَمَّنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ،

أَمَّنْ: مبتدا- هَذَا: خبر- الَّذِي: بدل- يَرْزُقُكُمْ: فعل مضارع- کم: مفعول به- فاعل (هو)

آنکه روزیتان می‌دهد اگر آن روزی را خدای تعالی از شما باز دارد اعم از باران و غیره چه کسی آن را برای شما فرو می‌ریزند.

بَلْ لَّجُوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ

لَّجُوا: فعل ماضی- (و) فاعل

بلکه حق این است که در سرکشی و رمیدگی پای فشردند و در سرکشی و طغیان پا فشاری می‌کنند خالق و رازق فقط اوست.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابو موسی اشعری رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هیچکس صابرتر در مقابل اذیتی که می‌بیند، از خداوند متعال نیست، (کفار) بوی نسبت فرزند داشتن را می‌دهند، و او به آنها تندرستی بخشیده و رزق و روزی می‌دهد.

أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۲۲﴾

پس آیا کسی که نگوینسار راه می‌رود، راه یافته‌تر است یا آنکس که ایستاده بر راه راست می‌رود؟ (۲۲)

أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

مَنْ: مبتدا- يَمْشِي: فعل مضارع- فاعل (هو)- مُكِبًّا: حال- أَهْدَىٰ: خبر- يَمْشِي: فعل مضارع-

فاعل (هو)- سَوِيًّا: حال

آیا آن کسی که نگوینسار و بر روی راه می‌رود راهیاب‌تر است یا کسی که بر پا ایستاده و درست در راه راست قدم بر می‌دارد و همه‌ی اطراف را مشاهده کرده و در روشنایی و نور راه می‌رود؟ چونکه کافران و مشرکان در روز قیامت نگوینسار و بر روی افتاده راه می‌روند بر خلاف انسان‌های مؤمن که ایستاده راه می‌روند و در راه راست و درست و مستقیم حرکت می‌کند. پس مسلماً یکسان نخواهند بود.

^۱ - مرکن: لگن و تغار بزرگ

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که: شخصی از پیغمبر خدا ﷺ پرسید: کافر در روز قیامت چگونه بر رویش حشر می شود؟ فرمودند: «مگر آن ذاتیکه قادر بوده که او را در دنیا بر دو پایش روان سازد، قادر نیست که در روز قیامت او را بر رویش روان سازد»؛



قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ
 بگو (ای پیغمبر) اوست که شما را آفرید و برای شما گوش ها و چشم ها و دلها پدید کرد اما کمتر سپاسگزاری می کنید. (۲۳)

قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ

هُوَ: مبتدا - الَّذِي: خبر - أَنْشَأَكُمْ: فعل ماضی - كُمْ: مفعول به - فاعل (هو) - قَلِيلًا: مفعول مطلق
 بگو ای پیغمبر ﷺ تنها اوست که شما را بیافرید و از عدم بوجود آورد و برای شما گوش ها قرار داد تا به وسیله آن بشنوید و چشم ها را آفرید تا به وسیله آن بینید و دلها قرار داد تا به وسیله آن در صنع خدا عاقلانه و عارفانه بیندیشید.

در بوستان شیخ سعدی آمده:

ترا آنکه چشم و دهان داد و گوش،	اگر عاقلی، در خلافتش مکوش
بدیعی که شخص آفریند ز گیل	روان و خرد بخشد و هوش و دل
نه در ابتدا بودی آب منی؟	اگر مردی، از سربدر کن منی
لطیف کرم گستر کار ساز	که دارای خلق است و دانای راز
قدیمی نکو کار و نیکی پسند	به کلک قضا در رحم نفش بند
دهد نطفه را صورتی چون پری	که کردست بر آب صورتگری؟
ز ابر افکند قطره ای سویم	ز صلب آورد نطفه ای در شکم
از آن قطره لولسوی لا لا کند	وزین صورتی سرو بالا کند
برو علم یک ذره پوشیده نیست	که پیدا و پنهان به نزدش یکیست
مهیا کن روزی مار و مور	اگر چند بی دست و پایند و زور
دگر ره به کتم عدم در برد	وز آنجا به صحرای محشر برد
جهان متفق بر الهیتش	فرو مانده در کنه ماهیتش

و حال آنکه شما کم شکر می گزارید. و شکر نعمت پروردگار را جز اندکی به جای نمی آورید.

عملوا آل داود شکراً و قلیل من عبادی الشکور».

شیخ سعدی در حق شکر و سپاسگزاری گفته است که:

نفس می نیارم زد ز شکر دوست	که شکر ندانم که در خورد اوست
عطائست هر موی از او بر تنم	چگونه به هر موی شکری کنم!

ستایش خداوند بخشنده را که موجود کرد از عدم بنده را
گر تو شکر کردی که با دیده‌ای وگرنه تو هم چشم پوشیده‌ای
مکن گردن از شکر منعم مپیچ که روز پسین سر بر آری به هیچ

قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٢٤﴾

بگو اوست که شما را در زمین خلق کرد و در پیشگاه او محشور می‌شوید. (۲۴)

قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ

قُلْ: فعل - فاعل (انت) - هُوَ: مبتدا - الَّذِي: خبر - ذَرَأَكُمْ: فعل ماضی - کم: مفعول به - فاعل (هو)

او کسی است که شما را در زمین پدید آورده و تکثیر نموده و پخش و پراکنده کرده است آن هم با اختلاف زبان‌ها و گویش‌ها و به شکل‌ها و رنگ‌های مختلف. بدانید که سرانجام به سوی او محشور می‌شوید هر چند پراکنده شده‌اید در روز قیامت همه را یکجا محشور و جمع می‌کند و به حساب و کتاب اعمال شما رسیدگی می‌کند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «مردم در روز قیامت بر بالای زمین سفید رنگ براقی حشر می‌گردند» سهل رضی الله عنه می‌گوید: و در آن زمین برای هیچ کس هیچ علامت و نشانه‌ای وجود ندارد.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٥﴾

کافران می‌گویند اگر راست می‌گویند این وعده کی فرا می‌رسد؟ (۲۵)

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ

يَقُولُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - مَتَى: مفعول فیه - خبر مقدم محذوف - هَذَا: مبتدا مؤخر - الْوَعْدُ:

بدل - تم: اسم کان - صَادِقِينَ: خبر کان

آن کافران و مشرکان به پیغمبر صلی الله علیه و آله و یاران او می‌گویند. این وعده‌ای که شما در حق حشر و نشر می‌گوئید اگر از راستگویان هستی کی و چه وقت فرا می‌رسد؟

قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴿٢٦﴾

بگو برآستی علم نزد خداست، و من فقط بیم رسانی آشکارم. (۲۶)

قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ

الْعِلْمُ: مبتدا - عِنْدَ: مفعول فیه - لَفْظُ اللَّهِ: مضاف الیه، عِنْدَ اللَّهِ: خبر

در جواب این کافران، که می‌گویند قیامت کی می‌شود ای پیغمبر به ایشان بگو که جز این نیست که علم قیامت نزدیک خدای تعالی است و کسی غیر از او از آن اطلاع ندارد.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عایشه رضی الله عنهما روایت است که گفت: مردم نادانی از بادیه نشینان آمده و از پیغمبر خدا ﷺ می پرسیدند که: قیامت چه وقت است؟ پیغمبر خدا ﷺ به طرف خردسال ترین شان نگاه کرده و می فرمودند: «اگر این شخص زنده بماند، پیش از آنکه پیر شود، قیامت بر سر شما بر پا می گردد».

وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ

أَنَا: مبتدا - نَذِيرٌ: خبر - مُّبِينٌ: نعت

ای مشرکان برآستی جز این نیست که من بیم دهنده ی آشکاری هستم و به زمان آمدن قیامت دانا نیستم.

(۲۷)

فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ
و چون عذاب را نزدیک بینند (وعده را) چهره های کسانی که کافر شدند بد ریخت شود و گفته شود: این است آنچه آن را می طلبیدید. (۲۷)

فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ

رَأَوْهُ: فعل ماضی - (و) فاعل - ه: مفعول به - زُلْفَةً: مفعول به ثانی

پس آن هنگام که موعود فرا رسد یعنی قیامت نزدیک گردد چهره های کافران بد ریخت و زشت شود یعنی اثر غم و اندوه بر چهره هایشان پیدا و آشکار گردد و به ایشان گفته شود این است آنچه آن را می طلبیدید. و در دنیا به آمدن آن عجله داشتید و به استهزاء و تمسخر می گفتید قیامتی که شما وعده می دهید کی فرا می رسد؟

امام زاهد (رح) فرموده که کافران پیوسته آرزوی مرگ پیغمبر ﷺ و یاران او را می کردند حق سبحانه و تعالی به حبیب خود فرمود که:

(۲۸)

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَنِیَ اللَّهُ وَمَنْ مَعِیَ أَوْ رَحِمَنَا فَمَنْ يُجِیرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ
بگو به من خبر دهید، اگر خدا مرا و هر که با من است هلاک کند یا بر ما رحمت کند پس کیست که کافران را از عذابی دردناک رهایی دهد؟ (۲۸)

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَنِیَ اللَّهُ وَمَنْ مَعِیَ أَوْ رَحِمَنَا

أَهْلَكَنِیَ: فعل ماضی - (ن) و قایه - (ی): مفعول به - لفظ الله: فاعل

ی محمد ﷺ به این مشرکان بگو اگر خداوند مرا و کسانی که با من اند از صحابه ﷺ و مؤمنان را هلاک گرداند یا به ما ببخشد و رحمت کند و اجل ما را تا ميعاد معینی به تأخیر اندازد.

فَمَنْ يُجِیرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ

فَمَنْ: مبتدا - يُجِيرُ: فعل مضارع - فاعل (هو) - الْكَافِرِينَ: مفعول به

پس چه کسی ای کافران! شما را از عذاب دردناک و الم انگیز نجات می‌دهد؛ هیچ راه نجات و فراری از عذاب الهی نیست اگر چه به فرض خداوند پیغمبر و مؤمنان او را هلاک کند یعنی هلاک پیغمبر و مؤمنانش راه چاره‌ای از رهایی عذاب الهی برای شما نخواهد بود.

قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ أَمَنَّا بِهِ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٢٩﴾

بگو او خدای رحمان است به او ایمان داریم و به او توکل می‌کنیم و خواهید دانست چه کسی در گمراهی آشکار است. (۲۹)

قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ أَمَنَّا بِهِ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا

هُوَ: مبتدا - الرَّحْمَنُ: خبر

ای پیغمبر ﷺ! به کافران بگو فقط ایمان آوردن به او و تصدیق رسول و کتاب او سبب نجات شماست و شما را از عذاب الم انگیز رهایی می‌بخشد، اوست خداوند بزرگ رحمان و بخشنده به او ایمان آورده‌ایم نه به غیر او. و به او توکل کرده‌ایم و کارهایمان را به او واگذار می‌کنیم زیرا تنها چاره‌ساز کار توکل کنندگان اوست.

فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ

فَسَتَعْلَمُونَ: فعل مستقبل - (و) فاعل - مَنْ: مفعول به - هُوَ: مبتدا - فِي ضَلَالٍ: جار و مجرور خبر

پس به زودی خواهید دانست که چه کسی یعنی ما که به خدا ایمان آورده و به او توکل می‌کنیم در گمراهی آشکار هستیم؛ یا شمای که او را باور ندارید و به بتان روی آورده و به اموال و فرزندان و قوم خود مباحات و افتخار می‌کنید [در گمراهی آشکار هستید؟]

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ ﴿٣٠﴾

بگو: (ای پیغمبر) به من خبر دهید؛ اگر آب شما در زمین فرو رود، چه کسی آب روان را برای شما می‌آورد؟ (۳۰)

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ

أَرَأَيْتُمْ: فعل ماضی - تُمْ: فاعل - مَاؤُكُمْ: اسم أَصْبَحَ - غَوْرًا: خبر أَصْبَحَ

ای پیغمبر ﷺ! به کافران و مشرکان بگو. به من بگوئید اگر آب شما در زمین فرو رود پس چه کسی آن را برای شما به صورت آب جاری و روان می‌آورد؟ پس بدانید ای مشرکان فقط خداوند قادر به این کار است. پس چرا در بندگی خود به او شریک قائل می‌شوید و بتانی را می‌پرستید که هیچ قدرتی ندارند؟

مولانا گفت:

مقرئی می‌خواند از روی کتاب ماؤکم غوراً ز چشمه بندم آب

سوره قلم

سوره «قلم» دارای پنجاه و دو آیه و مکی است و گفته‌اند اولین سوره‌ای است که بعد از سوره‌ی «اقرأ» نازل شده و به قول ابن عباس دو آیه یعنی آیه ۴۸ و ۴۹ در مدینه فرو آمده است. گفته‌اند در این سوره دو آیه به آیت سیف منسوخ است که در جای خود اشاره خواهد شد. و باقی آیت محکم است. علت نامگذاری این سوره به نام «القلم» بدانجهت است که خداوند در آغاز این سوره به خاطر ارج نهادن به قلم بدان سوگند یاد کرده است. در فضیلت این سوره آورده‌اند.

عن ابی بن کعب قال: قال رسول الله ﷺ من قرأ سوره ن والقلم اعطاه الله عز وجل ثواب الذین حسن الله اخلاقهم».

از ابی بن کعب گفت: که پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

کسی که سوره «ن والقلم» را تلاوت کند خداوند ثواب کسانی را که دارای حسن اخلاق‌اند به او می‌دهد».

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می‌برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ ﴿١﴾

نون، و قسم به قلم اعلی و به آنچه که فرشتگان می‌نویسند. (۱)

ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ

(و) قسم - وَالْقَلَمِ: مجرور - مَا: حرف مصدری - يَسْطُرُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل

«نون» این حرف نیز به مانند حرف‌های اول سوره‌های قبل همچون «الم» از مقطعه است که دلالت بر اعداد و به قانون حساب دارد. که فهم هر کس بدان نرسد. و رازی است بین رسول خدا ﷺ و خدای خویش. سوگند به چیزی که می‌نویسند پس سوگند خوردن خداوند به قلم نوشتار، نشانه‌ی عظمت صاحبان قلم، و حرمت نوشته‌ها در آئین اسلام است.

«وَمَا يَسْطُرُونَ» و دیگر خداوند سوگند خورد به آنچه می‌نویسند از احکام و وحی به آنچه اصحاب قلم از آسمانیان و زمینیان می‌نویسند از کتاب و کلام. در تبیان از ابن هیثم رحمه الله نقل است که نون دهن است و قلم زبان و مایسترون آنچه حفظه بر بنده می‌نویسند. که حق تعالی به این چیزها سوگند فرموده.

و در حدیث شریف آمده که: «در حقیقت اولین چیزی را که خداوند سبحانه و تعالی آفرید قلم بود پس از آن «نون» - یعنی دوات - را آفرید.

مراد قلمی است که بدو کتابت کنند و فواید آن در مصالح دین و دنیا بسیار زیاد است. پس فرمود: «بنویس آنچه را که از عمل، یا اثر، یا رزق، یا در آینده روی می‌دهد. پس قلم آنچه را که از همان روز تا قیامت روی می‌دهد نوشت، سپس بر قلم مهر نهاده شد و دیگر تا روز قیامت سخن نگفت». پس حق تعالی به این‌ها سوگند یاد کرد.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «چون خداوند جهانیان را خلق نمود، در کتابی که برای خود نوشته و بر عرش در نزد خود نهاده، چنین نوشت که: رحمت من بر غضب من غالب می‌گردد. پس اولین چیزی که بعد از خلقت جهانیان خداوند بدان اقدام کرد قلم و کتاب و نوشتن بود حال جواب قسم این است که:



مَا أَنْتَ بِنِعْمَةٍ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ (۲)

مَا أَنْتَ بِنِعْمَةٍ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ

أَنْتَ: اسم مآ - ب: حرف جر زائد - بِمَجْنُونٍ: خبر مآ

این جواب قسم است: تو ای محمد صلی الله علیه و آله به نعمت و فضل و کرم پروردگارت و به نعمت الهی و لطفی که خدای تعالی در حق تو ارزانی داشته است یعنی نبوت را به تو بخشیده است دیوانه نیستی. پس سخنان دشمنان شما در حق تو که می‌گویند دیوانه است یا ساحر است سخنی پوچ و بی محتواست.



وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ (۳)

وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ

لَكَ: جار و مجرور خبر إن - (ل) ابتداء - لَأَجْرًا: اسم إن

و براستی به خاطر تحمل بار نبوت ای پیغمبر صلی الله علیه و آله برای تو مزد و ثوابی است بدون منت که بر تو اعطا کرده می‌شود مزدی و پاداشی که منقطع نشود و جاودان و همیشگی و بی منت باشد.



وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ (۴)

وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ

ک: اسم إن - لَعَلَىٰ خُلُقٍ: جار و مجرور خبر

و برآستی تو بر خلقی عظیم و بغایت نیکو و بزرگ هستی. و اخلاقی داری که از قرآن الهام گرفته شده است، شجاع- صبور، متین، یتیم نواز، غریب نواز، با ادب و با حیا و با گذشت. در کتاب یهود (تورات) آمده است «پیامبری در آخر الزمان ظاهر خواهد شد که بهترین پیامبران است و امت او بهترین امت هاینده آنان گواهی می دهند که خدایی جز پروردگار نیست در هر جای بلندی خدا را تکبیر می گویند، آنها در نماز خود صف می کشند همانطور که برای جنگ صف می بندند، دلهای ایشان کتابهایشان است روز قیامت همگی با چهره‌ی درخشان برانگیخته می شوند، نام آن پیامبر احمد است امت او ستایش گران خداوند و در حال سختی و راحتی خدا را می ستایند، زادگاه او مکه و محل هجرت اش مدینه است، آنها با هر دشمنی که بر خورد کنند فرشتگان با ایشان اند در حالی که نیزه همراه دارند، خداوند به آنها چنان مهر دارند که پرنده نسبت به جوجه هایش، ایشان وارد بهشت می شوند، یک سوم ایشان بدون حساب وارد بهشت می شوند، یک سوم آنها که گناهانی دارند خداوند می آمرزدشان و یک سوم آنها که دارای گناهان بزرگ باشند خداوند می فرماید بپریدشان و اعمال آنها را بسنجید فرشتگان اعمال ایشان را می سنجند و می گویند پروردگارا آنها به خود ستم کرده اند و گناهان ایشان همچون کوه ها سنگین است ولی در عین حال شهادت به لا اله الا الله داده اند خداوند می فرماید سوگند به عزت خودم نمی توانم کسی را که با خلوص شهادت داده است با کسی که به من کافر بوده است برابر داشته باشم».

فَسَبِّحْهُ وَبُصِّرْهُ ۝۵

پس به زودی خواهی دید و ایشان نیز خواهند دید. (۵)

فَسَبِّحْهُ وَبُصِّرْهُ

فَسَبِّحْهُ: فعل مستقبل- فاعل (انت)- بُصِّرْهُ: فعل مضارع- فاعل (و)

پس زود باشد ای محمد ﷺ ببینی و دشمنان تو از اهل مکه بدان وقت که عذاب نازل شود بر ایشان آن موقع معلوم گردد که شما دیوانه هستی یا آنکه نبوت ترا رد کردند دیوانه اند.

يَا أَيُّكُمُ الْمَقْتُولُ ۝۶

که به کدام یک از شما دیوانگی است. (۶)

يَا أَيُّكُمُ الْمَقْتُولُ

يَا أَيُّكُمُ: جار و مجرور خبر مقدم- الْمَقْتُولُ: مبتدا مؤخر

آن موقع یعنی در روز قیامت متوجه می شوید دیوانه شمائید یا ما آنکه ترا دیوانه خوانند در واقع خود دیوانه اند که به خاطر حرص و شهوت و مال دنیا که فانی است با آخرت که باقی است معاوضه کردند.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ۝۷

براستی پروردگار تو او داناتراست به کسی که از راهش گم شده است، و هم او به راه یافتگان داناتر است. (۷)

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ، وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ
رَبِّكَ: اسمِ إِنَّ - هُوَ: مبتدا - أَعْلَمُ: خبر جمله خبرِ إِنَّ - هُوَ: مبتدا - أَعْلَمُ: خبر
بدرستی که آفریدگار تو به کسیکه از راه راست گمراه شده داناست و همچنین او به کسانی که به سوی
دینش راه یافته و هدایت شده‌اند داناتر است.

فَلَا تُطِيعِ الْمُكَذِّبِينَ ﴿٨﴾

پس از دروغگویان اطاعت مکن. (۸)

فَلَا تُطِيعِ الْمُكَذِّبِينَ

فَلَا تُطِيعُ: فعل مضارع مجزوم - فاعل (انت) - الْمُكَذِّبِينَ: مفعول به
پس ای پیغمبر ﷺ از دروغگویان اطاعت مکن چونکه نعمت نبوت بر من تو نهادیم و حال آنکه
کافران ترا به پیروی از دین آبا و اجداد خود دعوت می‌کنند.

وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ ﴿٩﴾

کافران آرزو دارند که تو نرمی کنی و آنان نیز نرمی کنند. (۹)

وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ

وَدُّوا: فعل ماضی - (و) فاعل - تُدْهِنُ: فعل مضارع - (انت) فاعل

ای پیغمبر ﷺ کافران دوست دارند اینکه تو ملامت و نرمی از خود نشان بدهی تا ایشان نیز از خود
نرمش و ملایمت نشان بدهند بدین ترتیب بتوانند به اهداف شوم خود که همانا پیروی از آئین آبا و
اجداد ایشان است دست یابند پس حواست جمع باشد که مبادا کوچکترین نرمشی و چراغ سبزی از
خود نشان بدهی.

وَلَا تُطِيعِ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ ﴿١٠﴾

و اطاعت مکن از هر بسیار سوگند خورنده پستی. (۱۰)

وَلَا تُطِيعِ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ

لَا تُطِيعُ: فعل مضارع مجزوم - فاعل (انت) - كُلُّ: مفعول به

و از هر سوگند خورنده پست و دروغگو اطاعت مکن که او ابو جهل و یارانش و امثال او هستند که در
فکر و اعتقاد خوار و ذلیل و حقیر هستند.

هَمَّا زَ مَسَاءً يَنْصَبِينَ ﴿١١﴾

هر عیب کننده‌ای که پیوسته سخن چینی می‌کند. (۱۱)

هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ

هَمَّازٍ: نعت - مَشَّاءٍ: نعت

در پشت سر مردم عیب کننده و در روی ایشان طعنه زننده و رونده به سخن چینی میان مردم یا غمزه کننده یعنی کسی که سخن این و آن را برای دیگران به منظور فساد و تباهی می‌برد و می‌آورد.

مَنْعَةٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أُثِيمٍ ﴿۱۲﴾

مانع خیر است و ستمگر گناهکار است. (۱۲)

مَنْعَةٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أُثِيمٍ

مَنْعَةٍ: نعت

باز دارنده از کار خیر و یا منع کننده از ایمان و احسان و خیر، ستم کننده متجاوز بسیار گناه و یا بسیار زیانکار.

عُتْلٍ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ ﴿۱۳﴾

و با همه‌ی اینها درشت خوی و حرام زاده است. (۱۳)

عُتْلٍ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ

عُتْلٍ: نعت

و با همه‌ی اینها سخت روی و درشت خوی و حرام زاده است که پدر او معلوم نیست. عُتْلٍ: به معنی

درشت خوی و جفاکار - زَنِيمٍ: کسی که در اصل و نسبش حرام زاده است.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از حارثه بن وهب خزاعی رضی الله عنه روایت است که گفت: «از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «آیا نمی‌خواهی که ترا از اهل بهشت خبر دهم؟ (اهل بهشت) مردمان ضعیف و ناتوانی‌اند که اگر در باره‌ی چیزی بخدا قسم بخورند، خداوند سخن آنها را راست می‌سازد، و آیا نمی‌خواهی که ترا از اهل دوزخ خبر دهم؟ (اهل دوزخ) مردمان سرکش، فربه، خود خواه و مستکبری هستند»

أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ ﴿۱۴﴾

برای آنکه صاحب مال و فرزندان است. (۱۴)

أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ

هو: اسم گان - ذَا: خبر گان

برای آنکه مالدار و صاحب پسران است آیا چنین کسی را فرمان می‌بری؟ پس از ایشان اطاعت مکن.



إِذَا تَتَلَّى عَلَيْهِ ءَايَتُنَا قَالَكُ اسْطِطِرُّ الْأَوَّلِينَ

زمانیکه آیه‌های ما را بر او بخوانند گوید افسانه‌های گذشتگان است. (۱۵)

إِذَا تَتَلَّى عَلَيْهِ ءَايَتُنَا قَالَكُ اسْطِطِرُّ الْأَوَّلِينَ

إذا: مفعول فيه - تتلَّى: فعل مضارع مجهول - ءَايَتُنَا: فاعل - (نا) مضاف الیه
و چون آیت‌های ما بر وی خوانده شود گوید این افسانه پیشینیان است.



سَتِیْمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ

زود باشد که بر بینی او داغ نهیم. (۱۶)

سَتِیْمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ

سَتِیْمُهُ: فعل مضارع - ه: مفعول به - فاعل (نحن)

زود باشد که بر بینی او علامت کنیم یا او را سیاه روی سازیم یا عیب او آشکار سازیم که نتواند آن عیب را بپوشاند.



إِنَّا بَلَوْنَهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ

هر آینه ما ایشان را آزمودیم چنانکه صاحبان بوستان را آزمودیم آنگاه که سوگند خوردند که صبحگاهان میوه‌ی آن را حتماً بچینند. (۱۷)

إِنَّا بَلَوْنَهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ

(نا) اسم إن - بَلَوْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - هم: مفعول به، جمله خبر

هر آینه ما اهل مکه را به قحط و زوال نعمت آزمودیم همچنانکه ما صاحبان بوستان را آزموده بودیم. ابتداء این قصه آنست که رسول خدا ﷺ چون از قریش و اهل مکه بغایت برنجید، بر ایشان دعاء بد گفت، گفت: بار خدایا بطش^۱ خود بر ایشان گمار، و کار روزی بر ایشان سخت کن و ایشان را سالها قحط و نیاز پیش آر، چنانکه در روزگار یوسف مصریان را بود. الله تعالی دعاء رسول خدا اجابت کرد تا باران آسمان و نبات زمین از ایشان باز ایستاد و راه طعام بر ایشان بسته شد، و سالها در آن قحط و نیاز مردار و استخوان خوردند. رب العالمین ایشان را مثل زد به خداوندان آن بستان. و ایشان سه برادر بودند در صنعاء یمن بستانی داشتند، بدو فرسنگی صنعاء از پدر ایشان باز مانده و به میراث به ایشان رسیده و در آن بستان هم زرع بود و هم درخت خرما و هم انگور. و پدر ایشان مردی صالح بود. هر سال ربع آن بستان سه قسم می‌کرد، قسمی وجه عمارت و نفقه‌ی بستان و قسمی درویشان و خواهندگان را، و قسمی نفقه‌ی خویش را. چون پدر از دنیا برفت و بستان به پسران افتاد، سهم درویشان باز گرفتند؛

^۱ - بطش: حمله کردن - سخت گرفتن، تندی، دشواری

آن برادر بهینه‌ی ایشان بود و پارسا تر و بسن کمتر، ایشان را گفت: حق درویشان باز مگیرید و آن سنت که پدر نهاد دست بر ندارید که زیان‌کار شوید و برکات آن منقطع گردد. ایشان فرمان نبردند.

إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ

إِذْ: مفعول فيه - أَقْسَمُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - لَيَصْرِمُنَّهَا: فعل مضارع - مُصْبِحِينَ: حال
چون وقت چیدن میوه بود و درویدن کشته^۱، آنگاه سوگند خوردند که صبحگاهان بطور پنهانی میوه‌ی
آن را بچینند و خرما و انگور ببرند.

وَلَا يَسْتَنْوُونَ ﴿۱۸﴾

و استثناء نکردند (ان شاء الله) نگفتند مبتلا کردیم. (۱۸)

وَلَا يَسْتَنْوُونَ

لَا يَسْتَنْوُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل

و استثناء نکردند و نگفتند ان شاء الله مقصود ایشان به وقت سحرگاه آن بود که تا درویشان ندانند و
حاضر نشوند، که در روزگار پدر ایشان هر سال وقت بریدن میوه و زرع معین بود و درویشان حاضر،
اینست که رب العالمین گفت:

« أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ وَلَا يَسْتَنْوُونَ »

فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ ﴿۱۹﴾

پس در حالیکه آنان خفته بودند از جانب پروردگار، بلایی شبانه بر آن باغ به گردش در آمد. (۱۹)

فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ

طَافَ - فعل ماضی - طَائِفٌ: فاعل - (و) حالیه - هُمْ: مبتدا - نَائِمُونَ: خبر

پس ایشان سوگند خوردند بدون انشاء الله گفتن بامداد صبح زود پنهان از درویشان به بوستان بروند و
میوه بچینند. ناگهان بلایی از جانب پروردگار شبانه بر آن باغ رسید و رب العالمین در آن شب آتشی
فروگشاد تا هر چه در آن بوستان بود همه بسوخت و خاکستر گردانید و ایشان از آن حال و از آن
عذاب بی خبر، به وقت صبح برخاستند و یگدیگر را آواز دادند که:

فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ ﴿۲۰﴾

پس به مانند کشت درو شده گردید (بی میوه). (۲۰)

فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ

هی: اسم - فَأَصْبَحَتْ - كَالصَّرِيمِ: جار و مجرور خبر فَأَصْبَحَتْ

^۱ - کشته: کاشته

پس آن باغ مانند زمین بایری تبدیل گردید که میوه‌های آن قطع شده باشد و آنچنان سوخت که در سیاهی مانند شب گردید.

فَنَادَوْا مُصِیْبِیْنَ ﴿۲۱﴾

پس بامدادان یکدیگر را فرا خواندند. (۲۱)

فَنَادَوْا مُصِیْبِیْنَ

نَادَوْا: فعل ماضی - (و) فاعل

پس وقت صبح همدیگر را فریاد زدند. یعنی باغداران چون صبح گردید یکدیگر را فرا خواندند و بعضی به بعضی گفتند:

أَنْ أَغْدُوا عَلَىٰ حَرْثِکُمْ إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِیْنَ ﴿۲۲﴾

اگر میوه چنین بامدادان سوی کشت خویش بروید. (۲۲)

أَنْ أَغْدُوا عَلَىٰ حَرْثِکُمْ إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِیْنَ

أَغْدُوا: فعل امر - (و) فاعل - تم: اسم کان - صَادِقِیْنَ: خبر کان

اگر می خواهید میوه‌های باغ خود را بچینید، صبح زود حرکت کنید و خود را به کشتزار خود برسانید.

فَانْطَلَقُوا وَهُمْ یَخْفَتُونَ ﴿۲۳﴾

پس رفتند و آهسته به یکدیگر می گفتند. (۲۳)

فَانْطَلَقُوا وَهُمْ یَخْفَتُونَ

فَانْطَلَقُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - (و) حالیه - هُمْ: مبتدا - یَخْفَتُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر چون فرا راه بودند، با یکدیگر پنهانی سخن نرم گفتند، که نباید امروز هیچ درویشی در آن بستان آید و خویشان را پوشیده و پنهان می داشتند تا کس نداند از این درویشان که ایشان به بستان می روند و بر قصدی و آهنگی درست می رفتند و حرصی تمام.

أَنْ لَا یَدْخُلْنَهَا الْیَوْمَ عَلَیْکُمْ مَسْکِیْنَ ﴿۲۴﴾

که امروز نباید هیچ فقیری بر شما در باغ در آید. (۲۴)

أَنْ لَا یَدْخُلْنَهَا الْیَوْمَ عَلَیْکُمْ مَسْکِیْنَ

یَدْخُلْنَهَا: فعل مضارع - (ن) توكید - ها: مفعول به - الْیَوْمَ: مفعول فیه - مَسْکِیْنَ: فاعل

اینکه نباید امروز بر شما در باغ شما درویشی بیاید تا بهره بگیرد و از نصیب او سهم ماکم نشود.

وَعَدَوْا عَلَىٰ حَرِّ قَدِیْنِ ﴿۲۵﴾

و بامدادان بر نیت بخل رسیدند توانا به گمان خود. (۲۵)

وَعَدُوا عَلَىٰ حَرِّ قَدْرَيْنَ

(و) اسم غد- قَدْرَيْنَ: خبر غد

و صبحگاهان با نیت بخل رسیدند توانا به گمان خود. چون نزدیک بستان رسیدند و هیچ درویش ندیدند، گفتند که: دست یافتیم و مقصود حاصل کردیم. در نفس خود چنان پنداشتند که قدرت و توان آنچه مقصود مرادست یافتند. آنساعت که در اول شب تقدیر کرده بودند بیرون آمدند و بر آن عزم تقدیر خفته.

فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَصَّالُونَ ﴿۲۶﴾

چون آن باغ خویش بدیدند گفتند براستی ما راه گم کرده ایم. (۲۶)

فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَصَّالُونَ

رَأَوْهَا: فعل ماضی - (و) فاعل - هَا: مفعول به - (نا) اسم إن - لَصَّالُونَ: خبر إن

پس آن هنگام که باغ را دیدند به همدیگر گفتند ما راه باغ خویش که البته باغشان همان بود گم کرده ایم و درختان و زرع آن دیدند سوخته و خاکستر شده و آب سیاه بر آمده گفتند ما راه گم کردیم مگر این بستان ما نیست؟ چون نیک نگاه کردند بدانستند که جرم ایشان راست که حق درویشان باز گرفتند و گفتند:

بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ﴿۲۷﴾

نخیر، بلکه ما محروم شدگانیم. (۲۷)

بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ

نَحْنُ: مبتدا - مَحْرُومُونَ: خبر

نخیر ما راه گم نکردیم که این بستان ماست ما را از میوه آن محروم کردند و از نعمت بی بهره ماندیم، به آنکه حق درویشان باز گرفتیم.

قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ ﴿۲۸﴾

بهترینشان گفت: مگر به شما نگفتم، چرا خدا را ستایش نمی کنید؟ (۲۸)

قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ

قَالَ: فعل ماضی - أَوْسَطُهُمْ: فاعل - تُسَبِّحُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل

برادر بهترینشان گفت که عاقلتر و فاضلتر و بهینه‌ی ایشان بود. آیا نمی‌گفتم به شما که خدای تعالی را چرا به پاکی نستائید و چرا ذکر نعمت او به شکر نکنید؟ تا حق او از مال خود بیرون کنید و بدرویشان دهید. و آنکه می‌گفتید بامداد به بوستان رویم چرا ان شاء الله نگفتید و رفتن خویش به مشیت الله نیفکندید. و اگر شما ان شاء الله می‌گفتید. بهتر از آن اندیشه می‌بود که کردید پس ایشان گفتند:

قَالُوا سُبْحَنَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿٢٩﴾

گفتند پروردگار ما منزّه است که ما ستمگر بوده ایم. (۲۹)

قَالُوا سُبْحَنَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ

قَالُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - سُبْحَنَ: مفعول مطلق - (نا) اسم إنّ - (نسا) اسم کان - ظَالِمِينَ: خبر کان جمله خبر إنّ

گفتند پروردگار ما منزّه و پاک است و ما او را به پاکی یاد می کنیم اما ما واقعاً ستمکار بودیم. و این رخداد در پاسخ اعمال گناهی که ما انجام داده ایم بوده است. آن زمانیکه که فقیران و مسکینان را از حق ایشان در این باغ باز داشته بودیم.

فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَوُمُونَ ﴿٣٠﴾

سپس به سرزنش یکدیگر روی آوردند. (۳۰)

فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَوُمُونَ

فَأَقْبَلَ: فعل ماضی - بَعْضُهُمْ: فاعل

پس بعضی از ایشان بر بعضی دیگر به سرزنش و ملامت روی آوردند این آن را می گفت که تو چنین تصور کرده بودی بالاخره به گناه خود از روی نیاز اعتراف کردند و گفتند:

قَالُوا يَوَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿٣١﴾

گفتند: وای بر ما که ما سرکش بوده ایم. (۳۱)

قَالُوا يَوَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ

يَوَيْلَنَا: منادا - (نا) اسم کان - ظَالِمِينَ: خبر کان، جمله خبر إنّ

و از کرده خود پشیمان شدند و به گریه و زاری به درگاه خدای تعالی بازگشتند و به جرم خود و گناه خود اقرار کردند. و گفتند وای بر ما که ما طاغی و سرکش بوده ایم و از اندازه ی خود در گذشتیم و از راه صواب برگشتیم که حق درویشان باز گرفتیم، با این همه نومید نشدند که بر درگاه الله نومیدی نیست. شیخ عبدالله انصاری گفت: الهی! هر چند که ما گنه کاریم، تو غفاری؛ هر چند که ما زشت کاریم، تو ستاری. ملکا! گنج فضل تو داری! بی نظیر و بی یاری؛ سزد که جفاهای ما در گذاری. گفتند:

عَسَىٰ رَبُّنَا أَن يُبْدِلَنَا خَيْرًا مِّنْهَا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا رَاغِبُونَ ﴿٣٢﴾

شاید پروردگارمان بهتر از آن به ما عوض دهد که ما به پروردگار خویش امید داریم. (۳۲)

عَسَىٰ رَبُّنَا أَن يُبْدِلَنَا خَيْرًا مِّنْهَا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا رَاغِبُونَ

رَبُّنَا: اسم عسی - أَن يُبْدِلَنَا: فعل مضارع منصوب - (هو) فاعل - خَيْرًا: مفعول به، جمله خبر عَسَىٰ

شاید که پروردگار ما بهتر از آن را به ما عوض دهد یعنی از فضل و کرم او امیدواریم اینکه بهتر از آن باغ به ما عوض دهد. برآستی که ما به سوی پروردگارمان مایل و راغب هستیم و خداوند بعد از توبه و طلب عفو بر ایشان بخشید و باغی پر از انگور بر ایشان ارزانی فرمود. محققان گفته‌اند که هر که به بلا گرفتار گردد و مال و منال او در عرصه‌ای تلف افتد باید که او تأمل نماید و بداند که بلا به استحقاق او بر او نازل شده پس به گناه اعتراف نموده به حضرت عزت باز گردد. الله جل و جلاله بهتر و خوشتر از آنچه از او تلف شده باشد بدو باز دهد.

كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْآخِرَةُ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٣٣﴾

عذاب همچنین است و عذاب آخرت اگر بدانید بزرگتر است. (۳۳)

كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْآخِرَةُ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

كَذَلِكَ: جار و مجرور خبر مقدم- الْعَذَابُ: مبتدا مؤخر- ل: ابتدا- الْعَذَابُ: مبتدا- أَكْبَرُ: خبر- (و) اسم

كان- يَعْلَمُونَ: فعل مضارع- (و) فاعل، جمله خبر کان

عذاب خداوند در این دنیا اینچنین است و هر آینه عذاب سرای آخرت بزرگتر از عذاب دنیا است چونکه عذاب این دنیا زود بگذرد و زوال پذیرد ولی عذاب آخرت باقی و جاودان و زوال ناپذیر است و عذاب آن سخت‌تر. اگر بدانند و بدان تأمل کنند پس از موجبات عذاب آخرت پرهیزد که سخت‌ترین عذاب است.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «آتش شما یک جزء از هفتاد جزء آتش دوزخ است» گفتند: همین آتش دنیا هم برای تعذیب کافی است. فرمودند: «آتش دوزخ بر آتش دنیا شصت و نه مرتبه برتری دارد، هر مرتبه‌ی آن در گرمی خود مانند آتش دنیا است».

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿٣٤﴾

برآستی برای پرهیزکاران نزد پروردگارشان بهشت‌های پر ناز و نعمت است. (۳۴)

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ

لِلْمُتَّقِينَ: جار و مجرور خبر- إِنَّ مقدم- عِنْدَ: مفعول فيه- جَنَّاتِ: اسم- إِنَّ

بدرستی که برای پرهیزکاران در نزد پروردگارشان در آخرت نعمت‌های پر ناز و نعمت دارند و رضا و خشنودی خداوند بر ایشان میسر می‌گردد.

چنانچه در حدیث شریف آمده که: عایشه یا کس دیگری از همسران پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله گفت: ما مرگ را نخواسته و از مرگ بد ما می‌آید، فرمودند: «مقصد این چیز نیست، بلکه مقصود این است که مؤمن هنگام مرگ، رضا و رحمت خداوند برایش نشان داده شده، و در این وقت هیچ چیزی از راهی که در پیش رو دارد برایش محبوب تر جلوه نمی‌کند، و از اینجاست که لقاء الله را دوست داشته و می‌خواهد،

و شخص کافر هنگام مرگ عذاب و عقوبت خدا برایش نشان داده شده و در این وقت هیچ چیزی در نزدش از راهی که در پیش رو دارد بدتر و ناپسندیده‌تر نیست، و از اینجاست که از لقاء الله بدش آمده و خداوند متعال هم لقای او را نمی‌خواهد». آن کافران می‌گفتند که این جنت و نعمت که مسلمانان گویند موجود نیست و اگر به فرض موجود هم باشد ما را بیشتر خواهند داد و چنانچه ما در دنیا از مسلمانان خوشحال‌تریم در عقبی نیز به همین منوال خوشحال‌تر خواهیم بود حق تعالی در رد قول ایشان می‌فرماید:

أَفَجَعَلُ الْمُشْرِكِينَ كَالْمُجْرِمِينَ ﴿٣٥﴾

آیا ما مسلمانان را مانند تبهکاران می‌گردانیم. (۳۵)

أَفَجَعَلُ الْمُشْرِكِينَ كَالْمُجْرِمِينَ

نَجْعَلُ: فعل مضارع - فاعل (نحن) - الْمُشْرِكِينَ: مفعول به

آیا ما مسلمانان را نیز مانند مشرکان در بدست آوردن درجات خواهیم گردانید و آیا هر دو گروه مسلمان و مشرک را در جزای یکسان خواهیم کرد؟

مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿٣٦﴾

شما را چه شده است چگونه قضاوت می‌کنید؟ (۳۶)

مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ

مَا: مبتدا - لَكُمْ: جار و مجرور خبر - كَيْفَ: حال - تَحْكُمُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل

ای کافران شما را چه شده است و چگونه حکم و قضاوت می‌کنید که مسلمانان در دادن جزا همچون مشرکان باشد این یکسان شناختن اصلاً درست نیست و جای تعجب است که چنین پنداری داشته باشید؟

أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ ﴿٣٧﴾

آیا کتابی دارید که آن را می‌خوانید؟ (۳۷)

أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ

لَكُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - كِتَابٌ: مبتدا مؤخر

آیا کتابی از آسمان در نزد شما هست که آن را می‌خوانید و مطالعه می‌کنید که در آن نوشته شده باشد که جزای مسلمانان و مشرکان با هم یکسان باشند؟ یعنی همچنین چیزی محال است.

إِنْ لَكُمْ فِيهِ لَمَّا تَخْتَرُونَ ﴿٣٨﴾

مگر هر چه بخواهید [در آن کتاب] انتخاب کنید، در آن می‌بایید؟ (۳۸)

إِنْ لَكُمْ فِيهِ لَمَّا تَخْتَرُونَ

لَکُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - ل: ابتدا - ما: اسم إنّ
یا در آن کتابی که به اصطلاح از آسمان در نزد شماست آن را بخوانید و از آن هر چه بخواهید
نتخاب کنید در آن کتاب یافته می شود؟ اگر چنین نیست پس چگونه مسلمانان را با مشرکان در جزا
یکسان می پندارید؟

أَمْ لَکُمْ أَيْمَنٌ عَلَيْنَا بَلِغَةُ إِلَى یَوْمِ الْقِیمَةِ إِنَّ لَکُمْ لِمَا تَعْمَلُونَ ﴿۳۹﴾
یا شما را تا روز قیامت، به عهده‌ی ما پیمان‌های رسا هست که هر چه قضاوت کنید، حق
شماست؟ (۳۹)

أَمْ لَکُمْ أَيْمَنٌ عَلَيْنَا بَلِغَةُ إِلَى یَوْمِ الْقِیمَةِ إِنَّ لَکُمْ لِمَا تَعْمَلُونَ
لَکُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - أَيْمَنٌ: مبتدا مؤخر - لَکُمْ: جار و مجرور خبر إنّ مقدم - ل: ابتدا -
ما: اسم إنّ مؤخر

یا از جانب ما [که خداوند هستیم] برای شما عهد و پیمانی موکد رسیده و در آن تصریح شده تا روز
قیامت هر چه دلتان خواست حکم کنید و قضاوت نمایید که در آن از خیر و کرامت آن دنیا در آن
ثبت و ضبط شده باشد؛ این استفهام انکاری است که برای آنان همچنین وعده‌ای و یا عهد و پیمانی و
قضاوتی و حکمی از سوی پروردگار جهانیان نرسیده و نخواهد رسید پس چنین یکسان قرار دادن
جزای مسلمانان با مشرکان توقعات بی جا و بی اساس است.

سَلِّمُوا إِلَهُمْ أَيْهُمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ ﴿۴۰﴾
ز آنان بپرس که کدامیک از ایشان متعهد این مطلب هستند؟ (۴۰)

سَلِّمُوا إِلَهُمْ أَيْهُمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ
سَلِّمُوا: فعل امر - هم: مفعول به - فاعل (انت) - آی: مبتدا - زَعِيمٌ: خبر
و از آنان بپرس که کدامیک از ایشان متعهد و ضامن این ادعا هستند؟ ای محمد از روی توبیخ و
سرزنش از آنان بپرس که کدامیک از شما مشرکان در آخرت متعهد این امر است که مسلمانان با
کافران در جزای آخرت یکسان‌اند؟

فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ ﴿۴۱﴾
و یا شریکان دارید؟ اگر راست می گویند پس شریکان خویش بیاورند. (۴۱)

أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ

هُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - شُرَكَاءُ: مبتدا مؤخر
یا ایشان در آنچه که می گویند شریکانی دارند یا بتانی دارند که به من شریک می سازند؟

فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ

فَلْيَأْتُوا: فعل مضارع - (و) فاعل - (و) اسم کان - صَادِقِينَ: خبر کان

پس اگر همچنین تصویری دارند و راست می‌گویند پس شریکان خود را بیارند که این دلیل بر باطل بودن عقیده مشرکان است که اظهار می‌کردند.

يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿٤٢﴾

روزی که جامه از ساق برداشته شود و ایشان به سوی سجده فرا خوانده شوند پس نتوانند. (۴۲)

يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ

يُكْشَفُ: فعل مضارع مجهول - عَنْ سَاقٍ: جار و مجرور - نایب فاعل محذوف

آن شریکان خود را در روزیکه پرده برداشته شود از سختی کار یا برهنه گردند و ساق پای برهنه گردد و اوضاع به غایت دشوار و سخت گردد و مردمان را در آن روز در آن حالت هولناکی به سجده خدای تعالی فرا خوانند پس کافران و منافقان قادر به سجده کردن نخواهند بود چونکه بدن‌هایشان آمادگی سجده کردن در دنیا را کسب نکرده‌اند بر خلاف مسلمانانیکه آن هنگام که پروردگار عز و جل تجلی کند. پس در آن روز ترسناک و در حالت برهنه کسی به داد آنان نخواهد رسید و در آن موقع به کذب بودن مطالب خود که مسلمانان در جزا با مشرکان یکسان خواهند بود پی خواهند برد.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «با پای برهنه، تن برهنه، و بدون ختنه حشر خواهند شد» عایشه رضی الله عنها پرسید: یا رسول الله! مردها و زنها به طرف یکدیگر نگاه می‌کنند؛ فرمودند: «کار از این مشکل‌تر است که به فکر نظر کردن به یکدیگر بیفتند».

و باز در حدیث شریف در صحیح البخاری در حق این آیه «يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى

السُّجُودِ» یعنی روزیکه ساق‌ها برهنه گردیده و به سجده کردن دعوت گردند (... آمده است که:

از ابوسعید رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «[در روز قیامت / پروردگار ما] ساقشان را برهنه نموده و هر مرد و زن مؤمنی برایش سجده می‌کند، ولی کسانی که در دنیا به جهنم ریا و سمعه سجده می‌کردند، می‌خواهند که سجده کنند ولی پشت‌شان مانند طبقی راست قرار گرفته [قادر به سجده کردن نخواهند شد]».

خَشِيعَةً أَبْصَرُهُمْ تَرَهِقُهُمْ ذَلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَلِيمُونَ ﴿٤٣﴾

چشم‌هایشان خاشع باشد و ایشان را خواری فرو گیرد در حالیکه پیش از این به سجده خوانده می‌شدند ایشان بی علت و سالم بودند. (۴۳)

خَشِيعَةً أَبْصَرُهُمْ تَرَهِقُهُمْ ذَلَّةٌ

خَشِيعَةً: حال - اَنْصَرُّهُمْ: فاعل - تَرْهَقُهُمْ: فعل مضارع - هم: مفعول به - ذَلَّةٌ: فاعل

و صاحبان چشم‌ها یعنی کافران سر در پیش افکنده، خشوع و خواری آنان را فرو گیرد و غبار حسرت و ندامت بر چهره‌هایشان می‌نشیند هر آینه مؤمنان سرهایشان از سجده‌ها بر می‌دارند در حالیکه چهره‌هایشان از برف سفیدتر است بر خلاف چهره‌های کافران و منافقان که چهره‌هایشان سخت سیاه است.

وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَلِيمُونَ

(و) اسم کان - يُدْعَوْنَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر کان - (و) حالیه - وَهُمْ: مبتدا - سَلِيمُونَ: خبر در حالیکه در دنیا پیش از آنکه به سجده فرا خوانده شوند سالم و تندرست بودند و علت و آفات جسمی نداشتند. پس در این روز جز حسرت و ندامت بهره‌ی آنان نیست.

فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٤﴾

پس مرا با کسی که این گفتار را تکذیب می‌کند واگذار، بزودی ایشان را به تدریج از آن راه که نمی‌دانند فرو خواهیم گرفت. (۴۴)

فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ

ذَرْنِي: فعل امر - (ن) وقایه - ی: مفعول به - فاعل (انت) - الْحَدِيثِ: بدل

گفته‌اند این قسمت از آیه به آیت سیف منسوخ است. می‌گوید: ای محمد (ص) این کافران و مشرکان را به من واگذار و فکرت را به خاطر گفتار ایشان مغشوش و مشغول مکن و مطمئن باش که من خود کار ایشان را بسنده‌ام.

سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ

سَنَسْتَدْرِجُهُمْ: فعل مستقبل - هم: مفعول به - فاعل (نحن)

به زودی ایشان را به تدریج از آن راه که نمی‌دانند فرو خواهیم گرفت و به عذاب الم انگیز گرفتار خواهیم کرد و این کار آرام آرام و به تدریج اتفاق خواهد افتاد.

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«آتش [دوزخ] به خوشگذرانی‌ها، و جنت به سختی‌ها و مشکلات پیچیده شده است.

وَأُمْلِي لَهُمْ إِنْ كِيدَىٰ مَتِينٌ ﴿٤٥﴾

و من ایشان را مهلت خواهم داد برآستی که حیل‌ی من محکم است. (۴۵)

وَأُمْلِي لَهُمْ

أُمْلِي: فعل مضارع - (انا) فاعل.

و ما ایشان را در دنیا مهلت می‌دهیم تا نسبت به مال و مقام دنیا مغرور گردند و راه راست را از دست بدهند و در گمراهی آشکار باشند آنگاه ایشان را باز خواست خواهیم کرد.

إِنْ كِيدَىٰ مَتَيْنٌ

کیدی: اسمِ إِنَّ - مَتَيْنٌ: خبرِ إِنَّ

هر آینه کید و حيله من از برای کافران سخت و محکم است و کسی از مشرکان از عذاب من نجات نیابند.

أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَّغْرَمٍ مُّثْقَلُونَ ﴿٤٦﴾

آیا از آنها مزدی می‌خواهی پس آنان از تاوان گران بارند؟ (۴۶)

أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَّغْرَمٍ مُّثْقَلُونَ

تَسْأَلُهُمْ: فعل مضارع - هم: مفعول به - فاعل (انت) - أَجْرًا: مفعول به - هم: مبتدا - مِنْ مَّغْرَمٍ: جار و

مجرور - مُّثْقَلُونَ: خبر

آیا ای پیغمبر ﷺ تو از ایشان در برابر تبلیغ رسالت، بدون اینکه ما بدانیم مزدی خواسته‌ای و پرداخت آن برای آنان سنگین است؟

یعنی به خاطر آن درخواست مزد است که ایشان از ایمان آوردن به دین تو روی بر می‌گردانند. ای محمد ﷺ بدان که کافران هیچ حجت منقولی که دال بر سرکشی و طغیان و سرپیچی از فرمان تو داشته باشند ندارند.

أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ ﴿٤٧﴾

یا غیب نزدشان است و آنها می‌نویسند. (۴۷)

أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ

عِنْدَهُمْ: مفعول فیه - هُمْ: مضاف الیه خبر مقدم - الْغَيْبُ: مبتدا موخر

یا اینکه در نزد ایشان لوح محفوظ است که با علم غیب در آن بنویسند یعنی آنچه که در حق مؤمن و کافر و یکسان سازی ایشان در آخرت اظهار می‌کنند در آن لوح محفوظ ضبط و ثبت شده باشد.

فَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَىٰ وَهُوَ مَكْظُومٌ ﴿٤٨﴾

پس ای پیغمبر ﷺ! در انتظار حکم پروردگارت صبور باش و همانند صاحب ماهی مباش آن‌دم که ندا داد و غم زده بود. (۴۸)

فَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَىٰ وَهُوَ مَكْظُومٌ

فَأَصْبِرْ: فعل امر - (انت) فاعل - (انت) اسم کان - كَصَاحِبِ: جار و مجرور خبر کان - (و) حالیه - هُوَ:

مبتدا - مَكْظُومٌ: خبر

پس ای پیغمبر ﷺ! به حکم پروردگارت منتظر باش و بر آن صبور و شکیباباش و دلتنگ و شتاب زده مباش گفته‌اند این قسمت از آیه به آیه سیف منسوخ است.

پس با این عبارت خدای جل جلاله پیغمبر خود را به صبر و استقامت فرا می‌خواند و دلیل می‌آورد و می‌گوید ای پیغمبر مانند آن صاحب ماهی مباش که عجله کرد و در دعوت قومش صبر نکرد بلکه دلتنگ و شتاب زده از میان قومش بیرون رفت. که داستان صاحب ماهی یعنی (یونس) در سوره‌های قبل در جای خود در سوره‌های نساء و یونس بیان گردید و به تحقیق که یونس از مرسلین بود و او کاری کرد که مستوجب ملامت بود.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابن عباس رضی الله عنهما از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «برای کسی مناسب نیست که بگوید، من از یونس بن متی بهترم»، و او را به پدرش نسبت دادند.

لَوْلَا أَنْ تَدَارَكُكُمْ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبَذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ ﴿٤٩﴾

اگر رحمت پروردگارش به دادش نرسیده بود البته به صحرای بی آب و علف افکنده شده بود و او ملامت شده بود. (۴۹)

لَوْلَا أَنْ تَدَارَكُكُمْ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبَذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ

أَنْ تَدَارَكُكُمْ: فعل مضارع منصوب - ه: مفعول به - نِعْمَةٌ: فاعل - (و) حالیه - هُوَ: مبتدا - مَذْمُومٌ: خبر
اگر نعمتی از جانب پروردگارش او را دستگیری نمی‌کرد و توبه او را نپذیرفته بود هر آینه در صحرای خالی از گیاه و بی آب و علف افکنده شده و ملامت کره شده بود و از رحمت پروردگارش طرد شده بود! این است که خداوند به هر که بخواهد نعمت می‌دهد و او را رحمت می‌کند و از جمله‌ی مرسلین می‌گرداند.

فَاجْنِبْهُ رَبُّهُ، فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٥٠﴾

پس پروردگارش او را برگزید و او را از جمله شایستگان قرار داد. (۵۰)

فَاجْنِبْهُ رَبُّهُ، فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ

فَاجْنِبْهُ: فعل ماضی - ه: مفعول به - رَبُّهُ: فاعل

پس پروردگارش او را برگزید و خالص گردانید و او را از جمله‌ی صالحان و شایستگان گردانید. و قوم خود را به سوی خدا دعوت کرد که داستان آن در سوره یونس و انبیاء گذشت.

وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَرِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ ﴿٥١﴾

کسانی که کافرنند، وقتی که قرآن را شنیدند نزدیک بود ترا با چشمان [خیره] خود به لغزش افکنند و گویند که وی دیوانه است. (۵۱)

وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَرِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ

الَّذِينَ: اسم کاد - لَيَرْفَعُنَاكَ: فعل مضارع - (و) فاعل - ک: مفعول به، جمله خبر کاد و نزدیک بود آنانکه کافر شدند هر آئینه بلغزانند و بیفکنند ترا آن هنگام که قرآن را شنیدند به سوی تو تند و تیز نگاه می کردند چونکه از شنیدن کلام خدا سخت بیزار بودند. البته در حق. (وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيَرْفَعُنَاكَ بِأَبْصَرِهِمْ ...) مفسران قولهای مختلف گفته اند. یک قول چشم زدن رسول الله ﷺ است که در حدیث آمده است که «العين حق» چشم زدن حق است و بدین ترتیب کافران در هنگام خواندن قرآن حضرت رسول را تند و تیز نگاه می کردند تا او را چشم زده و با این وسیله آسیبی به او برسانند. می گوید کفار به سبب بغض و دشمنی که بر رسول خدا ﷺ داشتند و حسادتی که بر وی ورزیدند کار به جایی رساندند که پیغمبر ﷺ را دیوانه و مجنون می گفتند به خاطر این قرآن که آورده و آن را به قوم خود می خواند کاشفی گفت: بدرستی که این مرد دیو گرفته یعنی با او جنی است که او را تعلیم می دهد و بدین ترتیب او را دیوانه و مجنون می گفتند. غافل از اینکه این چراغی است که خدای تعالی بر افروخته است.

چراغی را که ایزد بر فروزد هر آنکس پف کند ریشش بسوزد

وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿٥٢﴾

و حال آنکه قرآن بجز پندی برای جهانیان نیست. (۵۲)

وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ

هُوَ: مبتدا - ذِكْرٌ: خبر

و حال اینکه این قرآن نیست مگر پندی و تذکاری برای جهانیان، اعم از جن و انس بلکه باعث رشد و شکوفایی عقل و فهم انسان مؤمن می شود هر آنکسی که آن را می خواند و می داند و به دیگران می آموزد.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از عثمان رضی الله عنه از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند:

«بهترین شما کسی است که قرآن را آموخته و به دیگران می آموزد».

و از عثمان رضی الله عنه در روایت دیگری آمده است که: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «یقیناً فاضل ترین شما کسی است که قرآن آموخته و به دیگران می آموزد».

سوره الحاقه

سوره «الحاقه» مکی و دارای پنجاه و دو آیه است. و جمله در مکه فرود آمده. در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. و به جهت افتتاح این با الحاقه که الحاقه اسمی از اسمهای قیامت است. سوره الحاقه نامیده شده است. سوره‌ای است بسیار تکان دهنده و سخت برای خواننده اثرپذیر است. و در فضیلت این سوره آورده‌اند. عن ابی امامه عن ابی بن کعب قال: قال رسول الله ﷺ: «من قرأ سوره الحاقه حاسبه الله حساباً یسیراً». از ابی بن کعب که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: کسی که سوره الحاقه را بخواند خداوند حساب او را در قیامت آسان می‌گرداند.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می‌برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

الْحَاقَّةُ ﴿١﴾

قیامت (حادثه رخ دادانی است). (۱)

الْحَاقَّةُ

الْحَاقَّةُ: مبتدا

روز قیامت آمدنی است و حتماً و قطعاً واقع می‌شود.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

و از ابوهریره ؓ روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «تا آن هنگام قیامت نمی‌شود که تنی از حجاز بلند شده و گردن شتران را در بصره روشن نماید».

و باز از ابوهریره ؓ روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «قریب است که نهر فرات گنجی ز طلا را نمایان سازد، کسیکه آنجا حاضر باشد، نباید از آن گنج چیزی بگیرد».

مَا الْحَاقَّةُ ﴿٢﴾

آن قیامت چیست؟ (۲)

مَا الْحَاقَّةُ

ما: مبتدا ثانی - الْحَاقَّةُ: خبر دوم، جمله خبر الحاقه‌ی اول

و آن قیامت چیست؟ یعنی از این که از هولناکی و ترسناکی آن سخن گفته می‌شود چیست و آن چه چیزی است؟

در حدیث شریف صحیح البخاری در باب هولناکی و ترسناکی آن آمده است که:
و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: و هنگامیکه قیامت بر پا گردد، خریدار و فروشنده‌ای که جنس خود را در معرض دید مردم قرار داده‌اند، نه آن جنس را خریداری نموده و نه آن را می‌توانند جمع آوری کنند.
و هنگامیکه قیامت بر پا گردد شخص شترش را آورده ولی آن را نمی‌تواند بدوشد و هنگامیکه قیامت بر پا گردد شخص حوضش را پر می‌نماید ولی آبی را از آن نمی‌تواند بیرون آورد. و هنگامیکه قیامت بر پا گردد شخص لقمه‌اش را به طرف دهنش برده ولی آن را نمی‌تواند بخورد.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ ﴿٢﴾

و تو چه دانی که قیامت چیست؟ (۳)

وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ

وَمَا: مبتدأ - أَدْرَاكَ: فعل ماضی - ک: مفعول به - فاعل (هو)، جمله خبر
در این آیه کریمه صنعت تهویل (ترساندن) از روز رستاخیز آمده است. می‌گوید:
و تو چه دانی که قیامت چیست؟ و چه کسی ترا از قیامت آگاه گردانیده است که چه حالتی است و چه ساعتی واقع شود. پیغمبر ﷺ نیز از وقوع دقیق آن آگاه نیست و این چیزی نیست مگر اینکه بر عظمت و شأن قیامت دلیل باشد. در باره زمان قیامت و علائم مشخصه آن.
در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «تا آن وقت قیامت نمی‌شود که دو گروه کلان - در حالیکه دعوت هر دوی شان یکی است - به جان یکدیگر افتاده و جنگ عظیمی بینشان رخ دهد.

و تا آن وقت قیامت نمی‌شود که مردمان دغل‌کار و کذابی که در حدود سی نفر می‌باشند، پیدا گردیده و هر کدام ادعای نبوت نمایند.

و تا آن وقت قیامت نخواهد شد که علم از بین رفته، زلازل^۱ زیاد گردد، اوقات بهم نزدیک شود، فتنه بر پا گردیده و قتل و خونریزی زیاد شود، مال و دارائی در بینشان آنچنان زیاد شود که صاحب مال در جستجوی کسی برآید که صدقه‌اش را قبول نماید، و چون صدقه‌اش را به وی تقدیم نماید، از وی روی گردانیده و بگوید حاجتی به صدقه‌ات ندارم.

و تا آن وقت (قیامت نمی‌شود) که مردم در ساختن بناها از حد بگذرند.

و تا آن وقت (قیامت نمی‌شود) که شخص از نزد قبر شخصی عبور نموده و بگوید: ای کاش من در جای او می‌بودم.

^۱ - زلازل، جمع زلزله

و تا آن وقت (قیامت نمی‌شود) که آفتاب از طرف مغرب طلوع نموده و مردم آن را مشاهده نمایند، همگی ایمان خواهند آورد، ولی این وقتی است که: (کسیکه قبلاً ایمان نیاورده، و در ایمان خود، کار نیکی را انجام نداده باشد، این ایمان برایش فائده‌ای نخواهد داشت).

كَذَبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ ﴿٤﴾

قوم ثمود و قوم عاد حادثه ویران کننده را (قیامت) دروغ شمردند. (۴)

كَذَبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ

كَذَبَتْ : فعل ماضی - ثَمُودُ : فاعل - وَعَادٌ : معطوف - بِالْقَارِعَةِ : جار و مجرور

اما قوم ثمود که پیغمبرشان صالح و قوم عاد که پیغمبرشان هود بود وقوع قیامت و کوبندگی و در هم شکندگی آن را تکذیب کردند و دروغ شمردند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «بدترین مردم کسانی‌اند که قیامت شده و آنها زنده باشند».

فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ ﴿٥﴾

اما ثمودیان به نعره تند (صیحه) خارق العاده هلاک شدند. (۵)

فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ

ثَمُودُ : مبتدا - فَأُهْلِكُوا : فعل ماضی مجهول - (و) نایب فاعل، جمله خبر

پس اما قوم ثمود که صالح پیغمبرشان می‌باشد به وسیله نعره (صیحه) و زلزله و صاعقه به هلاکت رسیدند. در باب هلاک شدن ثمودیان در سوره‌های گذشته سخنان مفصل بیان کرده شده اما در اینجا فقط به نزول عذاب به ایشان اشاره می‌کنیم.

خداوند متعال به صالح فرمود که قوم خود را از عذاب بیم بده و چون موضع عذاب خدا را با ایشان گفت. گفتند: هر چه خواهی بکن آری ما خود ناقه را کشته‌ایم و تو از روزگاران گذشته ما را از عذاب خدا می‌ترسانی و اثری از آن نمی‌بینیم به ایشان فرمود: «فقط سه روز دیگر در خانه‌های خود زنده خواهید بود این وعده‌ی است که دروغ نیست». و قوم ثمود چون آن شب را به صبح رساندند از محل جاهایی که ناقه پای نهاده بود چشمه‌های خون می‌جوشید و رنگ چهره مردم زرد و گفتند ای صالح بن دگرگونی در رنگ‌ها و سرزمین‌های ما چیست؟ گفت نشانه خشم خداوند شما بر شماست، تصمیم به کشتن او گرفتند و گفتند اگر او را بکشیم جادوگری او از ما بریده می‌شود و دیگر یارای بد کردن با ما را نخواهند داشت و چون شب فرا رسید همان نه تن به کشتن او آمدند، جبرئیل بر سر راه ایشان بستاد و بر هر یک سنگی زد و ایشان را کشت.

بامداد ثمودیان ایشان را کشته یافتند و با آنکه صالح ایشان را از عذاب خداوند بیم می‌داد ولی به او اعتنائی نداشتند.

روز چهارم که بامداد یکشنبه بود خداوند جبرئیل را فرستاد و بال خشم خود را گشود و شراره آتش ظاهر شد و در حالیکه ثمودیان در گورها و گودالهای خود به زانو در آمده بودند شراره‌هایی به بزرگی کوه بر ایشان فرو می‌افتاد.

جبرئیل تمام زمین قوم ثمود را چنان تکان داد که همه خانه‌ها و کاخ‌هایشان به لرزه در آمد و بال خشم خود را همچنان بر سرزمین ثمود گسترده و بر ایشان صیحه زد و همچنانکه خداوند می‌فرماید: «همچون برگ‌های خشک سائیده شدند».

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابن عمر رضی الله عنه روایت است که: چون پیغمبر خدا ﷺ در غزوه‌ی تبوک در منطقه‌ی (حجبر) فرود آمدند، به صحابه امر کردند که از چاه آن منطقه آب ننوشند، و با خود آب برندارند، صحابه گفتند: حالا از آب آن چاه خمیر کرده و با خود آب گرفته‌ایم، امر کردند که: خمیر را دور انداخته و آب را بیرون بریزند.



وَأَمَّا عَادٌ فَأَهْلِكُوهَا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ
و اما قوم عاد، پس ایشان را باد سخت سرد و بنیان کن هلاک شدند. (۶)

وَأَمَّا عَادٌ فَأَهْلِكُوهَا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ

عاد: مبتدا - فَأَهْلِكُوهَا: فعل ماضی مجهول - (و) نایب فاعل، جمله خبر

و اما قوم عاد با تند باد سخت و بنیان کن هلاک کرده شدند یعنی باد صرصر که بسیار سخت و سرد بود. چنانکه در سوره‌های قبل نیز چگونگی به هلاکت رسیدن قوم عاد بیان شد. در اینجا نیز در این باب سخنی کوتاه خواهیم داشت. روز چهارشنبه فرا رسید توفان در آن روز نحس مستمر بر ایشان دمیدن گرفت، روز نخست آن باد سپید و بسیار سرد بود و هیچ چیز بر روی زمین نبود مگر آنکه آن را با خاک یکسان کرد روز دوم رنگ آن زرد بود و همه درختان را از بن بر آورد و روز سوم سرخ رنگ بود و بر هر چیز که وزید آن را نیست و نابود کرد و آن باد هر روز به رنگی می‌وزید و زنان نگاه می‌کردند که توفان با قوم ایشان چه می‌کند و شروع به سرودن شعر کردند.

مولانا گفت:

هود گردد مؤمنان خط می‌کشید نرم می‌شد بسادگانجا می‌رسید
هر که بیرون بود زان خط جمله را پاره پاره می‌گستست اندر هوا

سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَنِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعِجَازٌ مُخْلِ
خَاوِيَةٌ ﴿٧﴾

که خداوند هفت شب و هشت روز پیاپی نهایت نحس بر آنان آن باد را بر گماشت پس آن گروه را از پا فتاده می دیدی گوئی آنها خرما بنانی هستند ریشه کن شده. (۷)

سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَتَمَينَةَ أَيَّامٍ

سَخَّرَهَا: فعل ماضی - ها: مفعول به - فاعل (هو)

که خداوند به مدت هفت شب و هشت روز متوالی بادی نهایت سخت و بنیان کن آن باد را بر قوم عاد برگماشت گفته اند: توفان هفت شب و هشت روز پیاپی، بر ایشان می وزید، به روز هشتم قوم عاد صف برکشیدند و هر کس کنار برادر خود ایستاد و آنان ده صف بودند و پادشاه ایشان خلجان بود آنان را تشجیع می کرد و می گفت:

«چرا امروز قوم عاد بیمناک باشد آیا در وزش باد باید بیمناک و بی تاب بود، در عین حال می ترسم که مغلوب شوند و همانا پسران ما را تعقیب می کنند».

حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى

حُسُومًا: نعت - فَتَرَى: فعل ماضی - فاعل (انت) - الْقَوْمَ: مفعول به - صَرْعَى: حال

پس آن قوم را از پا فتاده می دیدی. در همین حال توفان آنان را نیست و نابود می کرد، در جامه کسی می افتاد او را به آسمان بلند می کرد و با سر به زمین می کوبید و مرده در می افتاد.

كَانَتْهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ

هم: اسم کان - أَعْجَازُ: خبر کان

آنان گوئی تنه های درختی هستند ریشه کن شده. و خداوند می فرماید: «گوی ایشان تنه های درختان خرما از بن بر آورده اند». آنگاه طوفان در پی آن نمایندگان در آمد و تمام ایشان را کشت و آنان را از زمین به آسمان می برد و بر چهره بر زمین می کوفت.



فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ

پس آیا باقی مانده ای می بینی؟ (۸)

فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ

تَرَى: فعل مضارع - فاعل (انت) - بَاقِيَةٍ: مفعول به

آیا کسی را می بینی که از ایشان باقی مانده است؟ یعنی همه مستأصل شدند و یکی از ایشان بر روی زمین باقی نماندند و همه هلاک شدند.



وَجَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَتُ بِالْخَاطِئَةِ

و فرعون و کسانی که پیش از او بودند و اهل مؤتفکت (اهالی شهرها و دهکده ها) مرتکب خطا شدند. (۹)

وَجَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَتُ بِالْخَاطِئَةِ

وَجَاءَ: فعل ماضی - فِرْعَوْنُ: فاعل - قَبْلَهُ: مفعول به

و فرعون و کسانی که پیش از او بودند از امت‌های کافر از اهل روستاها و شهرها نیز آلوده به گناه و شرک بودند پس هر قومی به فرستاده‌ی خود عاصی شدند و طغیان کردند. و یا فرعون و لشکریان او سر به طغیان گذاشتند و فرستاده خداوند، موسی علیه السلام را تکذیب کردند و در پی آزار او بر آمدند و معجزات او را سحر و جادو انگاشتند که سرانجام به عذاب سخت که همانا غرق شدن فرعون و لشکریانش در آب انجامید. کسانی می‌گویند، فرعون و لشکریانش حرکت کردند و آهنگ در آمدن به دریا کردند و وارد دریا شدند آنچنان که حتی یک تن از سپاه فرعون هم بیرون دریا نماند، در این هنگام دریا بهم پیوست و همگان غرق شدند و فرعون می‌نگریست و چنین گفت:

«چون او را غرق دریافت گفت ایمان آوردم به اینکه نیست خدایی مگر خداوندی که بنی اسرائیل به او ایمان آوردند و من از مسلمانانم». اما دیگر کار از کار گذشته بود. «پس امروز بدن ترا از دریا می‌رهانیم تا باشی برای کسانی که پس از تو هستند نشانه».

فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخَذَةً رَابِيَةً ﴿۱۰﴾

و رسول پروردگارشان را عصیان و نافرمانی کردند پس خداوند ایشان را به مؤاخذه‌ای سخت فرو گرفت. (۱۰)

فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخَذَةً رَابِيَةً

فَعَصَوْا: فعل ماضی - (و) فاعل - رَسُولُ: مفعول به - فَأَخَذَهُمْ: فعل ماضی - هُمْ: مفعول به - (هو) فاعل - أَخَذَةً: مفعول مطلق

پس هر قومی بر پیغمبران خود عاصی شدند و نافرمانی کردند پس خداوند ایشان را به عذاب گرفتار کرد چه عذابی!

إِنَّا لَمَّا طَغَا الْمَاءُ حَمَلْنَاكِ فِي الْجَارِيَةِ ﴿۱۱﴾

و چون آب طغیان کرد ما شما را به کشتی روان کردیم. (۱۱)

إِنَّا لَمَّا طَغَا الْمَاءُ حَمَلْنَاكِ فِي الْجَارِيَةِ

(نا) اسم إن - لَمَّا: مفعول فيه - طَغَا: فعل ماضی - الْمَاءُ: فاعل

براستی ما آنگاه که آب طغیان کرد: یعنی در ارتفاع و بلندی از حد گذشت یعنی طوفان نوح. آن هنگام که قوم نوح بر کفر پافشاری کردند. «از جهت گناهانشان غرق و وارد آتش دوزخ شدند». و کشتی شش ماه در حرکت بود و آخرین ماه‌ها ماه ذی الحجه بود.

«و گفته شده است سوار شدن نوح و همراهانش به کشتی دهم ماه رجب دو هزار و دویست و پنجاه همین سال پس از هبوط حضرت آدم علیه السلام بود و روز عاشورا، پس از شش ماه کامل از کشتی بیرون

آمدند و کشتی بر کوه جودی مستقر و پایدار شد و خداوند متعال در این باره چنین می‌فرماید: «و گفته شد ای زمین فرو ببر آبت را و ای آسمان باز ایست و آب فرو رفت و کم شد و فرمان خدا انجام شد و کشتی بر کوه جودی راست ایستاد و نوح پروردگار خود را ندا داد و عرضه داشت بار خدایا پسر من از اهل من است و وعده تو راست و حق و تو حکم کننده حکم کنندگانی، فرمود! ای نوح او از اهل تو نیست که کردار ناستوده است».

لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ ﴿١٢﴾

تا آن را برای شما پندی کنیم و گوشهای فرا گیرنده آن را فرا گیرد. (۱۲)

لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ

لِنَجْعَلَهَا: فعل مضارع منصوب - ها: مفعول به - فاعل (نحن) - تَذْكِرَةً: مفعول به ثانی تا اینکه آن کشتی را برای شما پندی و عبرتی در نجات مؤمنان و توفان را سبب هلاک کافران گردانیم و این پند را گوش که نگاه دارنده است نگاه دارد به آنچه از سرگذشت آنان می‌شنود و از آن درس عبرت گیرد.
مولانا گفت:

گرچه ناصح را بود صد داعیه پند را اُذنی بیاید واعیه

فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةً وَاحِدَةً ﴿١٣﴾

پس آن هنگام که در صور دمیده شود یک بار دمیدن. (۱۳)

فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةً وَاحِدَةً

فَإِذَا: مفعول فیه - نَفَخَ: فعل ماضی مجهول - نَفْخَةً: نایب فاعل پس آن هنگام که در صور دمیده شود یک بار دمیدن که همان دمیدن اول است که در آن صور اول همه‌ی جانداران می‌میرند و غیر از خدای تعالی کس دیگری زنده باقی نمی‌ماند.
در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:
ز ابوهریره رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند:

بین دو نفخ صور چهل تا است» گفتند: یا ابا هریره! یعنی چهل روز است؟ گفت: نه خیر، کسی دیگری گفت: مگر چهل سال است؟ گفت: نمی‌دانم، باز گفت: مگر چهل ماه است؟ گفت: نمی‌دانم «و همه‌ی جزای بدن انسان فرسوده گردیده و از بین می‌رود مگر پایین‌ترین مهره‌ی کمر (یعنی: عجب الذنب) که به حال خود باقی مانده و خلائق از همان مهره‌ی اخیر ترکیب می‌گردند».

وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً ﴿١٤﴾

و زمین و کوه‌ها برداشته شوند و بیک شکستن در هم بشکنند. (۱۴)

وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً

وَحُمِلَتْ: فعل ماضی مجهول - الْأَرْضُ: نایب فاعل - فَدُكَّتَا: فعل ماضی مجهول - (ا) نایب فاعل و زمین و کوه‌ها به سبب زلزله و بادهای سخت برداشته شوند و در هم شکسته شوند شکستنی سخت. در حدیث شریف آمده روزی که بجنبید راجفه به معنی جنبیدن و در لرزه افتادن که مراد از راجفه نفخه اولی است که زمین و کوه بدان بجنبند و در حرکت آیند.

فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ﴿١٥﴾

آن روز حادثه رخ داده است. (۱۵)

فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ

فَيَوْمَئِذٍ: مفعول فيه - وَقَعَتِ: فعل ماضی - الْوَاقِعَةُ: فاعل

پس آن روز حادثه رخ می‌دهد. یعنی قیامت برپا می‌شود. در حدیث شریف آمده که: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مردمان در روز قیامت چنان عرق می‌کنند که عرق‌شان در روی زمین تا هفتاد ذرع پیش رفته و آنقدر بالا می‌آید که تا گوشه‌هایشان میرسد».

وَأَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ ﴿١٦﴾

و آسمان بشکافد که آن روز آسمان سست باشد. (۱۶)

وَأَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ

وَأَنْشَقَّتِ: فعل ماضی - السَّمَاءُ: فاعل - فَهِيَ: مبتدا - وَاهِيَةٌ: خبر

و آسمان بشکافد که آن روز آسمان سست باشد. در حدیث شریف آمده که: از عایشه رضی الله عنها گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روزی که تبدیل و تغییر داده شود زمین و پیدا کرده شود در بدل وی زمین دیگر و تبدیل داده شود آسمان‌ها و آفریده شود آسمان‌های دیگر. یعنی روز قیامت. پس کجا باشند آدمیان در آن روز و در آن وقت که تبدیل داده شود زمین و آسمان.

وَالْمَلَائِكَةُ عَلَى أَزْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَنِيَةٌ ﴿١٧﴾

و فرشتگان بر کناره‌های آسمان‌اند و هشت (فرشته) عرش پروردگارت را بالای آنها حمل می‌کنند. (۱۷)

وَالْمَلَائِكَةُ عَلَى أَزْجَائِهَا

الْمَلَائِكَةُ: مبتدا - عَلَى أَزْجَائِهَا: جار و مجرور خبر

و فرشتگان بر کناره‌های آسمان باشند تا امر خدای تعالی در رسد و فرود آیند پس فرشتگان چشم براه فرمان پروردگار خود هستند و به سوی زمین فرود آیند و بر اهل زمین مسلط گردند.

وَيَجْلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ مُمْنِيَّةٌ

وَيَجْلُ: فعل مضارع - عَرْشَ: مفعول به - مُمْنِيَّةٌ: فاعل

و عرش پروردگارت در بالاسر فرشتگان اند و هشت فرشته در آن روز آن را بر فراز سرشان حمل می کنند و امروز حاملان عرش چهاراند و هرگاه قیامت فرا رسد. خداوند متعال ایشان را به چهارتن دیگر مؤید می سازد پس هشت تن خواهند شد.

يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ ﴿١٨﴾

آن روز شما را پیش آرند و هیچ چیزتان نهان نماند. (۱۸)

يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ

تُعْرَضُونَ: فعل مضارع مجهول - (و) نایب فاعل - لَا تَخْفَى: فعل مضارع - خَافِيَةٌ: فاعل

آن روز یعنی: روز قیامت بندگان خدای تعالی شما را برای حسابرسی پیش آرند و در آن روز هیچ رازی و عملی پنهان نخواهد ماند آنگونه عملی را که در دنیا پنهان می کردید. در حدیث شریف آمده: (بلکه موعدها در روز قیامت است و روز قیامت مصیبت بارتر و تلخ تر است). از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: هنگامیکه من دخترک خردی بودم و بازی می کردم در مکه این آیت بر محمد صلی الله علیه و آله نازل گردید:

(بلکه موعدها در روز قیامت است، و روز قیامت مصیبت بارتر و تلخ تر است).

فَأَمَّا مَنْ أَوْفَىٰ كَتَبَهُ، بِيَمِينِهِ، فَيَقُولُ هَٰؤُلَاءِ أَوْفَىٰ وَأَكْتَبَهُ ﴿١٩﴾

اما هر که نامه اش به دست راستش داده شد پس گوید بیائید و نامه مرا بخوانید. (۱۹)

فَأَمَّا مَنْ أَوْفَىٰ كَتَبَهُ، بِيَمِينِهِ، فَيَقُولُ هَٰؤُلَاءِ أَوْفَىٰ وَأَكْتَبَهُ

مَنْ: مبتدا - أَوْفَىٰ: فعل ماضی مجهول - (هو) نایب فاعل - كَتَبَهُ: مفعول به - فَيَقُولُ: فعل مضارع -

(هو) فاعل، جمله خبر مَنْ

اما آن کس که نامه ای اعمال او بدست راستش داده شود یعنی فرشتگان نگهبان کارنامه ای اعمال بندگان را به دست راستشان دهند پس شادمانه می گویند: بیائید نامه ای اعمال مرا بخوانید که در اینجا عملی نوشته نشده که من از اظهار آن شرم کنم. و در تبیان آورده که این کتاب دیگر است به غیر کتاب اعمال که نوشته و در او بشارت جنت است.

إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَّةٍ ﴿٢٠﴾

براستی من یقین داشتم که حساب خویش را خواهم دید. (۲۰)

إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَّةٍ

(ی) اسمِ اِنْ - ظَنَنْتُ : فعل ماضی - (ت) فاعل، جمله خبرِ اِنْ - (ی) اسمِ اِنْ - مُلَنْتِ : خبرِ اِنْ
آن هنگام که کارنامه‌ی اعمال به دست راستش داده شود می‌گوید هر آینه می‌دانستم و یقین داشتم که در
آخرت محاسبه خواهم شد و من برای دیدن حساب اعمال خود آماده شده بودم.

فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ ﴿٢١﴾

پس او در عیشی پسندیده است. (۲۲)

فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ

فَهُوَ: مبتدا - فِي عِيشَةٍ : جار و مجرور خبر

پس آن کسی که نامه‌ی اعمال ایشان به دست راستشان دهند در زندگانی پسندیده‌ای باشند در حالیکه
صافی از کدورت و دارای عزت و حرمت و حشمت باشند.

فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ﴿٢٢﴾

در بهشتی برین. (۲۲)

فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ

آنکه نامه‌ی اعمال ایشان به دست راستشان داده شود در بهشتی برین جای گیرند.

قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ ﴿٢٣﴾

که چیدنی‌های آن قریب الحصول است. (۲۳)

قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ

قُطُوفُهَا: مبتدا - دَانِيَةٌ : خبر

و میوه‌های آن در دسترس و قریب الحصول و چیدنی و آماده هضم است گفته‌اند در بهشت بستانی
است از درختان تاک و جز آن و جنت فردوس به این اعتبار نام گذاشته شده که جویهای بهشت در زیر
آن جاری است.

كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ ﴿٢٤﴾

به سبب اعمالی که در ایام گذشته می‌کرده‌اید گوارا بخورید و بنوشید. (۲۴)

كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ

كُلُوا: فعل امر - (و) فاعل - وَاشْرَبُوا: فعل امر - (و) فاعل - هَنِيئًا: حال

ای مؤمنانی که نامه اعمال شما بدست راستان داده می‌شود! در برابر اعمالی که در روزگار گذشته (دنیا)
انجام می‌داده‌اید اکنون از این نعمت‌های بهشت بخورید و بیاشامید، آن خوردن و نوشیدن گوارایتان باد
که در دنیا گرسنگی شما را لاغر کرده بود و یا روزه داشتید و از خوردن در دنیا امساک کرده بودید

حال به جای آن از ناز و نعمت‌های بهشت گوارا بخورید و بیاشامید که آن نعمتی که جاودان و زوال ناپذیر است.

﴿۲۵﴾

وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَلِّتَنِي لَوْ أُوتِ كِتَابِيَهٗ
اما هر که نامه‌ی او را بدست چپش داده‌اند گوید ای کاش نامه‌ام را نداده بودند. (۲۵)

وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ

من: مبتدا - أُوتِيَ: فعل ماضی مجهول - (هو) نایب فاعل - كِتَابَهُ: مفعول به

و اما آنکس که نامه‌ی او به دست چپش داده شود او اعمال بد خود را ببند پس از روی افسوس و ندامت گوید:

فَيَقُولُ يَلِّتَنِي لَوْ أُوتِ كِتَابِيَهٗ

فَيَقُولُ: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر من - (ی) اسم لیت - أُوتِ: فعل مضارع مجهول - نایب

فاعل (انا)، جمله خبر لیت - كِتَابِيَهٗ: مفعول به

ای کاش کارنامه‌ی اعمال من به من داده نمی‌شد و آشکارا چنین رسوا نمی‌شدم. و این جمله از جانب آنان که نامه‌ی اعمالشان بدست چپشان داده شده خود گویای عذاب روحی است که مقدمه‌ای برای سوختن در آتش دوزخ است.

وَلَوْ أَدْرٍ مَا حِسَابِيَهٗ ﴿۲۶﴾

و نمی‌دانستم حساب من چیست؟ (۲۶)

وَلَوْ أَدْرٍ مَا حِسَابِيَهٗ

وَلَوْ أَدْرٍ: فعل مضارع - فاعل (انا) - مَا: مبتدا - حِسَابِيَهٗ: خبر

و ای کاش نمی‌دانستم که حساب و کتابم چیست؟ حساب من جز عذاب و شدت و محنت نیست. و همه به زیان من است، به سود من نیست.

﴿۲۷﴾

يَلِّتَهَا كَانَتْ الْقَاضِيَهٗ
ی کاش مرگ پایان کار بود. (۲۷)

يَلِّتَهَا كَانَتْ الْقَاضِيَهٗ

ها: اسم لیت - هی: اسم کان - الْقَاضِيَهٗ: خبر کان، جمله خبر لیت

ی کاش مرگ، پایان زندگی بود. یعنی با مردنم کار تمام شده بود و دیگر هرگز زنده نمی‌شدم و حساب و کتابی در کار نبود. ایشان آرزوی آن چیزی را می‌کنند (مرگ را) که در دنیا از آمدن آن

ناخوشایند و ناخرسند بودند چونکه کار سخت تر از آن است که تصور می کردند. بلکه می گویند ای کاش من خاک بودم.

مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَّةٌ ﴿٢٨﴾

مال من از من دفع نیاز نکرد. (۲۸)

مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَّةٌ

أَغْنَىٰ: فعل ماضی - مَالِيَّةٌ: فاعل

سپس می گوید آن مالی که من در دنیا جمع کرده بودم هیچ چیزی از عذاب خدای تعالی از من کم نکرد. مال دنیا برایم در آخرت کارساز و مشکل گشای نبود که بتواند مرا از عذاب آخرت برهاند.

هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَّةٌ ﴿٢٩﴾

و قدرتم از دست برفت. (۲۹)

هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَّةٌ

هَلَكَ: فعل ماضی - سُلْطَانِيَّةٌ: فاعل

قدرت و سلطه‌ی من از دست رفت و آن حکومت و سلطه‌ای که من در دنیا داشتم و جاه و حشمتی که داشتم از دستم رفت. گم گشت از من حجتی که در دنیا چنگ در آن زده بودم.

خَذَوْهُ فَعْلُوهُ ﴿٣٠﴾

[ای فرشتگان!] بگیریدش و طوق در گردنش کنید. (۳۰)

خَذَوْهُ فَعْلُوهُ

خَذَوْهُ: فعل امر - (و) فاعل - ه: مفعول به - فَعْلُوهُ: فعل امر - (و) فاعل - ه: مفعول به

پس ای فرشتگان آنانکه جهنمی‌اند و نامه‌ی اعمالشان از دست چپ به ایشان داده شده است بگیرید و دستهایش را با زنجیرها به دورش ببندید.

ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلَّوْهُ ﴿٣١﴾

سپس او را به جهنم در آورید. (۳۱)

ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلَّوْهُ

سپس او را به جهنم داخل کنید و در آتش دوزخ در افکنید تا در عذاب جهنم بسوزند و از خشم پاره پاره گردند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

ز اسامه رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمودند: «در روز قیامت شخصی را آورده و به دوزخ می اندازند، آنچه که در شکم دارد (مثل روده، قلب، جگر و غیره) خارج گردیده و در آتش ریخته و خودش مانند خری که بدور میخ خود می گردد، بدور خود می گردد.

ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ ﴿٣٢﴾

آنگاه به زنجیری که طول آن هفتاد ذراع است ببندیدش. (۳۲)

ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ

ذَرْعُهَا: مبتدا- سَبْعُونَ: خبر- ذِرَاعًا: تمیز

سپس او را در زنجیری از آتش که طول آن هفتاد ذرع باشد ببندید و او را در حالت به زنجیر بسته به آتش دوزخ بیفکنید تا نتواند از جای خود بجنبد یعنی او را به زنجیر بسته و در دور جسد او محکم زنجیر پیچانده ببندید تا نتواند حرکت کند و تکان بخورد.

إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ ﴿٣٣﴾

براستی او به خدای بزرگ ایمان نداشت. (۳۳)

إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ

ه: اسمِ اِنْ- هو (اسم کان)- يُؤْمِنُ: فعل مضارع- فاعل (هو)، جمله خبر کان- جمله کان لَا يُؤْمِنُ: خبر اِنْ براستی او کسی بود که در دنیا به خدای بزرگ و متعال ایمان نداشت و خدا و رسول را اطاعت نکرد بلکه رسالت و معجزات رسولان را تکذیب کرد و کتاب آسمانی را افسانه پیشینیان خواند. حال به خاطر این همه تکذیب عذاب آتش دوزخ را در حالت زنجیر بسته بچش. چشیدنی سخت!

وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ ﴿٣٤﴾

و بر طعام دادن مسکینان و مستمندان تشویق نمی کرد. (۳۴)

وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ

وَلَا يَحْضُ: فعل مضارع- فاعل (هو)

و تشویق و ترغیب نمی کرد بر غذا دادن درویش و در این کار حریص و آزمند نبود از این آیه معلوم می شود که طعام دادن به مسکین چه اهمیت بزرگی دارد. سبب رنج کشیدن یعقوب علیه السلام به جهت فراق ز یوسف نیز به همین دلیل بود که به مسکین و سائلی که درخواست طعام کرده بود پسران و یاران یعقوب علیه السلام بی اعتنائی کردند و دل آن سائل را بدرد آوردند که خداوند فرمود حال دل شما را نیز درد خواهیم آورد که دیدی یعقوب علیه السلام در فراق و دوری از یوسف علیه السلام چه رنج ها و محنت هایی که نکشید.

فَيَسْأَلُهُ الْيَوْمَ هَنُهَا حَمِيمٌ ﴿٣٥﴾

پس امروز در اینجا برای او دوست دلسوزی نیست. (۳۵)

فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هُنَا حَمِيمٌ

له: جار و مجرور خبر لیس- الْيَوْمَ: مفعول فيه- ها: حرف تنبيه- هُنَا: مفعول فيه- حَمِيمٌ: اسم لیس پس نیست امروز در اینجا کسی که او را حمایت کند چون در آخرت هر کسی از برای نجات خود سرگردان است و هیچگونه کمک و یا شفاعتی از خویشاوندان برای کسی نیست.

وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسَلِينِ ﴿٣٦﴾

و نه هیچ غذایی مگر از زرد آب. (۳۶)

وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسَلِينِ

طَعَامٌ: معطوف

و برای او هیچ طعامی جز از زرد آب نیست و آن چرکی است که از بدنهای دوزخیان فرو می‌ریزد و این از بدترین غذا برای اهل دوزخ است.

لَا يَأْكُلُهُمْ إِلَّا الْخَاطِئُونَ ﴿٣٧﴾

که جز خطاکاران از آن نمی‌خورند. (۳۷)

لَا يَأْكُلُهُمْ إِلَّا الْخَاطِئُونَ

لَا يَأْكُلُهُمْ: فعل مضارع- ه: مفعول به- الْخَاطِئُونَ: فاعل

که جز گناهگاران و تبهکاران یعنی مشرکان که سرهمی گناهان است از آن نمی‌خورند پس غذای مشرکان و تبهکاران همان زرد آب است.

فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصَرُونَ ﴿٣٨﴾

پس به آنچه می‌بینید سوگند می‌خورم. (۳۸)

فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصَرُونَ

أُقْسِمُ: فعل مضارع- فاعل (انا)- تُبْصَرُونَ: فعل مضارع- (و) فاعل

به آنچه که می‌بینید سوگند می‌خورم یعنی که کافران می‌گویند که قرآن بافته و ساخته محمد (ص) است پس به آن سوگند می‌خورم.

وَمَا لَا تُبْصَرُونَ ﴿٣٩﴾

و به آنچه نمی‌بینید قسم می‌خورم. (۳۹)

وَمَا لَا تُبْصَرُونَ

وَمَا: معطوف

و به آنچه از غیب‌ها نمی‌بینید قسم می‌خورم. یعنی به دیدنیها و نادیدنیهای همه‌ی مخلوقات موجود در عالم قسم که آن قرآن ساخته و بافته دست بشر نیست.



إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ
که قرآن گفتار فرشته بزرگوار است. (۴۰)

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ

ه: اسم إن - ل: مزحلقه - لَقَوْلُ: خبر إن

در واقع این آیه ذکر نتیجه سوگند است که می‌فرماید: که این گفتار رسول بزرگوار است (پیغمبر اکرم ﷺ) که خداوند آن را بر تلاوت محمد ﷺ و ابلاغ آن به مردم فرستاده است پس گفتار شاعر و ساحر و کاهن نیست بلکه آن را حضرت جبرئیل بر زبان رسول خدا ﷺ جاری کرده است.



وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ
و گفتار خیال پردازی نیست و اندکی ایمان می‌آورید. (۴۱)

وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ

هُوَ: اسم ما - ب: حرف جر زائد - بِقَوْلِ: خبر

و قرآن گفتار شاعری نیست آنطوریکه شما مشرکان تصور می‌کنید چون قرآن شعر نیست و پیغمبر ﷺ نیز شاعر نیستند بلکه این فصاحت و بلاغی که در قرآن است نشانه‌ی اعجاز آنست.

قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ

قَلِيلًا: مفعول مطلق - تُؤْمِنُونَ: فعل مضارع - (و)فاعل

و در حالیکه اندکی از شما به این قرآن که سخن از جانب خداست و به وسیله فرشته وحی بر زبان رسول خدا ﷺ جاری می‌شود ایمان می‌آورید.



وَلَا يَقُولُ كَاهِنٌ قَلِيلًا مَّا نَذْكُرُونَ
و (قرآن) گفتار هیچ کاهنی نیست، و اندکی پند می‌گیرید. (۴۲)

وَلَا يَقُولُ كَاهِنٌ

يَقُولُ: جار و مجرور

و قرآن سخن کاهن هم نیست چنانکه بعضی از کافران مانند عقبه بن ابی معیط گمان می‌کردند.

قَلِيلًا مَّا نَذْكُرُونَ

قَلِيلًا: مفعول مطلق

و حال آنکه اندکی پند می‌گیرید و به الفاظ و اعجاز قرآن نمی‌اندیشید پس به راه شیاطین می‌روید و از راه راست گمراه می‌شوید و یا گفته کاهنان را می‌پذیرید کاهنان برادران شیاطین‌اند.

نَزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۴۳﴾

(که قرآن) نازل شده از سوی پروردگار جهانیان است. (۴۳)

نَزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ

مبتدا محذوف - نَزِيلٌ: خبر

که قرآن نازل شده از جانب پروردگار عالمیان است و تلاوت شده از جانب رسول خدا ﷺ و این است حقیقت قضیه که شما آن را انکار می‌کنید و یا آن را افسانه‌ی پیشینیان می‌دانید و یا دستورات آن را بر خودتان پیاده نمی‌کنید بدین ترتیب قرآن را ربائی می‌خواند و گناه کسیکه قرآن را ربایی می‌خوانید.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «مردمی در شما پیدا خواهند شد که شماها نماز و روزه و دیگر اعمال نیک خود را، نسبت به نماز و روزه و دیگر اعمال نیک آنها ناچیز خواهید شمرد، و اینها گرچه قرآن را می‌خوانند ولی قرآن خواندن آنها از حنجره‌هایشان تجاوز نمی‌کند (یعنی: به قلب آنها تأثیری ندارد و از دین با چنان سرعتی خارج می‌گردند، که تیر از کمان خارج می‌گردد، اگر انسان به سر نیزه نگاه کند، چیزی را نمی‌بیند، و اگر به چوب تیر نگاه کند چیزی را نمی‌بیند، و اگر به پره‌ای تیر نگاه کند چیزی را نمی‌بیند، و چیزی که در باقی بودن آن به اشتباه می‌افتد (که شاید باشد و یا نباشد) قسمت پایانی تیر است.

وَلَوْ نَقُولُ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ ﴿۴۴﴾

و اگر بر ما بعضی سخنان را نسبت می‌داد. (۴۴)

وَلَوْ نَقُولُ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ

نَقُولُ: فعل ماضی - فاعل (هو) - بَعْضُ: مفعول به

و اگر بر ما بعضی سخنان را نسبت می‌داد. این سخنی بر اوصالت قرآن است می‌فرماید: «اگر او سخنی دروغ می‌بست،

لَاخِذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ﴿۴۵﴾

بی گمان دست راستش را می‌گرفتیم. (۴۵)

لَاخِذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ

لَاخِذْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - بِالْيَمِينِ: جار و مجرور

یعنی اگر او سخنی دروغ می‌بست با قوت و قدرت او را می‌گرفتیم.

ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ ﴿٤٦﴾

سپس شاهرگش را قطع می‌کردیم. (۴۶)

ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ

لَقَطَعْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - الْوَتِينَ: مفعول به

سپس شاهرگش را می‌بریدیم - الوتین: شاهرگ قلب که خون را به تمام اعضاء بدن می‌رساند و اگر قطع شود مرگ انسان آنی و حتمی است.

فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ ﴿٤٧﴾

و هیچیک از شما باز دارنده او نمی‌شدید. (۴۷)

فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ

حَاجِزٍ اسم ما - حَاجِزِينَ: خبر ما

هیچ کس از شما دفع کننده از ما نیستید و نمی‌توانید ما را از کارمان باز دارید یعنی در صورتی که اگر بر ما دروغ بر بندد هیچکس مانع مجازات ما نمی‌تواند باشد و یا نجات دهنده‌ی او از دست ما نیست.

وَإِنَّهُ لَلَّذِكْرُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٤٨﴾

و برآستی که قرآن پندی برای پرهیزکاران است. (۴۸)

وَإِنَّهُ لَلَّذِكْرُ لِلْمُتَّقِينَ

ه: اسم إن - (ل) مزحلقه - لَلَّذِكْرُ: خبر إن

و برآستی که قرآن پندی برای متقیان و پرهیزکاران است که از آن بهره‌گیرند و تلاوت آن بر گوششان گران نیاید بلکه به گوش هوش بشنوند.

وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُّكَذِّبِينَ ﴿٤٩﴾

و برآستی ما به یقین می‌دانیم که بعضی از شما تکذیب کنندگان اید. (۴۹)

وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُّكَذِّبِينَ

(نا) اسم إن - لَنَعْلَمُ: فعل مضارع - فاعل (نحن)، جمله خبر إن

و بی‌گمان ما می‌دانیم بعضی از شما قرآن را تکذیب می‌کنید و قطعاً ما تکذیب کنندگان و دروغ پنداران - مجازات خواهیم کرد.

وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٥٠﴾

و قرآن مایه حسرت کافران است. (۵۰)

وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ

ه: اسمِ اِنْ - ل: مزحلقه - لَحَسْرَةٌ: خبر اِنْ

و براستی که تکذیب کردن قرآن برای کافران موجب حسرت و ندامت است. ندامتی که برای کافران در روز رستاخیز پیش خواهد آمد آن روز دیگر جای تدارک و جبران نیست.

وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ ﴿٥١﴾

و قرآن هر آینه راست و درست است (حق یقین). (۵۱)

وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ

و براستی که قرآن راست و درست است و بی گمان یعنی یقیناً از جانب خدای سبحانه و تعالی نازل شده است و ساخته و بافته‌ی دست بشر نیست.

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴿٥٢﴾

پس پروردگار بزرگوار خود را به پاکی یاد کن. (۵۲)

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ

فَسَبِّحْ: فعل امر - فاعل (انت)

پس پروردگار بزرگوار خود را تسبیح بگوی و او را به پاکی یاد کن. و آن گفتن لا اله الا الله و سبحان الله است چنانکه در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که در یک روز صد بار بگوید: (لا اله الا الله وحده لا شریک له، له الملك و له الحمد، و هو علی کل شیء قدیر) برایش به اندازه‌ی آزاد کردن ده غلام ثواب داشته، و برایش صد حسنه نوشته می‌شود، و صد گناه از وی محو گردیده و در همان روز از شیطان محفوظ می‌گردد، هیچ کسی عملی بهتر از این نمی‌تواند انجام بدهد، مگر آنکه همین کلمه را بیشتر بگوید:

از ابویوب انصاری و ابن مسعود رضی الله عنهما در همین حدیث روایت است که گفتند: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که ده بار این کلمات را بخواند مانند کسی است که یک غلامی را از اولاد اسماعیل علیه السلام آزاد کرده باشد».

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که در یک روز صد بار (سبحان الله و بحمده بگوید، همه‌ی خطاهایش ولو آنکه به مانند کف دریا باشد برایش بخشیده می‌شود).

از ابو موسی رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که خدا را ذکر کرده و کسی که ذکر نمی‌کند، به مانند شخص زنده و شخص مرده است.

سوره المعارج

سوره «معارج» مکی و دارای چهل و چهار آیه است و جملگی در مکه فرو آمده. در این سوره به اجماع مفسران دو آیت منسوخ است که در جای خود بدان اشاره خواهیم کرد علت نامگذاری این سوره به «معارج» که در آغاز آیات فرموده خداوند جل و جلاله: (تعرج الملائکه و الروح الیه ...) است. در فضیلت این سوره.

« فی روایه ابی بن کعب عن النبی ﷺ قال:

« من قرأ سوره: سأل سائل، اعطاه الله ثواب الذین هم لاماناتهم و عهدهم راعون».

« در روایت ابی بن کعب آمده که رسول خدا ﷺ فرمود:

کسی که سوره‌ی «سأل سائل» را بخواند خداوند ثواب کسانی را به او می‌دهد که امانات و عهد و پیمان خود را حفظ می‌کنند.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می‌برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان



سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ

طلب کرد طلب کننده‌ای عذاب رخ دادنی ای را. (۱)

سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ

سَأَلَ: فعل ماضی-سَائِلٌ: فاعل-بِعَذَابٍ: جار و مجرور-وَاقِعٍ: نعت

صَبَّ كُنْدَهِی عَذَابِیْ که روی دادنی است در خواست کرد. علماء تفسیر در سبب نزول این آیات قولهای مختلف دارند. قومی گفتند در شأن نَضْرِبِ الْحَارِثِ فرو آمد، آنکه که گفت: «ان كان هذا هو الحق من عندك فامطر علينا حجارة من السماء». این عذاب الهی که شما می‌گویید حق است از نزد خود پس بباران به سوی ما سنگی از آسمان. قومی گفتند: در شأن بُوْجْهِلِ فرو آمده که گفت: «فاسقط علينا كسفاً من السماء» و گفته‌اند در شأن جماعتی کفار قریش آمد که از روی استهزاء گفتند: «عجل لنا قطناً قبل يوم الحساب».



يُنْكَفِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ

ین عذاب (مخصوص کافران است و هیچ کس نمی‌تواند آن را دفع کند. (۲)

يُنْكَفِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ

لَهُ: جَارٌ وَ مَجْرُورٌ خَبَرٌ لَيْسَ - دَافِعٌ: اسْمٌ لَيْسَ

این عذاب مخصوص کافران است عذابی است که از برای کافران به جهت کفرشان و شرکشان در دنیا برای ایشان آماده شده است هیچ کس این عذاب رخ دادنی را نمی تواند دفع کند هر گاه که خدا بخواهد آن عذاب رخ خواهد داد و جای هیچگونه شک و تردیدی هم نیست.



مِنْ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ

از سوی خداوند صاحب معارج. (۳)

مِنْ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ

آن عذاب از سوی خداوند صاحب معارج یعنی خداوند، درجه های بلند است، صاحب نردبانی است که فرشتگان در آن بالا می روند و صعود و عروج می کنند. این فرشتگان اند که مأموریت عذاب کافران و مجرمان را به عهده دارند و همانها بودند که بر ابراهیم خلیل علیه السلام نازل شدند، و به او خبر دادند که مأمور نابودی قوم لوط هستیم.



نَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ

فرشتگان و جبرئیل علیه السلام در روزی که اندازه آن پنجاه هزار سال است سوی او بالا می روند. (۴)

نَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ

نَعْرُجُ: فعل مضارع - الْمَلَائِكَةُ: فاعل - مِقْدَارُهُ: اسم کان - خَمْسِينَ: خبر کان - أَلْفَ: تمیز بالا می روند فرشتگان و جبرئیل علیه السلام به سوی خداوند در نردبانهایی و رتبه ها و درجاتی که بر ایشان قرار داده است در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال از سال های دنیاست به سوی او بالا می روند. مولانا گفت:

يَعْرَجُ الرُّوحُ إِلَيْهِ وَالْمَلَكُ مِنْ عُرُوجِ الرُّوحِ بَهْتَرُ الْفَلَكَ
گرچه زاهد را بود روزی شگرف کی بود یکروز از خمسين الف

ابن عباس گفت: مراد روز قیامت است که بر کافران چنین درازی و طولانی خواهد گذشت. در حدیث شریف به روایت ابی سعید خدری رضی الله عنه آمده است که فرمود: به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: یا رسول الله! چه قدر آن روز طولانی است؟ آن حضرت فرمودند: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، آن زمان بر مؤمن چنان سبک گردانیده می شود که از وقت یک نماز فرض که آن را در دنیا ادا می کند، نیز بر وی سبک تر است.



فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا

پس صبر کن صبری نیکو. (۵)

فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا

فَاصْبِرْ : فعل امر - فاعل (انت) - صَبَرًا: مفعول مطلق - جَمِيلًا: نعت

پس ای محمد ﷺ! بر تکذیب و کفر کافران شکیبائی کن صبری نیکو یعنی نگران و مضطرب و گله مند مباش که گفته اند این آیه به آیه سیف منسوخ است.

إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا ﴿٦﴾

براستی ایشان آن را دور می بینند. (۶)

إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا

هم: اسم إن - يَرَوْنَهُ: فعل مضارع - (و) فاعل - ه: مفعول به - بَعِيدًا: خبر

براستی آنها آن روز قیامت را که مقدار آن پنجاه هزار سال برای کافران است آن را دور و محال می بینند یعنی می گویند همچنین چیزی نیست و نخواهد بود و این یک چیز غیر ممکن است و شدنی نیست.

وَنَرْنَهُ قَرِيبًا ﴿٧﴾

و اما ما آن را نزدیک می بینیم. (۷)

وَنَرْنَهُ قَرِيبًا

نَرْنَهُ: فعل مضارع - ه: مفعول به - فاعل (نحن) - قَرِيبًا: مفعول به ثانی

اما ما آن قیامت را نزدیک می بینیم. یعنی ما قیامت را در وقوع آن نزدیک می بینیم.

يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْهَلِّ ﴿٨﴾

روزی که آسمان چون روغن جوشان شود (مس گداخته). (۸)

يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْهَلِّ

السَّمَاءُ: اسم کان - كَالْهَلِّ: جار و مجرور خبر کان

و روزی که آسمان چون فلز گداخته گردد. آنچه که خاصیت گدازندگی دارند مانند، نقره، مس، دُرّی روغن که با آتش گداخته شوند.

در حدیث شریف آمده است - والارض جميعاً قبضته يوم القيامة - و زمین تمام در چنگ قدرت وست - والسموات مطويات بيمينه - و آسمانها پیچیده شده اند بدست وی - سبحانه و تعالی عما يشركون پاک است و بزرگ است خدای تعالی از چیزی که او را شریک می گردانند.

وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ ﴿٩﴾

و کوه ها همچون پشم رنگین (کوبیده) گردد. (۹)

وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ

جِبَالُ: اسم کان - كَالْعِهْنِ: جار و مجرور خبر کان

و کوه‌ها همچون پشم رنگین در هم کوبیده گردند و در هوا منفجر گردند و آن کوه‌ها در کوبیدن و در هم شکستن مانند پشم زده می‌شوند. روزی که بجنبند راجفه که آن نفخه‌ی اولی است که زمین و کوه بدان بجنبند و در حرکت آیند.

وَلَا يَسْتَلُّ حِمِيمٌ حِمِيمًا ﴿١٠﴾

و روزی که هیچ خویشاوندی از خویشاوند دیگر نپرسد. (۱۰)

وَلَا يَسْتَلُّ حِمِيمٌ حِمِيمًا

لَا يَسْتَلُّ: فعل مضارع - حِمِيمٌ: فاعل - حِمِيمًا: مفعول به

و روزی که هیچ خویشاوندی از خویشاوند دیگری سؤال نمی‌کند و از سرنوشت کس دیگر نمی‌پرسد چون قیامت آنقدر ترسناک و هولناک است که در آن روز کسی از گناه و کردار دیگری سؤال نکند.

يَبْصُرُونَهُمْ يَوْمَئِذٍ الْمَجْرِمُ لَوْ يَفْقَدِي مِنْ عَذَابٍ يَوْمِئِذٍ بِنَبِيهِ ﴿١١﴾

و مجرم به همدیگر نشان داده شوند که گناهکاران آرزو می‌کنند که از عذاب آن روز فرزندان خود را عوض دهند. (۱۱)

يَبْصُرُونَهُمْ

فعل مضارع مجهول - (و) نایب فاعل - هم: مفعول به

و بینا کرده خواهد شد خویشان هر کس که او خویشان خود را شناسند که هر یک به عمل خود مؤاخذه می‌شوند و هر یک برای پاسخگویی خود می‌کوشند و با یکدیگر سخن نمی‌گویند.

يَوْمَئِذٍ الْمَجْرِمُ لَوْ يَفْقَدِي مِنْ عَذَابٍ يَوْمِئِذٍ بِنَبِيهِ

يَوْمَئِذٍ: فعل مضارع - الْمَجْرِمُ: فاعل - يَفْقَدِي: فعل مضارع - فاعل (هو)

در ادامه‌ی سخن و آن روز وحشتناک می‌افزاید: وضع آنچنان مشکل و سخت و پیچیده است که گناهکار دوست دارد فرزندان خود را در برابر عذاب آن روز فدا کند و از عذاب خود را برهاند.

وَصَلَحِيَّتِهِ وَأَخِيهِ ﴿١٢﴾

همسر و برادرش را (به همراه فرزندان عوض کند). (۱۲)

وَصَلَحِيَّتِهِ وَأَخِيهِ

و نیز مجرم و گناهکار دوست دارد علاوه بر فرزندان حتی با همسر و برادر خود که عزیزترین مردم و گرامی‌ترینشان نزد ایشان هستند عوض دهد.

وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُتَوَبُّهٖ ﴿١٣﴾

و نیز خویشاوندان وی که او را پناه دهد (عوض دهد). (۱۳)

وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُتَوَبُّهٖ

تَتَوَبُّهُ: فعل مضارع - ه: مفعول به - فاعل (هی)

و باز همان مجرم و گناهکار آرزو می‌کند که عوض دهد در آن روز هراسناک قبیله و خویشاوندانی که او را پناه می‌دهد یعنی در دنیا نزد خود پناهگاه او بوده‌اند.

وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ ﴿١١﴾

و نیز هر که در زمین است (یکسره فدا دهد) و سپس این عوض دادن او را از عذاب برهاند. (۱۴)

وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ

مَنْ: معطوف - جَمِيعًا: حال

و نیز مجرم و گناهکار دوست دارد که هر که در زمین است همه‌ی ایشان را فدا دهد تا از عذاب نجات یابد.

كَلَّا إِنَّهَا لَأَطَىٰ ﴿١٥﴾

هرگز چنین نیست! آن آتشی زیاده زن است [که با اینها بتوان نجات یافت]. (۱۵)

كَلَّا إِنَّهَا لَأَطَىٰ

ها: اسمِ اِنْ - لَأَطَىٰ: خبر اِنْ

نه هرگز چنین نیست که با فدا کردن فرزندان و یا همسر و برادران و یا اقوام و خویشان و هر آنکس که در روی زمین است بتوان از آن عذاب نجات یافت! بلکه از این آتش سراپا شعله‌ی دوزخ است.

نَزَاعَةٌ لِّلشَّوْءِ ﴿١٦﴾

که آن آتش پوست سر می‌کند. (۱۶)

نَزَاعَةٌ لِّلشَّوْءِ

نَزَاعَةٌ: حال - لِّلشَّوْءِ - ل: حرف جر زائد - شَوَى: مفعول به

آن آتش پوست سر برکننده است و گوشت و پوست دست و پای و سر ایشان را از استخوان بر می‌کند آن آتش از صد و یا دویست ساله راه دوزخی را به سوی خود می‌کشد و جذب می‌کند چنانکه آهن را به آهن را به خود می‌کشد و جذب می‌کند.

تَدْعُوا مِّنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّىٰ ﴿١٧﴾

آن آتش (به سوی خود می‌خواند هر که را [که از ایمان] اعراض کرد و روی گردان شد. (۱۷)

تَدْعُوا مِّنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّىٰ

و آن آتش جهنم هر کس را که در دنیا از ایمان آوردن به خدای روی برگرداند و از رسول او نافرمانی کرده و گمراه شود به سوی خود می‌خواند و جذب می‌کند.

وَجَمَعَ فَأَوْعَى ﴿۱۸﴾

و مال جمع کردند و خرج نکردند. (۱۸)

وَجَمَعَ فَأَوْعَى

جمع: فعل ماضی - فاعل (هو) - فَأَوْعَى: فعل ماضی - فاعل (هو)

و مال جمع کردند ولی آن را در خزینه‌ها نگهداشتند و در خیرات و حسنات صرف نکردند. شیخ سعدی گفت:

دو کس مردند و حسرت بردند یکی آنکه آموخت و نکرد دیگری اندوخت و نخورد.

نه ایشان به خست نگهداشتند	به حسرت بمردند و بگذاشتند
بدستم نیفتاد مال پدر	که بعد از من افتد بدست پسر
همان به که امروز مردم خورند	که فردا پس از من به یغما برند
خور و پوش و بخشای و راحت رسان	نگه می‌داری ز بهر کسان
زر و نعمت اکنون بده کان تست	که بعد از تو بیرون ز فرمان تست

إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا ﴿۱۹﴾

براستی که انسان را حریص آفریده‌اند. (۱۹)

إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا

الْإِنْسَانُ: اسم إِنَّ - خُلِقَ: فعل ماضی مجهول - (هو) نایب فاعل، جمله خبر إِنَّ - هَلُوعًا: حال

بدرستی که انسان حریص آفریده شده است و بر جمع مال حریص و در دادن فرایض و واجبات مال بخیل است. حریص با جهانی گرسنه است و قانع به نانی سیر.

صائب گفت:

پیران ز حرص بیشتر آزار می‌کشند با پشت خم همیشه کمان در کشاکش است

اما به قول سعدی باید بدانند که:

صیاد بی روزی ماهی در دجله نگیرد و ماهی بی اجل در خشکی نمیرد.

مسکین حریص در همه عالم همی رود او در قضای رزق و اجل در قضای او

و در گلستان شیخ سعدی آمده است:

عمر گرانمایه درین صرف شد	تا چه خورم سیف و چه پوشم شتا
ای شکم خیره بتائی ^۱ بساز	تا نکنی پشت بخدمت دوتا

إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا ﴿۲۰﴾

^۱ - به تائی: به یک تا نان

آن هنگام بدی به او رسد جزع کننده است. (۲۰)

إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا

إِذَا: مفعول فيه - مَسَّهُ: فعل ماضی - ه: مفعول به - الشَّرُّ: فاعل

آن هنگام که ضرری مانند فقر و مرض به او رسد جزع کننده و فریاد زننده باشد.

وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا ﴿۲۱﴾

و آن هنگام که خیر به او رسد بازدارنده است. (۲۱)

وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا

إِذَا: مفعول فيه - مَسَّهُ: فعل ماضی - ه: مفعول به

و چون بر او خیر و نیکی رسد مانند سلامتی بدن و توانگری در مال نفس خود را از طاعت و عبادت باز دارد و یا نسبت به نفقه در مال خست به خرج دهد.

إِلَّا الْمُصَلِّينَ ﴿۲۲﴾

مگر نماز گزاران. (۲۲)

إِلَّا الْمُصَلِّينَ

الْمُصَلِّينَ: مستثنی

مگر نماز گزاران. سپس به اوصاف انسان‌های شایسته به صورت یک استثنا می‌پردازد و می‌گوید:

الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ ﴿۲۳﴾

همان کسانی که نمازهایشان را پیوسته بجا می‌آورند. (۲۳)

الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ

الَّذِينَ: نعمت - هُمْ: مبتدا - دَائِمُونَ: خبر

همان کسانی که دائماً بر نماز خویش مواظبت می‌نمایند و هیچ مشکلی و گرفتاری و یا مصیبتی ایشان را از خواندن نماز باز نمی‌دارد بلکه نماز را در وقت خود ادا می‌نمایند چونکه خواندن نماز در وقت خود از فضیلت بیشتری برخوردار است چنانچه مولانا گفت:

عاشقان را فی صلاه دائمون

پنج وقت آمد نماز ای رهنمون

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم که کدام کار در نزد خداوند محبوب تر است؟ فرمودند: «ادای نماز در وقت آن»، گفتم: بعد از آن کدام کار؟ فرمودند: «نیکی کردن به پدر و مادر».

گفتم بعد از آن کدام کار؟ فرمودند: جهاد در راه خدا، (ابن مسعود رضی الله عنه) می گوید: این چیزها را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله برایم گفتند، و اگر بیشتر از این می پرسیدم، بیشتر می گفتند.

وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ ﴿٢٤﴾

و کسانی که در اموالشان حق معینی است. (۲۴)

وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ

الَّذِينَ: معطوف - فِي أَمْوَالِهِمْ: جار و مجرور خبر مقدم - حَقٌّ: مبتدا مؤخر

و کسانی که در مالهایشان حق معینی است. یعنی حق معینی که از جانب خدای تعالی فرض شده مانند زکات و یا هر چیزی که انسان به گردن خود لازم شمارد مانند نذر یا صدقه و یا کمک ... چونکه دادن زکات از واجبات اسلام است.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه روایت است که گفت: شخصی از اهل نجد، با سر برهنه نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله آمد، زمزمه می صدایش را می شنیدم ولی نمی فهمیدم چه می گوید، تا اینکه آن شخص نزدیکتر آمده و پرسید که اسلام چیست؟ پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «ادا کردن پنج وقت نماز در هر شب و روز»، آن شخص گفت: نمازی دیگر هم بر من لازم است؟ فرمودند: «نه، مگر آنکه نقل بخوانی»، و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «و روزه گرفتن ماه رمضان»، آن شخص گفت: غیر از روزهی ماه رمضان، روزهی دیگری هم بر من لازم است؟ فرمودند: «نه، مگر آنکه روزهی نقل بگیری»، و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از زکات برایش یاد آور شدند، آن شخص پرسید: غیر از این زکات دیگری هم بر من لازم است؟ فرمودند:

«نه، مگر آنکه صدقهی نافله بدهی»، آن شخص بر خاسته و براه خود ادامه داده و می گفت: به خدا قسم از این چیزها نه زیاده تر می دهم و نه کمتر، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اگر راست بگوید رستگار است».

لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ ﴿٢٥﴾

برای سائل و محروم است. (۲۵)

لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ

ادای آن زکات مقدره و صدقات موظفه برای درویش خواهنده و برای محروم و محتاجی که نخواهد سؤال کند یعنی مسکین است ولی عزت و شرف او اجازه خواستن را به او نمی دهد که در حق فقیر و مسکین قبلاً سخنانی گفته شد.

وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بَيَّوْمِ الَّذِينَ ﴿٢٦﴾

و کسانی که روز رستاخیز را باور می‌دارند. (۲۶)

وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بَيَّوْمِ الْيَوْمِ

يُصَدِّقُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل

و کسانی که روز جزا و قیامت را باور می‌دارند و می‌گویند روز رستاخیز آمدنی است، نه به آن شک می‌کنند و نه آن را انکار می‌نمایند.

وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ ﴿٢٧﴾

و کسانی که از عذاب پروردگارشان هراسان‌اند. (۲۷)

وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ

وَالَّذِينَ: معطوف - هُمْ: مبتدا - مُشْفِقُونَ: خبر

و کسانی که از عذاب پروردگارشان در هراس‌اند و به جهت آن ترس از گناهان و از کارهای زشت باز داشت شده و از عمل‌های بیهوده می‌پرهیزند. کاشفی گفت: علامت ترس الهی اجتناب از ملامتی و مناهی است.

إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَا مُنِ ﴿٢٨﴾

براستی عذاب پروردگار ایشان است که از آن ایمن نتوان شد. (۲۸)

إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَا مُنِ

عَذَاب: اسم - إِنَّ - غَيْرُ: خبر - إِنَّ

بدرستی که عذاب پروردگار ایشان چنان است که از آن ایمن نتواند شد. و کسی نباید از عذاب پروردگارش ایمن باشد.

وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ﴿٢٩﴾

و کسانی که حافظان فروج خود هستند. (۲۹)

وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ

هُمْ: مبتدا - حَافِظُونَ: خبر

و کسانی که حافظان فروج^۱ خود هستند و بر ادای نمازهای فریضه پای بنداند و در دادن زکات و صدقه کوتاهی نمی‌کنند و فرج‌های خود را حفظ می‌کنند. و اندامهای هوس‌انگیز خود را از دید دیگران می‌پوشانند چونکه زنا تنها از فرج نیست چنانچه در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

- فروج: جمع فرج، عورت زن، شرمگاه

از ابن عباس رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: « خداوند برای هر انسانی نصیبش را از زنا مقدر کرده است.»

و به این چیزها حتماً خواهد رسید، زنای چشم دیدن، و زنای زبان نطق است، و نفس آرزو کرده و اشتها می‌نماید، و فرج است که آن را عملی کرده و یا از آن خودداری می‌نماید.

إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ﴿٣٠﴾

مگر در مورد زنان خود یا کنیز کائیکه دستهایشان مالک آنها شده است پس این گروه ملامت شده نیستند. (۳۰)

إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ

مَلَكَتْ: فعل ماضی - أَيْمَانُهُمْ: فاعل - هم: اسم إن - غیر: خبر إن

مگر در مورد زنان خود یا کنیزانی که دستهایشان مالک آن شده‌اند یعنی هر کسی غیر از زن خود و کنیز خود برای قضای شهوت جای دیگر و کس دیگر را بجوید او از حد اعتدال قدم بیرون گذاشته است.

فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ﴿٣١﴾

و هر که جز این طلبد آنها خودشان تجاوزگران‌اند. (۳۱)

فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ

مَنْ: مبتدای جازم - ابْتَغَى: فعل ماضی - فاعل (هو)، جمله خبر - وَرَاءَ: مفعول به - ذَلِكَ: مضاف الیه -

أُولَٰئِكَ: مبتدا - هُمْ: ضمیر فصل - الْعَادُونَ: خبر

پس آنانکه پا از حد اعتدال بیرون می‌نهند و غیر از زن خود و کنیز خود به دیگری توجه می‌کنند آنها خودشان تجاوزگران و از حد بیرون رفتگان‌اند.

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمْتِنِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ﴿٣٢﴾

و کسانی که امانت‌ها و عهد و پیمان‌های خود را رعایت می‌کنند. (۳۲)

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمْتِنِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ

وَالَّذِينَ: معطوف - هُمْ: مبتدا - رَاعُونَ: خبر

و کسانی که امانت‌ها و عهدهای خود را رعایت می‌کنند و بر آنچه که به او سپرده شده است خیانت نکرده و چیزی از عهد و پیمان‌ها که در برابر آن تعهد کرده‌اند وفادار باشند.

وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَتِهِمْ قَائِمُونَ ﴿٣٣﴾

و کسانی که گواهی‌هایشان را ادا کنند. (۳۳)

وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَتِهِمْ قَائِمُونَ

هُم: مبتدا - قَائِمُونَ: خبر

و کسانی که گواهی‌هایی را که باید اداء کنند ادا می‌کنند و شهادت لازم را پنهان و کتمان نمی‌کنند چه آن کس از اقوام و خویشان و یا نزدیکان و یا دارای متاعی رفیع و عالی باشد و چه افراد بیگانه و دور و وسیع باشد عین حقیقت را برای آنها بدون در نظر گرفتن موارد فوق ادا می‌کنند.

وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿٣٤﴾

و کسانی که مواظب نمازشان باشند. (۳۴)

وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ

هُم: مبتدا - يُحَافِظُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر

و آنان که بر نماز خویش محافظت می‌کنند و به آداب و شرایط آن دوام می‌نمایند و نماز پنجگانه را در وقت آن به خوبی ادا می‌کنند.

أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ ﴿٣٥﴾

آنان در بهشت‌ها بزرگواران اند. (۳۵)

أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ

أُولَئِكَ: مبتدا - فِي جَنَّاتٍ: جار و مجرور خبر - مُّكْرَمُونَ: خبر ثانی

آن گروه که به صفت‌های مذکور موصوف‌اند در روز قیامت در بهشت‌هایی هستند گرامی شده و محترم شده به ثواب ابدی که در آن جاودان باشند که در آن آواز دهنده‌ای آواز می‌دهد. بدرستی برای شماست که در بهشت تندرست باشید و بیمار نشوید و همیشه در آن ابد و جاودان باشید پس نمیرید در آن و همیشه جوان باشید و پیر نشوید و راحت بینید و آسایش کنید و محنت نبینید.

قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا قَبْلَكَ مُهْطِعِينَ ﴿٣٦﴾

پس چه شده است کافران را اگر به سوی تو شتابانند. (۳۶)

قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا قَبْلَكَ مُهْطِعِينَ

مَا: مبتدا - الَّذِينَ: جار و مجرور خبر - كَفَرُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - مُهْطِعِينَ: حال

پس چیست و چه بوده است کافرانی که به این صفت‌های مذکور نگرویده‌اند و از آن بی بهره مانده‌اند پیوسته به سوی تو می‌نگرند و شتابان‌اند.

عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ ﴿٣٧﴾

از جانب راست و از سمت چپ گروه گروه (شتابانند). (۳۷)

عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ

عَزِيزٌ: حال

آن کافران شتابان در سمت راست و از طرف چپ رسول خدا (ص) گروه گروه، حلقه زنان می آیند و به سوی ایشان می نگرند.

﴿۳۸﴾

أَيُّطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ
آیا هر کدامشان طمع می دارند که به بهشت پر نعمت در آیند. (۳۸)

أَيُّطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ

يَطْمَعُ: فعل مضارع - كُلُّ: فاعل - أَنْ يُدْخَلَ: فعل مضارع مجهول منصوب - نایب فاعل (هو) -

جَنَّةَ: مفعول به

آیا آن کافران هر یک طمع می دارند که به بهشت پر ناز و نعمت داخل شوند با توجه به اینکه در دنیا در گمراهی آشکار بودند؛ البته این نعمت ها و رحمت ها مخصوص مؤمنان و آنانکه به صفات پسندیده مذکور موصوفاند می باشد. هر بهشتی با مؤمنان در آخرت به سوی بوستان با نعمت آورده شوند و ایشان را در چهار بازار جنت ها داخل کنند. در حدیث شریف آمده که در بهشت بازاری است یعنی مجمعی است که بهشتیان هر روز جمعه به آن می آیند. پس باد شمال به آن می وزد یعنی بادی از جانب دست راست بیاید پس به سوی قبله بایستد پس آن باد مشک و انواع طیب را در روی ایشان و لباس های ایشان می ریزد.

﴿۳۹﴾

كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ
هرگز، که ما از آنچه می دانند خلقشان کرده ایم. (۳۹)

كَلَّا

نه اینچنین است و کافران را در بهشت راه بدان نیست.

إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ

(نا) اسم - إِنَّا - خَلَقْنَاهُمْ: فعل ماضی - (نا) فاعل - هم: مفعول به

بدرستی که ما ایشان را از آنچه می دانند آفریده ایم یعنی نطفه ی آلوده از یک قطره پست به نام (منی) که آن به هیچ نوع با عالم قدس مناسبتی ندارد. پس اگر کسی از آلودگی ها و کدورت ها پاک نگردد و به اخلاق خوب و پسندیده متخلق نشود استعداد وارد شدن به آن بهشت را نخواهد داشت.

﴿۴۰﴾

فَلَا أُقِيمُ رَبِّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ إِنَّا لَقَدِرُونَ
پس قسم می خوریم به پروردگار مشرق ها و مغرب ها که هر آینه ما توانائیم. (۴۰)

فَلَا أُقِيمُ رَبِّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ إِنَّا لَقَدِرُونَ

پس نه چنان است که کفار می‌گویند به آفریدگار مشرق‌ها که آفتاب دارد و در سالی هر روز نقطه‌ی دیگر طلوع می‌نماید و خداوند مغرب‌ها که آفتاب را هست و به هر روز از نقطه دیگر غروب می‌کند و هر یک از روزها را محل شروع و غروب از دایره‌ی افق نقطه دیگر است که هر آینه ما توانائیم بهتر از آنان را جانشین آنان گردانیم.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله هنگامیکه آفتاب غروب نمود، از من پرسیدند: «آیا میدانی که آفتاب کجا می‌رود؟» گفتم: خدا و رسولش بهتر می‌دانند، فرمودند: «آفتاب می‌رود تا آنکه در زیر عرش سجده نماید، و (برای این کار) اجازه می‌خواهد، برایش اجازه داده می‌شود، و همینکه می‌خواهد سجده نماید از وی قبول نمی‌گردد، برای بار دوم اجازه می‌خواهد، ولی برایش اجازه داده نمی‌شود، و همینکه می‌خواهد سجده نماید از وی قبول نمی‌گردد، برای بار سوم اجازه می‌خواهد، باز هم برایش اجازه داده نشده و برایش گفته می‌شود: از همانجائیکه آمده‌ای بازگرد، و همان است که از طرف مغرب طلوع می‌نماید، و این همان قول خداوند متعال است که می‌فرماید: (آفتاب به طرف قرارگاهش می‌دود، و این تقدیر ذات با عزت و با قدرتی است). از ابوهریره رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «آفتاب و مهتاب در روز قیامت با هم جمع می‌شوند».

عَلَىٰ أَنْ تُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ﴿٤١﴾

که ما (قادریم) بهتر از آنها به جایشان آریم و ما وامانده نخواهیم شد. (۴۱)

عَلَىٰ أَنْ تُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ

أَنْ تُبَدِّلَ: فعل مضارع منصوب - فاعل (نحن) - خَيْرًا: مفعول به

به درستی که ما توانائیم بر آنکه بدل کنیم یعنی این مشرکان را هلاک سازیم و به جای آن خلقی دیگر پدید آریم که بهتر و فرمانبردارتر از ایشان‌اند.

وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ

نَحْنُ: اسم ما - بِمَسْبُوقِينَ: ب: حرف جر زائد - بِمَسْبُوقِينَ: خبر

و کسی در کاری بر ما سبقت نمی‌تواند بگیرد و یا مانع کار ما نمی‌تواند بشود اگر ما کاری را اراده کنیم نمی‌تواند ما را مغلوب سازد و یا سست گرداند.

فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ ﴿٤٢﴾

بگذار ای محمد صلی الله علیه و آله! ایشان را که یاوه‌گویی کنند و بیهوده گویند تا روز موعودشان را ببینند. (۴۲)

فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ

فَذَرَهُمْ: فعل امر - هم: مفعول به - فاعل (انت)

پس ای محمد ﷺ! بگذار ایشان را که به یاوه گویی خود ادامه دهند و در دنیای خویش به بازی و بیهوده گوئی بپردازند. گفته‌اند این قسمت از آیه به آیه سیف منسوخ است.

پس دست بردار از ایشان که در باطلها مشغول شوند تا وقتی که روز موعود خودشان را ملاقات کنند. آن روزی که به آن وعده داده شده‌اند و آن قیامت است که قطعاً در روز قیامت سزایشان به ایشان داده خواهد شد.



يَوْمَ يُخْرِجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَانَتْهُمْ إِلَى نُصْبٍ يُؤْفَضُونَ ﴿٤٣﴾

روزی که شتابان از گورها بیرون شوند، گویا به سوی نشانه‌هایی می‌دوند. (۴۳)

يَوْمَ يُخْرِجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَانَتْهُمْ إِلَى نُصْبٍ يُؤْفَضُونَ

يَوْمَ: بدل - يُخْرِجُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - سِرَاعًا: حال

روزی که از قبرها شتابان برخیزند و دوان دوان به سوی فرا خواننده بیرون آیند یعنی به دعوت اسرافیل که در صور خود می‌دمد (نفخه‌ی دوم) به سوی علمی که بر افراشته شده می‌شتابند چنانچه سپاه پراکنده که علم خود را بر پا ایستاده بینند و به سوی آن به شتاب می‌روند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: هنگامیکه من دخترک خردی بودم و بازی می‌کردم در مکه آیتی فرو آمد.

(بلکه موعودشان روز قیامت است، و روز قیامت مصیبت‌بارتر و تلخ‌تر است. و این قیامت با نفخه‌ی اول یعنی با دمیدن اسرافیل در صور خود در دفعه‌ی اول صورت می‌گیرد که آن هنگام که در صور دمیده شود همه‌ی کسانی که در آسمانها و زمین هستند بیهوش می‌گردند.

چنانکه در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که فرمودند: «بین دو نفخ صور چهل تا است» گفتند: یا ابا هریره! یعنی چهل روز است؟ گفت: نه خیر، کس دیگری گفت: مگر چهل سال است؟ گفت: نمی‌دانم، باز گفت: مگر چهل ماه است؟ گفت: نمی‌دانم «و همه اجزای بدن انسان فرسوده گردیده و از بین می‌رود مگر پایین‌ترین مهره کمر (یعنی: عجب الذنب) که به حال خود باقی مانده و خلایق از همان مهره‌ی اخیر ترکیب می‌گردند».



خَاشِعَةً أَبْصَرُهُمْ ذَلَّةٌ ذَلِكَ الْيَوْمَ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ ﴿٤٤﴾

دیدگان‌شان فرو افتاده و ذلتشان گرفته است، این روزی است که وعده‌شان می‌داده‌اند. (۴۴)

خَاشِعَةً أَبْصَرُهُمْ ذَلَّةٌ

خَاشِعَةً: حال - أَبْصَرُهُمْ: فاعل - رَهَقُهُمْ: فعل مضارع - هم: مفعول به - ذَلَّةٌ: فاعل

در آن روز چشمانشان فرو افتاده و غبار ذلت و خواری بر آنان نشسته باشد در حالیکه سرها در پیش افکنده و خواری و ذلت و نگویند ایشانی را فرو گیرد.

ذَٰلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ

ذَٰلِكَ: مبتدا - الْيَوْمُ: خبر - (و) اسم کان - يُوعَدُونَ: فعل مضارع مجهول - (و) نایب فاعل، جمله خبر کان
این است آن روزی که در دنیا بودند که بدیشان وعده کرده می شدند و گفته شده بود که این روز بی چون و چرا حتماً و قطعاً خواهد آمد. هر چند تکذیب کنندگان آمدن چنین روزی را تکذیب کرده بودند اما وعده‌ی خدای تعالی حق است و قیامت آمدنی است.

سوره نوح

سوره «نوح» مکی است و دارای بیست و هشت آیه است در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. و چون در این سوره داستان نوح علیه السلام قومش از ابتدای دعوت تا وقوع طوفان را فرا می‌گیرد بدانجهت آن سوره را «نوح» نامیده‌اند. در فضیلت این سوره آورده‌اند. ابی بن کعب از مصطفی صلی الله علیه و آله روایت کند که گفت: هر که این سوره بخواند، خدای عزوجل او را از آن مؤمنان کند که نوح پیغمبر ایشان را دعا کرد دعای وی او را فرا می‌گیرد.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می‌برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١﴾

براستی ما نوح علیه السلام را به سوی قومش فرستادیم که قومت را پیش از آن که عذابی الم انگیز سوبشان بیاید بترسان. (۱)

إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

(نا) اسمِ انْ - اَرْسَلْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل، خبر انْ - نُوحًا: مفعول به - اَنْذِرْ: فعل امر - فاعل (انت) -

قَوْمَكَ: مفعول به

بدرستی که ما نوح علیه السلام را به سوی قومش بر انگیزتیم و برای هدایت به سوی آنان فرستادیم تا ایشان را از گمراهی و ضلالت برهاند و به او فرمان دادیم تا قوم خود را پیش از آنکه عذاب الم انگیز بر سرشان بیاید بیم ده و قوم خود را از آن عذاب بترسان. آورده‌اند که: لمک پدر نوح با زنی به نام قینوس دختر براکیل از فرزند زادگان قایل پسر آدم ازدواج کرد و او به نوح علیه السلام حامله شد و چون هنگام زایمان فرا رسید به غاری پناه برد و نوح را در آنجا زایید و ازدواج او با کسی که از نسل قایل نبود جرم شمرده می‌شد. مادر نوح علیه السلام او را در آن غار نهاد و چون خواست باز گردد و او را در غار رها کند با کمال اندوه گفت ای وای بر نوح، و باز گشت و نوح علیه السلام چهل روز در غار بود و پدرش لمک در گذشت و فرشتگان نوح را در حالی که آراسته و چشمانش سرمه کشیده بود بردند و برابر مادرش نهادند، مادر شاد شد و او را پرورش داد تا به حد بلوغ رسید.

خداوند متعال به جبرئیل فرمان داد که پیش نوح علیه السلام آید و او را به رسالت و پیامبری مژده دهد، جبرئیل پیش او آمد و وحی خداوند را به او ابلاغ کرد که سوی مشیل شاه و قوم او برود و آنان را به پرستش خداوند دعوت کند نوح همان روز نزد قوم خویش آمد و آن روز عید ایشان بود و بتهای خود

را بر تخت‌ها و پایه‌ها نهاده و برای آنان قربانی می‌کردند و به هنگام قربانی معمولاً برای بتان به سجده می‌افتادند و شراب می‌نوشیدند و زنان همچون چهارپایان برهنه و بدون هیچگونه پوششی ظاهر می‌شدند. نوح پیش ایشان که نود گروه بودند و شمار هر گروه از اندازه بیرون بود آمد و صف‌های ایشان را شکافت و خود را میان ایشان رساند و از خداوند مسألت کرد تا او را یاری فرماید، همینکه آنان خواستند برای بتان سجده کنند بانگ برداشت که ای قوم من برای خیر خواهی و پند دادن به شما از پیشگاه پروردگارتان آمده‌ام تا شما را به فرمانبرداری و پرستش او دعوت کنم و از پرستش این بتان باز دارم (از خدای بترسید و مرا اطاعت کنید).

قَالَ يَقْوِيْ اِنِّ لَكُمْ نَذِيْرٌ مُّبِيْنٌ ﴿٢﴾

گفت: ای قوم! من شما را بیم رسانی آشکارم. (۲)

قَالَ يَقْوِيْ اِنِّ لَكُمْ نَذِيْرٌ مُّبِيْنٌ

يَقْوِيْ: منادا- (ی) اسم ان- لَكُمْ: جار و مجرور- نَذِيْرٌ: خبر ان

نوح عليه السلام گفت ای قوم من! من برای شما بیم دهنده‌ای آشکار از عذاب آخرت هستم. پس شما را از عواقب کارتان بیم می‌رسانم و هشدار می‌دهم و راه نجات را برای شما مشخص می‌گردانم. صدای دعوت آمیز نوح عليه السلام گوشه‌ها را پر کرد و بت‌ها از پایه‌ها برو در افتادند و شاه هم از تخت خود بیهوش در افتاد و چون به هوش آمد گفت، ای فرزندان قایل، این چه صدایی است که تا کنون چنین صدایی نشنیده‌ام؟ گفتند ای پادشاه این صدای مردی از خود ما به نام نوح پسر لمک است پیش از این هم با جنون و دیوانگی خود از ما دوری می‌کرد و اکنون دیوانگی او سخت‌تر شده است و این سخنان را گشت، شاه خشمگین شد و او را خواست و پس از این که او را به سختی زدند پیش شاه آوردند که به او گفت تو کیستی که خدایان ما را به زشتی یاد کردی و دشنام دادی؟ گفت من نوح پسر لمک و فرستاده‌ی پروردگار جهانیانم، با خیر خواهی و اندرزگویی از پیشگاه خدایان آمده‌ام که به او و به فرستاده‌اش بیان بیاورید و این بتان و کارهای زشت را رها کنید، نخستین کسی که به نوح گروید زنی از قوم او به نام عمره بود که نوح با او ازدواج کرد و او برای نوح سه پسر به نام‌های سام و حام و یافث و سه دختر زایید، نوح همه روز به انجمن‌های قوم خود می‌رفت و آنان را برای پرستش خداوند متعال دعوت می‌کرد و او را چنان می‌زدند که بیهوش و از خود بی‌خود می‌شد و پایش را می‌گرفتند و می‌کشیدند و بر خاک رو به ریزها می‌انداختند و چون به هوش می‌آمد باز پیش آنان برای دعوت بر می‌گشت و آنان همچنان رفتار می‌کردند. سیصد سال بر این حال گذشت و آنان همچنان او را می‌زدند و دشنام می‌دادند و چه بسا که بر او خاک می‌پاشیدند و می‌گفتند ای دروغگو از پیش ما برو، و انگشتان خود را در گوش خویش می‌نهادند و او از نزد ایشان می‌رفت و باز می‌گشت و همچنان قوم را دعوت می‌کرد می‌گوید:

اِنْ اَعْبُدُوْا اِلٰهًا وَّاتَّقُوْهُ وَاَطِيعُوْنِ ﴿٣﴾

که خداوند را عبادت کنید و از او بترسید و مرا اطاعت کنید. (۳)

أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَأَتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا

أَعْبُدُوا: فعل امر - (و) فاعل - لفظ الله: مفعول به - أَتَّقُوهُ: فعل امر - (و) فاعل - ه: مفعول به
ای قوم من خداوند متعال را عبادت کنید و از او بترسید و مرا در آنچه که فرمان می‌دهم از امر به معروف و نهی از منکر اطاعت کنید. اما آنان بر سرکشی و ستمگری و استکبار خود می‌افزودند.

يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُخْرِجَكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٤﴾

تا گناهانتان را بیامرزد و تا مدتی معین نگهتان دارد، که اگر بدانید، اجل خدا وقتی بیاید هرگز تأخیر کرده نشود. (۴)

يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُخْرِجَكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى

يَغْفِرْ: فعل مضارع - وَيُخْرِجَكُمْ: فعل مضارع - كُمْ: مفعول به - فاعل (هو)

اگر خداوند متعال را عبادت کنید و از او بترسید و از فرمان من که فرستاده‌ی بر حق او هستم اطاعت کنید خداوند برای شما گناهان شما را می‌آمرزد یعنی آن گناهانی را که قبل از اجابت دعوت وی از آنان سرزده است و تا وقت فرا رسیدن مرگ گناهان شما را مهلت می‌دهد اما بدانید که صاحب آن اجل را مهلتی نیست.

رباعی:

روزی که اجل در آید از پیش و پست
یاری نرسد در آن دم از هیچ کست
شک نیست که مهلت ندهد نفّسست
بر باد شود جمله هوا و هوست

إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

أَجَلٌ: اسم إن - إِذَا: مفعول فيه - لَا يُؤَخَّرُ: فعل مضارع مجهول - (هو) نایب فاعل

بدرستی که اجل برای شما مقرر شده است و آن را خدای تعالی تقدیر کرده چون اجل بر وجهی که مقدر و مقرر فرموده بیاید صاحب آن اجل را مهلت ندهند و به تأخیر نیندازند.

مال و زر و چیز رایگان باید باخت
چون کار به جان رسید جان باید باخت

قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا ﴿٥﴾

گفت: پروردگارا من شب و روز قوم خویش را دعوت کردم. (۵)

قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا

رَبِّ: منادا - (ی) اسم إن - دَعَوْتُ: فعل ماضی - (ت) فاعل، جمله خبر إن - قَوْمِي: مفعول به - لَيْلًا: مفعول فيه

در آخر این آیه و نیز در آخر آیات بعدی کلمات هماهنگ آمده که به آن سجع^۱ می‌گویند.
 نوح علیه السلام گفت: پروردگارا من شب و روز قوم خویش را به سوی تو دعوت کردم یعنی بی وقفه و متوالی
 قوم را به سوی تو فرا خواندم و در این امر هیچ کوتاهی نکردم و وظیفه‌ی خود را در این امر مهم به
 انجام رساندم.

فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا ﴿٦﴾

و دعوت من جز فرارشان نیفزود. (۶)

فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا

فَلَمْ يَزِدْهُمْ : فعل مضارع مجزوم - هم: مفعول به - دُعَائِي: فاعل - فِرَارًا: مفعول به ثانیه
 ولی دعوت من چیزی جز فرار بر ایشان نیفزود یعنی نتیجه‌ی آن جز این نیست که از ایمان و طاعت
 من بگریزند.

وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصْوَعًا أَذَانَهُمْ وَأَسْتَفْسَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا

وَأَسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا ﴿٧﴾

براستی من هر وقت دعوتشان می‌کنم تا بر ایشان بیامرزی، انگشت‌هایشان را در گوش‌هایشان کنند و
 جامه‌هایشان بسر کنند و اصرار ورزند و بزرگی کنند بزرگی کردنی. (۷)

وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصْوَعًا أَذَانَهُمْ وَأَسْتَفْسَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا

وَأَسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا

(ی) اسم ان - جَعَلُوا: فعل ماضی - (و) فاعل، جمله خبر ان - أَصْوَعًا: مفعول به
 و من هر گاه ایشان را فراخواندم که تو ایشان را بیامرزی سر انگشتان خود را در گوش خویش نهادند و
 جامه‌های خود را بر سر کشیدند و اصرار کردند و سرکشی کردند سرکشی بزرگ. نوح علیه السلام همچنین
 ایشان را فرا خواند تا شش قرن کامل شد و چون قرن هفتم در آمد پادشاه ایشان بولین در گذشت و
 پسرش (طفردوس) بر ایشان پادشاه شد که به همان سرکشی پدرش بود.
 مولانا گفت:

نوح را گفتند امت کو ثواب؟ گفت او زانوی استغشوا ثياب

ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا ﴿٨﴾

سپس براستی ایشان را به صدای بلند دعوت کردم. (۸)

ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا

- برای توضیح: نگاه: ذیل آیه ۱ سوره نجم جلد ۷

(ی) اسم ان - دَعَوْهُمْ: فعل ماضی - هم: مفعول به، خبر ان - جِهَارًا: مفعول مطلق
نوح علیه السلام شبانه کنار بتکده‌های ایشان می‌آمد و با صدای بلند فریاد برمی‌داشت که ای قوم بگوئید
(خدایی جز خدای یگانه نیست و من نوح و فرستاده خداوندم) و بتها برو در می‌افتادند و آنان
نوح علیه السلام را به سختی می‌زدند و شکمش را لگدمال می‌کردند آنچنان که از بینی و گوش‌های او خون
بیرون می‌جهید.



ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا ﴿٩﴾
و باز دعوت را علنی کردم و نیز نمانان کردم، نمانان کردنی سخت. (۹)

ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا
(ی) اسم ان - أَعْلَنْتُ: فعل ماضی - (ت) فاعل، جمله خبر ان - أَسْرَرْتُ: فعل ماضی - (ت) فاعل - إِسْرَارًا:
مفعول مطلق

پس به تحقیق که من دعوتم را آشکار کردم برای بعضی از ایشان و به آشکارا آواز برداشتم و تکرار
کردم و پنهانی نیز دعوت کردم پنهان کردنی سخت به هر حال چه آشکارا و چه پنهانی از راه دعوت
چیزی فروگذار نکردم.



فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا ﴿١٠﴾
پس به ایشان گفتم از پروردگار خود طلب آمرزش کنید که وی آمرزگار است. (۱۰)

فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ

اسْتَغْفِرُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - رَبَّكُمْ: مفعول به

در این آیه کریمه یعنی در اول آیه استغفروا و در آخر آن غفارا آمده دارای صنعت رد العجر الی الصدر^۱
می‌باشد.

پس به ایشان گفتم از پروردگار خود طلب آمرزش کنید و نسبت به گناهان خود از درگاه خداوند
آمرزش بخواهید.

إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا

ه: اسم ان - (هو) اسم کان - غَفَّارًا: خبر کان، جمله خبر ان
بدرستی که خداوند آمرزنده‌ی توبه‌کنندگان است آن هنگام که به سوی او توبه کنند و از گناهان خود
آمرزش بخواهند.

شیخ عبدالله انصاری گفت:

^۱ - رد العجر الی الصدر: آنست که کلمه‌ی آخر بیت یا عبارت را در اول بیت بعد (عبارت بعد) تکرار کنند و اما کلمات اول و
آخر بیت یا عبارت (یا نزدیک به اول و آخر بیت یکسان یا مشابه باشند) به آن رد الصدر الی العجر گویند: مانند
ز خاک آفریدت خداوند پاک پس ای بنده افتادگی کن چو خاک

الهی! در الهیت یکتایی، و در احدیت بی همتایی، و در ذات و صفات از خلق جدایی، متّصف به بهایی، متحد به کبریائی، مایه‌ی هر بینوا و پناه هر گدایی، همه را خدایی، تا دوست کرای.

يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا ﴿١١﴾

تا بر شما باران را ریزان بفرستد. (۱۱)

يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا

يُرْسِلُ: فعل مضارع - فاعل (هو) - السَّمَاءُ: مفعول به - مِدْرَارًا: حال

تا اینکه بر شما باران را از ابرها به حالت ریزان و پی در پی بفرستد که باران از بزرگترین رزق و روزی است و رحمت از برای انسانهاست. «باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده. پرده‌ی ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه‌ی روزی به خطای منکر نبرد.

وَيُمِدُّكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا ﴿١٢﴾

و شما را به مالها و فرزندان کمک کند و برایتان بهشت‌ها پدید آورد و برایتان جویبارها پدید آورد. (۱۲)

وَيُمِدُّكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا

يُمِدُّكُمْ: فعل مضارع - کم: مفعول به - فاعل (هو)

آن هنگام که استغفار کردید پس خداوند به شما اموال و فرزندان را پی در پی دهد و برای شما باغ‌ها و جویبارها پدید آورد. باغ‌هایی که از زیر درختان آن جوی‌هایی جاری است. در حدیث شریف آمده که: از حارثه بن وهب رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در حالیکه در مورد حوض صحبت می‌کردند، شنیدم که فرمودند: (مسافت آن) مانند مسافت بین مدینه و صنعاست.

مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا ﴿١٣﴾

شما را چه شده است که از عظمت خدای تعالی نمی‌ترسید؟ (۱۳)

مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا

مَا: مبتدا - لَكُمْ: جار و مجرور خبر - لَا تَرْجُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - وَقَارًا: مفعول به

به شما چه شده است که از عظمت خدای تعالی و از قهاریت او نمی‌ترسید؟ و چرا در مقابل عظمت و بزرگی او سر تسلیم فرود نمی‌آورید و او را پرستش و عبادت نمی‌کنید؟

وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا ﴿١٤﴾

که شما را بر طورهای مختلف آفریده است. (۱۴)

وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا

(و) حالیه - خَلَقَكُمْ: فعل ماضی - کم: مفعول به - فاعل (هو) - أَطْوَارًا: حال

و حال آنکه خداوند شما را بر طورهای مختلف و گونه گون آفریده است یعنی از نطفه به علقه و از علقه به مضغه تا نهایت کار که به صورت انسان کامل در آورد و این دلیل و نشانه بر قدرت کامل و حکمت شامل اوست. در حالیکه دقت و تأمل در این، سبب آوردن ایمان می شود و باور داشتن قیامت چونکه انسان را از نطفه بر طورهای مختلف از عدم بوجود آورده پس قادر هست که در رستخیز شما را بعد از مردنتان و پیوسیده شدن استخوانتان دوباره زنده گرداند.

دهد نطفه را صورتی چون پری	که کردست بر آب صورتگری
ز ابر افکند قطره یی سوی یم	ز صلب آورد نطفه ای در شکم
از آن قطره لولوی لا لا کند	وزین صورتی سرو بالا کند
دگر ره به کتم عدم در برد	وز آنجا به صحرای محشر برد
درین بحر جز مرد داعی نرفت	گم آن شد که دنبال داعی نرفت

الَّذِينَ تَرَوُا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقًا ﴿١٥﴾

آیا نمی دانید که خداوند چگونه هفت آسمان بالای هم آفریده است؟ (۱۵)

الَّذِينَ تَرَوُا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقًا

تَرَوُا: فعل مضارع - (و) فاعل - كَيْفَ: حال - خَلَقَ: فعل ماضی - لَفْظُ اللَّهِ: فاعل - سَبْعَ: مفعول به
آیا نمی بینید که خدای تعالی چگونه هفت آسمان را طبقه بالای طبقه بیافرید؟ یعنی برخی را بر فراز برخی دیگر، و آن را بی ستون آفرید که در آفرینش عجیب این آسمانها عبرتها و پندهایی برای صاحبان خرد است که قبلاً در آیه سه سوره الملک بیان آن رفت.

وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجًا ﴿١٦﴾

و در آن (آسمانها) ماه را روشنی آن قرار داده و خورشید را چراغی نهاده است. (۱۶)

وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجًا

جَعَلَ: فعل ماضی - (هو) فاعل - الْقَمَرُ: مفعول به - نُورًا: مفعول به ثانی
و ماه را در آنها نورانی گردانید در بعضی تفاسیر آورده اند که ما نیز قبلاً بیان داشتیم ماه و ستارگان و روشنایی آن را در اولین آسمان (آسمان دنیا) قرار داد تا بر روی زمین روشنایی افکند و خورشید را چراغ اهل زمین گردانید تا تیرگی ها و تاریکی ها را بزدايد و برای کسب و کار و داد و ستد آماده گردد و سکه ی خالص از ناخالص تشخیص داده شود و بدین ترتیب در زندگی انسانها خللی ایجاد نگردد.

وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا ﴿١٧﴾

و خداوند شما را از زمین برویانید رویاندنی (شگفت انگیز). (۱۷)

وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا

نفظ: اللَّهُ: مبتدا- أَنْبَتَكُمْ: فعل ماضی- کم: مفعول به- فاعل (هو)، جمله خبر
و خداوند شما را از زمین برویانید یعنی نهال وجود پدر شما حضرت آدم علیه السلام از زمین است (خاک)
پس برویانید وجود پدر ما حضرت آدم علیه السلام از خاک چه رویاندنی شگفت انگیز!
ز خاک آفریدت خداوند پاک پس ای بنده افتادگی کن چو خاک

ثُمَّ يُمِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا ﴿١٨﴾

نگاه شما را به زمین باز می گرداند و بیرونتان می کند بیرون کردنی. (۱۸)

ثُمَّ يُمِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا

يُمِيدُكُمْ: فعل مضارع- کم: مفعول به- فاعل (هو)

و دوباره شما را به زمین باز خواهد برد یعنی پس از مرگ به قبر در می آید و در زمین دفن می شوید و
دوباره از آن قبر با دمیدن صور دوم شما را در محشر جمع خواهد کرد.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

ز ابوهریره رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «مردم (در روز قیامت) به سه قسمت
حشر می شوند: یک قسم شان در خوف و رجاء یک قسم دیگر طوری است که: دو نفر دو نفر بر یک
شتر، سه نفر سه نفر بر یک شتر، و چهار نفر چهار نفر بر یک شتر، و ده نفر ده نفر بر یک شتر آمده
و جمع می گردند، و قسم سوم را آتشی جمع آوری نموده و حشر می نماید، و این آتش آنها را ترک
نکرده و در هر گوشه و کنار، و در صبح و شام و گاه و بیگاه با آنها خواهد بود».

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بِسَاطًا ﴿١٩﴾

و خداوند زمین را برای شما فرشی ساخته است. (۱۹)

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بِسَاطًا

نفظ: اللَّهُ: مبتدا- جَعَلَ: فعل ماضی- (هو) فاعل، جمله خبر- الْأَرْضَ: مفعول به- بِسَاطًا: مفعول به ثانی
و خداوند برای شما زمین را مانند فرشی گسترده گردانید تا در آن آرام زندگی کنید و به راحتی راه
روید.

لَتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا ﴿٢٠﴾

تا در راه های گشاده آن راه بروید. (۲۰)

لَتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا

لَتَسْلُكُوا: فعل مضارع - (و) فاعل - سُبُلًا: مفعول فيه - فِجَاجًا: نعت

تا اینکه در راه‌های گشاده آن راه بروید و به هر کجای زمین بخواهید مسافرت کنید و داد و ستد نمائید پس خداوند متعال چهار دلیل بر آفریننده آفرینش بر شمرد.

دلیل اول: آفرینش انسان بر اطوار مختلف، دلیل دوم: آفرینش انسانها و خورشید و ماه، دلیل سوم: رویاندن انسان از زمین و دلیل چهارم: گسترده کردن راه‌ها برای ارتباط انسانها. هر یک از این نشانه‌هایی از برای وجود خالق قادر و تواناست آنانکه بخواهند از آن عبرت گیرند و پند پذیر باشند.

قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنِّهَمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَّمْ يَزِدْهُ مَالَهُ، وَوَلَدَهُ إِلَّا خَسَارًا ﴿٢١﴾

نوح علیه السلام گفت: پرورگارا! آنها از من نافرمانی کردند و از کسی پیروی کردند که مال و فرزندش جز زیان در حق وی نیفزود. (۲۱)

قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنِّهَمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَّمْ يَزِدْهُ مَالَهُ، وَوَلَدَهُ إِلَّا خَسَارًا

رَبِّ: منادا - هم: اسم ان - عَصَوْنِي: فعل ماضی - (و) فاعل - (ن) وقایه - (ی) مفعول به، جمله خبر ان
نوح علیه السلام گفت پرور دگارا! آنها آنچه را که من به سوی پروردگارم می‌خوانم نافرمانی کردند و از کسی پیروی کردند که مال و فرزندش جز زیان در حق وی نیفزود. هر کس از ایشان به هنگام مرگ از فرزندان خود عهد و پیمان می‌گرفت و به آنان سفارش و وصیت می‌کرد که به نوح نگروند و ایمان نیاورند و گاه مردی فرزندش را پیش نوح می‌آورد و می‌گفت پسر من این مرد را می‌بینی پدرم مرا پیش او آورده و مرا از او بر حذر داشت و تو نیز از او بر حذر باش و دوری بگزین که مبادا ترا از آیین و دین خودت برگرداند که او جادوگری دروغ‌گوست، و نوح علیه السلام وجود این همچنان ایشان را دعوت می‌فرمود.

وَمَكْرُوا مَكْرًا كُبَّارًا ﴿٢٢﴾

و نیرنگ کردند، نیرنگی بزرگ. (۲۲)

وَمَكْرُوا مَكْرًا كُبَّارًا

مَكْرُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - مَكْرًا: مفعول مطلق - كُبَّارًا: نعت

و قوم نوح نیرنگی بزرگ در کار آوردند و بزرگان و رئیس‌ان قوم حيله‌ها کردند و مردان اوباش را به آزار و اذیت نوح برگماشتند. و آنان نوح علیه السلام را به سختی می‌زدند و شکمش را لگدمال می‌کردند آنچنان که از بینی و گوش‌های او خون بیرون می‌جھید.

وَقَالُوا لَا نَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا نَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا ﴿٢٣﴾

و گفتند خدایان خویش را مگذارید هرگز و د و سواع و یغوث و یعوق و نسر را ترک نکنید. (۲۳)

وَقَالُوا لَا نَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا نَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا

لَا تَذَرْنِ: فعل مضارع - (و) فاعل - (ن) تاکید - إِلَهَتَكُم: مفعول به - وَلَا تَذَرْنِ: فعل مضارع - (و) فاعل - وَدَا: مفعول به

و گفتند از عبادت معبودان خود دست باز مدارید و از دست مدهید بتی را که نامش ود است و آن بتی بود بر صورت مردی ساخته شده و نیز بت سواع را از دست مدهید و آن بتی بود به صورت زنی و نیز بت یغوث را و آن بتی بود به صورت شیری، و همچنین یعوق را و آن بتی بود به شکل اسبی و دیگر نسر را و آن بتی بود به صورت کرکس. اینها پنج بتی بوده‌اند که از سایر بت‌ها در نزد بت پرستان مشهورتر و بزرگتر بودند گویا هر یک از اینها نام انسان‌های نیک و صالحی بودند که بعد از فوت آنان، گنبد ها و بارگاه‌ها بر سر قبر ایشان بر پا نموده و بعدها بت‌شان ساخته و واسطه و شفیع‌شان شمرده‌اند.

وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا ﴿٢٤﴾

و هر آینه بسیاری را گمراه کردند و بر ستمکاران جز گمراهی میفزای. (۲۴)

وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا

أَضَلُّوا: فعل ماضی - (و) فاعل - كَثِيرًا: مفعول به - لَا تَزِدِ: فعل مضارع - فاعل (انت) - الظَّالِمِينَ: مفعول به - ضَلَالًا: مفعول به ثانی

و هر آینه رؤسای قوم به پرستش این بتان بسیاری از آدم‌های ضعیف و پست و ساده لوح را گمراه کردند در اینجاست که حضرت نوح عليه السلام با اینهمه دعوت سرسختانه و دیدن آزار از جانب قوم و رؤسای آنها از ایمان آوردن ایشان مأیوس شده می‌گوید. پروردگارا برای ستمکاران بجز عذاب و هلاکت میفزای!

«نوح گفت پروردگارا بر روی زمین هیچ ساکنی از کافران را باقی مگذار. بدرستی که اگر ایشان را بگذاری بندگان را گمراه می‌کنند و نزایند مگر بدکار ناسپاس».

فرشتگان بر نفرین او آمین گفتند و خداوند باران و گیاه را از ایشان باز گرفت، و نوح عليه السلام دانست که خداوند قوم او را نابود خواهد فرمود و دوست می‌داشت که اگر تمام ایشان ایمان نمی‌آوردند برخی از ایشان ایمان بیاورند و خداوند متعال به او چنین وحی فرمود:

«و به نوح وحی شد بدرستی که از قوم تو هرگز نمی‌گروود مگر هر کس که گرویده است، از آنچه می‌کنند اندوه مخور، کشتی را به وحی و یاری ما بساز، و در باره‌ی آنان که ستم کردند با من سخن مگوی که هسانا ایشان غرق شدگانند.»

مِمَّا خَطَبْتَهُمْ أَغْرِقُوا فَادْخُلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهَا مِن دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا ﴿٢٥﴾

به سبب گناهانشان بود که غرق گشتند و به آتش جهنم در آورده شدند پس برای خویش هیچ نصرت دهنده‌ای جز خدای نیافتند. (۲۵)

مِمَّا خَطِيئَتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأَذْخَلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا
 أُغْرِقُوا: فعل ماضی مجهول - (و) نایب فاعل - فَأَذْخَلُوا: فعل ماضی مجهول - (و) نایب فاعل - نَارًا: مفعول به

نوح گفت به من فرمان داده شده است که از هر جفت دو تا بر کشتی سوار کنم و میان ایشان قرعه کشید و هر چه را خداوند مقدر فرموده بود قرعه به نامش در آمد، از آدمیان هم از زنان و مردان هشتاد تن با او بودند. روز اول ماه رجب به هنگام ظهر از تنور بانگ بر آمد که ای نوح برخیز و از هر جفتی دو مادینه و دو نرینه بر کشتی سوار کن و چنان کرد. می گوید:

«از جهت گناهانشان غرق گشتند و وارد آتش جهنم شدند پس برای خود در برابر خداوند متعال هیچ نصرت دهنده ای و یآوری نداشتند» آنگاه نوح علیه السلام کبوتر را فرستاد که به شرق و غرب نظر افکند و سریع بازگشت و گفت ای پیامبر خدا زمین و هر کس بر آن بوده نابود شده است، آب را هم در جایی جز سرزمین هند ندیدم و بر روی زمین درختی جز زیتون باقی نمانده است و فقط همان درخت بر حال خود پایدار است،

وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا ﴿٢٦﴾

و نوح گفت: پروردگارا! بر روی زمین از کافران هیچ ساکن شونده ای باقی مگذار. (۲۶)

وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا

لَا تَذَرُ: فعل مضارع - فاعل (انت) - دَيَّارًا: مفعول به

و نوح گفت پروردگارا! بر روی زمین از کافران هیچ ساکن شونده ای باقی مگذار. چونکه نوح علیه السلام از ایمان آوردن قومش مأیوس شده بود به خاطر این بود که بر علیه آنان دعا کرد و این دعای وی آن هنگام بود که خدای تعالی به نوح وحی کرد که هرگز از قوم تو بعد از این جز کسانی که تاکنون ایمان آورده اند احدی از آنان ایمان نمی آورند. پس خدای تعالی دعای ایشان اجابت کرد و به جهت گناهانی که مرتکب شده اند ایشان را غرق ساخت.

إِنَّكَ إِنْ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا ﴿٢٧﴾

براستی اگر تو ایشان را بگذاری بندگان را گمراه می سازند و جز بدکار کفران پیشه ای را نزنند. (۲۷)

إِنَّكَ إِنْ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا

ک: اسم ان - تَذَرَهُمْ: فعل مضارع مجزوم - هم: مفعول به - فاعل (انت)، جمله خبر ان

به راستی اگر تو ایشان را بگذاری بزرگان قوم و مخالفان دین تو مؤمنان را گمراه کنند و نزنند مگر فجور کننده ناسپاسی، آن نوزادان وقتی که بزرگ شوند فاجر و کافر و مکار و حيله گر و فاسق باشند.

رَبِّ اَغْفِرْ لِي وَلِوَلَدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا
نَارًا ﴿٢٨﴾

پروردگارا! مرا و پدر و مادرم را و هر که در حالیکه با ایمان وارد خانه من شود با مردان مؤمن و زنان مؤمن بیامرز و ستمگران را جز هلاک میفزای. (۲۸)

رَبِّ اَغْفِرْ لِي وَلِوَلَدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ

رَبِّ: منادی - اَغْفِرْ لِي: فعل امر - فاعل (انت) - دَخَلَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - بَيْتِي: مفعول به
پروردگارا! مرا و پدر و مادر مرا بیامرز که هر دو مؤمن بودند لاجرم درخواست نمود که ایشان را
بیامرزد و کسانی که به خانه من و یا به مسجد من و یا به کشتی من در آمده‌اند در حالیکه مؤمن باشند
ز مردان و زنان بیامرز.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

ز ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «نباید کسی بگوید که: خدایا اگر می‌خواهی
گناهان مرا بیامرز، و خدایا! اگر می‌خواهی به من رحمت کن، زیرا کسی خدا را بکاری نمی‌تواند
مجبور کند».

وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا نَارًا

لَا تَزِدِ: فعل مضارع - فاعل (انت) - الظَّالِمِينَ: مفعول به - نَارًا: مفعول به ثانی

و پروردگارا برای ظالمین جز سختی و تباهی میفزای! و این دعای حضرت نوح علیه السلام است که برای هر
ستمگری و ظالمی تا روز قیامت شامل گردیده چنانچه در آیه دیگر خداوند سبحانه و تعالی می‌فرماید.
«و لا یزید الظالمین الا خساراً»^۱

و ظالمین و ستمگران را جز خسران و زیان نمی‌افزاید.

سوره الجن

سوره «جن» مکی است یعنی جمله به مکه فرود آمده است و دارای بیست و هشت آیه است و در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. چون در این سوره به احوال جنیان می‌پردازد این سوره «جن» نامیده شد. در فضیلت این سوره آورده‌اند که ابی کعب از مصطفی ﷺ روایت کند، گفتا: «هر که سوره جن را بخواند الله تعالی به او ثواب آزاد کردن بردگان به عدد هر جنی که به محمد ﷺ بگروند و به عدد هر جنی که به او نگروند بدهد.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می‌برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا ﴿١﴾
بگو: به من وحی آمده که گروهی از پریان (جنیان) (به قرائت) من گوش نهادند پس گفتند: ما قرآنی شگفت آور را شنیدیم. (۱)

قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا
اُوحِيَ: فعل ماضی مجهول - نایب فاعل محذوف - ه: اسم ان - اسْتَمَعَ: فعل ماضی - نَفَرٌ: فاعل، جمله خبر ان - (نا) اسم ان - سَمِعْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل، جمله خبر ان - قُرْآنًا: مفعول به ای محمد (ص)! به اُمتت بگو که به سوی من از جانب خدای تعالی بر زبان جبرئیل علیه السلام وحی فرستاده شد که گروهی از جن به قرائت قرآن از زبان من که قرآن می‌خوانم حدود ۳ تا ۱۰ تن استماع قرآن نموده ایمان آوردند. پس گفتند بدرستی ما قرآنی عجیب و شگفت‌انگیز شنیدیم یعنی آن جنیانی که به تلاوت قرآن گوش فرا دادند چون به سوی جنیان برگشتند گفتند ما سخنی قرائت شده را شنیدیم که در فصاحت و بلاغت، یا در موعظه و اندرزها در جای خود بسیار عجیب و شگفت‌انگیز است. گفته‌اند سوره‌ای که حضرت رسول ﷺ در آن وقت از قرآن تلاوت کرده بود سوره «اقرا باسم ربک الذی خلق» بود.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

روایت است که کسی از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه پرسید: از آمدن جنیانی که آمده و قرآن را گوش می‌دادند، چه کسی به پیغمبر خدا ﷺ خبر داد، گفت: درختی از آمدن جنیان خبر داد.

يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا ﴿٢﴾

که به سوی کمال و رشد راه می‌نماید پس بدان ایمان آورده‌ایم و هیچکس را با خدای خود شریک نمی‌کنیم. (۲)

يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ

يَهْدِي: فعل مضارع - (هو) فاعل

آن گروه از جنیانی که به تلاوت قرآن گوش داده بودند به جنیان همقطاران خود گفتند ما قرآنی را شنیدیم که شگفت‌انگیز بوده و به سوی رشد و کمال و صواب و صلاح دین و دنیا راه می‌نماید و هدایت می‌کند که عبارت از توحید و پاکی و حقیقت کمال است پس به آنان ایمان آوردیم و آن را تصدیق و باور کردیم که از جانب خدای تعالی است.

وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا

لَنْ نُشْرِكَ: فعل مضارع - (نحن) فاعل - أَحَدًا: مفعول به

و هرگز برای پروردگارمان احدی را شریک نمی‌گیریم و غیر از خدای تعالی کسی دیگر را پرستش و عبادت نمی‌کنیم چونکه با شنیدن تلاوت قرآن چنان رقتی در دل ایشان جاری شده و در عقل و هوش آنان اثر گذاشت که با یک بار شنیدن دانستند که قرآن کلام عادی نیست و از جانب خدای تعالی است اما کسانی همچون ابوجهل‌ها هزار بار تلاوت قرآن را شنیدند ولی ذره‌ای در دلشان رقتی حاصل نگشت بلکه به مخالفت آن برخاستند در باب اثر پذیری تلاوت کلام الله در این باره.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده که آوردن آن در این قسمت خالی از لطف و معنی نخواهد بود. روایت است که اسید بن حضیر رضی الله عنه در یکی از شبها هنگامی که سوره بقره را تلاوت می‌کرد و اسبش در نزدش بود، دید که اسبش به هیجان آمده و شروع به سرکشی نمود، چون ساکت شد، اسبش هم آرام گرفت، و چون دوباره شروع به تلاوت نمود، باز هم اسبش به هیجان آمده و شروع به سرکشی نمود، و باز چون ساکت شد، اسب هم آرام گرفت، باز چون به تلاوت شروع کرد، اسب دوباره به هیجان آمد، و همان بود که از تلاوت قرآن منصرف گشت، و چون پسرش (یحیی) در آن نزدیکی بود، ترسید که مبادا اسب او را لگد مال نماید، از اینجهت رفته و پسرش را برداشت، و برای آنکه چشمش به اسب نیفتد رویش را به طرف آسمان بلند نمود. چون صبح شد ماجرا را برای پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله حکایت نمود، و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

ای «ابن حضیر! باید به تلاوت ادامه می‌دادی، ای ابن حضیر! باید به تلاوت ادامه می‌دادی، ابن حضیر رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! ترسیدم که مبادا فرزندم (یحیی) را که در آن نزدیکی بود، لگد مال نماید، و هنگامیکه نزد فرزندم رفتم سرم را به طرف آسمان بلند نموده بودم، در این وقت دیدم که مانند ابری که در آن چراغها باشد در آسمان دیده می‌شود، و از ترس از آنجا دور گردیدم، فرمودند: «آیا نفهمیدی که آنها چه بودند؟ گفتم: نه، فرمودند: «آنها ملائکه بودند که به جهت شنیدن آواز تو

نزدیک شده بودند، و اگر به تلاوت خود ادامه می دادی، مردم آمده و آنها را مشاهده می کردند، و آنها پنهان نمی شدند».

وَأَنَّهُ تَعَلَّى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا ﴿٣﴾

و براستی پروردگار ما والا و بزرگ است و جفت و فرزند نگرفته است. (۳)

وَأَنَّهُ تَعَلَّى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا

ه: اسم ان - تَعَلَّى: فعل ماضی - جَدُّ: فاعل

و آن جنیان گفتند براستی که بلند است بزرگی و شأن و مقام و منزلت پروردگار ما و فرا نگرفت زنی را چنانچه بعضی از بنی ملیح گویند و نه فرزندی چنانچه یهود و نصاری در حق عزیر و عیسی اعتقاد کنند. نه همسری بر خود گرفته و نه فرزندی دارد او مبراست آنچه که گروهی از کفار این نسبت ناروا را به وی نسبت می دهند.

در حدیث شریف از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «خداوند متعال فرموده است که: بنی آدم مرا دشنام می دهد، و برایش مناسب نیست که مرا دشنام دهد، و مرا تکذیب می نماید، و اینهم برایش مناسب نیست، دشنامش این است که به من نسبت فرزند می دهد، و تکذیبش این است که می گوید: مرا طوریکه بار اول خلق کرد، [بعد از مرگ] نخواهد توانست زنده کند.

وَأَنَّهُ كَانَتْ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا ﴿٤﴾

(جنیان گفتند) و اینکه جاهل ما بر خداوند دروغ را افترا می بست. (۴)

وَأَنَّهُ كَانَتْ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا

ه: اسم ان - يَقُولُ: فعل مضارع - سَفِيهُنَا: فاعل، جمله خبر ان

جنیان گفتند و بدستی که جاهل و نادان یعنی ابلیس بر خداوند دروغ را افترا می بست، با اتخاذ زن و فرزند و امثالهم. به جهت سفيه و سبک مغزی و کودنی و حماقت و جهالتشان و زیاده روی در کفرشان و تعدی از حق و راستی و گذشتن از حدشان.

وَأَنَا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ نَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ﴿٥﴾

و براستی ما گمان بردیم که آدمیان و پریان هرگز در باره خدا دروغ نخواهند گفت. (۵)

وَأَنَا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ نَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا

(نا) اسم ان - ظَنَنَّا: فعل ماضی - (نا) فاعل، جمله خبر ان

و براستی ما پنداشتیم که آدمیان و جنیان هرگز در باره خدا دروغ نخواهند گفت لاجرم هر چه نادانان ما می گفتند باور می کردیم چون تلاوت قرآن را شنیدیم معلوم شد که آنها بر خدا دروغ می بسته آن هنگام که گفتند خداوند صاحب شریک و دارای زن و فرزند است و ما از روی ناآگاهی سخنان دروغ

ایشان را تصدیق می‌کردیم و سخن متولیان خدایان دروغین را باور می‌کردیم که ایشان سخت در جهالت و نادانی قرار گرفته‌اند.

وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا ﴿٦﴾

و چنین بود که مردانی از آدمیان به مردانی از پریان پناه بردند و طغیان‌شان بیفزودند. (۶)

وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا

ه: اسم ان - رجال: اسم کان - يعوذون: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر کان - کان يعوذون: خبر ان -

فزادوهم: فعل ماضی - (و) فاعل - هم: مفعول به - رهقا: تمیز

آن جنیان افزودند و اینکه مردانی از انس به مردانی از جنیان پناه می‌بردند و طغیان‌شان بیفزود و آن چنان بود که چون کسی به بیابان هولناک می‌رسید می‌گفت از شر نادان‌های قوم به جنیان پناه می‌برم که ایشان سبب افزایش گمراهی و طغیان‌شان می‌شدند تا بدانجا که بزرگان و رؤسای پریان گفتند: اینک سروری و آقایی ما بر جن و انس مسلم گردید.

وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَن لَّنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا ﴿٧﴾

و برآستی آنان نیز چنانکه شما گمان برده‌اید، گمان بردند که خدا هیچکس را دوباره زنده نمی‌کند. (۷)

وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَن لَّنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا

هم: اسم ان - ظنوا: فعل ماضی - (و) فاعل، خبر ان

و بدرستی که آدمیان کافر گمان بردند، همانگونه که شما پریهای کافر گمان برده‌اید که خداوند هرگز کسی را پیغمبر نمی‌سازد. و آنان نیز گمان بردند که هرگز خداوند کسی را در آخرت بر نمی‌انگیزد و حساب و کتاب و جزا و سزایی در کار نیست و حال آنکه خداوند رسول خدا ﷺ را برای آخرین امت برانگیخت و مردم را از گمراهی به سوی هدایت و روشنایی فراخواند.

وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهَبًا ﴿٨﴾

و برآستی ما با آسمان تماس گرفتیم و آن را پر از نگهبانان و شهاب‌ها یافتیم. (۸)

وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهَبًا

فوجدناها: فعل ماضی - (نا) فاعل - ها: مفعول به - ملئت: فعل ماضی مجهول - نایب فاعل (هی)

حرسا: تمیز

آن جنیان افزودند اینکه ما با آسمان تماس گرفتیم و آن را پر از نگهبانان و شهاب‌باران یافتیم یعنی از نگهبانان توانا و محکم پر شد و فرشتگانی که به منع جن نامزد شده‌اند و از ستارگان درخشنده و آتش فشان که جهت رجم دیوان معین شده‌اند.

وَأَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقْعِدَ اللَّسْمَعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَحْدِلْهُ شِهَابًا رَصَدًا ﴿٩﴾

و براستی ما سابقاً نزدیک آسمان برای شنیدن در جایگاه‌ها می‌نشستیم و اکنون هر کس استماع کند شهابی را به کمین خویش خواهد یافت. (۹)

وَأَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقْعِدَ اللَّسْمَعِ

(نا) اسمِ آن - (نا) اسمِ کان - نَقْعُدُ: فعل مضارع - فاعل (نحن)، جمله خبر کان

و براستی ما قبل از بعث پیغمبر ﷺ بر آسمان می‌رفتیم و در نشستگاه‌ها برای شنیدن اخبار آسمانی می‌نشستیم تا اخبار آسمانی را از فرشتگان استراق سمع کنیم و سپس آن اخبار را به کاهنان ببریم. در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه به نقل از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «چون خداوند متعال در آسمان امری را صادر نماید، ملائکه بالهای خود را به نشانه‌ی فرمان‌برداری به هم می‌زنند، (و صدای بالهایشان) مانند زنجیری است که به سنگ کوبیده می‌شود، می‌گویند: حق را گفته و او از همه بلند مرتبه‌تر و بزرگتر است.

«جَنَانِ آنجائیکه استراق سمع می‌نمایند یکی بالای دیگری قرار داشته و این سخن را می‌شنوند، و بسا می‌شود که شهاب پیش از آنکه آن مسترق سمع، سخنی را که شنیده است به رفیق خود برساند، به او اصابت کرده و او را می‌سوزاند، و گاهی هم می‌شود که شهاب به وی اصابت نمی‌کند، و آن کسی که استراق سمع نموده است سخنی را که شنیده است به دیگری که در پائین‌تر از وی قرار دارد، انتقال می‌دهد، و باز او به دیگری که بعد از وی قرار دارد انتقال می‌دهد، تا اینکه به همین شکل، سخنی را که شنیده‌اند به زمین انتقال داده و اخیراً بساخر و جادوگر می‌رسانند.

(ساحران و جادوگران) با آن سخنی که شنیده‌اند صد دروغ را یک جا کرده (و به مردم خبر می‌دهند)، اگر سخنشان راست شده، کسانی که آن سخن را شنیده‌اند می‌گویند: مگر (آن جادوگر) فلان روز برای ما نگفت که در فلان روز چنین و چنان خواهد شد؟ و آنچه گفته بود راست برآمد، ولی در واقع این همان کلمه‌ای است که در اصل از آسمان شنیده شده است.»

فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَحْدِلْهُ شِهَابًا رَصَدًا

حَن: مبتدای جازم - يَسْتَمِعِ: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر - الْآنَ: مفعول فیه.

پس هر که از جن طلب شنیدن می‌کند اکنون می‌باید برای خود ستاردی روشن و آتشبار نگاهدارنده و مترصد و منتظر ایستاده و شهاب آماده‌ای را در کمین خود می‌یابد که به سوی او نشانه می‌رود و شیاطین بعد از بعث رسول اکرم ﷺ از استراق سمع بازداشته شده‌اند تا نتوانند چیزی از اخبار را در مورد دین به کاهنان ببرند.

وَأَنَا لَا نَدْرِي أَشَرُّ أَرِيدَ يَمَنَ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا ﴿١٠﴾

و ما نمی دانیم آیا برای ساکنان زمین شری خواسته اند یا پروردگارشان برای ایشان هدایتی خواسته ست. (۱۰)

وَأَنَا لَا نَدْرِي أَشَرُّ أُرِيدَ يَمَنَ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا

(نا) اسم ان - لَا نَدْرِي: فعل مضارع - فاعل (نحن)، جمله خبر ان - فعل محذوف - أَشَرُّ: فاعل و به درستی ما نمی دانیم که آیا برای ساکنان زمین شر و بلا در نظر گرفته شده است، و یا اینکه پروردگارشان خیر و هدایت ایشان را خواسته است؟ یعنی خیر و برکت مادی و معنوی.

وَأَنَا مِمَّا الصَّالِحِينَ وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ كُنَّا طَرَائِقَ قَدَدًا ﴿١١﴾

و براستی از میان ما جمعی صالحان اند و جمعی از ما سوای این اند. ما روندگان راه های گوناگون ایم. (۱۱)

وَأَنَا مِمَّا الصَّالِحِينَ وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ

(نا) اسم ان - مِنَّا: جار و مجرور خبر مقدم - الصَّالِحِينَ: مبتدا مؤخر، جمله خبر ان و براستی بعضی از ما تسلیم فرمان خداوند و پرهیزکاران اند و بعضی از ما جز این هستیم یعنی نافرمان و بی دین، و به قولی جنیان مسلمان و جنیان کافر است.

كُنَّا طَرَائِقَ قَدَدًا

(نا) اسم کان - طَرَائِقَ: خبر کان - قَدَدًا: نعت

و ما صاحبان راه ها و مذهب های متفرقه و گوناگون هستیم. و ما دارای خواسته های متضاد و متباین و راه و روش های مختلف هستیم چونکه جنیان نیز از جنس های مختلف هستند.

وَأَنَا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَلَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا ﴿١٢﴾

و براستی ما می دانیم که در زمین خدا را ناتوان نکنیم و به فرار از او رهائی نیابیم. (۱۲)

وَأَنَا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَلَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا

(نا) اسم ان - ظَنَنَّا: فعل ماضی - (نا) فاعل، جمله خبر ان - لَنْ نُعْجِزَ: فعل مضارع - ه: مفعول به -

فاعل (نحن) - هَرَبًا: حال

و براستی ما یقین داریم که هرگز نمی توانیم بر اراده ی خداوند در زمین غالب شویم، و نمی توانیم از پنجه ی قدرت او خارج شویم و او را ناتوان و یا عاجز کنیم پس وقتی که راه غلبه و نیز راه گریزی از دست او وجود ندارد. چاره ای جز تسلیم فرمان دادگرانه ی او نیست.

وَأَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ ءَامَنَّا بِهِ ؕ فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ ۖ فَلَا يَخَافُ بَحْصًا وَلَا رَهَقًا ﴿١٣﴾

و براستی زمانی که ما هدایت را شنیدیم بدان ایمان آوردیم و هر که به پروردگار خویش ایمان بیاورد از نقصان و ستم نترسد. (۱۳)

وَأَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ ؕ آمَنَّا بِهِ ؕ

(نا) اسم ان-لَمَّا: مفعول فيه-سَمِعْنَا: فعل ماضی- (نا) فاعل، جمله خبر ان-الْهُدَى: مفعول به آن هنگام که قرآن را شنیدیم و دانستیم که سبب هدایت عالمیان است بدان ایمان آوردیم یعنی به اینکه این قرآن از جانب خدای تعالی است تصدیق نموده و باور کردیم و آن را تکذیب نکردیم چنانکه کافران انس آن را تکذیب کردند و باور نداشتند.

فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ ۖ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا

مَنْ: مبتدای جازم-يُؤْمِنُ: فعل مضارع-(هو) فاعل، جمله خبر-يَخَافُ: فعل مضارع-فاعل(هو)-بَخْسًا: مفعول به

پس هر که به پروردگار خویش ایمان آورد او نه از کم و کاستی بیم دارد و نه از ظلم و ستمی که حاصل از افزودن بر بدیهایش باشد.

وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمُونَ وَمِنَ الْقَاسِطُونَ ؕ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَٰئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا ﴿١٤﴾

از جمله ما مسلمانان و بعضی ستمگران اند و هر که اسلام آورد آنها سر هدایت یافتن، داشته اند. (۱۴)

وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمُونَ وَمِنَ الْقَاسِطُونَ ؕ

(نا) اسم ان-مِنَّا: جار و مجرور خبر مقدم-الْمُسْلِمُونَ: مبتدا مؤخر، جمله خبر ان آن جنیان اضافه کردند و گفتند: از جمله ما بعضی مسلمانان اند و بعضی ستمگران آنانکه شرک آرند و فرمان حق تعالی نبرند. از جمله کافران اند.

فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَٰئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا

مَنْ: مبتدای جازم-أَسْلَمَ: فعل ماضی-فاعل(هو)، جمله خبر-فَأُولَٰئِكَ: مبتدا-تَحَرَّوْا: فعل ماضی-(و) فاعل، جمله خبر-رَشَدًا: مفعول به

پس هر که از آنان اسلام آوردند پس آنان قصد هدایت یافتن کرده اند و راه خیر و نجات را پیدا کرده اند و از گمراهی خود را به سوی روشنائی در آورده اند و توفیق یافته اند و آنان از جمله مسلمانان اند.

وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا ﴿١٥﴾

و اما ستمگران هیزم جهنم اند. (۱۵)

وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا

الْقَاسِطُونَ: مبتدا-حَطَبًا: خبر

و اما ستمگران که به حق نگرویده‌اند و ایمان نیاورده‌اند همانا هیزم جهنم‌اند که آتش جهنم به وسیله‌ی آنان افروخته می‌شود همچنانکه کافران انس نیز هیزم جهنم‌اند پس با این دلیل هم کافران جن و هم کافران انس هیزم آتش دوزخ هستند و در آن عذاب خواهند سوخت.

خداوند متعال ظالم را مهلت می‌دهد، ولی وقتی که او را مورد عذاب قرار داد، نمی‌تواند از عذابش نجات یابد. راوی می‌گوید: بعد این آیت را تلاوت نمودند: (اگر پروردگارت مردمی را که ظلم کرده‌اند مورد عذاب قرار دهد، عذابش چنین است، و عذاب (خداوند متعال) سخت درد آور و شدید است.

وَالْوِاسْتَقْمُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا ﴿١٦﴾

و نیز (به من وحی آمد) که اگر مشرکان بر این دین استوار شوند آنان را آب فراوان می‌نوشانیم. (۱۶)

وَالْوِاسْتَقْمُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا

اَسْتَقْمُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - لَأَسْقَيْنَهُمْ: فعل ماضی - (نا) فاعل - هم: مفعول به - مَاءً: مفعول به

ثانی - غَدَقًا: نعت

و دیگر به من وحی کرده‌اند که اگر اهل مکه مستقیم شوند و به راه راست و درست درآیند و به ایمان روی آورند هر آینه ایشان را آب بسیار بعد از تنگ سالی و قحطی بدهیم یعنی روزی بر ایشان فراخ گردانیم و به آنان خیر و آسایش و امکانات و رفاه زندگی فراهم می‌کنیم.

لِنَفْنِيَنَّهُمْ فِيهِ وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا ﴿١٧﴾

تا آنان را در آن بیازمائیم و هر کس از ذکر پروردگارش روی گرداند او را به عذابی سخت درآورد. (۱۷)

لِنَفْنِيَنَّهُمْ فِيهِ

لِنَفْنِيَنَّهُمْ: فعل مضارع - هم: مفعول به - نحن (فاعل)

تا ایشان را در آن زندگانی بیازمائیم تا بدانیم که شکر آن نعمت چگونه به جای آورند و سپاسگزار نعمت‌های خداوند باشند.

وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا

من: مبتدای جازم - يُعْرِضْ: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر - يَسْلُكْهُ: فعل مضارع - ه: مفعول

به - عَذَابًا: مفعول به ثانی - صَعَدًا: نعت

و کسی که از ذکر و یاد خدا روی گرداند و شکر نعمت‌های او را سپاسداری نکند او را به عذابی سخت که هیچ شادی و راحتی در آن نیست در آرد.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «آتش شما یک جزء از هفتاد جزء آتش دوزخ است» گفتند: همین آتش دنیا هم برای تعذیب کافی است، فرمودند: «آتش دوزخ بر آتش دنیا شصت و نه مرتبه برتری دارد، هر مرتبه‌ی آن در گرمی خود مانند آتش دنیاست».

وَأَنَّ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا (۱۸)

و اینکه مسجدها [مخصوص] برای خداست پس هیچکس را با خدا مخوانید. (۱۸)

وَأَنَّ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا

الْمَسْجِدَ: اسم آن - مَعَ اللَّهِ: جار و مجرور خبر آن

و نیز وحی به من رسیده که مسجدها مخصوص خداست پس هیچکس را در آن با خدای مخوانید. کاشفی گفت: پس مخوانید در آن با خدای تعالی یکی را چنانچه یهود و نصاری در کنیسه‌ها و صومعه‌های خود عزیر و مسیح را به الوهیت یاد می‌کنند و چنانکه مشرکان در حوالی بیت الحرام می‌گویند لبیک لاشریک لک الا شریک هو لک تملکه و ما ملک و گفته‌اند مراد از این مساجد تمام روی زمین است که مسجد حضرت سید المرسلین است لقوله علیه السلام جعلت الی الارض مسجدا و تربتها طهوراً پس در هیچ بقعه با یاد خدا یاد دیگری نیکو نباشد.

رباعی:

دل را بجز از یاد خدا شاد مکن با یاد وی از کسی دیگر یاد مکن
دل خانه کعبه است ویران مگذار و آن را بجز از یاد وی آباد مکن

در بیان سبب نزول آیه سعید بن جبیر روایت کرده است که: جنیان به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: آیا می‌توانیم به مسجد بیائیم و دورتر از شما اما همراه شما در نماز حاضر شویم؟ پس این آیه نازل شد. به قولی: مساجد شامل همه اماکن پاکیزه است زیرا زمین همه‌اش سجده‌گاه می‌باشد و این قول حسن بصری است چنانکه در حدیث شریف آمده است: «جعلت لی الارض مسجداً و طهوراً» زمین برایم سجده‌گاه، پاک و پاک‌کننده گردانیده شد.

در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله چون به مسجد وارد می‌شدند، پای راست خود را پیش نهاده و می‌فرمودند:

«و ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احداً، اللهم انا عبدک و زائرک و علی مزور حق و انت خیر مزور فاسألک برحمتک ان تفک رقبتی من النار». مسجدها مخصوص خداوند است پس هیچ کس را با الله در آنها به عبادت نخوانید. بارالها! من بنده‌ی تو و زائر تو هستم و بر هر زائری حقی است و تو بهترین زیارت شدگان هستی پس از تو به رحمتت می‌خواهم که گردنم را از آتش دوزخ آزاد سازی».

و چون از مسجد بیرون می‌شدند پای چپ خود را پیش نهاده و می‌فرمودند:

«اللهم صب علی الخیر صبا، و لا تنزع عنی صالح ما اعطیتنی ابدأ، و لا تجعل معیشتی کدا، و اجعل لی فی الارض جدا» - بار خدایا! خیر را بر من به ریختن فراوان بریز و هرگز چیزهای شایسته‌ای را که به من

داده‌ای، از من بیرون مکش و معیشت و گذران زندگی‌ام را با رنج و زحمت همراه مگردان و برایم در زمین توانگری قرار بده».

وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِيَدًا ﴿١٩﴾

و اینکه چون بنده‌ی خدا قیام کرد که خدا را عبادت کند (از زیادی ازدحام) نزدیک بودند بر سر او بریزند. (۱۹)

وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِيَدًا

ه: اسم آن - قَامَ: فعل ماضی - عَبْدُ: فاعل، جمله خبر آن - (و) اسم کاد - (و) اسم کان - لِيَدًا: خبر کان، جمله خبر کاد

و اینکه آن هنگام که بنده‌ی خدای تعالی یعنی پیامبر اکرم ﷺ ایستاد تا اینکه الله را عبادت کند و او را به نیایش بخواند و نماز گذارد جنیان تلاوت قرآن او را می‌شنیدند و از غایت ذوق و ازدحام نزدیک بودند به روی یکدیگر چسبندگان باشند و در آثار آمده که برای آن حضرت هیچ نام از این خوشتر نیامده چه شریطه‌ی عبادت و عبودیت بر وجهی که آن حضرت قیام هیچکس را قدرت بر اقامت بر آن نبوده لاجرم در وقت عروج آن حضرت بر منازل ملک‌ی به این اسم مذکور شد که سبحان الذی اسری بعبده و به هنگام نزول قرآن از مدارج فلکی او را به همین نام یاد می‌کند که تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده.

قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا ﴿٢٠﴾

بگو (ای پیامبر) من فقط پروردگارم را می‌خوانم و کسی را با او شریک نمی‌کنم. (۲۰)

قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا

أَدْعُوا: فعل مضارع - فاعل (انا) - رَبِّي: مفعول به

بگو ای پیامبر ﷺ جز این نیست که من فقط پروردگار خود را می‌پرستم و به او کسی را شریک قائل نمی‌شوم زیرا که غیر از خدای تعالی هیچ چیز و هیچ کس شایسته پرستش نیست بلکه همه مخلوق اویند.

قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا ﴿٢١﴾

بگو من نه صاحب اختیار زبانی برای شما هستم و نه صاحب اختیار خیری. (۲۱)

قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا

ی: اسم آن - أَمْلِكُ: فعل مضارع - فاعل (انا)، خبر آن - ضَرًّا: مفعول به

ن: پیغمبر ﷺ! به ایشان بگو بدرستی که من صاحب و مالک ضرری و دفع ضرری برای شما نیستم و بر صاحب اختیار خیر و صلاح شما نیستم بلکه من هم بنده‌ای از بندگان خدا هستم و کار من پرستش و عبادت پروردگار ﷻ است.

قُلْ إِنِّي لَنْ يُخِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا ﴿٢٢﴾
 بگو هیچ کس مرا در قبال خداوند نمی تواند پناه دهد و جز او پناهگاهی نیابم. (۲۲)

قُلْ إِنِّي لَنْ يُخِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ

(ی) اسم ان - لَنْ يُخِيرَنِي : فعل مضارع - (ن) وقایه - (ی) مفعول به - أَحَدٌ : فاعل
 ای پیغمبر ﷺ به ایشان بگو که هیچکس نمی تواند مرا در قبال خداوند پناه دهد و مرا در پناه خود نگه دارد و مرا از عذاب برهاند اگر او بخواهد عذابی بر من فرود آورد.

وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا

لَنْ أَجِدَ : فعل مضارع منصوب - فاعل (انا) - مُلْتَحَدًا : مفعول به
 و من هرگز پناهگاهی جز او نمی یابم که بدان پناهنده شوم و به سوی او روی آورم.

إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا ﴿٢٣﴾
 من جز پیغام رسان خبر از جانب خدا و رساندن پیام های او نیستم و هر که خدا و پیغمبر او را نافرمانی کند پس بی گمان او راست آتش دوزخ، و در آنجا همیشه جاودان ماند. (۲۳)

إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ

بَلَاغًا: مستثنی

اما من پیغامی را که از نزد خدای تعالی رساندنی است برای شما می رسانم و تنها کاری که می توانم بکنم تبلیغ از سوی خدا، و رساندن پیام های اوست...

وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا

مَنْ: مبتدای جازم - يَعْصِ: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر - لَهُ: جار و مجرور خبر ان - نَارَ
 اسم ان

و هر که خدای تعالی را در پرستش او نافرمانی کند و فرستاده ی او را در امر و نهی نادیده بگیرد پس به درستی که او راست آتش دوزخ که جاودان در آن باشد و این جایگاه مشرکانی است که امروز شما را ضعیف و بی یار می شمارند و معجزات ترا سحر و قرآن ترا افسانه پیشینیان می دانند.

حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَيَسْأَلُونَ مَنْ أَوْصَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا ﴿٢٤﴾

تا آنگاه که چون آنچه را که به آنان وعده داده شده است ببینند پس خواهند دانست یاور چه کسی ناتوان تر و عده و شمار چه کسی کمتر است. (۲۴)

حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَيَسْأَلُونَ مَنْ أَوْصَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا

رَأَوْا: فعل ماضی - (و) فاعل - مَا: مفعول به - مَنْ: مبتدا - أَصْعَفُ: خبر - نَاصِرًا: تمیز

مشرکان همچنان به استهزاء خود ادامه می دهند تا زمانیکه مشاهده خواهند کرد چیزی را که بدان وعده داده شده اند آن وقت خواهند دانست که چه کسی (از کافر و مؤمن) یا وراثش ناتوان تر و شماره و تعدادش کمتر است.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «هنگامیکه بهشتی ها به بهشت و دوزخی ها به دوزخ رفتند، مرگ را آورده و در بین بهشت و دوزخ ذبح می نمایند، و منادی ندا می دهد که: ای اهل بهشت! بعد از این مرگی نخواهد بود، و ای اهل دوزخ! بعد از این مرگی نخواهد بود، و اینجاست که خوشی بر خوشی های اهل جنت، و غمی بر غم های اهل دوزخ افزوده می گردد».

قُلْ إِنْ أَدْرَيْتُمْ أَقْرَبُ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا ﴿٢٥﴾

بگو من ندانم آنچه شما را وعده می دهند نزدیک است یا پروردگارم برای آن مدتی خواهد نهاد. (۲۵)

قُلْ إِنْ أَدْرَيْتُمْ أَقْرَبُ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا

أَقْرَبُ: خبر مقدم - مَا: مصدری - تُوعَدُونَ: فعل مضارع مجهول - (و) نایب فاعل، مبتدا مؤخر

محذوف - يَجْعَلُ: فعل مضارع - رَبِّي: فاعل - أَمَدًا: مفعول به

بگو آنچه وعده کرده اند راست و درست است اما وقت آن بر من مخفی و پوشیده است نمی دانم آیا آنچه شما را وعده داده اند نزدیک است یا اینکه خدای من آن را به زمان دور مقرر کرده است.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: مردم نادانی از بادیه نشینان آمده و از پیغمبر خدا ﷺ می پرسیدند که: قیامت چه وقت است؟ (پیغمبر خدا ﷺ) به طرف خردسال ترین آنها نگاه کرده و می فرمودند: «اگر این شخص زنده بماند، پیش از آنکه پیر شود، قیامت بر سر شما بر پا می گردد».

عَلَيْمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا ﴿٢٦﴾

دانای غیب اوست و هیچکس را از غیب خویش مطلع نخواهد کرد. (۲۶)

عَلَيْمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا

مبتدا محذوف - عَلِيمُ: خبر - يُظْهِرُ: فعل مضارع - (هو) - أَحَدًا: مفعول به

داننده ی غیب اوست و کسی هم بر غیب او آگاه نیست. یعنی او کسی است که وقت نزول عذاب و یا روز رستاخیز را می داند و کسی از خلقش بر غیب او مطلع نیست.

إِلَّا مَنْ أَرْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا ﴿٢٧﴾

مگر پیغمبری که مورد رضایت وی باشد که جلو روی او و پشت سرش نگهبانها می آورد. (۲۷)

إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا
 مَنِ : مبتدا جازم - ارْتَضَىٰ : فعل ماضی - فاعل (هو)، جمله خبر - رَسُولٍ : تمیز - يَسْلُكُ : فعل مضارع -
 فاعل (هو)، جمله خبر - رَصَدًا : مفعول به

مگر آنکه فرستاده‌ی خود را پسندد و بر بعضی از آن اطلاع دهد که معجزه‌ی وی است که مراد از این پسندیدن فرستاده‌ی خود حضرت رسول ﷺ است پس به درستی که خدای تعالی در می‌آرد از پیش روی آن رسول برگزیده و از پشت سر او نگهبانانی از ملائکه که وی را پاس می‌دارند و محافظت می‌کنند تا از تعرض شیاطین مصون دارد و نیز نگه دارند او را از اینکه شیاطین از او استراق سمع کرده و سپس شنوده‌های دزدیده شده را به سوی کاهنان القاء نمایند.

لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَكَ رِبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَخَصَّىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا
 یا اینکه معلوم دارد که پیغام‌های پروردگارشان را رسانیده‌اند، که به هر چه نزد آنهاست احاطه دارد و عدد همه چیز را شمار کرده است. (۲۸)

لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَكَ رِبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَخَصَّىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا
 لِيَعْلَمَ : فعل مضارع منصوب - فاعل (هو) - أَبْلَغُوا : فعل ماضی - (و) فاعل - رَسَلْتِ : مفعول به تا خداوند بداند که مبلغان پیام‌های پروردگار خود را رسانده‌اند، هر چند که خدا از همه چیزهایی که نزدیک ایشان است و در درون و بیرون آنان است کاملاً آگاه بوده و بدان‌ها مسلط است و هر چیزی را به عدد سرشماری کرده و آن را دقیقاً می‌داند که همه‌ی آن را در لوح محفوظ ثبت و ضبط کرده است و علم نزول عذاب و وقت آن فقط در نزد اوست والله اعلم. و صلی الله علی سیدنا محمد و آله و صحبه وسلم.

در پایان از آنچه گذشت می‌توان چنین نتیجه گرفت که این نتیجه‌گیری در انوار القرآن آمده:

- ۱- جنیان نیز همچون انسان‌ها به تکالیف شرعی مکلف می‌باشند.
- ۲- مؤمنان جن کافران خود را به سوی ایمان دعوت می‌کنند.
- ۳- رسول اکرم ﷺ به سوی هر دو عالم انس و جن فرستاده شده‌اند.
- ۴- جنیان سخنان ما را می‌شنوند و زبان ما را می‌فهمند.

سوره المزل

سوره «مزل» مکی است و دارای بیست آیه است چون آغاز سوره با این کلمه شروع شده است به سوره مزل نامیده شده است. مزل به معنی جامه بر خود پیچیدن است و در این سوره یک آیت منسوخ است که در جای خود بدان اشاره خواهیم کرد. در فضیلت این سوره: در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ﷺ آمده است: «هر کس سوره مزل را بخواند سختیها در دنیا و آخرت از او برداشته می شود.»

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

يَا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ ۱

ای کسی که جامه بر خو پیچیده ای. (۱)

يَا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ

ای: منادا- ها: حرف تنبيه- الْمَرْمَلُ: نعت

ای کسی که جامه بر خود پیچیده ای. این خطاب به حضرت رسول اکرم ﷺ است که در آغازین امر وحی که بوسیله جبرئیل علیه السلام پیام الهی را به ایشان آورد. ابن عباس گفت: آن موقع که حضرت رسول اکرم ﷺ از کوه حرا (غار حرا) بعد از آنکه حضرت جبرئیل علیه السلام پیام وحی را نازل کرد از هیبت وحی و جبرئیل خود را در جامه می پیچیدند چونکه اول بار بود که حضرت رسول اکرم صدای جبرئیل علیه السلام را شنیده بودند. و ایشان را لرزه بر اندام افتاد و از هیبت وحی و جبرئیل به خانه آمدند و گفتند مرا در جامه بپوشانید و بدین ترتیب رسالت وی آشکار گردید و با جبرئیل انس گرفتند. در باب مبعث رسول گرامی ﷺ مطالب زیادی گفته شده است که ما در اینجا به نکته ظریف و روایت قوی آن اشاره می کنیم. از عبد الله بن زبیر و دیگران روایت شده است که رسول خدا ﷺ معمولاً در هر سال یک ماه در غار حرا به عبادت می پرداخت، و هر کس از بینوایان را که پیش او می آمد خوراک می داد، پس از تمام شدن آن یک ماه معمولاً همواره پیش از آنکه به خانه خود برود، به کنار کعبه می آمد و هفت دور یا بیشتر طواف می فرمود و سپس به خانه خود می رفت، در آن سال که خداوند اراده فرمود او را به رسالت گرامی بدارد ماه رمضان آن حضرت برای عبادت به حرا رفت و همسرش هم همراه او بود.

چون شبی که خدای تعالی او را به رسالت گرامی داشت و بر بندگان مرحمت فرمود فرا رسید، جبرئیل به فرمان خدا بر آن حضرت نازل شد، رسول خدا ﷺ خود چنین می فرماید:

در حالیکه من در جامه رنگین دیبا که بر آن چیزهایی نوشته شده بود خفته بودم جبرئیل علیه السلام پیش من آمد و گفت «بخوان» گفتم چه بخوانم؟ او مرا چنان فشاری داد که پنداشتم مرگ مرا در ربود، و سپس مرا رها کرد و دوباره گفت «بخوان» گفتم آخر چه چیز را بخوانم؟ دوباره مرا چنان فشرد که پنداشتم مرگ است و رهایم کرد، و باز گفت «بخوان» گفتم آخر چه چیز را بخوانم؟ و این سخن را هم برای این می گفتم که مبادا باز به همان حال برگردم و او شروع به فشردن من کند. آنگاه گفت: «بخوان بنام پروردگارت که آدمی را از خون بسته آفرید، بخوان و پروردگار تو گرامی ترین است، آنکه نگارش را با قلم پیاموخت، و پیاموخت آدمی را آنچه را که نمی دانست.»

رسول خدا ﷺ می فرمود، آنها را خواندم و او از پیش من رفت و من از جایم بلند شدم در حالی که گویی بر قلب من کتابی نوشته شده بود، بیرون آمدم چون به وسط کوه رسیدم صدایی از آسمان شنیدم که می گوید ای محمد تو رسول خدایی و من جبرئیل، من سرم را بلند کردم و به آسمان نگریستم ناگاه جبرئیل را در قیافه مردمی دیدم که دو پای خود را از این سوی افق و آن سوی افق نهاده است و اوست که می گوید ای محمد تو رسول خدایی و من جبرئیل، من ایستادم و به او نگاه می کردم و نمی توانستم نه گامی به جلو بردارم و نه گامی به عقب، صورت خود را از او برگرداندم ولی به هیچ طرف نگاه نکردم مگر اینکه او را به همان حال می دیدم و همچنان بر جای خود ایستاده بودم و نمی توانستم قدمی بردارم، تا اینکه خدیجه کسانی را به سراغ من فرستاده بود و آنها تا مناطق بالای مکه رفته و پیش او برگشته بودند، و من همچنان همانجا ایستاده بودم و بعد برگشتم و جبرئیل رفت.

من در جای خود برگشتم و چون پیش خدیجه رسیدم کنار زانوی او چسبیده به او نشستم، گفت ای ابوالقاسم کجا رفته بودی؟ به خدا سوگند نگران شدم و فرستادگان خود را به جستجوی تو فرستادم و آنها تا کوه های بالای مکه رفتند و برگشتند، من آنچه را دیده بودم به او گفتم، گفت ای پسر عمو مژده باد و پایدار باش سوگند به کسی که جان خدیجه در دست اوست من امیدوارم که تو پیامبر این امت باشی. بخاری در صحیح خود با اسناد خویش از قول هشام بن عروه از پدرش از عایشه نقل می کند که حارث بن هشام از رسول خدا ﷺ پرسید که وحی چگونه آمد و چگونه می آید؟ فرمود گاه صدایی همچون آوای زنگ است که بر من سخت و دشوار است و مرا از خود بی خود می سازد و مطالب را می شنوم و گاهی فرشته به صورت مردی ظاهر می شود و صحبت می دارد و من گفتارش را گوش می دهم، عایشه می گوید من در روز بسیار سردی شاهد نزول وحی به رسول خدا ﷺ بودم که او را از خود بی خود ساخت و از پیشانی آن حضرت عرق فرو می ریخت. و بخاری با سند خود از عایشه نقل می کند که می گفت آغاز وحی در رسول خدا ﷺ به صورت دیدن خوابهای راست بود و هر چه در خواب می دید به روشنی صبح می مانست که شک و تردیدی در آن نبود، آنگاه انزوا و تنهایی را دوست می داشت، و مرتب به غار حرا می رفت و آنجا عبادت می کرد که این عبادت مخصوص

شبهای خاص از ماه بود و بعد به خانه و پیش خدیجه بر می گشت و زاد و توشه برمی داشت و مراجعت می کرد، هنگامیکه امر حق فرا رسید او در غار حراء بود که فرشته‌ی الهی پیش او آمد و گفت بخوان، پیامبر ﷺ گفت من نمی توانم بخوانم و او مرا سخت بیفشرد تا جایی که طاقت وی را داشتم، سپس مرا رها کرد و گفت بخوان گفتم نمی توانم بخوانم مرا گفت بخوان و دوباره فشرد و رها ساخت و گفت: «بخوان به نام پروردگارت که انسان را از خون بسته آفرید، بخوان و پروردگار تو گرامی ترین است، آنکه پیاموخت با قلم». پس به خدیجه موضوع را گفتم و فرمود: که بر خود ترسیدم، خدیجه گفت به خدا سوگند که خداوند هرگز ترا خوار و زبون نمی سازد زیرا پیوند خویشاوندی می کنی و بار دیگران را بر دوش می کنی و برای بینوایان مال فراهم می سازی و مهمانداری و در گرفتاریها یار و یاور، خدیجه با پیامبر پیش ورقه بن نوفل بن اسدی بن عبدالعزی که پسر عمویش بود رفت، او مردی بود که در دوره‌ی جاهلیت مسیحی شده بود و خط عبری می دانست و می نوشت چنانکه چند مرتبه انجیل را نوشته بود و پیر مردی گران قدر بود که کور هم شده بود.

خدیجه به او گفت ای پسر عمو بشنو که برادرزاده‌ات چه می گوید و او خطاب به پیامبر گفت ای برادرزاده چه دیده ای؟ و رسول خدا آنچه دیده بود اظهار فرمود، ورقه گفت این همان صدایی است که از طرف خداوند بر موسی نازل می شده است، ای کاش من هم در آن بهره‌ای می داشتم، و ای کاش من زنده می بودم هنگامی که قوم ترا بیرون می کنند، رسول خدا ﷺ فرمود مگر ایشان مرا بیرون می کنند، گفت آری هر کس دیگر هم آنچه را که تو بیاوری بیاورد مورد دشمنی قرار می گیرد و اگر روزگار ترا درک کنم ترا یاری استوار خواهم داد. چیزی نگذشت که ورقه در گذشت و نزول وحی بر رسول خدا موقتاً تعطیل شد. ابن شهاب می گوید ابوسلمه بن عبدالرحمن از قول جابر بن عبدالله انصاری نقل می کرد که ضمن بیان موضوع تعطیل شدن وحی می گفته است، پیامبر ﷺ می فرمود پس از مدتی همچنان که راه می رفتم از آسمان صدایی شنیدم چشم بر آسمان برداشتم ناگاه همان فرشته را که در حراء دیده بودم که میان آسمان و زمین روی صندلی نشسته است، از او ترسیدم و به خانه برگشتم و گفتم بر من جامه بپفکنید مرا بپوشانید و خداوند این آیات را نازل فرمود:

«ای جامه به خود پیچیده (ای به جامه پیامبری آراسته شده)».

قُرْ أَلَيْلَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿۲﴾

شب را بجز اندکی بپاخیز. (۲)

قُرْ أَلَيْلَ إِلَّا قَلِيلًا

قُر: فعل امر - فاعل (انت) - أَلَيْلَ: مفعول به - قَلِيلًا: مستثنی

برخیز شب یعنی بنماز مگر اندکی از شب. و جامه را از سر خود بدور انداز و برای ادای نماز در شب بپاخیز و جز اندکی از شب را نماز بگزار. چونکه قیام شب فقط برای رسول خدا ﷺ فرض بود و برای امت وی فرض نیست ولی از بهترین نمازهای نافله است.

در حدیث شریف از مغیره بن شعبه رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شب آنقدر نماز می خواندند که پاهایشان ورم می کرد، چون برایشان گفته می شد [که سبب این همه عبادت چیست]؟ می فرمودند: «آیا بنده‌ی شکرگزاری نباشم؟»

يُصَفِّهُ أَوْ أَنْقُضَ مِنْهُ قَلِيلًا ﴿٢﴾

یک نیمه شب، یا اندکی از آن کم کن. (۳)

يُصَفِّهُ أَوْ أَنْقُضَ مِنْهُ قَلِيلًا

یک نیمه شب برای قیام بپاخیز و نماز شب بجای آر یا اندکی از آن نیمشب کم کن که در کل از ثلث شب کمتر نباشد. یعنی ای محمد صلی الله علیه و آله برخیز و پروردگارت را به بزرگی یاد کن، و پاک دار جامه های خویش را و از بتان دوری گزین.

در حدیث شریف صحیح البخاری در باب نماز شب رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین آمده است که:

از عایشه رضی الله عنهما روایت است که گفت: بهترین عبادت در نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله عبادتی بود که بطور دائم و همیشگی باشد، از وی پرسیدند: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله (در شب) چه وقت بر می خاستند؟ گفت: وقتی که خروس بانگ می زد.

و در روایت دیگری از عایشه رضی الله عنهما نقل است که (در جواب) گفت: هنگامیکه خروس بانگ می زد، برخاسته نماز می خواندند.

و در روایت دیگری از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: شبی با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نماز خواندم، آنقدر ایستادند که تصمیم بکار بدی گرفتم، پرسیدند: آن کار بد چه بود؟ گفت: تصمیم گرفتم که خودم نشسته و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را تنها بگذارم.

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله (در شب) سیزده رکعت نماز می خواندند.

از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در شب سیزده رکعت نماز خواندند، که از آن جمله نماز وتر و دو رکعت نماز صبح باشد. در مثنوی معنوی مولانا در حق تفسیر این آیه چنین آمده است که:

تفسیر یا ایها المزل

خواند مزل نبی را زاین سبب	که برون آی از گلیم ای بسواله رب
سرمکش اندر گلیم و رو می پوش	که جهان جسمی است سرگردان تو هوش
هین مشو پنهان ز تنگ مدعی	که تو داری شمع وحی شمعش
هین قم الیل که شمع ای همام	شمع اندر شب بود اندر قیام
بی فروغت روز روشن هم شب است	بی پناهت شیر اسیر ارنب است
باش کشتیان درین بحر صفا.	که تو نوح ثانی ای مصطفی صلی الله علیه و آله !

و پس از آن وحی مستمر آمد از قول خدیجه نقل کرده اند که خدیجه به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته است، ای پسر عمو آیا می توانی وقتی که این فرشته می آید به من خبر بدهی؟ فرمود آری، خدیجه گفت پسر هر

گاه آمد به من خبر بده، و چون جبرئیل پیامد رسول خدا ﷺ فرمود ای خدیجه این جبرئیل است که آمده است، خدیجه گفت ای پسر عمو برخیز و بر زانوی چپ من نشین، پیامبر ﷺ چنان کرد، خدیجه پرسید آیا او را می بینی؟ فرمود آری، گفت برخیز و بر زانوی راست من بنشین و رسول خدا ﷺ چنان کرد، گفت آیا او را می بینی؟ فرمود آری، گفت اکنون برخیز و بر دامن من بنشین و رسول خدا ﷺ چنان کرد، پرسید آیا او را می بینی؟ گوید، همچنان که رسول خدا ﷺ بر دامن خدیجه نشسته بود، خدیجه سر خود را برهنه ساخت و روسری خود را کنار افکند و پرسید آیا او را می بینی؟ فرمود نه گفت ای پسر عمو پایدار باش و مژده به تو باد که سوگند به خدا او فرشته است و دیو و شیطان نیست. و خدیجه ﷺ نخستین کسی بود که به خدا و رسولش ایمان آورد و آن چه را که آن حضرت آورد تصدیق کرد.

أَوْزِدَ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً ﴿۱﴾

یا اندکی بر نیمشب بیفزای و قرآن را به ترتیل و شیوائی (تائی و واضح) بخوان. (۴)

أَوْزِدَ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً

زِدْ: فعل امر - فاعل (انت) - رَتِّلِ: فعل امر - فاعل (انت) - الْقُرْآنَ: مفعول به - تَرْتِيلاً: مفعول مطلق ای رسول! یا اندکی بر نیم شب در قیام بیفزای تا حد دوسوم آن. پس به حضرت رسول ﷺ فرمان رسید نصف شب یا یک سوم شب یا دو سوم شب را بپایزد.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از مغیره بن شعبه رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ شب آنقدر نماز می خواندند که پاهایشان ورم می کرد، چون برای شان گفته می شد (که سبب این همه عبادت چیست؟) می فرمودند: «آیا بنده‌ی شکرگزاری نباشم؟»

از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که گفت: چون پیغمبر خدا ﷺ در شب برای تهجد خواندن (نماز شب) بر می خواستند، چنین دعا می کردند:

«اللهم لك الحمد، انت قيم السماوات والارض ومن فيهن، ولك الحمد، لك ملك السماوات والارض ومن فيهن، ولك الحمد، انت نور السماوات والارض ومن فيهن، ولك الحمد، انت ملك السموات والارض، ولك الحمد، انت الحق، وعذك الحق، ولقاؤك حق، وقولك حق، والجنة حق، والنار حق، والنبیون حق، ومحمد ﷺ حق، والساعة حق، اللهم لك اسلمت، وبك آمنت، وعليك توكلت، واليك انبت، وبك خاصمت، واليك حاکمت، فاغفر لی ما قدمت وما اخرت، وما اسررت وما اعلنت، انت المقدم، وانت المواخر، لا اله الا انت» انت.

و نیز قرآن را به ترتیل و با تائی و واضح و شیوا بخوان و در آن تدبر کن و بیاندیش و شمرده شمرده و حرف به حرف بخوان. ترتیل در اصل به معنی «تنظیم» و ترتیب موزون است و در اینجا به معنی

خواندن آیات قرآن با تانی و نظم لازم، و ادای صحیح حروف، و تعیین کلمات، و دقت و تأمل در مفاهیم آیات، و تدبر و تفکر در نتایج آن است.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عثمان رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «بهترین شما کسی است که قرآن را آموخته و بدیگران می آموزد»

و از عثمان رضی الله عنه در روایت دیگری آمده است که: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «یقیناً که فاضل ترین شما کسی است که قرآن را آموخته و بدیگران می آموزد».

عن ابی موسی رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله قال له:

(یا ابا موسی، لقد اوتیت مزامراً^۱ من مزامیر آل داود)

روایت است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله برای ابوموسی رضی الله عنه گفتند: «ای ابوموسی! یقیناً که زمزاری از مزامیر داود برایت داده شده است».

إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا ﴿٥﴾

براستی که ما گفتاری سنگین را بر تو القاء خواهیم کرد. (۵)

إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا

(نا) اسم انّ - سَنُلْقِي: فعل مستقبل - فاعل (نحن)، خبر انّ - قَوْلًا: مفعول به

و بزودی ما وحی سنگین را بر تو نازل خواهیم کرد و منزل خواهیم گرداند بر تو سخن گران یعنی کلامی که مشتمل بر تکالیف سنگین که حمل آن بر تکلیف شدگان گران باشد از جهت امر و نهی و وعده و وعید و حلال و حرام و حدود احکام، و یا سنگین باشد شنیدن آن کلام بر کافران. در حدیث شریف آمده است که:

از فاطمه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: جبرئیل علیه السلام قرآن را بگوشه امسال دوبار تکرار کرد، و فکر نمی کنم جز اینکه اجلم رسیده است سبب دیگری داشته باشد.

و نیز در حدیث شریف آمده. عائشه رضی الله عنها می گوید:

«من می دیدم که وحی در روز بسیار سردی بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرو می آمد و آن هنگام که وحی از ایشان منقطع می شد از پیشانی مبارک او عرق سرازیر می شد. کاشفی گفت: در حین نزول وحی بر آن حضرت برین وجه که مذکور شد اگر بر شتری سوار می بود دست و پای شتر خم می گشت و اگر بر یکی از یاران تکیه کرده بود خوف شکستن اعضای آن بودی و در اینصورت روی بر افروخته می شد همچون برافروختن گل در چمن.

إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا ﴿٦﴾

^۱ - مزامر: جمع آن مزامیر، به معنی نای، سرود، مزامیر داود: دعاها و سرودهایی که داود پیغمبر به آنها ترنم می کرد و مجموع آنها زبور است.

هر آینه قیام شب سخت تر است در پایمال کردن نفس حیوانی و درست تر در تلفظ الفاظ. (۶)

إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً

نَاشِئَةُ: اسمِ إِنَّ - هِيَ: ضمیر فصل - أَشَدُّ: خبر - وَطْأً: تمیز - قِيلاً: تمیز

بدستی که عبادت در شب و قیام آن در شب سخت تر است از جهت رنج و زحمت. زیرا که ترک خواب بسیار کار شاق و دشواری است و از طرفی توجه بندگان قیام کنندگان در شب به درست نزدیک تر چونکه در آن تظاهر و ریائی نیست و اسباب معیشت، در شب خاطر را رنج نمی دهد که فکرها در شب از آن مشغله فارغ بوده و متوجه حق تعالی است. و به اندازه رنج و زحمت است که مقام بدست می آید و هر که بخواهد این مقام و منزلت بدست آورد باید شبها بیداری کشد چنانکه شاعر گفت:

بقدر الكد تكتسب المعالي و من طلب العلى سهر الليالى

و نیز در نماز شب تلفظ درست تر است از جهت الفاظ که کلام خدا و یا دعاهای بعد از فراغ نماز است که با حضور قلب و خشوع و خضوع و بی ریا صورت می گیرد و مقبول تر به درگاه ایزد منان است.

إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا ﴿٧﴾

هر آینه ترا در روز شغلی است بسیار. (۷)

إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا

لَكَ: جار و مجرور خبرِ إِنَّ - سَبْحًا: اسمِ إِنَّ - طَوِيلًا: نعت

بدستی که برای تو در روز آمد و شد طولانی است که می توانی در آن در امور خلق و اشتغال بدعوت ایشان اقدام نمایی و در شبها به ادای نماز شب قیام نمایی پس نماز خود را در شب بجای آر که بهترین فرصت برای خلوت و حضور قلب و خشوع و خضوع و تضرع و زاری است.

وَأَذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبْتَئِلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً ﴿٨﴾

و نام پروردگار خویش یاد کن و به سوی او توجه کن، توجه کردنی کامل. (۸)

وَأَذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبْتَئِلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً

وَأَذْكُرْ: فعل امر - فاعل (انت) - اسْمَ: مفعول به - تَبْتَئِلْ: فعل امر - فاعل (انت) تَبْتِيلاً: مفعول مطلق

و شب و روز اسم پروردگار خود را یاد کن و فقط به او توجه کن، توجه کردنی کامل و نفس خود را از اندیشه آنچه که غیر از اوست جدا کن و به پرستش و عبادت وی مشغول باش و در فضیلت ذکر خداوند عزوجل در حدیث شریف آمده است که: از ابو موسی رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسیکه خدا را ذکر کرده و کسیکه ذکر نمی کند، بمانند شخص زنده و شخص مرده است»، در مرصاد العباد نجم الدین رازی در باب ذکر پروردگار چنین آورده است که: بدانکه ذکر بی آداب و شرایط گفتن زیادتی مفید نبود. اول به ترتیب و آداب و شرایط قیام باید نمود. و مرید صادق را چون درد طلب و داعیه سلوک این راه پدید آید نشانش آنست که با ذکر انس گیرد، و از خلق وحشت

کند، تا از همه روی بگرداند، و در پناه ذکر گریزد. و چون بر ذکر مواظبت خواهد نمود، باید که اساس بر توبه‌ای نصوح نهد و از جمله معاصی و به وقت ذکر گفتن اگر تواند غسل کند، و الا وضویی تمام کند. و جامه‌ای پاک پوشد بر سنت، و خانه‌ای خالی و تاریک و لطیف راست کند، و اگر قدری بوی خوش بسوزد اولی‌تر. و روی به قبله نشیند مربع. و مربع نشستن در جمله اوقات منهی است، الا در وقت ذکر گفتن. و در وقت ذکر گفتن دل حاضر کند، و چشم بر هم نهد، و به تعظیم تمام شروع کند: در کلمه «لا اله الا الله» گفتن به قوت تمام، چنانکه «لا اله» از بن ناف بر آورد، و «الا الله» به دل فرو برد، بر وجهی که اثر ذکر و قوت آن به جمله اعضا برسد. و لیکن آواز بلند نکند، و تا تواند در اخفا و خفض صوت کوشد. و یقین شناسد که فایده کلی آنکه حاصل شود، که ذکر از شیخی کامل و مؤمن صادق، تلقین بستانند، که تیر وقتی حمایت کند از ترکش سلطان ستانند.

رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا ﴿٩﴾

پروردگار مشرق و مغرب است که خدایی جز او نیست پس او را کارساز خود گیر. (۹)

رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا

مبتدا محذوف - رَبُّ: خبر - إِلَهَ: اسم لای نفی جنس - خبر لای نفی جنس (موجود) محذوف - هُوَ: بدل

یاد کن نام پروردگار خود را که خداوند مشرق و مغرب است هیچ معبودی جز او سزاوار عبادت نیست پس او را کارساز خود قرار بده و در کارها و مهمات به او تکیه کن و کارهای خود را به او واگذار چونکه چاره ساز کارها اوست.

وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا ﴿١٠﴾

و بر آنچه می گویند صبر کن و آنها را ترک کن ترک کردنی نیکو. (۱۰)

وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا

أَصْبِرْ: فعل امر - فاعل (انت) وَأَهْجُرْهُمْ: فعل امر - فاعل (انت) - هُمْ: مفعول به - هَجْرًا: مفعول مطلق

و از آنچه که کافران و مشرکان مکه از سخنان آزار دهنده می گویند صبر کن و نسبت به سخنان آزار دهنده و ناشایست آنان بی قرار مباش و آنان را ترک کن ترک کردنی نیکو. این آیت با آیت سیف که حکم قتال آمده منسوخ گشته است و دوری گزیدن از ایشان به سه حالت است با نیروی بدن یا با زبان یا بوسیله قلب است که انسان از کافران با یکی از این سه حالت خود را دور کند. چنانکه ابوالدرداء رضی الله عنه می گوید: «ما بر روی گروه‌هایی از مردم می‌خندیم در حالی که دلهای ما آنان را لعنت می‌کند».

وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِيَ النَّعْمَةِ وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا ﴿١١﴾

و مرا با تکذیب کنندگان صاحب نعمت واگذار و اندکی مهلتشان بده. (۱۱)

وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِيَ النَّعْمَةِ وَمَهَلْهُمْ قَلِيلًا

ذَرْنِي: فعل امر - (ن) وقایه - (ی) مفعول به - وَمَهَلْهُمْ: فعل امر - هم: مفعول به - فاعل (انت) - قَلِيلًا: مفعول فيه

و مرا با تکذیب کنندگان صاحب نعمت و اگذار یعنی صاحبان تنعم که عبارت از بزرگان و روسای فریض اند که ترا و رسالت ترا دروغ می نامند و تکذیب می دارند و با آسودگی خاطر آنان را اندکی مهنت بده یعنی تا وقت موعود اجلشان تا اینکه اجل موعود بر آنان فرو آید.

إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَحَجِيمًا ﴿١٢﴾

براستی نزد ما بندهاست و آتشی بزرگ. (۱۲)

إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَحَجِيمًا

لَدَيْنَا: مفعول فيه - (نا) مضاف الیه، خبر إِنَّ مقدم - أَنْكَالًا: اسم إِنَّ مؤخر
بی گمان نزد ما بندهاست و آتشی بزرگ. بندهایی از زنجیرهای گران و سنگین که پا را به گردن ها بیندند و آتش جهنمی که بسیار سوزنده است که عظمت و سختی آن نسبت به آتش دنیا هفتاد مرتبه بیشتر و سوزنده تر است.

وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٣﴾

و (نزد ما) طعام گلو گیر و عذاب الم انگیزی است. (۱۳)

وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا

طَعَامًا: معطوف

و در نزد ما طعام گلوگیری است که نه پائین رود و نه از دهان برآید بلکه در حلق گیر کند چون زقوم و زرد آب و نیز در نزد ما عذاب دردناکی است این عذاب مخصوص است غیر از آن غذایی که گفته شد و آنرا شنیده اند بلکه نشناخته اند در لباب آورده که بعد از نزول این آیت حضرت رسول ﷺ بیهوش شد و بیفتاد و گفت این وعده راست شود و حتماً به تحقق خواهد پیوست.

يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا ﴿١٤﴾

در آن روز که زمین و کوه ها بلرزد و کوه ها چون تل ریگ از هم پاشیده شوند. (۱۴)

يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا

يَوْمَ: مفعول فيه - تَرْجُفُ: فعل مضارع - الْأَرْضُ: فاعل - الْجِبَالُ: اسم کان - كَثِيبًا: خبر کان - مَّهِيلًا: نعت

و روزی که زمین بلرزد و کوه ها بجنبند و کوههای بلند و با عظمت به تل ریگ از هم پاشیده تبدیل شود و کوه های سخت چون ریگ از هیبت آن روز روان شوند در حدیث شریف آمده است که:

از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: هنگامیکه من دخترک خردی بودم و بازی می کردم در مکه این آیت بر محمد صلی الله علیه و آله نازل گردید:

(بلکه موعدشان روز قیامت است، و روز قیامت مصیبت بارتر و تلخ تر است).

إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا ﴿١٥﴾

براستی ما پیغمبر بسوی شما فرستاده ایم که بر شما گواه است چنانکه پیغمبری سوی فرعون فرستادیم. (۱۵)

إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا

(نا) اسم ان - اَرْسَلْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل، جمله خبر ان - رَسُولًا: مفعول به.

بدرستی که ما ای اهل مکه پیغمبری یعنی محمد (ص) را فرستادیم تا شما را به سوی حق و حقیقت راه نماید و پیام خدای خودش را بشما ابلاغ کند.

شَهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا

شَهِدًا: نعت - اَرْسَلْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - رَسُولًا: مفعول به

که آن پیغمبر صلی الله علیه و آله گواه و شاهد بر اقوال و افعال شماست یعنی در قیامت بر اجابت دعوت و یا امتناع از آن شاهد و گواه باشد. چنانکه به سوی فرعون پیامبری را فرستاده بودیم و او موسی علیه السلام است.

فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلًا ﴿١٦﴾

پس فرعون آن پیغامبر را (موسی) نافرمانبرداری کرد پس او را بسختی فرو گرفتیم. گرفتگی سخت. (۱۶)

فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلًا

فَعَصَى: فعل ماضی - فِرْعَوْنُ: فاعل - الرَّسُولُ: مفعول به - فَأَخَذْنَاهُ: فعل ماضی - (نا) فاعل - بِيلًا: مفعول

به - أَخْذًا: مفعول مطلق

پس فرعون بر آن پیغمبر عاصی شد و نافرمانی کرد و او را تکذیب نمود و به آنچه که موسی آورده بود از کتاب و معجزات نه گانه ایمان نیاورد بلکه او را ساحر و معجزات او را سحر تلقی کرد پس به جهت این نافرمانی ایشان را فرو گرفتیم فرو گرفتگی سخت و آن عذاب سختی که برای فرعون و فرعونیان دادیم. که بیان آن در سوره های قبل گذشت.

فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِن كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا ﴿١٧﴾

اگر کفر ورزیدید پس چگونه از روزی می ترسید که کودکان را پیر می گرداند. (۱۷)

فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِن كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا

فَكَيْفَ: حال-تَثْقُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل-يَجْعَلُ: فعل مضارع-أَلْوَلَدَنَ: مفعول به-شَيْبًا: مفعول به ثانی

پس اگر بر کفر خود پایدار بمانید پس چگونه از عذاب روزی که آن روز وحشت آور و هراسناک است می ترسید که هولناکی آن روز کودکان را پیر می گرداند یعنی از بس که هم و غم آن زیاد است موی سیاه را به سفیدی تبدیل می کند و روز روشن را به سیاهی مبدل می گرداند.

السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ ۚ كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا ﴿١٨﴾

در آن روز آسمان شکافته شود و این وعده خدا است که انجام گرفتنی است. (۱۸)

السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ ۚ

السَّمَاءُ: مبتدا- مُنْفَطِرٌ: خبر

در آن روز هولناک آسمان با آنهمه قوت و عظمتی که دارد از هول و خوف قیامت از هم شکافته می گردد.

كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا

وَعْدُهُ: اسم کان - مَفْعُولًا: خبر کان

و این وعده خدای تعالی یعنی آمدن روز رستاخیز قطعی و حتمی است و یقیناً به وقوع خواهد پیوست و به حساب و کتاب اعمال انسانها و جنیان رسیدگی خواهد شد.

إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ ۖ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ﴿١٩﴾

براستی این پندی است پس هر کسی که بخواهد به سوی پروردگار خود راهی در پیش گیرد. (۱۹)

إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ ۖ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا

هَذِهِ: اسم إِنَّ - تَذْكِرَةٌ: خبر إِنَّ - فَمَنْ: مبتدای جازم- شَاءَ: فعل ماضی- فاعل (هو)، جمله خبر

براستی آمدن این قیامت پندی است تا هر که بخواهد بسوی پروردگار خود راهی را در پیش گیرد که بوسیله طاعت، خوشتن را به سعادت ابدی برسانند و به بهشت داخل گردانند و به قرب آفریدگار خود دست یابند.

إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِن ثُلُثِي الثَّلَاثِ وَنِصْفَهُ ۚ وَأَلَّا تَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ يَقْدِرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عِلْمَ أَن لَّنْ نُّحْصِيَهُ فَنَابَ عَلَيْكُمُ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ ۚ عَلِمَ أَن سَيَكُونُ مِنْكُم مَّرْضَىٰ ۖ وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِن فَضْلِ اللَّهِ ۖ وَآخَرُونَ يَقْتُلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَاقرءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاقْرَءُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَمَا نُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِن خَيْرٍ نَّحْدُوهُ عِندَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ أَجْرًا ۚ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ ۚ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٢٠﴾

پروردگارت داند که تو نزدیک دو سوم شب و نصف آن و یک سوم آن پیاپی می‌خیزی و نیز گروهی از کسانی که همراه تو اند بر می‌خیزند، خدا شب و روز را اندازه کند و داند که بسر بردن آن نتوانید. شما را ببخشید از قرآن هر چه میسر شود، بخوانید خدا داند، که بعضی شما بیماران خواهند بود و دیگران که در زمین راه سپرند و از کرم خدا روزی جویند و دیگران که در راه خدا کارزار کنند، از قرآن هر چه میسر شود بخوانید و نماز کنید و زکات دهید و خدا را وامی‌نیکو دهید و هر نیکی‌ای برای خویش از پیش فرستید آنرا نزد خدا بیابید و پاداش آن بهتر و بزرگتر است، از خدا آمرزش بخواهید که وی آمرزگار و رحیم است. (۲۰)

إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ

رَبِّكَ: اسمِ إِنَّ - يَعْلَمُ: فعل مضارع - فاعل (هو)، خبرِ إِنَّ

براستی پروردگارت می‌داند که تو ای محمد ﷺ نزدیک به دو سوم شب و نصف آن و یک سوم آن را برای نماز شب بر می‌خیزی و با خدای خود راز و نیاز می‌کنی و نیز کسانی که همراه تو اند از صحابه با تو برای اقامه نماز شب بر می‌خیزند. [می‌داند].

وَاللَّهُ يَقْدَرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ

لفظُ اللَّهِ: مبتدا - يَقْدَرُ: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر - اللَّيْلُ: مفعول به

و خداوند که شب و روز را اندازه‌گیری می‌کند و اندازه شب و روزه مقادیر ساعات آنرا می‌داند و علم او بر همه تقدیرها از جمله وقت قیام شب برای عبادت را می‌داند.

عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصَوْهُ فَنَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَءُوا مَا نَسَرَّ مِنَ الْقُرْآنِ

عَلِمَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - لَنْ تُحْصَوْهُ: فعل مضارع منصوب - (و) فاعل - ه: مفعول به

و خداوند می‌داند که شما مقدار اوقات را نمی‌دانید و نمی‌توانید نگاه‌دارید در این امر حرج است پس از روی فضل و رحمت برای شما در ترک قیام شب رخصت داد زیرا از پرداختن بدان عاجز شدید پس این فریضه را از گردن شما ساقط کردند چون با علم محیط خود می‌داند که شما طاب و توان ادای آنرا ندارید.

در حدیث شریف آمده است که از رسول خدا ﷺ سوال کردند آیا بجز نمازهای پنجگانه نماز دیگری بر ذمه‌ی ماست؟ فرمودند: «نه مگر اینکه خود به جهت کسب ثواب آخرت بخواست خود انجام دهی».

و خداوند می‌داند که چون شما طاقت انجام آنرا ندارید شما را بخشیده است اینک هر چه میسر می‌شود از قرآن بخوانید. یعنی اگر چه در ذمه شما نیست هر چند می‌توانید از نماز شب و یا نمازهای نافله دیگر بخوانید.

عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْحَىٰ وَأُخَرُونَ يَصْرِيُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ

عَلِمَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - سَيَكُونُ: فعل مستقبل - مِنْكُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - مَرْضَى: اسم کان، خبر محذوف - يَتَتَعَوْنَ: فعل مضارع - (و) فاعل

خداوند می داند که بعضی از شما بیماران هستید و دیگران که در روی زمین سفر می کنند از فضل و کرم خدای تعالی کسب روزی می طلبند یعنی تجارت می نمایند و از راه حلال روزی کسب می کنند. پس عذر اینها نیز پذیرفته شده است.

وَأَخْرُونا يَقْنِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

يَقْنِلُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل

و دیگر کسانی که در راه خدا کارزار می کنند پس تاب و طاقت این را ندارند که قیام شب کنند و جهاد فی سبیل الله را توأم با نماز شب ادا کنند پس خداوند عذر اینها را نیز پذیرفته است زیرا که خود جهاد در راه خدا از ثواب و فضیلت بیشتری برخوردار است. در حدیث شریف آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که بخدا و رسولش ایمان آورده، نماز خواند، و رمضان را روزه بگیرد، بر خداوند است که او را به جنت داخل نماید، چه در راه خدا جهاد نموده و چه در جائیکه دنیا آمده است نشسته باشد، کسانی گفتند: یا رسول الله! آیا بمردم از این خبر بشارت دهیم؟ فرمودند: «در بهشت صد درجه است که خداوند متعال آنها را برای مجاهدین فی سبیل الله آماده نموده است، که ما بین هر درجه تا درجه دیگر آن، مانند تفاوت یا فاصله بین زمین و آسمان است، و اگر از خداوند جنت را مسألت می کردید، فردوس را مسألت نمائید. زیرا فردوس وسط جنت بوده و بالای آن، عرش خدا است و روده های بهشت از آنجا سرچشمه می گیرد».

فَأَقْرَءُوا مَا يَنْصَرِمَنَّهُ

فَأَقْرَءُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - مَا: مفعول به

پس هر چه از نماز شب و یا نمازهای دیگر مانند نافله می توانید بخوانید و نیز از قرآن بخوانید تکرار این عبارت از برای تأکید و تثبیت رخصت است. معلوم می شود هر چند نماز شب از فرضیت ساقط است ولی از ثواب بیشتری برخوردار است.

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا

وَأَقِيمُوا: فعل امر - (و) فاعل - الصَّلَاةَ: مفعول به - وَأَقْرِضُوا: فعل امر - (و) فاعل - لَفْظُ اللَّهِ: مفعول به -

قَرْضًا: مفعول مطلق - حَسَنًا: نعت

و نماز را بر پا دارید و زکات را بدهید یعنی نماز فرض پنجگانه را بجای آورید و از مال خود زکات بدهید. و به خداوند وام دهید و وامی نیکو و در راه خدا انفاق کنید.

خور و پوش و بخشای و راحت رسان
نگه می چه داری زبهر کسان
مولانا گفت:

اقرضوا الله قرض ده زمین برگ تن
تا بروید در عوض در دل چمن

اما نمازهای پنجگانه که در شب معراج فرض گردانیده شده در این باب قبلاً مطالبی خصوصاً از احادیث در جای خود بیان گردید.

و اما در باب زکات آنچه که در حدیث شریف صحیح البخاری آورده چنین است که:

از ابن عباس رضی الله عنه روایت است: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله معاذ رضی الله عنه را بیمن فرستاده، و برایش گفتند که: «آنها را بشهادت (لا اله الا الله) و اینکه من پیغمبر خدا هستم دعوت نما، اگر آنها از این چیز اطاعت نمودند، به آنها بفهمان که خداوند بر آنها در هر شبانه روزی پنج وقت نماز فرض گردانیده است، اگر از این چیز هم پیروی کردند، بایشان بفهمان که خداوند بر اموالشان زکاتی فرض گردانیده که از ثروتمندان شان گرفته شده و به فقرای شان داده می شود». باز در حدیثی دیگر آمده است که: از ابو ایوب رضی الله عنه روایت است که: شخصی به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله گفت: مرا به عملی راهنمایی کنید که سبب دخول جنتم گردد، کسی از صحابه گفت: این چه می گوید؟ این چه می گوید؟ پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «حاجتی دارد (او را بگذارید، و در جوابش فرمودند): خدا را عبادت کن، و هیچ چیز را به وی شریک مگردان، نماز را بخوان، زکات اداء کن، و صله رحم را بجا بیاور».

و اما در باب قرض الحسنه و یا دادن صدقات در حدیثی دیگر چنین آمده است:

از ابو موسی رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «بر هر مسلمانی صدقه دادن لازم است»، گفتند: یا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله! کسی که چیزی ندارد چکار کند؟ فرمودند: «کار نیکی را انجام داده و بخود و دیگران منفعت برساند». گفتند: اگر نتوانست؟ فرمودند: «به حاجتمندی که از وی کمک می خواهد، همکاری نماید».

گفتند: اگر نتوانست؟ فرمودند: «کار نیکی را (که می تواند) انجام داده و از کار بد خودداری نماید، و همین چیز برایش صدقه محسوب می گردد».

وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ يَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ أَجْرًا

نُقَدِّمُوا: فعل مضارع - (و) فاعل - مِنْ حرف جر زائد - خَيْرٌ: تمیز - يَجِدُوهُ: فعل مضارع - (و) فاعل - ه: مفعول به - عِنْدَ: مفعول فیه - هُوَ: ضمیر فصل - خَيْرٌ: مفعول به ثانی - أَجْرًا: تمیز.

و هر نیکی که از پیش فرستید برای نفسهای خود پاداش آنرا نزد خدای تعالی می یابید.

برگ عیشی بگور خویش فرست کس نیارد ز پس تو پیش فرست

که آن از جهت اجر و پاداش بهتر است که ثواب آنرا بجای یکی، ده و هفتصد و یا بیشتر از آن که حتی قابل حساب نیست در نزد خدای رحمان و بخشنده می یابید. و اما اگر کسی از پیش به بازار قیامت کالای اعمال خود را عرضه نکند بعید بنظر می رسد که سبد خود را پر کند چنانکه سعدی گفت:

ای تهیدست رفته در بازار ترسمت پر نیاوری دستار

وَأَسْتَغْفِرُوا اللَّهَ^ط

وَأَسْتَغْفِرُوا: فعل امر - (و) فاعل - لفظُ اللَّهِ: مفعول به

از خداوند در مقابل گناهانتان در همه احوال طلب آمرزش کنید و دست انابت بامید اجابت به درگاه حق جل علا بر دارید تا توبه را اجابت کند.

إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ^م

لفظُ اللَّهِ: اسم إِنَّ - غفور: خبر إِنَّ - رَحِيمٌ: خبر دوم إِنَّ

بدرستی که خداوند بر بندگان خود آمرزنده و برای کسیکه از وی طلب مغفرت و آمرزش کند رحیم و مهربان و آمرزگار است.

سوره المدثر

سوره «مدثر» مکی است و جمله بمکه فرو آمده است و دارای پنجاه و شش آیه است. این سوره نیز به سبب افتتاح با کلمه مدثر «جامه بر خود پیچیدن» «مدثر» نامیده شده است. و در این سوره یک آیت منسوخ است که در جای خود بدان اشاره خواهیم کرد. و در فضیلت تلاوت این سوره آورده اند که:

ابن کعب قال: قال رسول الله ﷺ:

«من قرأ» «یا ایها المدثر» اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد من صدق بمحمد و کذب به»

کسی که «یا ایها المدثر» را بخواند خداوند ده نیکی به تعداد کسانی که پیغمبر ﷺ را تصدیق کردند و تکذیب کردند به او پاداش می‌دهد. جمهور مفسران بر آنند که اولین آیات نازل شده: (اقرأ باسم ربك الذي خلق)^۱ بود. و اولین چیزی که از قرآن نازل گردید، (یا ایها المدثر) بود. یعنی اولین آیات نازل شده بعد از دوران فترت وحی [انقطاع موقت آن در آغاز بعثت]، این بوده است.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می‌برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

بَيِّنَاتٍ الْمُدَّثِّرُ ۝

ای جامه به خویش پیچیده. (۱)

بَيِّنَاتٍ الْمُدَّثِّرُ ۝

ای: منادا- ها: حرف تنبيه- الْمُدَّثِّرُ : نعت

ای کسی که جامه بر خویش پیچیده‌ای (ای محمد ﷺ)! که بر سر خود گلیم کشیده‌ای و خود را در زیر آن پنهان کرده‌ای. مدثر- ازدثار به معنی رواندازی است که بر روی لباس داخلی می‌پوشند. در سبب نزول این آیت در تفسیر کاشفی جابر بن عبدالله رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که در زمان فترت وحی براهی می‌رفتم ناگاه از آسمان آوازی شنیدم چشم بالا کردم دیدم همان ملک (فرشته) که در غار حراء بود بر کرسی نشسته میان زمین و آسمان از سطوت و هیأت و عظمت و هیکل او خوفی بر من

طاری شد بخانه بازگشتم و گفتم مرا بپوشانید جامه‌ها بر من پوشیدند و من در اندیشه آن حال بودم که حضرت عزت جل شانه وحی فرستاد که «یا ایها المدثر».

﴿فَإَنْذِرْ﴾

برخیز و بترسان. (۲)

﴿فَإَنْذِرْ﴾

﴿فَ: فعل امر - فاعل (انت) - فَأَنْذِرْ: فعل امر - فاعل (انت)

ای مردی که جامه بر خود پیچیده ای برخیز و بترسان و اهل مکه را از عذاب الهی بیم ده تا ایمان بیاورند و آنان را که ایمان نیاورند از عواقب کارشان بترسان که بازگشتشان جهنم خواهد بود و چه بازگشتگاه بدی است!

مولانا گفت:

این همی گوید که آن ضالست و گم بی خبر از حال او فانذر به قم

﴿وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ﴾

و پروردگارت را تکبیر گوی. (۳)

﴿وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ﴾

رَبَّكَ: مفعول به مقدم - فَكَبِّرْ: فعل امر - فاعل (انت)

و پروردگار خود را به بزرگی یاد کن و او را به عظمت و بزرگی بستای زیرا کسی که خدای متعال را ذکر گوید و به پاکی یاد کند با کسی که ذکر نکند یکسان و برابر نیستند. چنانکه در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابو موسی رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسیکه خدا را ذکر کرده و کسیکه ذکر نمی‌کند، همانند شخص زنده و شخص مرده است».

﴿وَنِيَابَكَ فَطَهِّرْ﴾

و لباس خویش پاکیزه دار. (۴)

﴿وَنِيَابَكَ فَطَهِّرْ﴾

نِيَابَكَ: مفعول به مقدم - فَطَهِّرْ: فعل امر - فاعل (انت)

و لباس خود را پاک دار و ظاهر را به پاکی آراسته کن چه بسا پاکی لباس سبب پذیرش دعوت شما گردد و گفته اند به معنی پاک کن نفس خود را از آنچه نشاید و نباید. و نیز آورده اند که خلوت محبت و خلعت معرفت است. و بنده تصورم این است که ظاهر خود را آراسته کن یعنی احکام شریعت را

بنحو احسن انجام بده که آن ادای کامل شریعت است که از ادای آن طریقت حاصل میشود و از جمع شریعت و طریقت حقیقت دست دهد. مختومقلی فراغی گفت:

آنکه از راه شریعت دور باشد وای او چشم بندد بر نصایح کور باشد وای او
گر زعیب و معصیت ننماید آخر توبه‌ای کار او پر مکر و شر و شور باشد وای او^۱

در تعریف اصطلاح شریعت آورده اند: تزکیه ظاهر است یعنی دین سالک باید اول داد شریعت را بدهد تا تزکیه ظاهر پیدا کند و شریعت به معنای طریقه و روش و آئین و سنت پیامبران است. و طریقت آنست که مردانی با تزکیه باطن بعد از ادای داد شریعت به مراحل از کمال و سیر و سلوک می رسند، هدف از تزکیه باطن همان طریقت است که نتیجه شریعت و طریقت حقیقت می باشد. شیخ محمود شبستری گوید:

شریعت پوست و مغز آمد حقیقت میان این و آن باشد طریقت

حضرت رسول اکرم ﷺ فرمود: شریعت سخن من است و طریقت روش و مسلک من و حقیقت احوال من و معرفت بزرگترین سرمایه من است.

چونکه شریعت از دست رود احتمال عروج به طریقت و حقیقت کم می شود و یا ناممکن چنانچه در کشف المحجوب، عثمان بن هجویری آمده که مرتعش رحمته الله گوید: من در کوچه ای از کوچه ها می گذشتم ناگاه تشنگی بر من غالب شد و در خانه کسی را زدم و از اهل آن خانه آب خواستم دختری زیبا و با جمال بمن آب داد. دلم بر او رام گشت نشستم تا پدر او بیاید و به او پیشنهاد ازدواج با آن دختر بدهم. ناگهان پدر او فرا رسید و به او پیشنهاد ازدواج با دخترش را دادم او به این شرط با ازدواج دخترش موافقت کرد که لباس ظاهر (روحانی) خود را در آورم و به اصطلاح لباس دامادی بپوشم. چون چنین کردم قبل از اینکه وارد حجله شوم دو رکعت نماز خواندم. ندایی آمد ای مرتعش رحمته الله با یک چشم بهم زدن ظاهر ترا از تو گرفتیم و اگر یک چشم دیگر بهم زنی باطن ترا نیز خواهیم گرفت. من فریاد بر آوردم و گفتم هاتوا مرقعی، هاتوا مرقعی، لباس پاره پاره (روحانی) مرا بیاورید.

شیخ عبدالله انصاری می گوید، اگر مردمان نور قرب در عارف ببینند، همه بسوزند، و عارف نور قرب در خود ببیند، بسوزد، علم قرب در میان زبان و گوش ننگند، که آن راهی تنگ است و از همراهی آب و گل زبان قرب را ننگ است. هر که قرب روی نمود عالم و آدم را چه جای درنگ است؟

وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ ﴿٥﴾

و از پلیدی (گناهان) دوری کن. (۵)

وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ

الرُّجْزَ : مفعول به مقدم - فَاهْجُرْ : فعل امر - فاعل (انت)

و از پلیدی دوری کن و از مرتکب شدن بگناهان اجتناب ورز البته باید دانست که پیغمبر ﷺ الگو و نمونه پاکیهاست ولی مراد آیات، توصیه ایشان به مداومت و مواظبت بر رعایت امور انسانهاست.

وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْبِرُ ﴿٦﴾

و منت مگذار که بیشتر یابی (۶)

وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْبِرُ

لَا تَمْنُنْ: فعل مضارع - فاعل (انت) - تَسْتَكْبِرُ: فعل مضارع - فاعل (انت)

و در بذل و بخشش منت مگذار و به قصد این بذل و بخشش مکن که افزون طلبی کنی بلکه بذل و بخشش از برای رضای خدا باشد و بدانجهت ببخشی که بیشتر بخواهی البته هر کار نیکی صدقه است چنانچه در حدیث شریف آمده است که:

عن جابر بن عبدالله رضی الله عنه، عن النبی ﷺ قال: (کل معروف صدقه)

از جابر بن عبدالله رضی الله عنه، از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «هر کار نیکی صدقه است»

وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ ﴿٧﴾

و برای پروردگارت شکیبائی کن. (۷)

وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ

فَاصْبِرْ: فعل امر - فاعل (انت)

و برای پروردگارت شکیبیا باش. یعنی ای محمد (ص)! به تو کار بسیار عظیم و سختی واگذار گردیده که در آینده نزدیک هر نوع سختی و آزار و ایذا خواهی دید باید بر آن سختیها صبور باشی چون کار سختی که بر تو واگذار شده از جانب خدا و برای طلب رضای خدای توست اگر شکیبیا باشی مطمئناً پیروز و رستگار خواهی شد.

فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ ﴿٨﴾

پس چون در ناقور (صور) دمیده شود. (دشوار شود). (۸)

فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ

نُقِرَ: فعل ماضی مجهول - نایب فاعل محذوف

پس چون در صور دمیده شود یعنی صور دوم که همان بعثت است. چونکه در مقابل آزار ایشان در آخرت بعثی است و حساب و کتابی که آن عذاب جهنم است، انسانها با دمیدن صور دوم از قبرها برخیزند در حدیث شریف آمده است که:

از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «مردم در روز قیامت بر بالای زمین سفید رنگ براقی حشر می گردند» سهل رضی الله عنه می گوید: و در آن زمین برای هیچ کس علامت و نشانه ای وجود ندارد.

مولانا در غزلیات شمس می گوید:

هین که دجال بیامد، بگشا راه مسیح هین که شد روز قیامت، بزن آن ناقورم

فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ ﴿٩﴾

چنین است که آن روز روز سختی است. (۹)

فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ

فَذَلِكَ : مبتدا - یوم : خبر - عَسِيرٌ : نعت

پس چنین روزی، روز دشواری است؛ و این مربوط به نفعه دوم است که روز بسیار هولناک و ترسناکی است.

چنانکه شیخ سعدی در بوستان گفت:

چنان ماند قاضی به جورش اسیر که گفت: ان هذا اليوم عسیر

عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرِيسٍ ﴿١٠﴾

(و آن روز) برای کافران آسان نیست. (۱۰)

عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرِيسٍ

می گوید بر ناگرویدگان آن روز آسان نیست چنانکه ابن عباس گفت: از سیاق این عبارت معلوم می شود که اگر آن روز بر کافران آسان نیست پس برای گرویدگان آسان خواهد بود. والله اعلم.

ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا ﴿١١﴾

بگذار مرا با آنکه تنها آفریده ام. (۱۱)

ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا

ذَرْنِي : فعل امر - (ن) وقایه - (ی) مفعول به، فاعل (انت) - خَلَقْتُ : فعل ماضی - (ت) : فاعل - وَحِيدًا : حال

مرا با آن کسی که تنها آفریده ام واگذار. گفته اند این آیت به آیت سیف منسوخ است که این آیه در شأن ولید بن المغیره فرو آمد، علی الخصوص پس حکم آن عام گشت در ولید و در غیر او، آنکه به آیت سیف منسوخ گشت.

وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا ﴿١٢﴾

و مالی فراوان به او بخشیدم. (۱۲)

وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا

جَعَلْتُ: فعل ماضی - (ت) فاعل - مَالًا: مفعول به - مَمْدُودًا: نعمت

و به او (ولید بن مغیره) مالی فراوان دادم که زر نقد او هزار هزار دینار بود و در میان مکه و طائف شتران و اسبان و گوسفندان بسیار داشت. و نیز بوستانها و مال و متاع دیگر که غیر قابل شمارش بود [دادم].

وَبَيْنَ شُهُودًا ﴿١٣﴾

و فرزندانی حاضر شونده (به او دادم). (۱۳)

وَبَيْنَ شُهُودًا

وَبَيْنَ: معطوف

او نیز به او فرزندان حاضر شونده در مجلس علاوه بر مال و متاع فراوان به او داد و او همیشه از مال و فرزندان بر خوردار بود.

وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا ﴿١٤﴾

و برای او وسعت دادم وسعت دادنی. (۱۴)

وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا

مَهَّدْتُ: فعل ماضی - تَمْهِيدًا: مفعول مطلق

و برای او بساط جاه و ریاست و مال وسعت و فراخ دادم وسعت دادنی و عیشی خوش و امکان و میدانی بسیار وسیع به او عطا کردم.

ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ ﴿١٥﴾

و باز طمع دارد که افزونش دهم (مرا با او واگذار). (۱۵)

ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ

يَطْمَعُ: فعل مضارع - فاعل (هو)

باز هم طمع دارد که بر مال و جاه و امکانات او بیفزایم در حالیکه شکر هیچیک از این نعمتها را بجای نیاورده است و کفران نعمت کرده است.

كَلَّا إِنَّهُمْ كَانُوا لَيَبْغِيْنَآ عَيْنِدَا ﴿١٦﴾

هرگز، براستی که او نسبت به آیه های ما ستیزه جوست. (۱۶)

كَلَّا إِنَّهُمْ كَانُوا لَيَبْغِيْنَآ عَيْنِدَا

ه: اسم ان - (هو) اسم کان - عَيْنِدَا: خبر کان - جمله خبر ان

نه، هرگز چنین نیست، یعنی هیچوقت بر نعمتهای او نمی افزایم زیرا که او نسبت به آیات ما ستیزه جوست و آیات ما را به استهزاء گیرنده و تکذیب کننده است.

سَأَرْهُقُهُ صَعُودًا ﴿١٧﴾

زود باشد که مشقتی سنگین بر او تکلیف می کنم. (۱۷)

سَأَرْهُقُهُ صَعُودًا

سَأَرْهُقُهُ: فعل مستقبل - ه: مفعول به - فاعل (انا) - صَعُودًا: تمیز.

زود باشد که او را به صعود برسانم. گفته اند صعود کوهی است از آتش به هفتاد سال بر بالای آن رسند باز به پائین نزول کنند یعنی او را در این دنیا از جهت مال و متاع و فرزندان به فراخی می رسانم و در آخرت او را به آتش جهنم می اندازم.

إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ ﴿١٨﴾

براستی او تامل کرد و اندازه مقرر نمود. (۱۸)

إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ

ه: اسم ان - فَكَّرَ: فعل ماضی - فاعل (هو)، جمله خبر ان

بدرستی که ولید بن مغیره فکر کرد و تامل نمود که بر قرآن چه طعنه زند و بررسی نمود که در حق حضرت رسول ﷺ چه سخنی بگوید و سرانجام حضرت رسول ﷺ را مجنون می گوئید در حالیکه به یقین می دانید که عقل او کامل است و باز گویند او کاهن است و یا گمان می برید که او دروغگوست و یا می پندارید که او شاعر است و سخن او به شعر می ماند همه این نسبت ها بی محتواست بلکه همه ی این دروغها ساخته و بافته ولید بن مغیره و یاران اوست.

فَقِيلَ كَيْفَ قَدَّرَ ﴿١٩﴾

پس کشته باد چگونه اندازه کرد (بیندیشید). (۱۹)

فَقِيلَ كَيْفَ قَدَّرَ

قِيلَ: فعل ماضی مجهول - نایب فاعل (هو) - كَيْفَ: حال - قَدَّرَ: فعل ماضی - فاعل (هو)

پس کشته و لعنت باد و عذاب بر وی باد ایشان چه نقشه ای کشیدند و چه طرحی ریختند تکرار برای مبالغه است. سبب نزول این آیات بقول مفسران آن بود که جبرئیل علیه السلام آمد و سوره ای آورد، و رسول خدا ﷺ در مسجد باز می خواند و ولید مغیره قرائت را می شنید و به قوم خویش باز آمد و گفت که از محمد سخنی شنیدم که نه سخن آدمیان بود و نه سخن جنیان، این خبر به بوجهل رسید، برخاست و پیامد غمگین و اندوهگین. ولید گفت: چه شده است که ترا غمگین می بینیم؟ بوجهل گفت: چرا غمگین نباشم و قریش می گویند. تو سخنان محمد را می پسندی و آنرا بزرگ می داری. ولید چون این

سخن از ابوجهل شنید در خشم شد و گفت من به مال و فرزندان توانگرترم و در میان قریش کسی بمانند من نیست.

کاشفی گفت: مر او را حلاوتی و عذوبتی هست که هیچ سخن را نباشد و بر وی طراوتی و نازکی هست که هیچ حدیثی را نبود اعلای آن نهال مثمر سعادات کلیه و اسفل این شجره طیبه عروق فضائل و حکم علیه است پس ابوجهل گفت که قریش می گویند تو سخنان محمد ﷺ را می پسندی و آنرا بزرگ می داری و ثنا می گویی تا از فضله طعام ایشان بهره برداری اگر چنین است تا همه قریش فراهم شوند و ترا کفایتی حاصل کنند تا از طعام ایشان بی نیاز شوی ولید این سخن از ابوجهل بشنید در خشم شد گفت الم تعلم قریش انی من اکثر هم مالاً و والدأ و این اصحاب محمد خود هرگز از طعام سیر نشوند و از فقر و فاقه نیاسایند چه صورت بندد که ایشان را فضله طعام بود تا بدیگری دهند پس هر دو برخاستند و بر انجمن قریش رفتند ولید گفت شما که قریش را بداند که حال و کار این محمد در عرب منتشر گشت و موسم حج نزدیکست که عرب می آیند و از حال وی پرسند جواب ایشان چه خواهید داد؟ اگر گوئید دیوانه است، شما را دروغ زن کنند، که سخن وی سخن عاقلان است و از جنون دروی هیچ چیز نیست. و اگر گوئید شاعر است، عرب شعر نیکو دانند و شناسند، داند که سخن وی شعر نیست و شما دروغ زن شوید، و اگر گوئید کاهن است، ایشان دانند که در سخن کاهنان ذکر الله نبود و ان شاء الله نگویند و محمد ان شاء الله بسیار گوید. و اگر گوئید کذاب است ایشان قبول نکنند که از محمد ﷺ هرگز دروغ نشنیده اند و در عرب معروفست که هرگز دروغ نگوید، پس قریش گفتند: اکنون رای تو چیست؟ یا اباالمغیره؟ تو چه گوئی و سخنان وی بر چه نهی؟ او در خود افتاد و تفکر می کرد و با خود می انداخت که در کار وی چه تقدیر کند و چه گوید؟ این است که رب العالمین گفت: انه فکّر و قدر.

ثُمَّ قِيلَ كَيْفَ قَدَّرَ ﴿٢٠﴾

و باز کشته شود و چگونه حساب کرد. (۲۰)

ثُمَّ قِيلَ كَيْفَ قَدَّرَ

باز مرگ بر او باد و چگونه حساب کرد که تکرار این عبارت مستحق بودن آنان بر عذاب بجهت جرمشان است که مرتکب آن شده اند.

ثُمَّ نَظَرَ ﴿٢١﴾

سپس نظر کرد. (۲۱)

ثُمَّ نَظَرَ

نَظَرَ: فعل ماضی - فاعل (هو)

باز دوباره در قرآن نگریست که به کدامین چیز قرآن را دفع کند و چگونه به حقانیت آن طعن بزند.

ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ ﴿٢٢﴾

سپس روترش کرد و چهره درهم کشید. (۲۲)

ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ

عَبَسَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - وَبَسَرَ: فعل ماضی - فاعل (هو)

سپس ترش روی گشت و چهره درهم کشید و اندوهگین و غمناک شد چونکه با این همه تفکر و تأمل چیزی نیافت که بتواند با آن قرآن را طعن بزند.

ثُمَّ أَذْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ ﴿۲۳﴾

آنگاه پشت بگردانید و تکبر کرد. (۲۳)

ثُمَّ أَذْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ

أَذْبَرَ: فعل ماضی - فاعل (هو)

سپس از حق و ایمان و یا از حضرت رسول ﷺ روی بگردانید و استکبار کرد و حقانیت قرآن را زیر پا نهاد.

فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّؤْتَرٌ ﴿۲۴﴾

پس گفت: این جز جادوئی فرا گرفته نیست. (۲۴)

فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّؤْتَرٌ

هَذَا: مبتدا - سِحْرٌ: خبر

پس گفت این قرآن جز جادوئی نیست که فرا گرفته و نقل کرده شده از دیگران است یعنی افسانه پیشینیان است که نقل کرده شده است.

إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ ﴿۲۵﴾

نیست این قرآن مگر گفتار آدمی. (۲۵)

إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ

هَذَا: مبتدا - قَوْلُ: خبر

این قرآن نیست مگر گفتار آدمی. یعنی این قرآن سخن بشر است و کلام خداوند جل جلاله نیست. که ولید بن مغیره این گفتار را برای فریب قومش گفت پس از آنکه در حق قرآن چیزی برای طعن زدن پیدا نکرد سرانجام این عبارت را در حق قرآن بازگفت.

سَأُضْلِيهِ سَقَرَ ﴿۲۶﴾

بزودی به سقرش (دوزخ) می برم. (۲۶)

سَأُضْلِيهِ سَقَرَ

سَأُصْلِيهِ: فعل مستقبل - ه: مفعول به - (انا) فاعل - سَقَرُ: مفعول به ثانی

بزودی ایشان را به سقر داخل می کنیم یعنی در دوزخ قرار می دهیم و در آتش جهنم می سوزانیم.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرٌ ﴿٢٧﴾

و تو چه دانی که سقر چیست؟ (۲۷)

وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرٌ

مَا: مبتدا - أَدْرَاكَ: فعل ماضی - ک: مفعول به - فاعل (هو) مَا: مبتدا - سَقَرٌ: خبر

و تو چه می دانی که سقر چیست؟ پس از این عبارت معلوم می شود دوزخ که سقر در دوزخ پنجم واقع است چه با عظمت و هراسناک و ترسناک است که جایگاه طعن کنندگان و تکذیب کنندگان در آنجاست.

لَا بُقِيَ وَلَا نَذَرٌ ﴿٢٨﴾

نه باقی می گذارد و نه رها می کند. (۲۸)

لَا بُقِيَ وَلَا نَذَرٌ

لَا بُقِيَ: فعل مضارع - فاعل (هی)

دوزخ جایی است که نه میمیراند و نه نابود می کند تا دوزخیان از دست آن رهایی یابند و نه رها می سازد تا انسان از دست آن بگریزد و نجات یابد.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابو موسی رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «خداوند متعال ظالم را مهلت می دهد، ولی وقتی که او را مورد عذاب قرار داد، از عذابش نمی تواند نجات یابد» و راوی می گوید: بعد از آن این آیت را تلاوت نمودند: (اگر پروردگارت مردمی را که ظلم کرده اند مورد عذاب قرار دهد، عذابش چنین است، و عذاب (خداوند متعال) سخت در آید و شدید است).

لَوَا حَةً لِلْبَشَرِ ﴿٢٩﴾

پوست تن را سوزنده است. (۲۹)

لَوَا حَةً لِلْبَشَرِ

مبتدا محذوف - لَوَا حَةً: خبر - ل: حرف جر زائد - لِلْبَشَرِ: مفعول به

آتش دوزخ پوست تن را سوزنده و از بین برنده است در حدیث شریف آمده است که:

از اسامه رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که می فرمودند: «در روز قیامت شخصی را آورده و بدوزخ می اندازند، آنچه که در شکم دارد (مثل روده، قلب، جگر و غیره) خارج گردیده و در آتش ریخته و خودش مانند خری که بدور میخ خود می گردد، بدور خود می گردد، اهل دوزخ نزدش آمده و از وی می پرسند: مگر تو نبودی که ما را بکار نیک امر و از کار بد منع می کردی؟ می گوید:

شما را بکار نیک امر می کردم، ولی خودم آنرا انجام نمی دادم، و شما را از کار بد منع می کردم ولی خودم آنرا مرتکب می شدم».



عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ ﴿٣٠﴾
بر آن نوزده نگهبان است. (۳۰)

عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ

عَلَيْهَا : جار و مجرور خبر مقدم - تِسْعَةَ عَشَرَ : مبتدا موخر

یعنی برای دوزخ نوزده نگهبان از فرشتگان گمارده اند. مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده اند. گروهی از یهود از مردی از اصحاب رسول خدا ﷺ در باب نگهبانان دوزخ پرسیدند. پس آن صحابه نزد رسول خدا آمده و این سوال را با ایشان مطرح کرد. در آن ساعت این آیه فرو آمد که:

وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيَقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَزَادَ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِيمَانًا وَلَا يَرْثَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْبَشَرِ ﴿٣١﴾

و ما خازنان دوزخ را جز فرشتگان نکردیم و ما تعداد ایشان را جز فتنه ای برای کافران نگردانیده ایم. تا کسانی که کتابشان داده اند به یقین رسند و کسانی که ایمان آورده اند ایمانشان افزون شود و کسانی که کتابشان داده اند، و مومنان، شک نکنند و کسانی که در دلهایشان مرضی هست و کافران، نگویند خدا از این مثل چه می خواست، چنین، خدا هر که را خواهد گمراه کند و هر که را خواهد هدایت کند و سپاه پروردگارت را جز او نداند و این جز پندی برای بشر نیست. (۳۱)

وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا

جَعَلْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - أَصْحَاب: مفعول به - مَلَائِكَةً: مستثنی

و ما خازنان دوزخ را جز فرشتگان که قوی ترین خلق اند نگردانیده ایم پس کدام دوزخی تاب و توان مقابله با فرشتگان که قوی ترین خلق اند دارند. و ما شمار ایشان را جز فتنه ای برای کافران نگردانیده ایم که تعداد آنان نوزده اند ایشان را جز آزمایش کافران نساخته ایم.

لِيَسْتَيَقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَزَادَ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِيمَانًا وَلَا يَرْثَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ

لِيَسْتَيَقِنَ: فعل مضارع - الَّذِينَ: فاعل - أُوتُوا: فعل ماضی مجهول - (و) نایب فاعل

یا اینکه به ایشان کتابشان داده ایم در ایمان خود بیفزایند تا اینکه به آنچه که به او از کتاب داده ایم در شک نیفتند و اهل کتاب و مومنان درباره حقانیت این کتاب آسمانی تردید بخود راه ندهند.

وَلَيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا

لَيَقُولَ: فعل مضارع منصوب - الَّذِينَ: فاعل، فِي قُلُوبِهِمْ: خبر مقدم - مَرَضٌ: مبتدا موخر - مَاذَا: مفعول به مقدم - أَرَادَ: فعل ماضی - لَفْظُ اللَّهِ: فاعل - مَثَلًا: حال

و تا کسانی که در دلهایشان بیماری شک و نفاق است بگویند: خداوند از بیان این چنین عددی چه می خواسته است؟ یعنی از این عدد که غریب است از روی مثال چه چیزی اراده کرده است؟

كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنِ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ

يُضِلُّ: فعل مضارع - لَفْظُ اللَّهِ: فاعل - مَنْ: مفعول به

همچنین خداوند هر که را خواسته است گمراه می کند و در ضلالت می افکند و هر که را خواهد هدایت می کند و راه می نماید. آورده اند که ابو جهل گفت ای معشر قریش حالا محمد (ص) از نوزده یار و مددکار بیشتر ندارد و حق سبحانه و تعالی فرمود:

وَمَا يَعْلَمُ جُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ

يَعْلَمُ: فعل مضارع - فاعل (هو) - جُودَ: مفعول به - هُوَ: توكید

ای محمد ﷺ! لشکرهاي پروردگارت را کسی جز او نمی داند. لشکریان پروردگارتان آنقدر زیاد است که حکمت آنرا شما نمی دانید و خداوند هر وقت بخواهد بر تعداد نوزده تن می افزاید.

وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ

هِيَ: مبتدا - ذِكْرٌ: خبر

و این جز پندی برای بنی آدم نیست. آنچه در باب دوزخ و شمار خازنان و نگهبانان آن ذکر شد، جز پند و اندرز برای انسانها نیست تا اینکه به تامل و تفکر به کمال قدرت صانع و پروردگار توانایی پی ببرند و بدانند خداوند هرگز هر چه بخواهد و به هر که بخواهد نیازی به مشیر و معاون و مددکار ندارد.

كَلَّا وَالْقَمَرِ

هرگز چنین نیست و سوگند به ماه. (۳۲)

كَلَّا وَالْقَمَرِ

نه هرگز چنین نیست که کسی نمی تواند انکار سقر کند و خداوند بر وجود سقر سوگند یاد کرده و در ادامه آن با منکران نبوت پیامبر اکرم ﷺ و انکار رستاخیز، در اینجا سوگند های متعددی ذکر کرده و با سوگند خوردن به ماه که یکی از آیات بزرگ الهی است بر مسئله قیامت و رستاخیز و دوزخ و عذاب دوزخ و خازنان آن تاکید نموده است.

وَاللَّيْلِ إِذَا أَدْبَرَ

و قسم به شب چون پشت برگرداند. (۳۳)

وَالْأَيْلِ إِذَا أَذْبَرَ

الْأَيْلِ: معطوف - أَذْبَرَ: فعل ماضی - فاعل (هو)

و قسم بر شب آن هنگام که پشت کند و دامن بر چیند و روی به رفتن آرد یعنی قصد رفتن کند و روز بر آید.

وَالصُّبْحِ إِذَا أَشْفَرَ ﴿۳۴﴾

و سوگند به صبح چون روشن شود. (۳۴)

وَالصُّبْحِ إِذَا أَشْفَرَ

و باز قسم به صبح که از افق پدیدار گردد و عالم را روشن گرداند.

إِنَّهَا لِأَحَدَى الْكُبَرِ ﴿۳۵﴾

براستی آن دوزخ یکی از چیزهای بزرگ است. (۳۵)

إِنَّهَا لِأَحَدَى الْكُبَرِ

ها: اسم ان - ل: مزحلقه - لِأَحَدَى: خبر ان

براستی آن دوزخ (سقر) یکی از درجات بزرگ دوزخ است.

نَذِيرًا لِلْبَشَرِ ﴿۳۶﴾

بنی آدم را ترساننده است. (۳۶)

نَذِيرًا لِلْبَشَرِ

نَذِيرًا: حال

آن دوزخ (سقر) بنی آدم را ترساننده است. در لباب آورده که به حضرت رسول ﷺ می فرماید «قم نذیراً» بر خیز و آدمیان را بترسان تا به تو پند گرفته و از ارتکاب گناه بپرهیزند.

لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ ﴿۳۷﴾

برای هر که خواهد از شما که پیشی جوید یا باز پس ماند. (۳۷)

لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ

یعنی ای پیغمبر ﷺ تو نذیری و ترساننده بنی آدم هستی یا قرآن نذیر است و یا سقر که دوزخ است نذیر است برای آنکسی از شما که بخواهد در خیر و طاعات و عبادات پیشی گیرد و یا از شرک و معاصی باز ایستد پس همه طوایف را پند دهنده است.

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ ﴿۳۸﴾

هر کس در گرو اعمال خویش است. (۳۸)

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ

كُلٌّ: مبتدا - رَهِينَةٌ: خبر

هر کسی در گرو اعمال خود است یعنی به آنچه که در دنیا کرده در دوزخ گرفتار آن است و به کسی ظلم و ستم نمی رود در مقابل آنچه که انجام داده است باز خواست و موآخذه می شود. و خداوند به اندازه یک ذره هم ظلم نمی کند.

إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ ﴿٣٩﴾

مگر اصحاب یمن (سمت راستیها). (۳۹)

إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ

أَصْحَابَ: مستثنی

مگر کسانی که در گرو گناهان خود نیستند و آنان اصحاب یمن اند یعنی دست راستیها که خدا گناهان ایشان آمرزیده است.

فِي جَنَّاتٍ يَسَّاءُلُونَ ﴿٤٠﴾

در بهشت هایی که هستند سوال کنند. (۴۰)

فِي جَنَّاتٍ يَسَّاءُلُونَ

يَسَّاءُلُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل

آن اصحاب یمن در بوستانهایی هستند که از همدیگر احوال پرسی می کنند.

عَنِ الْمُجْرِمِينَ ﴿٤١﴾

از حال گناهکاران می پرسند. (۴۱)

عَنِ الْمُجْرِمِينَ

از حال گناهکاران می پرسند و به آنان می گویند.

مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ ﴿٤٢﴾

چه چیزی شما را بدوزخ در آورد. (۴۲)

مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ

مَا: مبتدا - سَلَكَكُمْ: فعل ماضی - کم: مفعول به - فاعل (هو)، جمله خبر

چه چیزی شما را به دوزخ داخل کرد.

قَالُوا لَوْ نَك مِنَ الْمَصْلِينَ ﴿٤٣﴾

می گویند ما از نماز گزاران نبودیم. (۴۳)

قَالُوا لَرَّكَ مِنَ الْمُصَلِّينَ

(نحن) اسم کان - مِنَ الْمُصَلِّينَ : جار و مجرور خبر کان.

پس می گویند ما بدانجهت به داخل دوزخ در آمدیم که جزو نماز گزاران نبوده ایم و به فرضیت آن معتقد نبودیم. چونکه اولین چیزی که در قیامت از انسان پرسیده می شود نماز است اگر نماز شخصی پذیرفته شود بقیه اعمال او نیز پذیرفته خواهد شد و اگر نماز او پذیرفته نشود به تبع بقیه اعمال او نیز پذیرفته نخواهد شد.

وَلَرَّكَ تَطْعَمُ الْمِسْكِينَ ﴿٤٤﴾

و مستمندان را غذا نمی دادیم. (۴۴)

وَلَرَّكَ تَطْعَمُ الْمِسْكِينَ

نحن: اسم کان - تَطْعَمُ : فعل مضارع - فاعل (نحن)، جمله خبر کان - الْمِسْكِينَ: مفعول به

و دلیل دیگری که ما در آتش دوزخ قرار گرفتیم آنست که ما از مال خود به درویشان و مسکینان و فقیران از مال زکات طعام ندادیم پس بدانجهت در آتش دوزخ قرار گرفتیم.
خور و پوش و بخشای و راحت رسان نگه می چه داری زیهر کسان

وَكُنَّا نَحْوُ مَعَ الْخَائِضِينَ ﴿٤٥﴾

و ما با یاهو گویان یاهو گویی می کردیم. (۴۵)

وَكُنَّا نَحْوُ مَعَ الْخَائِضِينَ

(نا) اسم کان - نَحْوُ : فعل مضارع - فاعل (نحن)، جمله خبر کان

و ما به همراه یاهو گویان در حق محمد ﷺ یاهو گویی می کردیم و به غیبت وی مشغول می شدیم و می گفتیم که محمد ﷺ در غگوست - ساحر و شاعر و دیوانه است.

وَكُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ ﴿٤٦﴾

و ما روز جزا را تکذیب می کردیم. (۴۶)

وَكُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ

(نا) اسم کان - نَكْذِبُ : فعل مضارع - فاعل (نحن)، جمله خبر کان

و ما روز جزا را دروغ می شمردیم و آنرا تکذیب می کردیم و می گفتیم بعد از مرگ دوباره زنده شدن در کار نیست و همچنین چیزی اتفاق نخواهد افتاد و حساب و کتاب نخواهیم داشت.

حَتَّىٰ أَتَنَّا الْيَقِينَ ﴿٤٧﴾

تا اینکه مرگ به سراغ ما آمد. (۴۷)

حَقَّ أَتْنَا الْيَقِينَ

أَتْنَا: ماضی - (نا) مفعول به - الْيَقِينَ: فاعل

تا اینکه مرگ به سراغ ما آمد و گفته شده یقین یعنی بعث است. یعنی زنده شدن بعد از مرگ را به یقین دیدیم که همان نفخه‌ی دوم است.

فَمَا نَنْفَعُهُمْ شَفَعَةُ الشَّفِيعِينَ ﴿٤٨﴾

پس آنان را شفاعت شفاعت گران سودی ندهد. (۴۸)

فَمَا نَنْفَعُهُمْ شَفَعَةُ الشَّفِيعِينَ

نَفَعُهُمْ: فعل مضارع - هم: مفعول به - شَفَعَةُ: فاعل

پس ایشان را شفاعت شفاعت کنندگان سودی نمی دهد. یعنی فرشتگان و پیامبران و صالحین و نیکان که به اذن الله شفاعت می کنند شفاعت آنان به این دوزخیان سودی نمی رساند چونکه شفاعت و شفا عتخواهی از برای مومنان است نه کافران.

فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ ﴿٤٩﴾

پس به آنها چه شده است که از این پند روی گردانند. (۴۹)

فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ

ما: مبتدا - لَهُمْ: جار و مجرور، خبر - مُعْرِضِينَ: حال

پس چه شده است ایشان را که پیوسته از قرآن و یا از ره نموده‌های رسول خدا ﷺ و از پندهای آن روی گردانند و از گرفتن پند اعراض می کنند. هر چند ایشان را پنددهی گویا اینکه به زمین شور تخم پاشیده اند.

پند گفتن با جهول خوابناک تخم افکندن بود در شوره خاک

كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ ﴿٥٠﴾

گویا آنها مانند خران رم کرده اند. (۵۰)

كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ

هم: اسم کان - حُمُرٌ: خبر کان

گویا آنها بمانند خران وحشی رمنده‌ای هستند که از شنیدن نصایح و پند و اندرز قرآن و یا رسول خدا ﷺ رمیده باشند.

فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ ﴿٥١﴾

که از شیر گریخته اند. (۵۱)

فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ

فَرَّتْ: فعل ماضی - فاعل (هی)

فرار کردن آنان از نصایح قرآن و هدایت رسول خدا ﷺ مانند فرار کردن خران است که گویا از شیر درنده یا از شکارچی که بدنبال آنها نشانه گرفته است رمیده باشند.

بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَى صُحُفًا مُنَشَّرَةً ﴿٥٢﴾

بلکه هر یک از ایشان خواهد که نامه‌های سرگشاده به او داده شود. (۵۲)

بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَى صُحُفًا مُنَشَّرَةً

يُؤْتَى: فعل مضارع مجهول - (هو) نایب فاعل - صُحُفًا: مفعول به

برای هر مردی از ایشان اینکه می خواهند نامه های سرگشاده داده شود یعنی بر او کتاب و صحیفه‌ای نازل گردد چنانکه بر محمد ﷺ نازل شده است در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته اند. که یهودان از رسول خدا می پرسیدند اینکه کتابی از آسمان بر ایشان نازل شود. ابن عباس گفت: مشرکان می گویند: اگر محمد در تبلیغ خود راستگوست. پس باید صبح که از خواب برمی خیزیم بر بالا سر خود نامه سرگشاده ببینیم که از سوی خدای متعال فرو آمده باشد به این مضمون که تو محمد فرستاده خدا هستی.

كَلَّا بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ ﴿٥٣﴾

هرگز چنین نیست، بلکه از آخرت نمی ترسند. (۵۳)

كَلَّا بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ

لَا يَخَافُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - الْآخِرَةُ: مفعول به

نه هرگز چنین نیست که برای آنان صحیفه‌ای نازل نخواهد شد چونکه ایشان از آخرت نمی ترسند اگر آنان از دوزخ قیامت می ترسیدند چنین درخواستی نمی کردند.

كَلَّا إِنَّهُ تَذَكَّرٌ ﴿٥٤﴾

هرگز (گفتارشان راست نیست) هر آینه این قرآن پندی است. (۵۴)

كَلَّا إِنَّهُ تَذَكَّرٌ

ه: اسم ان - تَذَكَّرٌ: خبر ان

نه هرگز چنین نیست یعنی گفتارشان راست نیست. بدرستی که این قرآن پندی است روشن و کامل.

فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرْهُ ﴿٥٥﴾

پس هر که بخواهد آنرا (بخواند) پند گیرد. (۵۵)

فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ

مَنْ: مبتدا جازم- شَاءَ: فعل ماضی- فاعل (هو)، جمله خبر
پس هر کس بخواند، آن را یاد می کند و می خواند و بدانچه در آن آمده است عمل می کند.

﴿۵۶﴾

وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ النَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ
و پند نگیرند مگر آنکه خدا خواهد که وی اهل تقوی و مغفرت است. (۵۶)

وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ

يَذْكُرُونَ: فعل مضارع- (و) فاعل

و یاد نکنند او را مگر آنکه خدا خواهد و از آن عبرت و پند نگیرد و به راه راست نیابند مگر اینکه خداوند اراده کرده باشد.

هُوَ أَهْلُ النَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ

هُوَ: مبتدا- أَهْلُ: خبر

اوست اهل تقوا و اهل آمرزش پس شایسته است که از روز حساب بترسند، و نیز شایسته است که به آمرزش امیدوار باشند.

در حدیث شریف آمده است که مالک بن انس آن را روایت کرده است که «پروردگار شما بسیار بزرگ و با عظمت است. می گوید من سزاوار آن هستم که از من بترسند و خدایی غیر از من نیست. هر کس که غیر از من برای خود خدایی نگرفت من او را آمرزنده هستم.

شیخ عبدالله انصاری گوید:

الهی! وا درگاه آدمم بنده وار، خواهی عزیز دار، خواهی خوار.

ای مهربان، فریادرس؛ عزیز آن کس کش با تو یک نفس؛ ای همه تو و بس، با تو هرگز کی پدید آید کس؟

سوره القیامت

سوره « قیامت » مکی است و دارای چهل آیه است و جمله بمکه فرو آمده است. گفته اند در این سوره یک آیه منسوخ است که در جای خود بدان اشاره خواهیم کرد. چون این سوره با سوگند خداوند به قیامت آغاز گردیده « قیامت » خوانده شده است. در فضیلت این سوره آورده اند که:

عن ابی بن کعب قال: قال رسول الله ﷺ: « من قرأ سوره القیامه شهدت اننا و جبرئیل علیه السلام له یوم القیامه انه کان مومنأ بیوم القیامه و جاء و وجهه مسفر علی وجوه الخلائق یوم القیامه »
از ابی بن کعب که گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند:
« کسی که سوره قیامت را بخواند من و جبرئیل برای او در روز قیامت گواهی می دهیم که او ایمان به آن روز داشته، و در آن روز صورتش از صورت سایر مردم درخشانتر است ».

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

لَا أُقِيمُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ ①

به روز رستاخیز سوگند می خورم. (۱)

لَا أُقِيمُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ

هر آینه به روز رستاخیز سوگند می خورم - بعضی گفته اند که لَا - لای نافیه است در فعل قسم برای تاکید، پس معنی همان است که گفتیم هر آینه به روز رستاخیز قسم می خورم. البته قسم خوردن خداوند به روز قیامت نشانه‌ی عظمت و هولناکی آن روز است. بعضی ها هم گفته اند که « لَا » در این آیه و هم در آیه بعدی « لَا » زاید است برای تاکید قسم. یعنی یقیناً برانگیخته می شوید در روز قیامت.

وَلَا أُقِيمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ ②

و قسم می خورم به نفس ملامت کننده. (۲)

وَلَا أُقِيمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ

و به نفس ملامت کننده سوگند می خورم، یعنی به نفسی که صاحب خود را بخاطر لغزش و تقصیرش ملامت و سرزنش می کند که آن نفس مومن است که بخاطر ارتکاب گناه و یا بخاطر از دست دادن اعمال خیر خود را ملامت می کند و نادم می گرداند. حسن بصری می گوید:

«سوگند به خدای عزوجل که من مومن را جز ملامتگر نفس خویش نمی یابم».

أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يَجْمَعَ عِظَامَهُ، ﴿٣﴾

آیا انسان می پندارد که استخوانهای وی را جمع نمی کنیم؟ (۳)

أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يَجْمَعَ عِظَامَهُ،

يَحْسَبُ: فعل مضارع - الْإِنْسَانُ: فاعل - لَنْ يَجْمَعَ: فعل مضارع منصوب - فاعل (نحن) - عِظَامُهُ: مفعول به

آیا انسان می پندارد که هرگز استخوانهای او را جمع نمی کنیم بعد از آنکه پوسیده شد و پراکنده گردید؟ یعنی دوباره او را نخواهیم برانگیخت؟ این زهی خیال باطل است. پس خداوند به روز قیامت و به نفس لواحه که هر دو از درجه و اهمیت و عظمت خاصی برخوردارند قسم می خورد که استخوانهای پراکنده شده و پوسیده انسانها را جمع خواهد کرد و همه موجودات را با نفخه دوم دوباره زنده خواهد گردانید و به حساب و کتاب ایشان رسیدگی خواهد نمود و به تناسب اعمالشان پاداش و مکافات خواهد داد.

مولانا گفت:

مانند چار مرغ خلیل از پی فنا	در دعوت بهار بین امثال گل
گل آنجهانی است نگنجد در این جهان	در عالم خیال چه گنجد خیال گل
زنده کنند و باز پروبال نودهند	هر چند برکنید شما پروبال گل

بَلَىٰ قَدَرِينَ عَلَىٰ أَنْ تُسَوَّىٰ بَنَانُهُ، ﴿٤﴾

بلی. قادریم بر اینکه سرانگشتان او را هموار کنیم. (۴)

بَلَىٰ قَدَرِينَ عَلَىٰ أَنْ تُسَوَّىٰ بَنَانُهُ،

بلی جواب فعل است - قَدَرِينَ: حال - تُسَوَّى: فعل مضارع - فاعل (نحن) - بَنَانُهُ: مفعول به

چنین نیست که ما قادر نباشیم بر اینکه سرانگشتان او را هموار کنیم. بلکه ما توانائیم که استخوانهای پوسیده و پراکنده شده او را گرد آوریم و حتی سرانگشتان او را با وجود کوچک بودن و لطافت داشتن آن جمع کنیم چونکه بوسیله خطوط سرانگشتان انسان از یکدیگر باز شناخته شود پس چه برسد به جمع آوری و بوجود آوردن استخوانهای بزرگ پوسیده و پراکنده شده!

چنانچه شیخ اجل سعدی در بوستان گفت:

روان و خرد بخشید و هوش و دل
نگر تا چه تشریف دادت ز غیب
که ننگ است ناپاک رفتن به خاک
اگر مردی، از سربدر کن منی
به صنع الهی به هم در فکند
که انگشت بر حرف صنعش نهی
که چند استخوان پی زد و وصل کرد
نشاید قدم برگرفتن ز جای
که گل مهره چون تو پرداخته است
زمینی در و سیصد و شصت جوی
اگر عاقلی، در خلافتش مکوش

بدیعی که شخص آفریند ز گل
ز پشت پدر تا به پایان شیب،
چوپاک آفریدت، بهش باش و پاک
نه در ابتدا بودی آب منی؟
ببین تا یک انگشت از چند بند،
پس آشفتنی باشد و ابله‌ی
تامل کن از بهر رفتار مرد
که بیگردش کعب و زانوی و پای
دو صد مهره بر یکدیگر ساخته است
رگت بر تن است ای پسندیده خوی
ترا آنکه چشم و دهان داد و گوش

بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ ۝ (۵)

بلکه می خواهد آدمی که معصیت کند در زمانی که پیش روی وی است. (۵)

بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ ۝

يُرِيدُ: فعل مضارع - الْإِنْسَانُ: فاعل

بلکه آدمی می خواهد که دروغ گوید و معصیت کند در زمانی که پیش روی اوست یعنی این شخص بر این نیست که نداند که خداوند قادر نیست که مرده را زنده کند. اما می خواهد که به باطل و فسق و فجور روی آورد. همیشه در انجام کارهای زشت و ناپسند اقدام کند و همیشه توبه را بتاخیر می گذارد. و وعده می دهد که ناگاه مرگ به سراغ او می آید و او را با همان معصیت می میراند این همه ناباوری بجهت آن است که هر چه فرمایش دارد از بعث و نشور و حساب و کتاب و همه احوال قیامت دروغ شمرده که ناگهان در گردابی چنین هایل داخل می شود که در آمدن نتواند.

يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَمَةِ ۝ (۶)

می پرسد که روز رستاخیز چه وقت می رسد؟ (۶)

يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَمَةِ ۝

يَسْأَلُ: فعل مضارع - فاعل (هو) - أَيَّانَ: مفعول فیه، خبر مقدم - يَوْمُ: مبتدا موخر

کافران از روی استهزاء می پرسند که روز قیامت کی خواهد بود؟

در حدیث شریف در صحیح البخاری در باب وقوع و نشانه های قیامت چنین آمده است که بخشی از آن را در اینجا بعنوان مثال ذکر می کنیم.

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «تا آنوقت قیامت نمی شود که دو گروه کلان- در حالیکه دعوت هر دوی شان یکی است- بجان یکدیگر افتاده و جنگ عظیمی بین شان رخ دهد. و تا آنوقت قیامت نمی شود که مردمان دغل کار و کذابی که در حدود سی نفر می باشند، پیدا گردیده و هر کدام ادعای نبوت نمایند.

و آنوقت (قیامت نمی شود) که مردم در ساختن بناها از حد بگذرند. و تا آنوقت (قیامت نمی شود) که آفتاب از طرف مغرب طلوع نماید، و هنگامیکه از طرف مغرب طلوع نموده و مردم آنرا مشاهده نمایند، همگی ایمان خواهند آورد، ولی این وقتی است که: (کسیکه قبلاً ایمان نیاورده، و در ایمان خود، کار نیکی را انجام نداده باشد، این ایمان برایش فایده نخواهد داشت).

فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ ﴿٧﴾

پس آن هنگام که چشم ها خیره شود. (۷)

فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ

فَإِذَا: مفعول فيه - بَرِقَ: فعل ماضی - الْبَصَرُ: فاعل

و آن زمانیکه چشم های انسان در هولناکی و ترسناکی قیامت خیره شود چون زمانی که برق را ببیند از شدت ترس و حیرت چشم هایش خیره می شود و در اینجا نیز زمانی که هولناکی عجیب روز رستاخیز را ببینند از دیدن آن بهت زده و دهشت زده می شوند.

وَخَسَفَ الْقَمَرُ ﴿٨﴾

و ماه تیره گردد. (۸)

وَخَسَفَ الْقَمَرُ

خَسَفَ: فعل ماضی - الْقَمَرُ: فاعل

و ماه تیره گردد و نورش گرفته شود.

وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ﴿٩﴾

و خورشید و ماه یکجا جمع کرده شوند. (۹)

وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ

جُمِعَ: فعل ماضی مجهول - الشَّمْسُ: نایب فاعل - الْقَمَرُ: معطوف

در آن روز خورشید و ماه هر دو یکجا جمع کرده شوند و به دریا افکنده شوند دیگر شب و روزی در کار نخواهد بود. در حدیث شریف از ابوهریره رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: آفتاب و مهتاب در روز قیامت با هم جمع می شوند.

يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَقَرُّ ﴿١٠﴾

انسان آن روز گوید گریزگاه کجاست؟ (۱۰)

يَقُولُ الْإِنْسَنُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ

يَقُولُ: فعل مضارع - الْإِنْسَنُ: فاعل - يَوْمَئِذٍ: مفعول فيه - أَيْنَ: مفعول فيه، خبر مقدم - الْمَفَرُّ: مبتدا موخر در آن روز یعنی قیامت که با نضحه‌ی دوم انسانها آغاز می‌گردد. آن روز انسان از دیدن شدت عقوبت می‌گوید: گریزگاه کجاست و سمت گریز از کدام طرف است؟ غافل از اینکه راه گریز از هر سمت بسته شده است. در حدیث شریف آمده است که: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مردمان در روز قیامت چنان عرق می‌کنند که عرق شان در روی زمین تا هفتاد ذرع پیش رفته و آنقدر بالا می‌آید که تا گوشه‌هایشان می‌رسد.

كَلَّا لَا وَزَرَ

هرگز، پناهگاهی نیست. (۱۱)

كَلَّا لَا وَزَرَ

لای نفی جنس - وَزَرَ: اسم لای نفی جنس - خبر لای نفی جنس محذوف در آن روز برای کافران پناهگاهی نیست که بتوانند از هیبت و عقوبت آن روز به آن پناه برند تا ایشان را از مواخذه و حساب و کتاب معاف گرداند و از عذاب دوزخ نجات دهد. مولانا گفت:

بانگ می‌آمد ز غیرت بنر شجسر چشمشان بستیم کلاً لا وزر

إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ

آن روز قرارگاه نزد پروردگار است. (۱۲)

إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ

إِلَىٰ رَبِّكَ: جار و مجرور خبر مقدم - الْمُسْتَقَرُّ: مبتدا موخر آن روز قرارگاه و محل بازگشت در دست و قدرت خدای تعالی است که جای هر یک از خلق را به مشیت خود از اهل بهشت یا دوزخ مقرر نماید.

يُنَبِّئُ الْإِنْسَنُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ

آن روز ایشان را از آنچه جلوتر فرستاده و یا بازپس داشته است خبر دهند. (۱۳)

يُنَبِّئُ الْإِنْسَنُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ

يُنَبِّئُ: فعل مضارع مجهول - الْإِنْسَنُ: نایب فاعل - قَدَّمَ: فعل ماضی - فاعل (هو) در آن روز از آنچه جلوتر فرستاده یا بازپس داشته خبر داده می‌شود در آن روز نیکوکار و بدکار آنچه از کارهای خیر و یا شر انجام داده اند آگاه ساخته می‌شوند.

حافظ گفت:

صالح و طالح متاع خویش نمودند تا که قبول افتد و که در نظر آید
بلبل عاشق تو عمر خواه که آخر باغ شود سبز و شاخ گل ببر آید

شیخ الاسلام عبدالله انصاری قدس سره فرموده که گناه از پیش فرستی بجرأت و مال از پس بگذری بحسرت گناه را به توبه نیست کن تا نماند و مال را بصدقه پیش فرست تا بماند.

گر فرستی زپیش به باشد که بحسرت زپس نگاه کنی

بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ ﴿١٤﴾

بلکه انسان بر نفس خود (به کار خود) بیناست. (۱۴)

بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ

الْإِنْسَانُ: مبتدا - بَصِيرَةٌ: خبر

بلکه آدمی بر نفس و بر عمل و بر احوال و اقوال و افعال خود آگاه و بیناست آنچه که از عبادات و کارهای خیر انجام داده و یا از افعال شر و معصیتی که کرده آگاه است می داند که در دنیا کافر و منکر و بدکار بوده و در عقبی می داند که از فعل بد چه آورده چونکه در عالم برزخ جایگاهشان صبح و شام از اهل بهشت باشد و یا اهل دوزخ به ایشان نشان داده می شود. در حدیث شریف آمده است که: از عبدالله بن عمر رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هنگامیکه انسان می میرد، جایگاهش صبح و شام برایش نشان داده می شود، اگر از اهل بهشت باشد از بهشت، و اگر از اهل دوزخ باشد از دوزخ».

وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ ﴿١٥﴾

اگر چه عذرهای خود را در میان آورد. (۱۵)

وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ

أَلْقَى: فعل ماضی - فاعل (هو) - مَعَاذِيرُهُ: مفعول به

اگر چه عذرهای خود را القا کند یعنی هر چند بر گناه خود عذر انگیزد و آنچه مقدر است در دفع آن چاره اندیشی کند خود او گواه عذرهای خود خواهد بود و عذرهای دروغین و حیل های باطل خود را خواهد دانست. بیت:

چه چندین عذر انگیزی و چندین حیل ها سازی

چو می دانم که می دانی و می دانی که می دانم

ابن عباس رضی الله عنه فرموده که چون جبرئیل علیه السلام بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و حی می خواند آن حضرت به زبان خود با وی می خواند تا فراموش نکند آیه آمد که:

لَا تَحْزَنْ بِهِ لِسَانُكَ لَتَعْجَلَ بِهِ ﴿١٦﴾

زبان خویش را بخاطر عجله برای خواندن قرآن حرکت مده. (۱۶)

لَا تُخْرِكَ يَدَاكَ لِتَعْجَلَ بِهِ

لَا تُخْرِكَ: فعل مضارع مجزوم - فاعل (انت) - لِتَعْجَلَ بِهِ: مفعول به گفته اند این آیت منسوخ است:

ای پیغمبر ﷺ زبانت را برای بازخوانی وحی بخاطر عجله در خواندن نجبان و حرکت مده. صبر کن تا اینکه جبرئیل علیه السلام از خواندن آن فارغ شود سپس تو در بازخوانی آن بکوشی چونکه حضرت رسول الله ﷺ نسبت به شنیدن وحی و حفظ و نگهداری آن بسیار حریص بود و در تلاش این بود که هنوز جبرئیل از خواندن آن فارغ نشده بود شروع به جنباندن لبها و زبان خود می کرد این بود که این آیت نازل شد. «و زبانت را به بازخوانی قرآن که در آن عجله داری نجبان».

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از فاطمه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ بگوشم گفتند که «جبرئیل هر سال قرآن را برایم یک بار تکرار می کرد، ولی امسال دو بار تکرار کرد، و فکر نمی کنم جز اینکه اجلم رسیده است سبب دیگری داشته باشد».

از ابن مسعود روایت است که گفت: هفتاد و چند سوره قرآن را از دهان خود پیغمبر خدا ﷺ شنیدم.

إِنَّا عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ (۱۷)

هر آینه گردآوری و بازخوانی قرآن بر عهده ی ماست. (۱۷)

إِنَّا عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ

عَلَيْنَا: جار و مجرور خبر. إِنَّا مقدم - جمع: اسم. إِنَّا مؤخر

بدرستی که گردآوردن قرآن و بازخوانی و حفظ و نگهداری آن در دل تو بعهده ماست تا تو آنرا یادگیری و تلاوت کنی آنرا. البته دیگران سوی رسول خدا ﷺ نباید آنرا بیشتر تکرار کنند تا در دل خود بصورت حفظ آنرا نگه دارند. در حدیث شریف آمده است که: از ابن عمر رضی الله عنهما از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند:

«قاری قرآن مانند صاحب شتری است که او را بسته است، اگر همانطور او را نگهدارد، نزدش خواهد ماند، و اگر او را رها کند، از نزدش خواهد رفت».

فَإِذَا قَرَأَهُ فَأَنبَحْهُ وَقُرْآنَهُ (۱۸)

پس آن هنگام آن را بخوانیم از خواندن آن پیروی کن. (۱۸)

فَإِذَا قَرَأَهُ فَأَنبَحْهُ وَقُرْآنَهُ

قَرَأَهُ: فعل ماضی - (نا) فاعل - ه: مفعول به

پس چون آنرا بخوانیم از خواندن آن پیروی کن و در آن تأمل کن. در حدیث شریف آمده است که:

از ابو موسی رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «قرآن را تکرار نمائید، قسم به ذاتیکه جانم در دست او است که قرآن از شتری که زانو بند شده است گریزان تر است».

ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ ﴿١٩﴾

سپس براستی بیان آن بر عهده ماست. (۱۹)

ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ

عَلَيْنَا: جار و مجرور خبرِ إِنَّ - بیان: اسمِ إِنَّ

بدرستی که برماست بیان و روشن کردن مسائل قرآن که عبارت از احکام و حلال و حرام و ... که ما آنرا مشروع گردانیده ایم.

كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ ﴿٢٠﴾

نه هرگز! بلکه (ای کافران) شما دنیا را دوست می دارید. (۲۰)

كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ

تُحِبُّونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - الْعَاجِلَةَ: مفعول به

حاشا و کلا، هرگز چنین نیست که شما می پندارید و دلایل قیامت کافی نمی دانید بلکه شما این دنیای زودگذر را دوست دارید، و خوشگذرانیها و لذتهای این دنیا را می پسندید. در گلستان شیخ سعدی آمده که: جان در حمایت یک دم است و دنیا وجودی میان دو عدم؛ دین بدینا فروشان خرند، یوسف بفروشدند تا چه خرند؟ الم اعهد الیکم یا بنی آدم اَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ^۱.

وَنَذَرُونَ الْآخِرَةَ ﴿٢١﴾

و آخرت را فرو می گذارید. (۲۱)

وَنَذَرُونَ الْآخِرَةَ

وَنَذَرُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - الْآخِرَةَ: مفعول به

و آخرت را ترک می کنید یعنی کار دنیا و لذت دنیوی شما را از کار آخرت باز می دارد البته نعمتهای دنیا فانی است و نعمتهای آخرت باقی است.

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ ﴿٢٢﴾

در آن روز چهره هایی خندان و خرم باشد. (۲۲)

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ

^۱ - ای فرزندان آدم آیا با شما پیمان نبستم (یعنی همانا پیمان بستم، استفهام تقریری) که ابلیس را نپرستید که وی دشمن آشکار شماست.

وَجْوه: مبتدا - نَاضِرَةٌ: نعت - ناظره در آیه بعدی خبر

در آن روز یعنی روز رستاخیز چهره‌های انبیاء و مومنان روشن و خندان و تابان باشد در حدیث شریف آمده است که:

از سهل بن سعد رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند:

«خیلی از امت من (به بهشت) داخل خواهند شد، تا وقتی که آخرین فرد آنها داخل نگردد اولین فرد آنها داخل نمی‌گردد، روی آنها مانند ماه شب چهارده است.»

إِلَى رَيْهَا نَاطِرَةٌ ﴿٢٣﴾

نظر کننده به سوی پروردگار خود می‌نگرند. (۲۳)

إِلَى رَيْهَا نَاطِرَةٌ

نَاطِرَةٌ: خبر از برای وجوه - بین ناضره و نَاطِرَةٌ جناس خطی (ناقص) وجود دارد.

آن بهشتیان در حال نظر کننده به سوی پروردگار خود می‌نگرند. ابن عمر رضی الله عنه گفت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که فروترین اهل بهشت آنکس است که به باغها و نعمتها و کنیزکان خود تا هزار ساله راه به آنان می‌نگرند. و گرامی‌ترین آنان کسانی هستند که صبح و شام به سوی پروردگار خود می‌نگرند در حدیث شریف آمده است که:

از عباده بن صامت رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «کسی که لقاء الله را دوست داشته باشد، خداوند متعال هم لقاءش را دوست می‌دارد، و کسی که از لقاء الله بدش بیاید، خداوند هم از لقاء آن شخص بدش می‌آید.

گفته‌اند مومن مثل باز است باز را چون بگیرند و خواهند که شایسته دست شاه گردد مدتی چشم او بدوزند بندی بر پایش نهند در خانه تاریک باز دارند از جفتش جدا کنند یک چندی بکار سنگینش مبتلا کنند تا ضعیف و نحیف گردد و وطن خویش فراموش کند آنگاه بعاقبت، چشمش بگشایند شمع پش وی بیفروزند طبلی از بهر وی بزنند طعمه گوشت پیش وی نهند و دست شاه مقرر وی سازند با خود گوید در کل عالم کرا بود این کرامت مراست شمع پیش دیده‌ی من آواز طبل نوای من گوشت مرغ طعمه‌ی من دست شاه جای من بر مثال این حال چون خوانند که بنده‌ی مومن را حله خلعت پوشانند و شراب محبت نوشانند و با وی همین معامله کنند مدتی در چهار دیوار لحد بازدارند گیرایی از دست و روایی از قدم بستانند بینایی از دیده بردارند روزگاری برین صفت بگذارند.

سنایی غزنوی در حدیقه الحقیقه در این باب آورده که:

باز را چون زبیشه صید کنند	گردن و هردو پاش قید کنند
هر دو چشمش سبک فرو دوزند	صید کردن و را بیاموزند
خود زاغیاری و عاده باز کنند	چشم از آن دیگران فراز کنند
اندکی طعمه را شود راضی	یاد نارد ز طعمه‌ی ماضی

باز دارش زخود پیاده کند	گوشه چشم او گشاده کند
تا همه باز دار را بیند	خلق بر باز دار نگزیند
زو ستاند همه طعام و شراب	نرود ساعتی بی او در خواب
بعد از آن برگشایدش یک چشم	برضا بنگرد درونه بخشم
از سر رسم و عاده بر خیزد	با دگر کس بطبع نامیزد
بزم و دست ملوک را شاید	صدیگه را بدو بیاراید
چون ریاضت نیافت وحشی ماند	هر که دیدش ز پیش خویش براند
بی ریاضت نیافت کس مقصود	تا نسوزی ترا چه بید و چه عود

آنگه ناگاه طبل قیامت بزند بنده از خاک لحد سر بر آرد چشم بگشاید نور بهشت بیند دنیا فراموش کند شراب وصل نوش کند بر مائدهی خلد بنشیند چنانچه آن باز چشم باز کند خود را بر دست شاه بیند بندهی مومن چشم باز کند خود را قصد صدق بیند سلام ملک شنود دیدار ملک بیند میان طوبی و زلفی و حسنی شادان و نازان در جلال و جمال حق بیند هر کس به بهشت آرزویی دارد عاشق جز آرزوی دیدن دیدار ندارد پیر طریقت شیخ خواجه عبدالله گفت بهره‌ی عارف در بهشت سه چیز است سماع و شراب و دیدار، سماع را گفت: فهم فی روضه یحیرون^۱، شراب را گفت: و سقیاهم ربهم شراباً طهوراً^۲، دیدار را گفت: وجوه یومئذ ناضره الی رها ناظره^۳ سماع بهره‌ی گوش، شراب بهره‌ی لب، دیدار بهره‌ی دیده. سماع وجدان را، شراب عاشقان را، دیدار محبان را.

وُجُوهُ یَوْمَئِذٍ بِآسِرَةٍ ﴿۲۴﴾

و نظر کننده اند به سوی پروردگار خود با چهره‌های درهم کشیده. (۲۴)

وُجُوهُ یَوْمَئِذٍ بِآسِرَةٍ

وُجُوهُ: مبتدا- خبر در آیه بعدی آمده است.

و در آن روز چهره‌ها ترش‌رو و تاریک و درهم کشیده باشند یعنی روی‌های منافقان و مشرکان.

تَنْظُرُ أَنْ يَفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ ﴿۲۵﴾

انتظار برند که بر آنان بلایی بزرگ در رسد. (۲۵)

تَنْظُرُ أَنْ يَفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ

تَنْظُرُ: فعل مضارع- فاعل (هی)، خبر وُجُوهُ

^۱ - ایشان را در مرغزاری شاد می‌دارند- الروم/ ۱۵

^۲ - و بیاشامند ایشان را خداوند ایشان شرابی پاک- الانسان/ ۲۱

^۳ - رویه‌است آن روز از شادی تازه به پروردگار خود نظر کننده- القیامه / ۲۳

آنان انتظار آنرا می برند که به بلائی بزرگ و کمر شکن گرفتار می شوند گوئی آن عذاب از بس شگرف و بزرگ است، فقرات پشت را می شکنند.

كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ ﴿٢٦﴾

نه هرگز! وقتی جان بگلو رسد. (۲۶)

كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ

بَلَغَتِ: فعل ماضی - فاعل (هی) - التَّرَاقِيَ: مفعول به

نخیر چنین نیست که آنان گمان می برند. هنگامیکه جان به گلو برسد و زندگی دنیوی به واپسین لحظات عمر خود برسد و روح به استخوانهای سینه و گردن رسد آن وقت به ایشان گفته می شود که:

وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ ﴿٢٧﴾

گفته می شود افسونگر کیست؟ (۲۷)

وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ

مَنْ: مبتدا - رَاقٍ: خبر

و به ایشان گفته شود که چه کسی افسونگر است؟ یا چه کسی برای او پزشکی و یا دعاء می تواند بکند تا او را از آن اجل که در حال قبض روح اوست نجات دهد؟

وَوَظَنَ أَنَّهُ الْفَرَاقُ ﴿٢٨﴾

و بدانست که هنگام فرقت است. (۲۸)

وَوَظَنَ أَنَّهُ الْفَرَاقُ

ه: اسم ان - الْفَرَاقُ: خبر ان

و یقین دانست که زمان جدایی است. جدایی روح از جسم و جدایی از زندگی دنیوی به عالم آخرت و جدایی از مال و زن و فرزندان است در مرصاد العباد نجم الدین رازی آمده که:

در این مدت که روح را بر آستانه‌ی عزت باز دارند، و به شکنجه فراق و درد اشتیاق مبتلا کنند، دیوانگی پروانگی در او پدید آید. چون شمع جمال صمدیت در تجلی آید، روح پروانه صفت پر و بال بگشاید، جذبات اشعه‌ی شمع، هستی پروانه برآید، پرتو نور تجلی وجود پروانه را به تحلیل صفات شمعی بیاراید. زبانه شمع جلال احدیت چون شعله برآرد، یک کاه در خرمن پروانه‌ی روح بنگذارد.

اینجا نور جمال صمدی روح گردد. اگر آن جان باخته شد، اینک جانی که باخته نشود! عتبه‌ی عالم فناست، و سر حد عالم بقا. بعد از این کار تربیت روح به تحلیل جذبات الوهیت مبدل شود، اکنون یک نفس از انقاس او به معامله ثقلین برآید.

وَالنَّفْسُ السَّاقُ بِالسَّاقِ ﴿٢٩﴾

و یکساق به ساق دیگر می پیچد. (۲۹)

وَالْتَفَتَ السَّاقُ بِالسَّاقِ

الْتَفَتَ: فعل ماضی - السَّاقُ: فاعل

در آن هنگام از هول و ترسناکی مرگ ساق پاهای او به ساق دیگری می پیچد یعنی هر دو پایش خشک می شوند و از حرکت باز می مانند و آن گاه ساق پاهای او را در کفن می پیچند که روزی با آن پاها به همه جا می رفت و سیر می کرد دیگر خشک گشته است و در حالیکه جسد او را در لحد می اندازند و فرشتگان روحش را به جایگاه خود می برند و آنگاه عذاب قبر بر او فرو می آید.

چنانچه در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از براء بن عازب رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «هنگامیکه مسلمان در قبرش نشاندۀ شود (دو ملک) نزدش آمده، و در این وقت شهادت می دهد که (لا اله الا الله، و اشهد ان محمداً رسول الله، و این همان قول خداوند متعال است که می فرماید: (خداوند کسانی را که ایمان آورده اند، بر قول ثابت، استوار نگه میدارد).

از ابو ایوب رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله هنگامیکه آفتاب هموار گردیده بود (از خانه) برآمده و آوازی را شنیدند، فرمودند: «این شخص یهودی است که در قبرش عذاب می گردد». و باز از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بطور دائم دعا می کردند که: «اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر، و من عذاب النار، و من فتنه المحیا و الممات، و من فتنه المسيح الدجال».

إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ ﴿٣٠﴾

آن روز روان کردن به سوی پروردگار است. (۳۰)

إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ

إِلَى رَبِّكَ: جار و مجرور خبر مقدم - الْمَسَاقُ: مبتدا مؤخر

آن روز بازگشت به سوی پروردگار است. کاشفی گفت: به سوی جزای پروردگار تو همه کس را آرزوی بازگشت باشد.

فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى ﴿٣١﴾

پس نه باور داشت آدمی و نه نماز گزارد. (۳۱)

فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى

صَدَقَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - لَا صَلَّى: فعل ماضی - فاعل (هو)

پس آدمی نه آن روز قیامت را باور کرد و نه نماز به جای آورد یعنی پیغمبر و قرآن و روز رستاخیز را باور نداشت گفته اند که ابوجهل و امثال او قرآن را و پیغمبر را تکذیب کرد و از دادن زکات بمال پیروی ننمود و از برای خدا نماز نپا نکرد.

وَلٰكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى ﴿٣٢﴾

ولی تکذیب کرد و روی گردان شد. (۳۲)

وَلٰكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى

كَذَّبَ: فعل ماضی - فاعل (هو) تَوَلَّى: فعل ماضی - فاعل (هو)

بلکه رسالت پیغمبر ﷺ و قرآن را تکذیب کرد و از اطاعت و ایمان روی گردان شد و از راه حق و راست برگشت و گمراهی را پیش گرفت.

ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰٓ اٰهْلِهٖۤ يَمُطِّۢۡۢۢۢ ﴿٣٣﴾

آنگاه خرامان به سوی اهل خانواده‌ی خود رفت. (۳۳)

ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰٓ اٰهْلِهٖۤ يَمُطِّۢۡۢۢۢ

ذَهَبَ: فعل ماضی - فاعل (هو) يَمُطِّۢۡۢۢۢ: فعل مضارع - فاعل (هو)

پس به سوی اهل خانواده خود بازگشت و افتخار کرد که من چنین کاری کرده‌ام یعنی تکذیب کردم و از فرمان او روی برگردانده‌ام.

اَوَّلٰی لَكَ فَاَوَّلٰی ﴿٣٤﴾

و ای بر تو پس وای بر تو. (۳۴)

اَوَّلٰی لَكَ فَاَوَّلٰی

مبتدا محذوف - اَوَّلٰی: خبر - مبتدا محذوف - اَوَّلٰی: خبر

وای بر تو پس وای بر تو که چنین افتخار نابجایی و ناروایی از خود نشان می‌دهی یعنی ای ابوجهل بر تو مرگ سخت و وحشت زایی سزاوار است با این تکذیب و سزاوار است در قبر گرفتار عذاب دردناک باشی و قبل از بعث و نشور عذاب قبر را تحمل کنی.

ثُمَّ اَوَّلٰی لَكَ فَاَوَّلٰی ﴿٣٥﴾

دیگر بار [می‌گویم] وای بر تو پس وای بر تو. (۳۵)

ثُمَّ اَوَّلٰی لَكَ فَاَوَّلٰی

بار دیگر برای تهدید و وعید می‌گوید: وای بر تو. وای بر تو که تو با این تکذیب کردنت جایگاهت آتش دوزخ است و مستوجب عذاب جاودان هستی.

اَيَحْسَبُ الْاِنْسَانُ اَنْ يُّتْرَكَ سُدًى ﴿٣٦﴾

آیا آدمی می‌پندارد که بیهوده رها کرده شود. (۳۶)

اَيَحْسَبُ الْاِنْسَانُ اَنْ يُّتْرَكَ سُدًى

أَيَحْسَبُ: فعل مضارع - الْإِنْسَنُ: فاعل - أَنْ يَتْرَكَ: فعل مضارع مجهول - (هو) نایب فاعل - سُدَّى: حال
آیا انسان می پندارد که همینطور بحالت مهمل و معطل و ضایع رها کرده شود و دیگر هر اعمالی که انجام دهند بی پاسخ خواهد بود و در مقابل انکار و تکذیبشان معذب نگردند؟ قطعاً حساب و کتابی خواهند داشت و پاداش عقابی به ایشان داده خواهد شد.
در حدیث شریف از عایشه رضی الله عنها آمده است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر کسی که مورد محاسبه قرار گیرد هلاک خواهد شد.

أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى (۳۷)

آیا نطفه از منی نبود که در رحم ریخته می شد. (۳۷)

أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى

اسم کان (هو) يُمْنَى: فعل مضارع مجهول - (هو) نایب فاعل
آیا آدمی از قطره‌ی آبی که از منی در رحم ریخته شده نبوده است؟

ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى (۳۸)

پس خون بسته‌ای شد و خدایش بیافرید و درست اندام کرد. (۳۸)

ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى

(هو) اسم کان - عَلَقَةً: خبر کان - فَخَلَقَ: فعل و فاعل - فَسَوَّى: فعل و فاعل
پس خون بسته‌ای شد یعنی به شکل کرم همانند زالو، سپس خدای تعالی اجزا و اعضای وی را بیافرید و او را به صورت انسان در آورد و روح در وی دمید.

فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى (۳۹)

پس از آن منی دو قسم ماده و نر پدید آورد. (۳۹)

فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى

فَجَعَلَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - الزَّوْجَيْنِ: مفعول به - الذَّكَرَ: بدل
پس از آن منی دو نوع از انسان را پدید آورد. نرینه و مادینه. یعنی مرد و زن را از آن منی که در رحم ریخته می شود پدید آورد.

أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَدِيرٍ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى (۴۰)

آیا چنین خدایی قادر نیست که مردگان را زنده گرداند؟ (۴۰)

أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَدِيرٍ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى

ذَٰلِكَ: اسم کیس- ب: حرف جر زائد- یَقْدِرُ: خبر کیس- یُخِی: فعل مضارع- فاعل (هو)- الْمَوْتُ: مفعول به

آیا چنین خدایی که توانسته است از یک قطره پست و بی ارزش (منی) که در رحم ریخته می شود انسانی پدید آورد قادر نیست مردگان را دوباره زنده گرداند؟

بلی انه علی کل شیء قدیر. بلی خداوند برآستی بر همه چیز قادر و تواناست پس زنده کردن بعد از مرگ برای او کار دشواری نیست یعنی با نفخه صور دوم در روز رستاخیز همگی بپا می خیزند و برای پاسخ دادن بر اعمال نامه خود آماده می شوند.

در حدیث شریف از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «(روزی که مردمان برای پروردگار عالمیان بپا می خیزند) [در این روز] مردم در عرق خود تا دو نرمله ی گوش خود فرو می روند»

سوره الانسان

مجاهد و قتاده گفتند: سوره «انسان» مدنی است و دارای سی و یک آیه است. عطا گفت: این سوره مکی است. حسن و عکرمه گفتند: یک آیه «فاصبر لحکم ربک و ...» به مکه فرو آمده و باقی به مدینه. این سوره به جهت افتتاح آن با بیان آفرینش انسان و بعث وی، انسان نامیده شده است. در این سوره دو آیه به آیه سیف منسوخ است که در جای خود بدان اشاره خواهیم داشت. در فضیلت تلاوت این سوره آورده اند که: «من قرأ «هل اتی» کان جزاؤه علی الله جنه و حريراً»

«کسی که سوره هل اتی را بخواند بر خداوند است پاداش او همان بهشت و جامه ابریشمی». و چون در آفرینش انسان زمان ممتدی پیگر نگاری شده و یا انسان بعد از آفرینش زمین بر روی آن خلق شده این سوره را «دهر» نامیده اند.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا ﴿١﴾

آیا (چنین نیست) زمانی طولانی بر انسان گذشت که چیز قابل ذکری نبود؟ (۱)

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا

آتى: فعل ماضی - حین: فاعل - (هو) اسم کان - شَيْئًا: خبر کان - مَذْكُورًا: نعت

آیا آمده است؟ به معنی بدرستی که آمد (هل استفهام تقریر در معنای قد، حقیقتاً بر انسان مدتی از روزگار گذشته است که چیز قابل ذکری نبود. در اینجا مراد از انسان آدم عليه السلام است که مدت چهل سال بود قبل از دمیدن روح در وی بین طائف و مکه سرگردان بود. در باب داستان آفرینش آدم عليه السلام در مرصاد العباد نجم الدین رازی چنین آمده است:

حق تعالی چون اصناف موجودات می آفرید از دنیا و آخرت و بهشت و دوزخ، وسایط گوناگون بر کار کرد. در هر مقام و منزل کارکنان مختلف قرار داشت. چون نوبت به خلقت آدم رسید گفت: خانه آب و گل آدم من می سازم. این را خودی خود می سازم بی واسطه که در او گنج معرفت تعبیه خواهم کرد. پس جبرئیل را بفرمود که برو از روی زمین یک مشت خاک بردار و بیار. جبرئیل برفت خواست که یک مشت خاک بردارد. خاک سوگند برداد به عزت و ذوالجلالی حق که مرا مبر که من طاقت قرب

ندارم، و تاب آن نیارم. من نهایت بُعد اختیار کرده‌ام تا از سطوت^۱ قهر الوهیت ایمن باشم که قربت را خطر بسیار است.

جبرئیل چون ذکر سوگند شنید به حضرت بازگشت. گفت خداوند تو داناتری، خاک تن در نمی دهد. میکائیل را فرمود تو برو. او برفت همچنین سوگند برداد. اسرافیل را فرمود تو برو همچنین سوگند برداد. بازگشت. حق تعالی عزرائیل را خطاب کرد: تو برو، اگر به طوع رغبت^۲ نیاید به اکراه و اجبار بگیر و بیار. عزرائیل بیامد و به قهر یک قبضه خاک از روی زمین برگرفت. در روایت می آید که از جمله زمین به مقدار چهل ارش خاک برداشته بود. بیاورد آن خاک را میان مکه و طائف فرو کرد. جملگی ملائکه را در آن حالت انگشت تعجب در دندان تحیر مانده که آیا این چه سر است که خاک ذلیل را از حضرت عزت به چند اعزاز می خوانند، و خاک در کمال مذلت و خواری با حضرت عزت و کبرائی چندین ناز و تعزز می کند و این همه حضرت غنا و استغنا با کمال غیرت به ترک او نگفت و دیگری را به جای او نخواند، و این سر با دیگری در میان نهاد!

الطاف الوهیت و حکمت ربوبیت به سر ملائکه فرو می گفت: « شما چه دانید که ما را با این مشتی خاک از ازل تا ابد چه کارها در پیش است؟ »

روزی چند صبر کنید تا من بر این مشت خاک دستکاری قدرت بنمایم، و زنگار ظلمت از چهره‌ی آینه فطرت او بزدایم. تا شما در این آینه نقشهای بوقلمون ببینید. اول نقشی آن باشد که همه را سجود او باید کرد. یعنی همه باید او را سجده کنید.

پس از ابر کرم باران محبت بر خاک آدم بارید، و خاک را گل کرد و به ید قدرت از گل دل کرد، و در دل چندین شور و فتنه حاصل کرد.

حافظ گفت:

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند

جمله ملاء اعلی کروی و روحانی در آن حالت متعجب وار می نگریستند، که حضرت جلت به خداوندی خویش در آب و گل آدم چهل شبانروز تصرف می کرد، و چون کوزه گر که از گل کوزه خواهد ساخت آن را به هر گونه می مالد و بر آن چیزها می اندازد، گل آدم را در تخمیر انداخته، و در هر ذره‌ای از آن گل دلی تعبیه می کرد، و آن را به نظر عنایت پرورش می داد. و حکمت ازلی با ملائکه می گفت: شما در گل منگرید، در دل نگرید.

در بعضی روایات آن است که بمدت چهل هزار سال در میان مکه و طائف با آب و گل آدم از کمال حکمت دستکاری قدرت می رفت. و بر بیرون و اندرون او مناسب صفات خداوندی آینه ها بر کار می نشاند، همچنین چهل هزار سال قالب آدم میان مکه و طائف افتاده بود، و هر لحظه از خزائن مکنون غیب گوهری دیگر لطیف و جوهری دیگر شریف در نهاد او تعبیه می کردند، تا هر چه از

^۱ - سطوت: حمله، قهر و غلبه
^۲ - بطوع رغبت: از روی میل

نفایس خزاین غیب بود جمله در آب و گل آدم دفین کردند. چون نوبت به دل رسید گل آدم را از ملاط بهشت بیاوردند، و به آب حیات ابدی بسرشتند، و به آفتاب سبزد و شصت نظر پیروردند.

با آن نگار کار من آن روز او فتاد کآدم میان مکّه و طائف فتاده بود!

هر چند که ملائکه در آدم تفرس و جستجو می کردند نمی دانستند که این چه مجموعه ای است. تا ابلیس یکبارگی گرد او طواف می کرد و بدان یک چشم اعرانه بدو در می نگریست. دهان آدم گشاده دید. گفت: باشد که این مشکل را گره گشایی یافتم، تا من بدین سوراخ فرو روم بینم چه جایی است؟ چون فرو رفت و گرد آدم برآمد. نهاد آدم عالمی کوچک یافت از هر چه در عالم بزرگ دیده بود در آنجا نموداری از آن دید.

خطاب عزت در رسید که: چون این را تمام راست کنم، و او را بر تخت خلافت نشانم جمله او را سجد کنید.

به حضرت عزت گفتند: «خلافت به کسی می دهی که از او فساد و خون ریختن تولد کند؟»

چرا غی را که ایزد بر فروزد هر آنکس پوف کند ریشش بسوزد

آن ابلیس مغرور سیاه گلیم به فضولی بی اجازت، از دیده به قالب آدم در رفته بود، و به چشم حقارت در ممالک خلافت او نگریسته، و خواسته تا در خزانه ی دل آدم نقبی زند^۱، میسر نشد، او را به تهمت دزدی بگرفتند، و به رسن شقاوت بر بستند. تا وقت سجود جمله ملائکه سجده کردند او نتوانست کرد.

قبض بر آدم مستولی شد، آهی سرد بر کشید. گفتند: «ما ترا از بهر این آه فرستاده ایم!»

بخار آه به بام دماغ او برآمد. در حال عطسه ای بر آدم افتاد، حرکت در وی پیدا شد، دیده بگشود، فراخنای عالم صورت بدید. روشنی آفتاب مشاهده کرد. گفت: «الحمد لله» خطاب عزت در رسید که «یرحمک ربک» ذوق خطاب به جانش رسید. اندک سکونتی در وی پدید آمد.

خطاب می رسید که: ای آدم! در بهشت رو، و ساکن بنشین و چنانکه خواهی می خور و می خسب، و با هر که خواهی انس گیر.

چون وحشت آدم هیچ کم نمی شد، و با کس انس نمی گرفت، هم از نفس او حوا را بیافرید، و در کنار او نهاد، تا با جنس خویش انس گیرد. که انسانها همه از همین آدم عَلَيْهِ السَّلَام حوا آفریده شده اند. که علت بیرون رفتن از بهشت و آمدن به این دنیا و وفات حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام به جهت اطاله کلام به سوره بقره آیه های ۳۴ و ۳۵ و به سوره اعراف آیه های ۱۱ و ۱۹ حواله کرده می شود. اما حدیثی در صحیح البخاری در باب خلقت آدم و ذریه آن آمده که جای تقریر است.

از ابوهریره رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «هنگامیکه خداوند متعال آدم را خلق کرد، طولش شصت ذرع بود، بعد از آن برایش گفت: رفته و به آن گروه ملائکه سلام بده! و گوش کن که جواب سلام ترا چه می گویند؟ و چیزیکه می گویند، مورد پسند تو و ذریه ی تو خواهد بود. آدم عَلَيْهِ السَّلَام

^۱ - نقب زدن: سوراخ کردن، گود کردن

رفته و بر ملائکه سلام داد، و گفت: السلام علیکم، آنها گفتند: السلام علیک و رحمه الله، و آنها (و رحمه الله) را زیاد کردند، و هر کسیکه به بهشت داخل شود، بشکل اولی آدم خلق خواهد شد.

إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴿۲﴾

براستی ما انسان را از نطفه‌ای مخلوط از چند چیز آفریدیم، پس او را شنوا و بینا ساختیم. (۲)

إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا

(نا) اسم ان - خَلَقْنَا : فعل ماضی - (نا) فاعل، جمله خبر ان - الْإِنْسَانَ : مفعول به

بدرستی که ما آدمیان را که اولاد آدم اند از آبی اندک و پست که منی است آفریدیم یعنی از مخلوط شدن منی مرد و زن بعد از مخلوط و آمیزش آن فرزندان آدم را خلق کردیم. پس از امشاج^۱ مرحله اطوار را پشت سر گذراندیم یعنی نطفه به علقه تبدیل شد پس مضغه گردید و سر انجام خلقت انسانها، بهر تقدیر انسان را خلق کردیم تا ایشان را به امر و نهی بیازمائیم. سپس او را شنوا و بینا گردانیدیم تا از مشاهدی دلایل و شنیدن و خواندن آیات بهره‌مند گردد.

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا ﴿۳﴾

ما هر آینه راه را به او نشان دادیم، خواه سپاسدار باشند و یا کفران پیشه. (۳)

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا

(نا) اسم ان - هَدَيْنَاهُ : فعل ماضی - (نا) فاعل - ه : مفعول به

هر آینه ما راه را به او نشان دادیم و هدایت نمودیم و راه درست و راست را از نادرست و گمراهی نشان دادیم و سود و ضرر ایشان به ایشان نمایانیدیم بطوری که با بکارگیری عقل و درایت خود بتواند راه صحیح و درست را برای خود برگزیند و از راه غیر مستقیم و نادرست بپرهیزد و راه ایمان و سعادت را پیش گیرد تا در دنیا و آخرت پیروز و سعادتمند گردد.

إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلًا وَأَغْلَلَآ وَسَعِيرًا ﴿۴﴾

براستی ما برای کافران زنجیرها و غلها و جهنمی آماده کرده‌ایم. (۴)

إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلًا وَأَغْلَلَآ وَسَعِيرًا

(نا) اسم ان - أَعْتَدْنَا : فعل ماضی - (نا) فاعل، جمله خبر ان، سَلَاسِلًا : مفعول به

بدرستی که ما برای کافران و ناگرویدگان زنجیرها و غلها آماده کرده‌ایم که بوسیله آن گردن دوزخیان را به زنجیر بسته به دوزخ کشند و آتشی افروخته پیوسته در آن بسوزند.
در حدیث شریف آمده است که:

^۱ - امشاج: آمیختن نطفه

از ابو موسی رضی الله عنه روایت است که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: « خداوند متعال ظالم را مهلت می دهد. ولی وقتی که او را مورد عذاب قرار داد، از عذابش نمی تواند نجات یابد. راوی می گوید: بعد از آن این آیت را تلاوت نمودند: اگر پروردگارت مردمی را که ظلم کرده اند مورد عذاب قرار دهد، عذابش چنین است، و عذاب (خداوند متعال) سخت دردآور و شدید است.

إِنَّ الْآبَرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَتْ مِرْجَاهَا كَأُفُورًا ﴿٥﴾

براستی نیکوکاران از جامی می نوشند که آمیخته به کافور است. (۵)

إِنَّ الْآبَرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَتْ مِرْجَاهَا كَأُفُورًا

الْآبَرَارَ: اسم إِنَّ - يَشْرَبُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر إِنَّ.

براستی که مومنان صادق و فرمان بردار در آخرت از جام شرابی که آمیختگی آن کافور باشد بپاشامند تا اینکه خنک و شیرین و خوشبو گردد. کافور: چشمه ای است که از آن بندگان خدا می آشامند. مولانا گفت:

چونکه بی این شرب کم داری سکون چون ز ابر آری جدا و زیشربون

عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا ﴿٦﴾

از چشمه ای که بندگان خدا از آن نوشند و آنرا (بهر کجا خواهند) روان کنند. (۶)

عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا

عَيْنًا: بدل - يَشْرَبُ: فعل مضارع - عِبَادُ: فاعل - يُفَجِّرُونَهَا: فعل مضارع - (و) فاعل - ها: مفعول به -

تَفْجِيرًا: مفعول مطلق

آن کافور چشمه ای است که بندگان صالح و نیکوکار و مقرب خداوند از آن می نوشند و آن چشمه را هر جا که بخواهند جاری می کنند جاری کردن آسان. در حدیث شریف آمده است که:

از عبدالله بن عمر رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «حوض من (یعنی: حوض کوثر) به اندازه مسافت یکماه راه است، آب آن از شیر سفید تر و از مشک خوشبوی تر است، صراحی های آن مانند ستارگان آسمان بوده و کسیکه از آن یکبار بنوشد دیگر هیچوقت تشنه نخواهد شد».

يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا ﴿٧﴾

نیکوکاران به نذر وفا کنند و از روزی که شر آن انکار ناپذیر است بیم دارند. (۷)

يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا

يُوفُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - شَرُّهُ: اسم کان - مُسْتَطِيرًا: خبر کان

آن نیکان و بندگان درستکار اگر آنان برای خدای سبحانه تعالی نذر کنند، به نذر خود وفا می کنند. و از روزی که شر آن همه جاگیر است می ترسند و این نذر می تواند چیزی باشد که به جهت رضای

خداوند بر خود واجب می گردانند از جمله - نماز، روز، قربانی یا صدقه و ... در حدیث شریف آمده است که:

از عایشه رضی الله عنها روایت است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسیکه در طاعت خدا نذر کرده است، همان طاعت خدا را انجام دهد، و کسیکه در معصیت خدا نذر کرده است، به معصیت خدا اقدام ننماید».

و در حق وفا کردن به ادای نذر در حدیث شریف دیگر آمده است که:

روایت است که سعد بن عبادہ رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله پرسید: مادرم چیزی را نذر کرده بود، ولی پیش از آنکه به آن نذر وفا نماید وفات نموده، (حالا چه باید کرد؟) فرمودند که: «تو از عوض مادر خود به آن نذر وفا کن».

وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا ﴿٨﴾

و غذا را، با آنکه دوست دارند به مستمند و یتیم و اسیر دهند. (۸)

وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا

يُطْعِمُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - الطَّعَامُ: مفعول به

و آن بندگان درستکار و مقربان خداوند غذا را با وجود دوست داشتنش به مسکین و یتیم و اسیر می دهند با آنکه خود شدیداً بدان نیازمند هستند.

ابن عباس گفت: این آیت در شان امیر المومنین علی رضی الله عنه و فاطمه رضی الله عنها و خاندان وی، فرو آمد. به سبب آن بود که حسن و حسین رضی الله عنهما هر دو بیمار شدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله با جمعی یاران به عیادت ایشان رفت گفتند: یا اباالحسن اگر نذری کنی بر امید عافیت و شفای فرزندان مگر صواب باشد. علی رضی الله عنه نذر کرد که اگر فرزندان مرا ازین بیماری شفا آید و عافیت بود، شکر آن را بخاطر تقرب به خدای عزوجل و طلب رضای او سه روز روزه دارم. فاطمه زهرا رضی الله عنها هم همین نذر کرد، سه روز روزه نذر بر خود واجب کرد. کنیزکی داشتند نام وی فضه بر موافقت ایشان همین نذر کرد. پس رب العالمین ایشان را عافیت و صحت داد، و ایشان به وفاء نذر باز آمدند و روزه داشتند، و مختصر طعامی که داشتند، جمله به یتیم دادند و خود گرسنه خفتند. و دیگر روز آن طعام که مانده بود به اسیر دادند و هیچ طعام نخوردند و بر گرسنگی صبر کردند و آن ماحضری که بود ایشار کردند، مرد درویش را و یتیم را و اسیر را، تا رب العالمین در شان ایشان این آیت فرستاد.

«وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا» اما سعید بن جبیر گفته است که قشیری برایش حکایت کرده که این آیه در شأن مطعم بن ورقا انصاری نازل شده است که وی نذری کرد و به نذرش وفا نمود. و گفته شده است: در باره ی کسانی نازل شده است که سرپرستی اسیران بدر را به عهده داشته اند و آنان هفت نفر از مهاجرین بودند و عبارتند از:

ابوبکر صدیق، عمر فاروق، علی مرتضی، زبیر عوام، عبدالرحمن بن عوف، سعید بن ابی وقاص و ابو عبیده بن جراح رضی الله عنهم

و مقاتل گفته است: که در باره‌ی شخصی از انصار فرود آمده است. این مردویه از ابن عباس روایت کرده است که این آیه در شأن علی بن ابی طالب و فاطمه دختر رسول خدا ﷺ فرود آمده است. قرطبی می‌گوید: صحیح آن است که این آیه در باره‌ی همه‌ی نیکوکاران و خیرخواهان نازل شده است. و اما داستانی که نقاش و ثعلبی و قشیری و برخی دیگر از مفسرین در باره‌ی حضرت علی و فاطمه و کنیز آنان - فضه - در مورد بیماری حضرت حسن و حسین ﷺ نقل کرده‌اند و در آن از نذر حضرت علی و دادن قرص‌های نان افطاری به مسکین و یتیم و اسیر، سخن گفته‌اند و وانمود کرده‌اند که به مدت سه روز اهل بیت حضرت علی ﷺ هیچ طعامی نخوردند، این داستان سراپا جعلی و دروغ است. قرطبی گفته است: «لا یصح و لا یثبت» و ترمذی حکیم ابو عبدالله در انوار الاصول گفته است: «فهذا حدیث مزوق مزیف» این حدیثی است که سراپا جعلی و بافته شده است.^۱

إِنَّمَا نُنْطِئُكُمْ لُؤْمَةً إِلَهٌ لَا نُزِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا ﴿٩﴾

و گویند ما شما را فقط برای طلب رضای خدا غذا می دهیم و از شما پاداشی و سپاسی نمی خواهیم. (۹)

إِنَّمَا نُنْطِئُكُمْ لُؤْمَةً إِلَهٌ لَا نُزِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا

نُطِئُكُمْ: فعل مضارع - کم: مفعول به - فاعل (نحن)

باز در صفت آن بندگان صالح و نیکوکار و مقرب خداوند جل جلاله است که می‌گوید: در دل خود با خود می‌گویند ما شما را فقط بخاطر طلب رضا و خشنودی خداوند طعام می دهیم. و در مقابل این بخشش از شما انتظار پاداش و یا عوض نداریم. مزد ما با خداست. و در مقابل این احسان از شما مزدی و یا سپاسی نمی خواهیم زیرا که در احسان منت نهادن و توقع جزا داشتن از اجر ثواب بکاهد.

هر چه دهی می ده و منت منه	و آنچه به منت دهی آن خود مده
منت و مزدی که در احسان بود	وقت جزا موجب نقصان بود

چنانچه خدای تعالی فرمود:

«یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی»^۲

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید صدقات خود را با منت و ایذاء باطل نکنید»

إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَتَطِرًا ﴿١٠﴾

براستی ما از پروردگار خود از روز گرفته (عبوس) هراسناکیم. (۱۰)

إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَتَطِرًا

^۱ - نگا: الجامع الأحکام القرآن (قرطبی) جلد ۱۰ ص ۹۴-۹۷ المنشور فی التفسیر المأثور. جلد ۶ ص ۴۸۵

^۲ - سوره بقره، آیه ۲۶۴

(نا) اسمِ انّ - تَخَافُ: فعل مضارع - فاعل (نحن)، جمله خبرِ انّ - یَوْمًا: مفعول فيه - عَبُوسًا: نعت - فَطَطَّرَیْرًا: نعت

و باز همان بندگان درستکار و صالحان خداوند می گویند. هر آینه ما از پروردگارمان از روزی که هراسناک و گرفته و عبوس است ترسناکیم. آن روز روز بسیار سخت و هولناک و تاریک و ترسناک است.

فَوْقَهُمْ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّهْم نَصْرَهُ وَسُرُورًا ﴿۱۱﴾

پروردگارشان از شر این روز نگاهشان داشت و به ایشان شادابی و خوشحالی ارزانی داشت. (۱۱)

فَوْقَهُمْ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّهْم نَصْرَهُ وَسُرُورًا

فَوْقَهُمْ: فعل ماضی - هم: مفعول به - لفظُ اللَّهِ: فاعل - شَرَّ: مفعول به ثانی - الْيَوْمِ: بدل پس خداوند بخاطر اعمال نیکشان ایشان را از شر آن روز هولناک و بسیار سخت نگهداشت زیرا بخاطر طلب رضای خدا بر بندگان نیازمند یعنی مسکین و یتیم و اسیر غذا می دادند. از روز هراسناک نگهداشت بلکه بجای عبوس و چهره‌ی گرفته که در چهره‌های کافران در آن روز مشاهده می شود به ایشان شادابی و خوشحالی ارزانی داشت.

وَجَزَّيْنَهُمَا صَبْرًا جَنَّةً وَحَرِيرًا ﴿۱۲﴾

و به مقابله صبری که کرده اند به ایشان بهشت و جامه‌ی ابریشمی پاداش داد. (۱۲)

وَجَزَّيْنَهُمَا صَبْرًا جَنَّةً وَحَرِيرًا

وَجَزَّيْنَهُمَا: فعل ماضی - هم: مفعول به - (هو) - جَنَّةً: مفعول به ثانی و برای ایشان بر ادای واجبات و فرائض در برابر صبر و استقامتشان و خستگی ناپذیرشان و اجتناب از معصیتها و گناهان و نیز بخشیدن اموال به نیازمندان و مستمندان و نوازش یتیمان و محافظت از اسیران پاداشی در بهشت به ایشان داده می شود. که آن عبارت از جامه‌ی ابریشمی خواهد بود. که هرگز کهنه نمی گردد و از بوستانهای آن یعنی از میوه‌ی بهشتی بهره مند گردند.

مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا ﴿۱۳﴾

و در آنجا بر تخت ها تکیه زنند و در آنجا نه گرمای خورشیدی را ببینند و نه سرمای سختی را. (۱۳)

مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا

مُتَّكِئِينَ: حال - لَا يَرَوْنَ: فعل مضارع - (و) فاعل - شَمْسًا: مفعول به

در حالیکه در بهشت بر تختهای آراسته و مزین تکیه زده باشند نه در بهشت آفتاب را ببینند و نه سرمای سختی را احساس کنند بلکه هوای آن معتدل و فرح بخش و جان افزاست نه گرمای تابستان اذیتشان کند و نه سرمای زمستان.

مولانا گفت:

آن جا جز باقی و آباد نیست ز آنکه ترکیب وی از اضداد نیست
ایمن تقائی از ضد آید ضد را چون نباشد ضد نبود جز بقا
نفی ضد کرد از بهشت آن بی نظیر که نباشد شمس و ضدش ز مهریر

وَدَانِيَّةٌ عَلَيْهِمْ ظِلُّنُهَا وَذُلَّتْ قُطُوفُهَا نَذِيلًا ﴿١٤﴾

و (در بهشت) سایه های آن به ایشان نزدیک باشد و میوه های آن کاملاً در دسترس باشد. (۱۴)

وَدَانِيَّةٌ عَلَيْهِمْ ظِلُّنُهَا وَذُلَّتْ قُطُوفُهَا نَذِيلًا

وَدَانِيَّةٌ: عطف (حال) - ظِلُّنُهَا: فاعل - ذُلَّتْ: فعل ماضی مجهول - قُطُوفُهَا: نایب فاعل - نَذِيلًا: مفعول مطلق

و به آن نیکان و مقربان پاداش دهد بهشت دیگر که سایه های درخت آن به ایشان نزدیک باشد و میوه های آن در دسترس باشد و هر چه بخواهد رام کرده شده و آماده شده بر ایشان چه رام کرده شدنی. گفته اند در بهشت درختی نیست مگر آنکه تنه وی از طلاست.

وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَائِبَةٍ مِّنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا ﴿١٥﴾

و ظرف های نقره و قدح هایی مانند آبگینه بر آنها بگردانند. (۱۵)

وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَائِبَةٍ مِّنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا

يُطَافُ: فعل مضارع مجهول - ب: حرف جر زاید - بِكَائِبَةٍ: نایب فاعل - هی: اسم کان - قَوَارِيرًا: خبر کان و ظروف نقره ای و جامهای بلورین و کوزه های بزرگ بر ایشان گردانیده شود. در حدیث شریف آمده است که:

بدرستی که برای هر مسلمان در بهشت خیمه ای است از مروارید که درازی آن خیمه شصت میل است و در هر گوشه ای از آن خیمه اهل خانه مومن بود که نمی بیند دیگران از اهل خانه که در گوشه دیگراند. و آن بهشتیان بر آن طواف می کنند و می گردند و برای مسلمانان در بهشت ظرف هایی از نقره است و هر چه از متاع باشد از اسباب خانه که مناسب است بودن آن از نقره. و در بهشت ظرف های ایشان از طلاست و در بین بهشتیان با پروردگارشانی یعنی میان بهشتیان و پروردگارشانی پرده ای نیست. جهراً و عیناً ببینند.

قَوَارِيرًا مِّنْ فِضَّةٍ قَدَرُهَا نَقْدِيرًا ﴿١٦﴾

آبگینه های نقره ای که آنرا بدقت اندازه کرده اند. (۱۶)

قَوَارِيرًا مِّنْ فِضَّةٍ قَدَرُهَا نَقْدِيرًا

قَوَارِيرًا: بدل - قَدَرُهَا: فعل ماضی - (و) فاعل - ها: مفعول به - نَقْدِيرًا: مفعول مطلق

ظرف ها و کوزه های نقره ای که ساقیان آن آبگینه های نقره ای را برای بهشتیان و فراخور حال ایشان اندازه کرده اند چه اندازه کردنی که درخشش و شفافیت آن بقدری است که از بیرون شفافیت درون آن مشاهده می شود و به اندازه ی بهشتی آنرا اندازه گیری کرده اند نه زیاد و نه کم.

وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَتْ مِنْ أَجْزَائِهَا زَنْجَبِيلًا ﴿١٧﴾

و در آن به ایشان جام شرابی نوشانیده شود که آمیزه ی آن (آب چشمه) زنجبیل است. (۱۷)

وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَتْ مِنْ أَجْزَائِهَا زَنْجَبِيلًا

يُسْقَوْنَ: فعل مضارع مجهول - (و) نایب فاعل - كَأْسًا: مفعول به - مزاج: اسم کان - زنجبیل: خبر کان و در آنجا از جامهای شرابی به ایشان می دهند که آمیزه ی آن زنجبیل است یعنی شراب را به زنجبیل بهشت بیامیزند. زنجبیل: اسم گیاهی است که در مناطق گرمسیر می روید. عربها زنجبیل را به خاطر نشاط آور و محرک و خوشبو بودن در شراب می ریختند. بهر حال زنجبیل ماده ای طرب آور و لذت بخش است.

عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا ﴿١٨﴾

از چشمه ای که در آنجا هست و سلسیل نام دارد (می نوشند). (۱۸)

عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا

عَيْنًا: بدل - تُسَمَّى: فعل مضارع مجهول - نایب فاعل (هی) - سَلْسَبِيلًا: مفعول به از چشمه ای که در آنجا هست می نوشند که نام آن چشمه سلسبیل است. سلسبیل در لغت به معنی روان و خوشگوار در اینجا بصورت اسم خاص یعنی نام آبی است در نهایت روانی و گوارایی.

وَيُطَوَّفُ عَلَيْهِمْ وَلَدَانٌ مُخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَنُورًا ﴿١٩﴾

و بر گرد ایشان پسران (نوجوانان) جاوید می گردند. آن هنگام که ایشان را ببینی، پنداری که ایشان مرواریدهایی از رشته افشانده شده هستند. (۱۹)

وَيُطَوَّفُ عَلَيْهِمْ وَلَدَانٌ مُخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَنُورًا

حَسِبْتَهُمْ: فعل ماضی - (ت) فاعل - هم: مفعول به - لُؤْلُؤًا: مفعول به ثانی - مَنُورًا: حال و غلامانی بر ایشان بخدمت می کردند نوجوانان جاوید مانده در حال طفولیت یا مقربون یعنی پسران گوشواره دار. زمانی که ایشان را ببینی، پنداری که ایشان مرواریدهایی از صدف افشانده یعنی تر و تازه که هنوز دست کس بدان نرسیده و در آب دادنشان قصوری پیدا نشود خوردن شراب از دست این نوجوانان خوبروی در نهایت گوارایی و روانی باشد که هیچ نفهمی چگونه از گلو فرو می رود. در اینجا خدای سبحانه و تعالی پسران را به مروارید در هم ریخته تشبیه کرده بر خلاف حوران که ایشان را به

مروارید نهفته تشبیه نمود زیرا حوران از برای لذت و عشق ورزی بهشتیان و غلامان (نوجوانان) از برای خدمت کاری گمارده شده اند.

وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا ﴿۲۰﴾

و چون آنجا را بنگری نعمتی فراوان و ملکی بی کران می بینی. (۲۰)

وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا

إِذَا: مفعول فیه - رَأَيْتَ: فعل ماضی - (ت) فاعل - نَعِيمًا: مفعول به

و چون آنجا را بنگری و نظر کنی یعنی بهشت را نعمتهای فراوان و ملکی بیکران در آن بینی. در فصول آمده که نعیم راحت اشباح است و ملک کبیر لذت ارواح نعیم ملاحظه‌ی دار است و ملک کبیر مشاهده‌ی دیدار و دار بی دیدار به هیچ وقت نیاید - الجار ثم الدار. زاهدان فردوس می‌جویند و ما دیدار دوست

حدیث روضه نگویم گل بهشت نبویم

جمال حور نجویم دوان به سوی تو باشم

عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا ﴿۲۱﴾

جامه‌های دیبای سبز و استبرق به تن دارند و دستبندهای نقره زیور کنند و پروردگارشان به آنان شرابی پاکیزه می‌نوشانند. (۲۱)

عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا

عَلَيْهِمْ: مفعول فیه - هم: مضاف الیه، خبر مقدم - ثِيَابٌ: مبتدا موخر - خُضْرٌ: نعت

و بر بهشتیان یعنی لباس زبرین ایشان جامه‌های دیبای نازک سبز است و با دستبندهای نقره پیرایه شوند و زینت داده شوند.

مولانا در غزلیات شمش گفت:

در بهشت استبرق سبز است و خلخال و حریر

عشق تقدم می دهد از اطلس و اکسون خویش

به ایشان شرابی پاک و پاکیزه و عاری از غل و غش بنوشاند.

مولانا گفت:

تا سقاهم ربهم آید خطاب تشنه باش الله خود را بالصواب

کاشفی گفت: باید دانست که جوی کوثر در بهشت خاصه‌ی حضرت رسالت است و ذکر آن در سوره کوثر خواهد آمد و چهار جوی دیگر از آن متقیان راست.

از سقاهم ربهم بین جمله ابرار مست در جمال لایزالی هفت و پنج و چار مست

ای جوانمرد شراب پاک آن شراب است که دست غیب دهد در جام دل ریزد و عارف او را نوش کند
قومی را شراب مست کرد و قومی را دیدار.

مولانا در غزلیات شمس گفت:

سقامم ربهم خوردند و نام و ننگ گم کردند چو آمدنامه ساقی چه نام آورد مستان را
بزرگی را بخواب نمودند که معروف کرخی رحمه الله گرد عرش طواف می کرد و رب العزه به
فرشتگان می گفت او را شناسید؟ گفتند نه گفت معروف کرخی است. به مهر ما مست شده تا دیده ی او
بر ما نیاید هشیار نگردد هر کرا امروز شراب محبت نیست فردا او را شراب ظهور نیست.

إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا ﴿٢٢﴾

این پاداش شماست و سعی شما مشکور است (کوشش شما قبول کرده شده است). (۲۲)

إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا

هَذَا: اسم این - هو: اسم کان - جزاء: خبر کان - سَعْيُكُمْ: اسم کان - مَشْكُورًا: خبر کان
براستی اینهمه کرامت ها که از نعمتهای بهشت برای شما بر شمردیم بخاطر پاداش کردار شماست و
سعی شما مشکور است، یعنی سعی شما در نزد ما ستوده و کوشش شما مورد قبول واقع شده است. پس
خطاب به این مقربان می گوید: صبر کنید تا بر سر نهر (کوثر) با من ملاقات کنید. در حدیث شریف
آمده است که:

از انس رضی الله عنه روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«و وعده ی شما بر سر حوض (کوثر) باشد».

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا ﴿٢٣﴾

بدرستی ما این قرآن را به تو نازل کرده ایم نازل کردنی کامل. (۲۳)

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا

(نا) اسم این - نَحْنُ: توکید - نَزَّلْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل، جمله خبر این - الْقُرْآنَ: مفعول به - تَنْزِيلًا:
مفعول مطلق

بدرستی ما قرآن را به تو نازل کرده ایم نازل کردنی کامل و بی کم و کاست که آنرا بتدریج سوره به
سوره و آیه به آیه فرو آوردیم و به یکبارگی بر تو نازل نکردیم بر عکس آنچه که مشرکان می
پندارند. بلکه آن معجزه ی بزرگی از برای پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بود.

چنانچه در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هیچ پیغمبری نیست مگر آنکه برایش
معجزه ی مناسبی که بشر به آن ایمان بیاورد داده شده است، و معجزه من وحی است که خداوند بمن
فرستاده است، و امیدوارم که در روز قیامت پیروان من از همگان بیشتر باشند».

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا ﴿٢٤﴾

نسبت به حکم پروردگار صبور باش و مطیع مشرکان گنهکار یا کفران پیشه مشو. (۲۴)

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا

فَاصْبِرْ: فعل امر - فاعل (انت) - تُطِعْ: فعل نهی - فاعل (انت) - آثِمًا: مفعول به - كَفُورًا: نعت گفته اند این آیت به آیت سیف منسوخ است. پس ای پیغمبر ﷺ! به حکم پروردگار خود صبور باش و به آنچه از تبلیغ رسالت به تو محول شده پیروی کن و از گناهکاران و ناسپاسان هیچ اطاعت مکن. کاشفی گفت: اثم؛ گناهکاری را که ترا به اثم خواند چون عتبه بن ربیعہ که گفت از دعوت خود باز ایست تا دختر خود را به تو دهم او کفر و ناسپاسی که ترا به کفر دعوت کند پیش گرفت چون ولید بن مغیره که گفت به دین آباء و اجداد رجوع کن و از دین اسلام که آورده‌ای دست بردار تا ترا توانگر سازم.

وَاذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿٢٥﴾

و هر صبح و شام پروردگار خود را یاد کن. (۲۵)

وَاذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا

أَذْكُرْ: فعل امر - فاعل (انت) - اسْمَ: مفعول به - بُكْرَةً: مفعول فیه و پروردگار خود را صبح و شام به پاکی یاد کن و بر این کار مداومت کن و در اول و آخر روز نماز بگذار. یعنی نماز صبح و نماز دیگر. یعنی نماز ظهر و عصر است. در واقع نمازهای صبح و ظهر و عصر را در بر می‌گیرد.

وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا ﴿٢٦﴾

و بعضی ساعات شب برای او سجده کن (نماز بخوان) و به پاکی یاد کن او را در شب طولانی. (۲۶)

وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا

فَاسْجُدْ: فعل امر - فاعل (انت) - وَسَبِّحْهُ: فعل امر - فاعل (انت) - لَيْلًا: مفعول فیه و در قسمتی از شب برای او سجده کن و نماز بپا دار و این عبارت از نمازهای مغرب و عشاء است و نیز او را در شب طولانی به پاکی یاد کن که آن دو سوم یا یک سوم یا نصف شب است نماز شب بر پادار که در این باب در اول سوره «المزمل» مطالبی بیان کرده شده است. و اما در حق تسبیح گفتن چنانچه در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «ملائکه در همه جا مردمی را جستجو می کنند که خداوند جل جلاله را ذکر می نمایند، چون چنین مردمی را پیدا نمودند، بیکدیگر می گویند: بیائید که گمشده‌ی ما اینجاست، سپس با بالهای خود باطراف این مردم آنقدر تجمع می کنند که تا آسمان دنیا می رسند.

و خداوند متعال - در حالیکه از همگان داناتر است - از این ملائکه می پرسند: بندگانم چه می گویند؟ ملائکه می گویند که حمد و ثنا و تسبیح و تهلیل ترا می گویند، خداوند متعال می فرماید: پس من شما را شاهد می گیرم که: ایشان را آمرزیده‌ام، ملکی از ملائکه می گوید: در بین اینها فلانی است که با ایشان ذکر نکرده بلکه برای انجام کاری در مجلس آنها اشتراک نموده است، می گوید: اینها کسانی اند که همنشینان شان هم نباید بدبخت باشند.

إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذُرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا ﴿٢٧﴾

براستی اینان (کافران) بهره زودرس را دوست دارند و روزی سخت را پشت سر خود می افکنند. (۲۷)

إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذُرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا

هَؤُلَاءِ: اسم إِنَّ - يُحِبُّونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر إِنَّ - الْعَاجِلَةَ: مفعول به

إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذُرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا

بدرستی که این کافران سرای زودگذر و خوشگذرانیهای دنیا را دوست می دارند و روز سخت و هولناک قیامت را پشت سر خود انداخته و به آن ایمان نمی آورند و برای آن روز تدارک نمی بینند. سنائی غزنوی گفت:

گرت دینست همی باید زد دنیا دار دل بگسل	که حرصش با تو هر ساعت بود بی حرف و بی آوا
همی گوید که دنیا را به دین از دیو بخریدم	گرت دنیا همی خواهی بده دین و بپر دنیا
ببین باری که هر ساعت ازین پیروزه گون خیمه	چه بازیها برون آرد همی این پیر خوش سیما
تو چون موری و این راه است همچون موی بت رویان	مرو ز نهسار بر تقلید و بر تخمین و بر عمیا

نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَلَهُمْ تَبْدِيلًا ﴿٢٨﴾

ما آنها را بیافریده ایم و پیوند مفاصل آنها را محکم کرده ایم و چون بخواهیم قومی مانند ایشان بدل آریم آوردنی. (۲۸)

نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَلَهُمْ تَبْدِيلًا

نَحْنُ: مبتدا - خَلَقْنَاهُمْ: فعل ماضی - (نا) فاعل - هم: مفعول به، جمله خبر

ما آنها را از نطفه ای آفریده ایم و مفاصل ایشان را محکم و استوار گردانیدیم و هر گاه بخواهیم بمانند ایشان در خلقت بدل و عوض آریم. بدل کردنی کامل. یعنی ایشان را بمیرانیم و بجای ایشان از بندگان فرمان بردار بدل کنیم و جایگزین گردانیم. که برای ما فرمان پذیر باشند.

إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ﴿٢٩﴾

براستی این پندی است تا هر که خواهد، راهی به سوی پروردگار خود در پیش گیرد. (۲۹)

إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا

هَذِهِ: اسمِ إِنَّ - تَذْكِرَةٌ: خبرِ إِنَّ - مَنْ: مبتدای جازم - شَاءَ: فعل ماضی - فاعل (هو) جمله خبر بی گمان که این سوره پندی است برای کسانی که گرویدند و ایمان آوردند تا هر که بخواهد از این پند عبرت گیرد و راهی را که بخواهد به سوی پروردگار خود در پیش گیرد گفته اند این قسمت از آیه منسوخ است.

وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٣٠﴾

و شما نمی خواهید مگر آنکه خدا بخواهد که خدا دانا و فرزانه است. (۳۰)

وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ

و نمی خواهید شما مگر آنکه خدا بخواهد یعنی به سوی پروردگار خویش راهی را در پیش گیرید مگر اینکه حق تعالی خود چنین چیزی را بخواهد.

إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا

لفظِ اللَّهِ: اسمِ إِنَّ - هو: اسمِ كَانَ - عَلِيمًا: خبرِ كَانَ، جمله خبرِ إِنَّ - حَكِيمًا: خبرِ دومِ كَانَ براستی که خداوند به استحقاق و استعداد هر کسی دانا و حکیم است کاری نمی کند مگر به اقتضای حکمت.

يَدْخُلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالْظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿٣١﴾

و خداوند هر که را بخواهد به رحمت خویش در آورد، و برای ستمگران عذابی الم انگیز آماده کرده است. (۳۱)

يَدْخُلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ

يَدْخُلُ: فعل مضارع - فاعل (هو) مَنْ: مفعول به

و خداوند هر که را بخواهد به رحمت و بخشش خود در می آورد و توفیق هدایت بدو ارزانی می کند که عبارت از آن بهشت جاودان است و این نهایت لطف و کرم خدای عزوجل است.

وَالْظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا

فعل و فاعل محذوف - الظَّالِمِينَ: مفعول به - أَعَدَّ: فعل ماضی - فاعل (هو) - عَذَابًا: مفعول به - أَلِيمًا: نعت و برای ستمگران عذابی الم انگیز آماده کرده است آن هنگام که در آن عذاب گرفتار شوند و در آتش جهنم بسوزند گویند پروردگارا این عذاب را از ما دور کن ایمان خواهیم آورد البته که دیگر دیر شده است و راه نجات از آن آتش دردناک نیست. در حدیث شریف آمده است که:

اینجا حدیثی است که از ابن مسعود رضی الله عنه قبلاً در سوره روم روایت گردید. و در این روایت هم آمده است که گفتند: (پروردگارا! این عذاب را از ما دور کن، ما حتماً ایمان می آوریم) گفته شد: اگر عذاب را از ایشان دور کنیم باز بکفر خود برمی گردند. (و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله) بدرگاه پروردگار خود دعا کرده و (خداوند متعال) عذاب را از آنها دور ساخت ولی آنها دوباره بکفر خود برگشتند، و همان بود که خداوند متعال از آنها در روز جنگ بدر انتقام گرفت.

سوره المرسلات

سوره «مرسلات» مکی است و دارای پنجاه آیه است که چون خداوند بدان سوگند خورده مرسلات نامیده شد، مرسلات به معنی فرو فرستاده شده ها، ابن عباس گفت یک آیت در این سوره مدنی است «و اذا قيل لهم راکعوا لا یرکعون» در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. و در فضیلت این سوره ابی بن کعب از مصطفی ﷺ روایت کند گفت: هر که این سوره بخواند نام او در دیوان مومنان نویسدند و گویند: این از مشرکان نیست.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا ﴿١﴾

قسم به فرستادگان پیاپی. (۱)

وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا

(و) قسم - الْمُرْسَلَاتِ: مجرور - عُرْفًا: حال

چنانکه می بینید در آخر این آیه با آخر آیات بعد از خود کلمات هماهنگ آمده که به آن سجع گویند.^۱ سوگند به فرستادگان پیاپی (فرشتگان فرستاده شده) که توسط جبرئیل عليه السلام بطور متوالی بر محمد صلی الله علیه و آله برای امر و نهی فرو فرستاده شده است. درباره ی پنج واژه مرسلات، عاصفات، ناشرات، فارقات و ملقیات، در پنج آیه اول این سوره نظریه های مختلفی اظهار شده است همانطوریکه گفتیم. برخی آنها را فرشتگان و برخی نیز بادهایی که به مانند موی گردن است پشت سر هم روئیده است و بعضی آن را آیات قرآن می دانند.

فَالْعَصْفَاتِ عَصْفًا ﴿٢﴾

پس قسم به تند بادهای سخت (وزنده). (۲)

فَالْعَصْفَاتِ عَصْفًا

فَالْعَصْفَاتِ: معطوف، به معنی در هم پیچیده و نابود کننده - عَصْفًا: مفعول مطلق

^۱ - توضیح بیشتر. نگا: به ذیل آیه ۱ سوره نجم جلد ۷

پس سوگند به فرشتگانی که بر بادهای گمارده می شوند و آنها را تند و سریع می رانند و یا امتثال و فرمانبرداری امر الهی یا احکام الهی فرستاده می شوند. شایان ذکر است که وجه شبه بین بادهای فرشتگان، لطافت و سرعت حرکت در آنهاست.

وَالنَّشْرِتِ نَشْرًا ﴿۲﴾

و قسم به فرشتگان نشر کننده نشر کردنی. (۳)

وَالنَّشْرِتِ نَشْرًا

وَالنَّشْرِتِ: معطوف - نَشْرًا: مفعول مطلق

و سوگند به فرشتگان که نشر کنندگان شرائع و کتب الهی اند. نشر کردنی یا آیات قرآن که آنرا منتشر سازند.

فَالْفَرَقَتِ فَرَقًا ﴿۴﴾

پس قسم به جدا کنندگان جدا کردنی. (۴)

فَالْفَرَقَتِ فَرَقًا

فَالْفَرَقَتِ: معطوف - فَرَقًا: مفعول مطلق

پس قسم به فرشتگان جدا کننده که حق را از باطل و حلال را از حرام و خیر را از شر جدا می کنند.

فَالْمَلَقَتِ ذِكْرًا ﴿۵﴾

پس قسم به فرشتگان فرو آورنده ی وحی. (۵)

فَالْمَلَقَتِ ذِكْرًا

فَالْمَلَقَتِ: معطوف - ذِكْرًا: مفعول به

و قسم به فرشتگان فرو آورنده ی وحی که وحی را بر پیغمبران الصلوة فرو می آورند و القاء می کنند و پند و اندرزهای آسمانی را به مردم می رسانند.

عُذْرًا أَوْ نَذْرًا ﴿۶﴾

خواه برای عذر یا برای ترسانیدن باشد. (۶)

عُذْرًا أَوْ نَذْرًا

عُذْرًا: مفعول لاجله - نَذْرًا: معطوف

خواه برای عذری باشد یا برای ترسانیدن و هشدار دادن باشد. آورده اند که در روزگار خلافت عمر رضی الله عنه مردی از اهل عراق که نام او صبیخ بود و از عمر درباره ذاریات و مرسلات پرسید. صبیخ عادت داشت که پیوسته ازین معضلات آیات می پرسید، یعنی که تا مردم در آن فرو مانند. عمر او را

دره زد و گفت: اگر من ترا سرسترده^۱ یافتم ترا گردن می زنم. عمر این سخن از برای آن گفت که از رسول خدا ﷺ شنیده بود در وصف خوارج که در امت من قومی خوارج بیرون آیند. نشان ایشان آنست که میان سر سترده دارند. پس عمر به ابوموسی اشعری نامه نوشت و فرمود که یکسال این صبیغ را مهجور دارید، با وی منشینید و سخن مگوئید. پس از یکسال صبیغ توبه کرد و عذر خواست و توبه وی و عذر وی قبول کرد.

إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ ﴿۷﴾

آنچه که وعده یافته‌اید، قطعاً رخ خواهد داد. (۷)

إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ

مَا: اسم انّ - تُوعَدُونَ: فعل مضارع مجهول - (و) نایب فاعل - ل: مزحلقه - لَوَاقِعٌ: خبر انّ و سوگند به آنچه که ذکر شد و به آنچه وعده یافته‌اید، قطعاً رخ خواهد داد و به وقوع خواهد پیوست. آیه جواب قسم هاست. یعنی به آنچه که از آمدن قیامت و بعث و حشر و نفخ صور وعده داده شده به سراغ ایشان خواهد آمد و این امر قطعاً و حتماً رخ دادنی است.

فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ ﴿۸﴾

پس آنگاه که ستارگان تیره شوند (محو شوند). (۸)

فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ

فَإِذَا: مفعول فیه - النُّجُومُ: فاعل - طُمِسَتْ: فعل ماضی مجهول - (هی) نایب فاعل پس آن هنگام وعده داده شد فرا رسد ستارگان محو کرده شوند و نورشان را ببرند و تاریکی آسمان را فراگیرد در آن روز آفتاب و ماهتاب پیچیده شوند یعنی در گوشه‌ای انداخته شوند چنانکه جامه را بپيچند و در گوشه‌ای بیندازند و نور و روشنایی آنها محو و نابود گردد. در حدیث شریف آمده است که: از ابوهریره رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «آفتاب و مهتاب در روز قیامت با هم جمع میشوند».

وَإِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ ﴿۹﴾

و آنگاه که آسمان شکافته شود. (۹)

وَإِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ

إِذَا: مفعول فیه - السَّمَاءُ: فاعل - فُرِجَتْ: فعل ماضی مجهول - (هی) نایب فاعل و آن هنگام که آسمانها شکافته گردند و پاره پاره گردند و السماوات مطویات بیمینه و آسمانها پیچیده شده اند بدست وی. در حدیث شریف از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که

- سر سترده: یعنی سر تراشیده

فرمودند: «خداوند زمین را قبضه نموده و آسمانها را در هم پیچیده و به دست راستش گرفته و میگوید: پادشاه [حقیقی] من هستم، پادشاهان روی زمین کجا هستند؟

وَإِذَا الْجِبَالُ تُسِفَّتْ ﴿۱۰﴾

و آنگاه که کوه ها از جا پاره پاره شوند. (۱۰)

وَإِذَا الْجِبَالُ تُسِفَّتْ

إِذَا: مفعول فیه - فعل محذوف - الْجِبَالُ: فاعل - تُسِفَّتْ: فعل ماضی مجهول - (هی) نایب فاعل و آنگاه که کوه ها از اماکن خود متفرقه گردند. و ابوهریره گفته که زمین را فراخ کنند چنانکه هیچ بلند و پست در آن نماند و کوه ها از هم پاره پاره و هموار گردند.

وَإِذَا الرُّسُلُ أُقِنَّتْ ﴿۱۱﴾

و آنگاه که برای پیامبران میقاتی تعیین کنند. (۱۱)

وَإِذَا الرُّسُلُ أُقِنَّتْ

إِذَا: مفعول فیه - فعل محذوف - الرُّسُلُ: فاعل - أُقِنَّتْ: فعل ماضی مجهول - (هی) نایب فاعل و آن هنگام که پیغمبران به میقاتی که مقرر کرده شد در آن جمع گردند. در حدیث شریف آمده است که: از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت است که گفت از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «مردم در روز قیامت بر بالای زمین سفید رنگ براقی حشر می گردند» سهل رضی الله عنه می گوید: و در زمین برای هیچ کس هیچ علامت و نشانه ای وجود ندارد.

لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ ﴿۱۲﴾

برای چه روزی تعیین وقت شده است. (۱۲)

لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ

أُجِّلَتْ: فعل ماضی مجهول - نایب فاعل (هی)

پس این چیزها یعنی طمس نجوم و شکافته شدن آسمانها و هموار شدن کوه ها همه چیزهایی هستند که پیغمبران برای گواهی دادن امت هایشان بر پاخیزند که وقوع آن حتمی است و حتماً و قطعاً به وقوع خواهد پیوست.

لِيَوْمِ الْفَصْلِ ﴿۱۳﴾

برای روز فصل. (۱۳)

لِيَوْمِ الْفَصْلِ

لِيَوْمِ: جار و مجرور - الْفَصْلِ: مضاف الیه

برای روز جدایی که امروز است و جدا کردن میان مومن و کافر و مطیع و عاصی باشد در مکافات ب روز حکم کردن میان خلق. در حدیث شریف آمده است که: از عبد الله ﷺ روایت است که: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «اولین چیزیکه (در روز قیامت) بین مردم فیصله می گردد، مسئله قتل است».

وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الْفَصْلِ ﴿١٤﴾

و تو چه دانی که روز فصل چیست؟ (۱۴)

وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الْفَصْلِ

مَا: مبتدا- أَدْرَاكَ: فعل ماضی- ک: مفعول به- فاعل (هو)، جمله خبر

آن هنگام که حق تعالی در حق هولناکی و ترسناکی قیامت می فرماید تو چه دانی که قیامت چیست و روز فیصله چه روز است؟ در حدیث شریف آمده است:

از عبدالله بن عمر ﷺ روایت است که پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: روزیکه مردمان برای پروردگار عالمیان بپا می خیزند، در این روز مردم در عرق خود تا دو نرمة گوش خود فرو می روند.

وَلَّيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿١٥﴾

و ای در آن روز بر تکذیب کنندگان. (۱۵)

وَلَّيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ

وَلَّيْلٌ: مبتدا- يَوْمَئِذٍ: مفعول فیه- لِلْمُكَذِّبِينَ: جار و مجرور خبر

و ای در آن روز هولناک و وحشت را برای تکذیب کنندگان. روزیکه مردمان برای پروردگار جهانیان بپا می خیزند. ابن کثیر می گوید: روایت است که «ویل» وادی ای در جهنم است. این آیه تکرار گردیده است. چنانکه در سوره ی «رحمان» نیز نظیر آن، یعنی: (فَبِأَى آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ) تکرار شده است.

أَلَمْ تُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ ﴿١٦﴾

آیا پیشینیان را هلاک نکردیم؟ (۱۶)

أَلَمْ تُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ

تُهْلِكِ: فعل مضارع- فاعل (نحن)- الْأَوَّلِينَ: مفعول به

آیا پیشینیان را به عذاب هلاک نکردیم؟ چون قوم نوح و قوم عاد و قوم ثمود که قوم نوح علیهم السلام را به طوفان غرق گردانیدیم و قوم عاد را که پیغمبرشان هود علیهم السلام است به باد صرصر و قوم ثمود که پیغمبرشان صالح است به صیحه و رجفه و صاعقه به هلاکت رساندیم پس شما نیز از عذاب ما بترسید و از سرنوشت پیشینیان عبرت گیرید.

ثُمَّ نَتَّبِعُهُمُ الْآخِرِينَ ﴿١٧﴾

سپس پسینیان را در پی ایشان آریم. (۱۷)

ثُمَّ نَتَّبِعُهُمُ الْآخِرِينَ

ثُمَّ نَتَّبِعُهُمُ: فعل مضارع - هم: مفعول به - فاعل (نحن) - الْآخِرِينَ: مفعول به

پس از پی ایشان پسینیان را یعنی کفار مکه را مثل این کار می کنیم یعنی به ایشان نیز همچون گذشتگان عذاب خواهیم داد. و آن فتح مکه و یا روز بدر است در حدیث شریف در باب فتح مکه از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت روز فتح مکه هنگامیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله داخل شدند در اطراف خانه سبصد و شصت بت گذاشته شده بود، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله با چوبی که در دست داشتند به پهلوی آن بتها زده و می گفتند: (حق آمد و باطل از بین رفت) حق آمد و باطل دیگر ظهور نکرده و باز نخواهد گشت.

كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ ﴿١٨﴾

و ما با گناهکاران چنین می کنیم. (۱۸)

كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ

نَفْعَلُ: فعل مضارع - فاعل (نحن)

و با گناهکاران نیز مثل این رفتار می کنیم. یعنی ما هر مشرکی را این چنین در دنیا و یا در آخرت نابود می کنیم.

وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿١٩﴾

وای در آن روز بر تکذیب کنندگان. (۱۹)

وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ

وَيَلُّ: مبتدا - لِلْمُكَذِّبِينَ: جار و مجرور خبر

تکرار این آیه برای تاکید است وای در آن روز هولناک برای تکذیب کنندگان روزیکه مردمان در حضور خداوند برای حساب و کتاب حشر می شوند.

أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ ﴿٢٠﴾

آیا شما را از آب محقر و پست نیافریده ایم؟ (۲۰)

أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ

نَخْلُقْكُمْ: فعل مضارع - کم: مفعول به - فاعل (نحن)

آیا شما را از آبی خوار بی مقدار و پست یعنی از منی که در رحم زنان ریخته می شود نیافریده ایم؟

فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ﴿٢١﴾

پس آن آب را (منی) در جایگاهی استوار نهادیم. (۲۱)

فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ

فَجَعَلْنَاهُ: فعل ماضی - (نا) فاعل - ه: مفعول به

پس آن آب را (منی) در جای محکم که آن رحم است محفوظ قرار دادیم که این نگهداشتن در محل رحم و اطوار آن تا مرحله انسان کامل خود یکی از اعجاز صنع آفرینش است برای کسانی که بخواهند از آن عبرت گیرند.

در بوستان شیخ سعدی آمده است که:

دهد نطفه‌ای را صورتی چون پری	که کردست بر آب صورتگری؟
زابر افکند قطره‌ی سوی یم	زصلب آورد نطفه‌ی در شکم
از آن قطره لولوی لا لاکند	وزین صورتی سرو بالا کند
دگر ره به کتم عدم در برد	و ز آنجا به صحرای محشر برد

إِلَى قَدَرٍ مَّعْلُومٍ ﴿۲۲﴾

تا مدتی معین در قرارگاهی استوار کردیم. (۲۲)

إِلَى قَدَرٍ مَّعْلُومٍ

تا مدتی معین آن نطفه را در قرارگاهی استوار قرار دادیم که آن مدت بارداری است.

فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ ﴿۲۳﴾

پس قدرت داشتیم و چه نیک توانائیم. (۲۳)

فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ

فَقَدَرْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - فَنِعْمَ: فعل مدح - الْقَادِرُونَ: فاعل

پس ما توانایی این کار را داشته ایم و چه نیک توانائیم که از نطفه‌ی ناچیز و محقر چنان انسان شریف و کاملی بسازیم که دست هیچ قدرتی قادر به خلق آن نیست.

وَيَلَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿۲۴﴾

وای در آن روز بر تکذیب کنندگان. (۲۴)

وَيَلَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ

وَيَلَّ: مبتدا - لِلْمُكَذِّبِينَ: جار و مجرور خبر

وای در آن روز بر حال دروغ شمارندگان و تکذیب کنندگان یعنی چه روز سخت و هراسناک و درد آوری است آن روز برای آنان، تکرار این جمله برای چندمین بار به جهت شدت و عظمت آن روز است. در حدیث شریف آمده است. بلکه موعده‌شان روز قیامت است و روز قیامت مصیبت بارتر و تلخ تر است.

از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: هنگامیکه من دخترک خردی بودم و بازی می کردم در مکه این آیت بر محمد صلی الله علیه و آله نازل گردید: (بلکه موعدهشان روز قیامت است و روز قیامت مصیبت بارتر و تلخ تر است)

أَلَمْ تَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا ﴿٢٥﴾

مگر زمین را جمع کننده نگردانیده ایم؟ (۲۵)

أَلَمْ تَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا

أَلَمْ تَجْعَلِ: فعل مضارع مجزوم - فاعل (نحن) - الْأَرْضُ: مفعول به - كِفَاتًا: مفعول به ثانی
آیا ما زمین را جمع کننده در روی خود نگردانیده ایم که همگان را فرا می گیرد و در خود جمع می کند؟ کفات: فرا گرفتن و جمع کردن است.

أَحْيَاءَ وَأَمْوَاتًا ﴿٢٦﴾

جمع کند زندگان را و مردگان را. (۲۶)

أَحْيَاءَ وَأَمْوَاتًا

أَحْيَاءَ: مفعول به

و زمین در روی خود فراگیر زندگان است یعنی در روی آن مسکنهایشان را می سازند که محل استراحتشان است و نیز زمین در قیامت جمع کننده و حشر کننده مردگان است. در حدیث شریف آمده است که: از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «مردم در روز قیامت بر بالای زمین سفید رنگ براقی حشر می گردانند» سهل رضی الله عنه می گوید: و در آن زمین برای هیچ کسی علامت و نشانه ای وجود ندارد.

وَجَعَلْنَا فِيهَا رُؤُوسَ شَٰخِصَاتٍ وَأَسْقَيْنَكُم مَّاءً قُرَاتًا ﴿٢٧﴾

و در زمین کوه های بلند و محکم پدید آوردیم و بشما آبی شیرین نوشانیدیم. (۲۷)

وَجَعَلْنَا فِيهَا رُؤُوسَ شَٰخِصَاتٍ وَأَسْقَيْنَكُم مَّاءً قُرَاتًا

أَسْقَيْنَكُم: فعل ماضی - (نا) فاعل - کم: مفعول به - مَاءً: مفعول به ثانی - قُرَاتًا: نعت

و در زمین کوه های محکم و استوار و بلند آفریدیم و شما را از آبی شیرین که چشمه ها و منابع آن در زمین است نوشانیدیم و بدین ترتیب شما را از خطر تشنگی نجات دادیم. پس آفریننده ای که این همه صنایع عجیب و غریب از آسمان و دریا و ستارگان و زمین و کوه ها و چشمه ها را آفریده است بر آفریدن دوباره در روز رستاخیز نیز قادر خواهد بود و این آفرینش دوباره نیز بقدرت او جای تعجب نیست.

وَبَلِّغْ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿٢٨﴾

وای در آن روز بر دروغ شمارندگان. (۲۸)

وَبَلِّغْ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ

وَبَلِّغْ: مبتدا - لِلْمُكَذِّبِينَ: جار و مجرور خبر

وای بر تکذیب کنندگان که در آن روز وحشتناک که کیفر اعمال خود را خواهند دید.

أَنْطَلِقُوا إِلَى مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ﴿٢٩﴾

بروید به سوی همان چیزی که آن را دروغ می شمردید. (۲۹)

أَنْطَلِقُوا إِلَى مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ

أَنْطَلِقُوا: فعل امر - (و) فاعل - تم: اسم کان - تُكَذِّبُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر کان
ای دروغ شماران به سوی همان چیزی که آن را دروغ می شمردید بروید این سخن را نگهبانان جهنم
به تکذیب کنندگان و منکران به آن می گویند. پس به سوی عذاب دوزخ بروید و در آن عذاب
جاودان بمانید.

أَنْطَلِقُوا إِلَى ظِلِّ ذِي ثُلُثٍ شُعْبٍ ﴿٣٠﴾

بروید به سوی سایه ای که سه شاخه دارد. (۳۰)

أَنْطَلِقُوا إِلَى ظِلِّ ذِي ثُلُثٍ شُعْبٍ

و به سوی شاخه ای بروید که سه شاخ دارد. یعنی به سوی سایه ای از دود جهنم که با شعله های کوه
پیکر خود چنان بلند گردیده که به سه شاخه جداگانه تقسیم شده است، پس هر که خواهد که فردا
ازین دخان که «ظل من یحموم» اشارت بدانست ایمن گردد امروز بنور عقل متمسک شده از تیرگی
صفت شیطانی و سبعی و بهیمی بیاید گذشت.

زتاریکی خشم و شهوت حذر کن که از دود آن چشم دل تیره گردد
غضب چون در آمد رود عقل بیرون هوی چون شود چیره جان خیره گردد

لَا ظَلِيلٍ وَلَا يُغْنِي مِنَ الْلَّهَبِ ﴿٣١﴾

که نه سایه افکن است و نه از حرارت نگاه می دارد. (۳۱)

لَا ظَلِيلٍ وَلَا يُغْنِي مِنَ الْلَّهَبِ

که آن سایه سه جانبه از دود جهنم نه سایه افکن است و نه از گرمی آتش باز می دارد یعنی نه مانند
سایه دنیا سرد کننده است و نه از گرمای سوزان جهنم می تواند محفوظ نگه دارد.

إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ ﴿٣٢﴾

براستی که جهنم شراره‌هایی مانند قصر می افکند. (۳۲)

إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ

(ها) اسم آن - تَرْمِي: فعل مضارع - فاعل (هی)، جمله خبر آن
هر آینه که جهنم شراره‌هایی مانند قصر می افکند یعنی شعله‌های آتش دوزخ به بلندی و بزرگی قصر دیده می شود.

كَأَنَّهُ يَمْحَلُّ صُفْرًا

گویا آن شراره شتران زرد رنگ‌اند. (۳۳)

كَأَنَّهُ يَمْحَلُّ صُفْرًا

ه: اسم کان - يَمْحَلُّ: خبر کان - صُفْرًا: نعت
گویا که آن شراره شتران زرداند به رنگ آتش دوزخ و یا تیره رنگ و سیه گون‌اند.

وَلَّيْلٌ يُؤْمِزُ لِلْمُكَذِّبِينَ

آن روز وای بر تکذیب کنندگان. (۳۴)

وَلَّيْلٌ يُؤْمِزُ لِلْمُكَذِّبِينَ

وَلَّيْلٌ: مبتدا - يُؤْمِزُ: مفعول فيه - لِلْمُكَذِّبِينَ: جار و مجرور خبر
آن روز وای بر تکذیب کنندگان. کاشفی گفت: مشقت دوزخ و شراره‌های آنرا کسانیکه دروغ می گویند باور ندارند.

هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ

این روزی است که سخن نکنند. (۳۵)

هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ

هَذَا: مبتدا - يَوْمٌ: خبر - لَا يَنْطِقُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل
این روزی است که تکذیب کنندگان آیات الهی سخن نگویند و دم نزنند چرا که خداوند بر دهانشان مهر سکوت می نهد.

وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْنِدُونَ

و بر آنها اجازه ندهند که عذر آورند. (۳۶)

وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْنِدُونَ

و بر تکذیب کنندگان اجازه ندهند که عذر آورند زیرا که عذر آنان پذیرفته نخواهد شد.

وَلَّيْلٌ يُؤْمِزُ لِلْمُكَذِّبِينَ

آن روز وای بر تکذیب کنندگان. (۳۷)

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ

آن روز وای بر تکذیب کنندگان که سختی و عذاب آتش دوزخ و شراره‌های آن ایشان را خواهد سوزاند.

هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْتُمْ وَالْأَوَّلِينَ ﴿٣٨﴾

این همان روز فیصله است که شما را با پیشینیان مجتمع کرده ایم. (۳۸)

هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ

هَذَا: مبتدا - يَوْمٌ: خبر

این همان روز فیصله است یعنی روز جدایی میان مومن و کافر و مطیع و عاصی.

جَمَعْتُمْ وَالْأَوَّلِينَ

جَمَعْتُمْ: فعل ماضی - (نا) فاعل - کم: مفعول به - وَالْأَوَّلِينَ: عطف به کم

و شما را با پیشینیان گرد آورديم و مجتمع کردیم. یعنی این امت را با کفار امتها گرد آوردیم.

فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُونِ ﴿٣٩﴾

پس اگر نیرنگی دارید در کار من نیرنگ کنید. (۳۹)

فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُونِ

لَكُمْ: جار و مجرور خبر کان - كَيْدٌ: اسم کان

پس اگر نیرنگی دارید که در حق من می اندیشید و نیرنگ می کنید چنانچه که در دنیا آن نیرنگ را دارید و بکار می برید هر چند می توانید و در توان و قدرت شماست در حق من نیرنگ کنید اما بدانید و آگاه باشید که

بمکر و حيله عذاب خدای رد نشود نیاز باید و اخلاص و ناله‌ی سحری
توان خرید بیک آه ملک هر دو جهان از آن معامله غافل مشو که حیف خوری

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿٤٠﴾

آن روز وای بر تکذیب کنندگان. (۴۰)

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ

آن روز وای بر تکذیب کنندگان که سختی و عذاب آتش دوزخ و شراره‌های آن ایشان را در بر خواهد گرفت.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلِّ وَعُيُونِ ﴿٤١﴾

هر آینه پرهیزکاران در سایه ها و چشمه سارهایند. (۴۱)

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلِّ وَعُيُونٍ

الْمُتَّقِينَ: اسم إِنَّ - فِي ظِلِّ: جار و مجرور خبر إِنَّ

براستی که پرهیزکاران در سایه ای قرار دارند که حقیقتی است نه مانند سایه ای از دود آتش دوزخ که تکذیب کنندگان را رسد بلکه در زیر سایه درختانی که جویهایی و چشمه هایی در آن روان است. در حدیث شریف آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: « خداوند متعال می فرماید: برای بندگان صالح خود چیزهایی را آماده نموده ام که نه چشم مثل آنها را دیده و نه گوش شنیده. و نه هم بدل هیچ بشری خطور نموده است، و این چیزها هم اکنون ذخیره شده است، و هیچگاه نمی توان نعمتهای بهشت را بچیزهایی که شما از آن اطلاع دارید مقایسه نمود». از جمله آن حوض کوثر است. از ابن عمر رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: پیش روی شما حوضی است که مساحت آن به اندازه فاصله بین دو شهر (جربا) و (اذرخ) است.

وَفَوْكَهَ مِمَّا يَشْتَبُونَ ﴿٤٢﴾

و میوه ها از آنچه بخوانند. (۴۲)

وَفَوْكَهَ مِمَّا يَشْتَبُونَ

يَشْتَبُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل

و در بهشت میوه های گوناگونی است از آنچه آرزو کنند در دسترس آنهاست. بهشتی هرگاه که میوه آرزو کند درخت سر فرود می آورد و میوه در دهان وی می افکند چه آن بهشتی ایستاده باشد یا نشسته و یا به پهلو خوابیده.

كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٤٣﴾

بخورید و بیاشامید خوردن و نوشیدن گوارا به پاداش آنچه می کردید. (۴۳)

كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

كُلُوا: فعل امر - (و) فاعل - وَاشْرَبُوا: فعل امر - (و) فاعل - هَنِيئًا: حال

به متقیان گفته می شود: از این میوه ها بخورید و از این نوشیدنی ها بنوشید. خوش بخورید و خوش بنوشید. نوش جانتان باد این پاداشی است به جهت آنچه که در دنیا می کردید.

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿٤٤﴾

براستی ما به نیکوکاران اینچنین پاداش می دهیم. (۴۴)

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ

(نا) اسمِ اِنْ - بَجَزَى: فعل مضارع - فاعل (نحن)، جمله خبر اِنْ - الْمُحْسِنِينَ: مفعول به بدرستی که ما اینچنین نیکوکاران را جزا و پاداش می دهیم به جهت اعمالشان در دنیا چنین پاداشی به ایشان داده می شود. چونکه پرهیزکاران در دنیا با مشکلات فراوان روبرو شدند و بهشت با مشکلات دنیا پیچیده است و دوزخ به لذتها و خوشگذرانیهای دنیا. چنانچه در حدیث شریف آمده است که: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «آتش (دوزخ) به خوشگذرانیها، و جنت به سختی ها و مشکلات پیچیده است».

وَبَلَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿٤٥﴾

آن روز وای بر تکذیب کنندگان. (۴۵)

وَبَلَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ

آن روز وای بر تکذیب کنندگان که سختی و عذاب آتش دوزخ و شراره های آن ایشان را فرا خواهد گرفت.

كُلُوا وَتَمَتَّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ تُجْرِمُونَ ﴿٤٦﴾

[ای تکذیب کنندگان] برای مدتی کوتاه [دنیا] بخورید و بیاشامید هر آینه شما گناه کارید. (۴۶)

كُلُوا وَتَمَتَّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ تُجْرِمُونَ

قَلِيلًا: مفعول مطلق

ای تکذیب کنندگان برای مدتی کوتاه از این نعمت فانی دنیا بخورید و بیاشامید و چند مدتی لذت ببرید اما بدانید که عذاب آتش دوزخ در انتظار شما گناهکاران است که در آن عذاب جاودان خواهید ماند.

وَبَلَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿٤٧﴾

آن روز وای بر تکذیب کنندگان. (۴۷)

وَبَلَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ

آن روز وای بر تکذیب کنندگان که سختی و عذاب آتش دوزخ و شراره های آن ایشان را فرا خواهد گرفت.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ ﴿٤٨﴾

و آن هنگام که بر ایشان بگویند رکوع کنید رکوع نکنند. (۴۸)

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ

ارْكَعُوا: فعل امر - (و) فاعل

و چون به ایشان گفته شود یعنی به تکذیب کنندگان نماز به پادارید، نماز برپا نمی دارند. برخی از مفسران درباره سبب نزول این آیه کریمه آورده اند که قبيله ثقیف از نماز گزاردن و رکوع رفتن امتناع

می کردند پس در حق ایشان این آیه نازل گردیده است. می گوید آن هنگام که به آنان گفته شود رکوع کنید رکوع نکنند و از اطاعت و عبادت خدا نافرمانی کنند.



وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ

آن روز وای بر تکذیب کنندگان. (۴۹)

وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ

آن روز وای بر تکذیب کنندگان که سختی و عذاب آتش دوزخ و شراره های آن ایشان را در بر خواهد گرفت.



فَيَأْتِي حَدِيثٌ بَعْدَهُ، يُؤْمِنُونَ

پس بکدامین سخن بعد از قرآن ایمان می آورند؟ (۵۰)

فَيَأْتِي حَدِيثٌ بَعْدَهُ، يُؤْمِنُونَ

پس اگر به قرآن ایمان نیاورند به کدامین سخن بعد از قرآن ایمان می آورند که قرآن معجزه ای است مبتنی بر دلایل و حجت ها و معانی والا و روشن و دارای مضامین بزرگ و برتر و سخنی است دارای فصاحت و بلاغت لفظ و معنی. در حدیث شریف به روایت ابوهریره آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: هر که سوره «المرسلات غرقاً» را بخواند و به آیه آخرین آن یعنی به آیه «فبأی حدیث بعده يؤمنون» برسد باید بگوید: «آمنت بالله و بما انزل» یعنی به خدای عزوجل ایمان آوردم و به آنچه که نازل کرده است ایمان آورده و گرویدم.

شیخ عبدالله انصاری گفت:

الهی! این سوز ما امروز درد آمیز است، نه طاقب بسر بردن نه جای گریز است.

الهی! این چه تیغ است که چنین تیز است؟ نه جای آرام و نه روی پرهیز است.

الهی! هر کس بر چیزی، و من ندانم بر چه ام؟ بیم آن است که کی پدید آید که من کیم.

سوره النبأ

سوره «نبأ» مکی است و جمله بمکه فرو آمده است و دارای چهل آیه است. و به جهت افتتاح این سوره با خبر از روز رستاخیز «عم یسآء لون عن النبأ العظیم» به «نبأ» نامیده شده است. در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. و محتوای این سوره درباره روز قیامت و دلایل معاد و عذاب و جهنم است. و در فضیلت تلاوت این سوره در حدیثی از پیغمبر اکرم ﷺ آمده که کسی که سوره «عم یسآء لون» را بخواند خداوند از نوشیدنی خنک و گوارای بهشتی در قیامت به او پاداش می دهد.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ ﴿١﴾

(کافران) از چه می پرسند؟ (۱)

عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ

عَمَّ: در اصل (غن ما) است: جارو مجرور - يَتَسَاءَلُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل

کافران درباره چه چیزی از یکدیگر می پرسند؟ در سبب نزول آورده اند آن هنگام که حضرت رسول ﷺ دعوت خود را آشکار کرد و قرآن را به مردم خواند و از وقوع قیامت ترسانند. کافران در حق نبوت آنحضرت و دعوت او و قرآن و در وقوع قیامت اختلاف کردند و از یکدیگر سؤال می کردند و می گفتند: محمد را چه شده است و او چه چیزی آورده است. تا اینکه خداوند این آیه را نازل فرمود. و درباره ی آنچه که از یکدیگر می پرسیدند پاسخ گفت:

عَنِ النَّبِیِّ الْعَظِيمِ ﴿٢﴾

از آن خبر بزرگ (سؤال می کنند). (۲)

عَنِ النَّبِیِّ الْعَظِيمِ

عَنِ النَّبِیِّ: جارو مجرور - الْعَظِيمِ: نعت

از آن خبر بزرگ یعنی نزول قرآن می پرسند که همانا آنرا سخن پیشینیان می گویند، زیرا قرآن درباره توحید و تصدیق پیامبران و در وقوع قطعی رستاخیز و حساب و کتاب اعمال انسانها سخن می گوید.

نَزَرِي هُفْرِيهِ مُخْلِفُونَ ﴿٣﴾

که ایشان در آن اختلاف دارند. (۳)

الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْلِفُونَ

الَّذِي: نعت - هُمْ: مبتدا - مُخْلِفُونَ: خبر

و یا از آن چیزی که درباره آن اختلاف کردند یعنی سخن قرآن را سحر و یا شعر و یا کهنانت نسبت می دهند و یا در حق نبوت رسول گرامی ﷺ با یکدیگر اختلاف دارند و او را شاعر و یا ساحر و یا کاهن می گویند و یا روز قیامت را انکار می کنند و در وقوع آن شک دارند.

كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ﴿٤﴾

چنین نیست، بزودی خواهند دانست. (۴)

كَلَّا سَيَعْلَمُونَ

سَيَعْلَمُونَ: فعل مستقبل - (و) فاعل

نه هرگز چنین نیست که مشرکان می پندارند. زود باشد که بدانند آنچه درباره آن از قرآن و یا وقوع قیامت که اختلاف می کردند حق کدام است و باطل کدام.

ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ﴿٥﴾

باز می گوئیم نه چنان است، بزودی خواهند دانست. (۵)

ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ

باز تاکید می کنیم چنان نیست که ایشان درباره قرآن یا قیامت با هم اختلاف کنند بزودی خواهند دانست آنچه که در آن اختلاف می کنند حق و درست است و در وقوع آن شکی نیست این جمله در معنای توبیخ و تهدید و وعید و هشدار از خواب برانگیز است.

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهْدًا ﴿٦﴾

آیا زمین را بستری نگردانیدیم؟ (۶)

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهْدًا

أَلَمْ نَجْعَلِ: فعل مضارع مجزوم - فاعل (نحن) - الْأَرْضُ: مفعول به - مِهْدًا: مفعول به ثانی

در آخر این آیه و نیز در آخر آیات بعد از آن کلمات هماهنگ آمده که به آن سجع می گویند. آیا ما زمین را بستری گسترده نگردانیدیم تا قرارگاه و استراحتگاه شما باشد؟

وَالْجِبَالِ أَوْتَادًا ﴿٧﴾

و آیا کوهها را چون میخ نساخته ایم؟ (۷)

^۱ - توضیح بیشتر، نگا: ذیل آیه ۱ سوره نجم جلد ۷

وَالْجِبَالِ أَوْتَادًا

الْجِبَالُ: معطوف-أَوْتَادًا: مفعول به ثانی

و آیا کوه ها را چون میخ هایی از برای زمین نگردانیدیم تا زمین از جنبش بیفتد و آرام گیرد چنانکه خیمه با میخ محکم ساخته می شود.

شیخ سعدی در بوستان گفت:

زمین از تب لرزه آمد ستوه فرو کوفت بر دامنش میخ کوه

وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا ﴿٨﴾

و شما را جفتها آفریدیم. (۸)

وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا

و شما را از نر و ماده آفریدیم تا نسل شما باقی بماند و این نسل برای سالیان دراز یعنی تا قیامت بماند.

وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا ﴿٩﴾

و خواب شما را مایه آرامش گردانیدیم. (۹)

وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا

جَعَلْنَا: فعل ماضی- (نا) فاعل- نَوْمَكُمْ: مفعول به- سُبَاتًا: مفعول به ثانی

و خواب شما را موجب آرامش شما گردانیدیم. چونکه قوای جسمی و روحی انسان با خواب تجدید گردیده و هر دو نشاط و شادابی خود را بوسیله خواب باز یابند.

وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا ﴿١٠﴾

و شب را لباسی (پرده) قرار دادیم. (۱۰)

وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا

جَعَلْنَا: فعل ماضی- (نا) فاعل- اللَّيْلَ: مفعول به- لِبَاسًا: مفعول به ثانی

که در این آیه شریفه صنعت تشبیه یعنی تشبیه شب به لباس شده آمده است^۱. میگوید:

و شب را لباسی قرار دادیم تا به ظلمت و تاریکی خود همه چیزها را بپوشاند صاحب فتوحات آورده است که شب لباس اصحاب اللیل است که ایشان را از نظر اغیار بپوشاند تا در خلوت خود از لذت مکالمه یا محاضره یا مشاهده هر یک فرا خور استعداد خود بر خوردار شوند.

وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا ﴿١١﴾

و روز را وقت طلب معیشت ساختیم. (۱۱)

^۱ - توضیح بیشتر، نگاه: به ذیل آیه ۵ سوره جمعه جلد ۷

وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا

وَجَعَلْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - النَّهَارُ: مفعول به - مَعَاشًا: مفعول به ثانئ

و روز را وقت طلب معیشت گردانیدیم تا به تحصیل و کسب آن معاش و روزی بپردازند. شیخ الاسلام قدس سره فرموده که شب پرده روندگان راه است و روز بازار بیداران سحرگاه.

چون در دل شب خیال او یار منست من بندهی شب که روز بازار منست
در بوستان شیخ سعدی آمده است:

شب از بهر آسایش تست و روز مه روشن و مهر گیتی فروز
مولانا در مثنوی گفت:

بس کس اندر نور مه منهج ندید چون بر آمد آفتاب، آن شد پدید
آفتاب اعواض را کامل نمود لاجرم بازارها در روز بود
تا که قلب و نقد نیک آید پدید تا بود از غبن و از حیلہ بعید
تا که نورش کامل آمد در زمین تاجران را رحمه للعالمین

وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا ﴿١٢﴾

و بالای شما (هفت آسمان) محکم ساخته ایم. (۱۲)

وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا

بَنَيْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - فَوْقَكُمْ: مفعول فیه - سَبْعًا: مفعول به - شِدَادًا: نعت

و بر بالاستراتان هفت آسمان بی ستون استوار کردیم که در خلقت خود سخت و محکم و استوار است که در آن هیچگونه شکافی و یا خللی که نشانهی زوال باشد دیده نمی شود. در باب هفت آسمان و هفت طبقه بودن قبلاً در سوره اسراء در موضوع معراج سخنی بیان کرده شد.

شمسہی نه مسند و هفت اختران ختم رسل خواجه پیغمبران

وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا ﴿١٣﴾

و در آن چراغی فروزان نهاده ایم. (۱۳)

وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا

جَعَلْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - سِرَاجًا: مفعول به - وَهَّاجًا: نعت

و در آسمان چراغی فروزان و تابان آفریدیم یعنی ماه و آفتاب که بوسیله آن آسمان و زمین را به روشنائی و نور تبدیل می کند.

وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا ﴿١٤﴾

و از ابرهای باران ریز آبی فراوان و ریزان فرو فرستادیم. (۱۴)

وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا

اَنْزَلْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - مَاءً: مفعول به
و از ابرهای متراکم و باران را آبی فراوان و ریزان فرو آوردیم.

لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا ﴿۱۵﴾

تا به سبب آن دانه و گیاه را برآریم. (۱۵)

لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا

لِنُخْرِجَ: فعل مضارع منصوب - فاعل (نحن) - حَبًّا: مفعول به
تا اینکه به وسیله آن ابر متراکم و باران فرو ریزنده دانه ها و گیاهان را از زمین بیرون آریم که آن غذای شماست و غذای چهارپایان.

وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا ﴿۱۶﴾

و بوستانهای در هم پیچیده (در آن برآریم). (۱۶)

وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا

و باغهای در هم پیچیده و انبوه را در آن برآریم. بقول سعدی موضعی خوش و خرم و درختان، در هم گفتمی که خرده می مینا بر خاکش ریخته و عقد ثریا از تارکش آویخته.

دوحه سجع طیرها موزون

روضه ماء نهرها سلسال

وین پراز میوه های گوناگون

آن پراز لاله های رنگارنگ

گسترانیده فرش بوقلمون

باد در سایه ی درختانش

إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَتًا ﴿۱۷﴾

هر آینه روز فیصله وقت معین است. (۱۷)

إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَتًا

يَوْمَ: اسم - (هو) اسم کان - مِيقَتًا: خبر کان ، جمله خبری
بدرستیکه روز رستاخیز یعنی روز داوری خدا و جهانیان در بین مردمان است و جدایی حق از باطل.
و جدایی مومن از کافر، در حدیث شریف آمده است که:
از عبدالله رضی الله عنه روایت است که: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «اولین چیزیکه (در روز قیامت) بین مردم فیصله می گردد، مسئله قتل است».

يَوْمَ يُفْعَفُ فِي الصُّورِ فَنَأْتُونَ أَفْوَاجًا ﴿۱۸﴾

روزی که در صور دمیده شود پس فوج فوج بیایند. (۱۸)

يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا

یوم: بدل- یُنْفَخُ: فعل مضارع مجهول- نایب فاعل محذوف- فَتَأْتُونَ: فعل مضارع- (و) فاعل- أَفْوَاجًا: حال

روزیکه در صور دمیده شود گروه گروه از قبرها به سوی محشر بیایید. و این نفخه ثانی است. در حدیث شریف آمده است که:

از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت است که گفت از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «مردم در روز قیامت بر بالای زمین سفید رنگ براقی حشر می گردند»، سهل رضی الله عنه می گوید: و در آن زمین برای هیچ کسی هیچ علامتی و نشانه ای وجود ندارد.

باز در حدیث شریف آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «مردم (در روز قیامت) بسته قسم حشر می شوند: یک قسم شان در خوف و رجاء یک قسم دیگر طوری است که: دو نفر دو نفر بر یک شتر، سه نفر سه نفر بر یک شتر، و چار نفر چار نفر بر یک شتر، ده نفر ده نفر بر یک شتر آمده و جمع می گردند، و قسم سوم را آتشی جمع آوری نموده و حشر می نماید، و این آتش آنها را ترک نکرده و در هر گوشه و کنار، و در صبح و شام و گاه و بیگاه با آنها خواهد بود».

وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا ﴿١٩﴾

و آسمان گشوده شود پس دروازه دروازه شود. (۱۹)

وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا

فُتِحَتِ: فعل ماضی مجهول- السَّمَاءُ: نایب فاعل- (هی) اسم کان- أَبْوَابًا: خبر کان و در آن روز آسمان شکافته شود و آسمان دروازه دروازه گردد تا فرشتگان از آن دروازه ها نازل شوند.

وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا ﴿٢٠﴾

و کوه ها روان شده گردند پس مانند سراب باشند. (۲۰)

وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا

سُيِّرَتِ: فعل ماضی مجهول- الْجِبَالُ: نایب فاعل- (هی) اسم کان- سَرَابًا: خبر کان و کوه ها روان کرده شوند و در هوا به حرکت در آیند و سپس چون سرابی گردند.

إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا ﴿٢١﴾

براستی که جهنم کمینگاهی است. (۲۱)

إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا

جَهَنَّمَ: اسم إِنَّ - (هی) اسم کان- مِرْصَادًا: خبر کان، جمله خبر إِنَّ

بدرستی که دوزخ محل گذر خلق است یعنی همه مردم باید بر او بگذرند چونکه گفته اند دوزخ گذرگاه همگان است.

لِّلْطَّغِيّينَ مَثَابًا ۖ (۲۲)

(دوزخ) بازگشتگاه برای سرکشان است. (۲۲)

لِّلْطَّغِيّينَ مَثَابًا

لِّلْطَّغِيّينَ : جارو مجرور - مَثَابًا : خبر دوم کان

و آن دوزخ از برای سرکشان و طاغیان که فرمان خدا و رسولش را سرپیچی کردند بازگشتگاهی است.

لِّيُثَبِّتَ فِيهَا أَحْقَابًا ۖ (۲۳)

که روزگاری دراز در آن سر کنند. (۲۳)

لِّيُثَبِّتَ فِيهَا أَحْقَابًا

لِّيُثَبِّتَ : حال - أَحْقَابًا : مفعول فیه، به معنی مدت زمان نامحدود

که دوزخیان روزگار درازی در آن اقامت کنند. یعنی در آتش جهنم جاودان مانند و عذاب بینند.

لَّا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا ۖ (۲۴)

در آنجا نه خنکی ای می چشند و نه آشامیدنی. (۲۴)

لَّا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا

در دوزخ با توجه به استسقاء و تشنگی هیچ خنکی ای و یا نوشیدنی ای نچشند که بتوانند از گرمای سوزان جهنم کمی بیاسایند و یا رفع تشنگی کنند.

إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا ۖ (۲۵)

جز آب جوشان و زرداب (چرک) نچشند. (۲۵)

إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا

حَمِيمًا : مستثنی - وَغَسَّاقًا : معطوف

مگر حمیم و آن آبی است که چون نزدیک روی آرند گوشت روی در آن ریزد و چون بخورند روده و جگر پاره پاره کند و زردابه که خونابه و چرک دوزخیان است می نوشند.

جَزَاءً وَفَاةً ۖ (۲۶)

جزایی است مناسب. (۲۶)

جَزَاءً وَفَاةً

جَزَاءً : مفعول مطلق - وَفَاةً : نعت

این کیفری است آنچه که در دنیا انجام دادند یعنی از فرمان خداوند و رسولش سرپیچی کردند، تا توانستند به مظلوم ستم روا داشتند. جانشان را به آتش کشیدند و اینک سزای آن اعمال شان را می بینند.

إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا ﴿٢٧﴾

براستی که آنها از حساب بیم نداشتند. (۲۷)

إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا

هم: اسم آن - (و) اسم کان - لَا يَرْجُونَ : فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر کان، جمله کان لَا يَرْجُونَ خبر آن - حِسَابًا: مفعول به

براستی که ایشان از روز حساب و کتاب بیم نداشتند و به آخرت و به ثواب آن سرای امیدوار نبودند بلکه آن را تکذیب می کردند و می گفتند بعضی و حشری و حساب و کتابی در کار نخواهد بود.

چنانچه در حدیث شریف در حق حسابرسی آن روز آمده است که: از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «هر کسیکه مورد محاسبه قرار گیرد هلاک خواهد شد».

وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَّابًا ﴿٢٨﴾

و آیات ما را سخت تکذیب می کردند. (۲۸)

وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَّابًا

كَذَّبُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - كِذَّابًا: مفعول مطلق

و آیتهای ما را که پیغمبران به ایشان می نمودند تکذیب می کردند تکذیب کردنی سخت و معجزات پیغمبران را افسانه و خود پیغمبران را ساحر می خواندند و هر چه از جانب خدایشان نازل می شد دروغ می شمردند.

وَكُلُّ شَيْءٍ أَخَصَيْنَاهُ كِتَابًا ﴿٢٩﴾

و هر چیزی را بصورت کتابی ضبط کرده ایم. (۲۹)

وَكُلُّ شَيْءٍ أَخَصَيْنَاهُ كِتَابًا

وَكُلُّ: مفعول به - أَخَصَيْنَاهُ: فعل ماضی - (نا) فاعل - ه: مفعول به - كِتَابًا: مفعول مطلق

و هر چیزی از اعمال بندگان از طاعت و معصیت و غیر آن همه را شمرده ایم و آنرا در کتابی محفوظ ضبط کرده ایم نوشتنی محکم و به مشرکان در وقت معین خواهیم گفت که فرشتگان نگهبان ایشان آنرا نوشته اند.

فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا ﴿٣٠﴾

پس بچشید که جز عذابتان نمی افزائیم. (۳۰)

فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا

ذُوقُوا: فعل امر - (و) فاعل - نَزِيدَكُمْ: فعل مضارع - کُم: مفعول به - فاعل (نحن) - عَذَابًا: مفعول به ثانی

این آیه، حضور جهنمیان را در پیشگاه قاهر و قادر می نمایاند و می گوید. پس بچشید که جز عذاب هرگز بر شما نمی افزائیم. بلکه این چشیدن عذاب بر مدتی کوتاه نیست و تمام شدنی هم نیست بلکه هر لحظه بر آن عذاب افزوده می شود و سزای کافران و تکذیب کنندگان جز این نیست این یکی از سخت ترین و با تهدید آمیزترین آیه‌ای است که برای مشرکان و تکذیب کنندگان نازل شده است. در حدیث شریف از ابوموسی رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «خداوند متعال ظالم را مهلت می دهد، ولی وقتی که او را مورد عذاب قرار داد، از عذابش نمی تواند نجات یابد»، و عذاب [خداوند متعال] سخت در داور و شدید است.

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا (۳۱)

براستی برای پرهیزکاران کامیانی بزرگ است. (۳۱)

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا

لِلْمُتَّقِينَ: جار و مجرور خبران - مَفَازًا: اسم ان

بدرستی که رستگاری و نجات از عذاب آخرت از آن پرهیزکاران است و بهشت نصیب آنان است که از انواع نعمتهای آن بهره مند می شوند.

حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا (۳۲)

و بوستانها و درختان انگوری است. (۳۲)

حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا

حَدَائِقَ: بدل

بوستانهایی دارای میوه و درختان انگوری بهره ایشان می گردد که این همه نعمت بجهت اعمال پرهیزکارانه ایشان در دنیا است و آوردن درخت انگور ثمراتش با برکت تر و میوه های آن لذیذ تر و غذای آن بیشتر و در دسترس تر است.

وَكَوَاعِبَ أَرْبَابًا (۳۳)

و دوشیزگان نارپستان. (۳۳)

وَكَوَاعِبَ أَرْبَابًا

و برای بهشتیان دوشیزگانی است که پستانهایشان همچون نار برجسته و برآمده است و در سن و سال خود برابرند. در حدیث شریف آمده است. برای هر یکی از بهشتیان دو زن است بر هر زن هفتاد حله و هر یک ازین دو زن به این صفت که مغز استخوان ساق وی از پس ساق دیده می شود. اهل بهشت به بهشت در آیند در حالیکه سی ساله یا سی و سه ساله چنانکه در دنیا درین سن و سال باشند چه کمال جوانی و قوت مرد در این وقت است. باز در حدیث شریف آمده است:

از انس بن مالک رضی الله عنه از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «اگر زنی از زنهای بهشت بدینا بیاید، ما بین مشرق و مغرب را روشن نموده و بوی خوش آن دنیا را خواهد گرفت. و چادری که بر سرش می باشد از دنیا و آنچه در آن است بهتر است».

وَكَاَسَا دِهَاقًا ﴿٣١﴾

و کاسه های مالا مال (سرشار). (۳۴)

وَكَاَسَا دِهَاقًا

و برای بهشتیان است جام های پر از شراب و کاسه های پی در پی.

الا یا ایها الساقی ادر کاسا و ناولها که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

یعنی: ای ساقی جام شراب را بگردش در آور و با دست خود آن را بده، چه عاشقی نخست بنظر سهل و ساده آمد اما در این راه دشواریها پیش آمد.

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِدًّا ﴿٣٥﴾

در آنجا سخنان بیهوده و دروغ نشنوند. (۳۵)

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِدًّا

لَا يَسْمَعُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - لَغْوًا: مفعول به

پرهیزکاران در بهشت سخنان بیهوده و باطل نمی شنوند و سخنان دروغ نمی شنوند بر خلاف آنچه که در مجالس شراب نوشی دنیا می شنوند

جَزَاءً مِّن رَّبِّكَ عَطَاءٌ حِسَابًا ﴿٣٦﴾

پاداشی از سوی پروردگار تو که عطائی کافی است. (۳۶)

جَزَاءً مِّن رَّبِّكَ عَطَاءٌ حِسَابًا

جَزَاءً: مفعول مطلق

از جانب پروردگار تو بخشی است که آن بخشش جزای تقوا و حسن عمل است و پاداشی کافی و وافی است که برای برآوردن خواستها و آرزوهای بهشتیان عطا کرده می شود.

رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا ﴿٣٧﴾

پروردگار آسمانها و زمین و آنچه ما بین آن دوست. خدای رحمان که از جانب او اجازه سخن گفتن ندارند. (۳۷)

رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا

رَبِّ : بدل - يَمْلِكُونَ : فعل مضارع - (و) فاعل - خِطَابًا : مفعول به

آن همه نعمت که مذکور گشت پاداشی از جانب پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست. الله رحمان که از جانب او اجازه سخن گفتن ندارند. یعنی توان و قدرت آنرا ندارند که از او سؤال کنند مگر در جایی که به ایشان اجازه سخن گفتن داده شود و یا اجازه و اذن شفاعت به ایشان داده شود.

يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا ﴿٣٨﴾

روزی که جبرئیل و فرشتگان بصف بایستند و سخن نکنند جز آنکه خدای رحمان او را اجازه دهد، و سخن درست گوید. (۳۸)

يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا

يَقُومُ : فعل مضارع - الرُّوحُ : فاعل - وَالْمَلَائِكَةُ : معطوف - صَفًّا : حال

روزی که جبرئیل و فرشتگان به صف ایستند و حاضر شوندگان در محشر سخن نگویند مگر کسی را که خدای رحمان به او اجازه سخن گفتن و یا اجازه شفاعت داده باشد یعنی کسانی سخن گویند که در آن روز مقام اذن دریافته و سخن بصواب گویند. پس همه چیز در آن روز فقط به فرمان حق تعالی است.

ذَٰلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ مَثَابًا ﴿٣٩﴾

این روزی است که به تحقق خواهد پیوست، پس هر که خواهد به سوی پروردگار خود بازگشتی بجوید. (۳۹)

ذَٰلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ مَثَابًا

ذَٰلِكَ : مبتدا - الْيَوْمُ : بدل - الْحَقُّ : خبر

آن روز روزی است بودنی که البته خواهد بود پس هر که بخواهد به سوی ثواب پروردگار خود بازگشتی کند یعنی به ایمان و طاعت روی آورد. یعنی با عبرت‌گیری از آن روز هولناک و با توجه به تحقق پیوستن روز رستاخیز برای آینده خود که آخرت است بیندیشد و اعمال شایسته و نیکو انجام دهد و از روز واپسین که ترسناک است غافل نماند.

آن روز روز سختی است چنانچه در حدیث شریف آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «مردمان در روز قیامت چنان عرق می‌کنند که عرق شان در روی زمین تا هفتاد ذرع پیش رفته و آنقدر بالا می‌آید که تا گوشه‌هایشان می‌رسد.

باز در حدیث شریف آمده که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر کسی که به جنت داخل می گردد جایز در دوزخ- در صورتیکه بدکاری می کرد- برایش نشان داده می شود، تا اینکه خوشی و شکر گزاری اش بیشتر گردد، هر کسی که بدوزخ داخل می گردد جایز در بهشت- در صورتیکه نیکوکاری می کرد- برایش نشان داده می شود، تا اینکه حسرت و افسوسش افزون تر گردد».

إِنَّا أَنْذَرْنَكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَلَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا ﴿٤٠﴾
و بدرستی ما شما را از عذابی نزدیک بیم می دهیم، روزیکه شخص به آنچه دستهایش از پیش فرستاده بنگرد و کافر گوید: ای کاش خاک بودم. (۴۰)

إِنَّا أَنْذَرْنَكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا

(نا) اسم ان- أَنْذَرْنَكُمْ: فعل ماضی- (نا) فاعل- کم: مفعول به، جمله خبر ان- عَذَابًا: مفعول به ثانی- قَرِيبًا: نعت

بدرستی که ما شما را از عذابی نزدیک که عذاب آخرت است و حتماً و قطعاً خواهد آمد بترسانیدیم و شما را از آن روز هولناک آگاه گردانیدیم.

يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَلَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا
يَنْظُرُ: فعل مضارع- الْمَرْءُ: فاعل- مَا: مفعول به- قَدَّمَتْ: فعل ماضی- يَدَاهُ: فاعل- (ی) اسم لیست-

(ت) اسم کان- تُرَابًا: خبر کان، جمله خبر لیست

روزیکه بنگرد آدمی در آنچه با دو دست خود از اعمال خیر و شر قبل از وفاتش به سرای قیامت از پیش فرستاده است و با دست پر به بازار قیامت رفته است.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی از شما هست که مال وارث خود را از مال خود بیشتر دوست داشته باشد؟ گفتند: یا رسول الله! هیچ کس نیست که مال وارث خود را از مال خود بیشتر دوست داشته باشد، فرمودند: «مال خودش آنست که پیش از خود فرستاده است، و آنچه که از وی می ماند مال وارث اوست».

در آن روز هولناک کافر گوید ای کاش من خاک می بودم و هرگز به اینصورت آفریده نمی شدم.
مولانا گفت:

گفت واپس رفته ام من در ذهاب حسرتا یالیتنی کنت تراب

گفته اند بعد از حشر کافر این تمنا کند و گوید ای کاش من خاک می بودم. و حال اینکه ابلیس آدم علیه السلام را عیب می گرفت که از خاک آفریده شده و خود را می ستود که من از آتش آفریده شده ام چون در آن

روز کرامت آدم و ثواب فرزندان مومن او مشاهده نماید و عذاب و شدت خود را ببند آرزو برد کاشکی من از خاک می بودم.

خاک را خوار و تیره دید ابلیس	کرد انکارش آن حسود خسیس
ماند غافل ز نور باطن او	نشد آگه ز سر کامل او
بهر گنجی که هست در دل خاک	این صدا داده اند در افلاک
که بجز خاک نیست مظهر کل	خاک شو خاک تا بروید گل

در کشف الاسرار آمده، از عظمت آن روز است که بیست و چهار ساعت شبانه روز دنیا را، بر مثال بیست و چهار خزانه حشر کنند و در عرصات قیامت یکان یکان حاضر گردانند خزانه می گشایند و بر بنده عرضه می دهند از آن خزانه بگشایند بر بها و جمال و نور و ضیا و آن ساعت است که بنده در خیرات و حسنات و طاعات بود بنده چون حسن و نور و بهای آن ببند چندان شادی و طرب برو غالب شود که اگر آنرا بر جمله دوزخیان قسمت کنند از دهشت آن شادی الم و درد آتش فراموش کنند.

خزانه دیگر بگشایند تاریک و مظلوم و وحشت آن کردار در آید چندان فزع و هول و رنج و غم او را فرو گیرد که اگر بر کل اهل بهشت قسمت کنند نعیم بهشت بر ایشان منقص شود خزانه دیگر بگشایند حالی که درونه طاعت بود که سبب شادی است نه معصیت که موجب اندوه است و آن ساعتی است که بنده درو خفته باشد یا غافل به مباحات دنیا مشغول بوده بنده بران حسرت خورد و عین عظیم برو راه یابد همچنین خزائن یک یک می گشایند و برو عرضه می کنند از آن ساعت که در طاعت کرده شاد می گردد و از آن ساعت که درو معصیت کرده رنجور می شود و بر ساعتی که مهمل گذاشته حسرت و غبن می خورد و چون کار مومن مقصر در آن روز این باشد پس قیاس کن که حال کافر چگونه باشد در حسرت و ندامت و آه و زاری.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت شخصی گفت یا رسول الله! آیا از آنچه که در جاهلیت انجام داده ایم مواخذة خواهیم گردید؟ فرمودند: «کسیکه در اسلام کارهای نیک انجام دهد، از آنچه که در جاهلیت انجام داده است مواخذة نمی گردد، و کسیکه در اسلام کارهای بد انجام دهد، از آنچه که در اول و آخر انجام داده است، مواخذة خواهد گردید».

سوره النازعات

سوره «النازعات» مکی است و دارای چهل و شش آیه است و سوگند خداوند در افتتاح این سوره به کلمه نازعات به معنی فرشتگان آسمان که قابض قبض ارواح بنی آدمند به این نام خوانده شده است. در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. در فضیلت تلاوت این سوره آورده اند که: **عن ابی بن کعب قال**. قال رسول الله ﷺ من قرأ «النازعات» لم یکن حبسه فی القبر الا کقدر الصلوه المکتوبه حتی یدخل الجنة. از ابی بن کعب که گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند: کسی که سوره نازعات را بخواند توقف او در قبر نیست مگر به اندازه خواندن یک نماز روزانه است، و بعد از آن وارد بهشت می شود.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

وَالنَّازِعَاتِ غَرْاقًا ﴿١﴾

سوگند به فرشتگانی که روحها را به سختی بیرون می کشند. (۱)

وَالنَّازِعَاتِ غَرْاقًا

(و) قسم - النَّازِعَاتِ: مجرور - غَرْاقًا: مفعول مطلق

سوگند به فرشتگانی که به سختی و بقوت جان کافران را قبض روح می کنند زیرا که فرشتگان روح کافران را از انتهای بدن مانند سطلی که از عمق چاه بکشند بیرون می کشند و این جان کندن سخت ترین نوع نزع است.

وَالنَّشِيطَاتِ نَشْطًا ﴿٢﴾

و سوگند به فرشتگانی که بیرون می آورند بیرون آوردنی سخت. (۲)

وَالنَّشِيطَاتِ نَشْطًا

وَالنَّشِيطَاتِ: معطوف - نَشْطًا: مفعول مطلق - وَالنَّشِيطَاتِ به معنی گرفتن به سرعت، آنهایی که کارها را استادانه و زیرکانه انجام می دهند.

می گوید: و سوگند به فرشتگانی که سبقت می گیرند و بیرون می آورند، سبقت گرفتنی سخت یعنی فرشتگانی که ارواح مومنان را زیرکانه و استادانه قبض می کنند بطوریکه از میان روغن مو بیرون کشیده شده و سپس به سوی بهشت روانه می کنند.

وَالسَّيِّحَاتِ سَبَّحًا ﴿٢﴾

و سوگند به فرشتگانی که شنا می کنند شنا کردنی سخت. (۳)

وَالسَّيِّحَاتِ سَبَّحًا

سَبَّحًا : مفعول مطلق

و سوگند به فرشتگانی که شناکنان می شتابند و از برای اجرای فرمان الهی از آسمان شناکنان و سریع فرو می آیند و آنچه به ایشان محول شده است بخوبی انجام می دهند.

فَالسَّيِّقَاتِ سَبَّحًا ﴿٤﴾

پس سوگند به فرشتگانی که سبقت می گیرند سبقت گرفتنی سخت. (۴)

فَالسَّيِّقَاتِ سَبَّحًا

سَبَّحًا : مفعول مطلق

و سوگند به فرشتگانی که در انجام امور محوله نسبت به یکدیگر سبقت و پیشی می گیرند سبقت گرفتنی بسیار سخت یعنی فرشتگانی که روح های مومنین را به سوی بهشت روانه می کنند.

فَالْمُدِيرَاتِ أَمْرًا ﴿٥﴾

پس قسم به جماعات فرشتگان که تدبیر امور می کنند. (۵)

فَالْمُدِيرَاتِ أَمْرًا

أَمْرًا : مفعول به

پس سوگند به فرشتگانی که تدبیر امور دنیا می کنند یعنی جبرئیل علیه السلام که موکل به فرود آوردن وحی و الهام الهی و مسئله حلال و حرام و ... است. و میکائیل که مأمور کارپردازی باران ها و بادهای و گیاه متعلق به اوست و عزرائیل که مأمور قبض ارواح انسانهاست. و اسرافیل که مأمور دمیدن در صور خود در دو نوبت. آن روز که در صور دمیده می شود همه کسانی که در آسمانها و زمین هستند بیهوش می گردند.

در این قسم هایی که مذکور شد. جواب قسم محذوف است. یعنی سوگند به همه این آفریده های عجیب و غریب جهان که قیامت خواهد آمد و رستاخیز بر پا خواهد شد.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که به دو انگشت خود اشاره نموده و گفتند: « من و قیامت مانند این دو با یکدیگر مبعوث گردیدیم ».

يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ ﴿٦﴾

و روزی که لرزاننده بلرزاند. (۶)

يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ

یوم: مفعول فيه - تَرْجُفُ: فعل مضارع - الرَّاجِفَةُ: فاعل

و به یاد آور آن روزی را که لرزاننده (اسرافیل) در صور خود بدمد و زمین و کوه از هیبت آن روز بر خود بلرزند و این همان نفخه اول است که همه چیز در روی زمین از شدت و ترسناکی آن روز بر خود بلرزند و بمیرند الا خدای عزوجل.

تَلْبَعُهَا الرَّادِفَةُ ﴿٧﴾

و لرزاننده‌ی دیگری از پی آن در آید. (۷)

تَلْبَعُهَا الرَّادِفَةُ

تَلْبَعُهَا: فعل مضارع - ها: مفعول به - الرَّادِفَةُ: فاعل

و بدنبال آن نفخه دوم دمیده شود یعنی بدنبال زلزله نخستین زلزله دومی در خواهد آمد. نفخه اول همانطوریکه گفتیم همه را مرده می گرداند. اما نفخه دوم همه را زنده می گرداند و از قبرها بر می خیزاند.

فُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ ﴿٨﴾

در آن روز دلها ترسان و لرزان اند. (۸)

فُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ

فُلُوبٌ: مبتدا

در آن روز دلها همگی با مشاهده قیامت ترسان و لرزان و مضطرب و نگران شوند یعنی قلبهای بسیاری در چنین روزیکه عالم ناگهان متزلزل و دگرگون می شود، همگی از جا کنده شده به جنبش در می آیند.

أَبْصَرُهَا خَشِيعَةٌ ﴿٩﴾

و چشمانشان فرو افتاده اند. (۹)

أَبْصَرُهَا خَشِيعَةٌ

أَبْصَرُهَا: مبتدا ثانی - خَشِيعَةٌ: خبر ثانی، جمله خبر فُلُوبٌ

آنانکه به کفر مرده اند به جهت ترسناکی آن روز چشمانشان خوار و خضوع و فرو افتاده در آیند.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مردمان در روز قیامت چنان عرق می کنند که عرقشان در روی زمین تا هفتاد ذرع پیش رفته و آنقدر بالا می آید که تا گوشه‌هایشان می رسد».

يَقُولُونَ أَءَنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ ﴿١٠﴾

کافران می گویند آیا باز گردانیده شویم بحالت نخستین؟ (۱۰)

يَقُولُونَ أَءِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ

يَقُولُونَ: فعل مضارع- (و) فاعل- (نا) اسم ان

كافران و منكران قيامت می گویند آیا ما بازگردانیده شدگانیم به حالت نخستین آنهم بعد از اینکه مردیم و استخوانهای ما پوسیده گشت؟ و آیا زندگی دوباره پیدا خواهیم کرد؟

أَءِذَا كُنَّا عِظْلًا نَّخِرَةً ﴿١١﴾

آیا وقتی ما استخوان ریزه هایی پوسیده شدیم (دوباره زنده می شویم)؟ (١١)

أَءِذَا كُنَّا عِظْلًا نَّخِرَةً

(نا) اسم کان- عِظْلًا: خبر کان- نَّخِرَةً: نعت

كافران می گویند:

آیا ما وقتی استخوان ریزه هایی پوسیده شدیم دوباره برانگیخته شده و زندگی دوباره ای شروع خواهیم کرد؟

قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ ﴿١٢﴾

كافران گفتند: حقا این بازگشتی زیان آور است. (١٢)

قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ

تِلْكَ: مبتدا- كَرَّةٌ: خبر

پس کافران از روی استهزاء گفتند که اگر چنین باشد پس آن بازگشتی زیان آور است و ما هرگز این زیانها نخواهیم کرد و چنین کاری ممکن نیست.

فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ ﴿١٣﴾

براستی آن فقط یک فریاد است. (١٣)

فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ

هِيَ: مبتدا- زَجْرَةٌ: خبر

پس خداوند خطاب به کافران در رد سخنان ایشان و استهزاء آنان می فرماید. جز این نیست که آن یک فریاد تند است ای منکران بعث و حشر قیامت را دور از انتظار میندازید و تصور مکنید که پدید آوردن آن بر خدای تعالی مشکل و دشوار باشد که با یکبار دمیدن (نفخه دوم) همه مردگان زنده خواهند شد و به حساب و کتاب اعمال ایشان رسیدگی خواهد شد.

فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ ﴿١٤﴾

پس ناگهان آنها بر روی زمین آمده باشند. (١٤)

فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ

هُم: مبتدا - بِالسَّاهِرَةِ: جار و مجرور خبر

پس ناگهان آنها را بر روی زمین سفیدی که خداوند آن را بوجود آورده حشر کرده محاسبه می کند.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «مردم در روز قیامت بر بالای زمین سفید رنگ براقی حشر می گردند»، سهل رضی الله عنه می گوید: و در آن زمین برای هیچ کس علامت و نشانه ای وجود ندارد.

هَلْ أُنَبِّئُكَ حَدِيثُ مُوسَى ﴿١٥﴾

آیا داستان موسی به تو رسیده است؟ (۱۵)

هَلْ أُنَبِّئُكَ حَدِيثُ مُوسَى

أُنَبِّئُكَ: فعل ماضی - ک: مفعول به - حَدِيثُ: فاعل - مُوسَى: مضاف الیه

ای پیغمبر بدان که داستان موسی علیه السلام با فرعون سرکش و قوم وی نیز همین گونه بود زیرا که فرعون نیز سرکشی کرد و دعوت موسی را نپذیرفت و موسی چه زحمتهایی که متحمل نشد آیا از تکذیب آنان عبرت نمی گیری؟ چونکه خداوند سبحانه فرعون و قومش را عبرتی برای جهانیان گردانید.

إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ﴿١٦﴾

زمانیکه پروردگارش او را در وادی مقدس «طوی» ندایش داد. (۱۶)

إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى

نَادَاهُ: فعل ماضی - ه: مفعول به - رَبُّ: فاعل - طُوًى: عطف بیان

چون پروردگار او موسی را بوادی مقدس یعنی «طوی» که نام آن وادی است در کوه سینا ندایش کرد. آمده است که موسی علیه السلام همراه همسر خود بیرون آمد و آهنگ مصر کرد، و چون به سوی «طوی» آمد شبانگاهی بسیار سرد آنجا رسید و چون شب فرا رسید توفانی بر پا شد و آسمان را ابر پوشاند. موسی همسر خود را پیاده کرد و بر کنار صحرا خیمه خود برافراشت و همسرش را در خیمه وارد کرد و باران سیل آسا شروع شد. همسرش را که آستن بود درد زایمان فرا رسید، موسی خیمه جمع کرد و آنچه سنگ آتش زنه را زد آتش نگرفت ناچار آن را کنار انداخت و از خیمه بیرون آمد و ناگاه آتشی دید و خداوند متعال در این باره چنین می فرماید:

« چون موسی آن مدت را بسر آورد و با اهل خود روان شد از سمت طور آتشی را ملاحظه کرد، به همسر خود گفت درنگ کنید که به تحقیق آتشی را دیدم شاید برای شما از آن خبر آورم یا پاره ای از آتش که شاید شما گرم شوید، پس چون به سوی آتش آمد ندا کرده شد از کناره وادی که بر سمت

راست بود در بقعه برکت داده شده از درخت که ای موسی بتحقیق منم خداوند پروردگار جهانیان» و حال آنکه آنجا آتش نبود و نور بود.

ثعلبی می گوید، درباره درختی که موسی علیه السلام ندا را از آن شنید اختلاف است گفته اند خاربنی بوده است و بعضی گفته اند عناب بوده است^۱.

کسائی می گوید، به موسی فرمان داده شد که پای افزار^۲ از پای خود بیرون آورد و خداوند متعال چنین می گوید:

« پس چون آمد او ندا داده شد که ای موسی، همانا منم پروردگار تو کفش خود را از پای بیرون کن که همانا در وادی پاکیزه طوایی و بتحقیق من برگزیدم ترا پس بشنو آنچه را وحی شود». تا آنجا که می فرماید « و این چیست به دست راست تو ای موسی، گفت آن عصای من است که بر آن تکیه می کنم و با آن برای گوسفندانم برگ می ریزم و مرا با آن نیازهای دیگری است».

گویند منظور از نیازهای دیگر این است که آن را بر زمین فرو می کرد و ردا و کفش و آفتابه خویش را بر آن می آویخت و با آن با درندگان جنگ می کرد. و با آن از تابش آفتاب بر خود جلوگیری میکرد.

أَذْهَبَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ﴿١٧﴾

۱ ای موسی) به سوی فرعون برو که او براستی سر به طغیان برداشته است. (۱۷)

أَذْهَبَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ

ه: اسم ان - طَغَى: فعل ماضی - فاعل (هو)، جمله خبر ان

ی موسی به سوی فرعون برو که براستی که او سر به طغیان برداشته و نافرمانی پیش گرفته است. موسی بعد از فرمان خداوند دعا کرد و گفت: « پروردگارا گشاده گردان سینه مرا و آسان گردان برایم کار مرا و بگشا بستگی را از زبان من تا بفهمند گفتار مرا، و بگردان برای من و زیری از اهل من، هارون برادرم را پشتیبان من گردان و شریک کن او را در کارم تا ستایش کنیم ترا به پاکی بسیار و یاد کنیم ترا بسیار، بتحقیق که تو بر ما بینایی». حق تعالی فرمود: بتحقیق ای موسی خواسته تو داده شد. در این هنگام موسی آنچه را از او سر زده بود بیاد آورد و گفت: «پروردگارا من کسی از ایشان را کشته ام و بیم دارم مرا بکشند». بر موسی ندا شد که «ای موسی مترس بتحقیق نمی ترسد نزد من فرستادگان».

نگاه خداوند نعمت خود را بر موسی به او تذکر داده و فرموده است:

و بتحقیق منت نهادیم بر تو مرتبهی دیگر» تا آنجا که می فرماید:

هر دو بروید پیش فرعون همانا که سرکشی کرده است، و بگوئید مر او را سخنی نرم شاید پند گیرد تا بترسد، گفتند. پروردگارا بتحقیق ما بیمناکیم که تعدی کند بر ما یا سرکشی را از حد درگذراند، فرمود مترسید که من همراه شما می شوم و می بینم، پیش او روید و بگوئید ما دو فرستاده پروردگار

۱ - عناب: یعنی درخت انگور

۲ - پای افزار: یعنی کفش

توایم، بنی اسرائیل را با ما روانه کن و آزارشان مده بتحقیق آمدیم ترا با نشانه ای از پروردگارت و سلام بر کسی است که هدایت را پیروی کرد.

گوید، گرچه خطاب به موسی بوده است ولی رسالت بر عهده او و هارون بوده است. گوید. دختر شعیب را درد زایمان سخت شد و ساکنان آن وادی از جنیان ناله او را شنیدند و پیش او آمدند و آتش افروختند و امور او را بر عهده گرفتند.

فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَهٌ إِلَّا أَنْ تَرْكَبَ ۝۱۸

پس بگو آیا میل داری اینکه پاکیزه شوی. (۱۸)

فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَهٌ إِلَّا أَنْ تَرْكَبَ

لَكَ : جار و مجرور خبر مقدم - مبتدا موخر محذوف

پس بعد از آنکه به پیش فرعون رسیدی به او بگو که آیا میل آن را داری که به پاکیزگی گرایی و از شرک و طغیان و عصیان خود را پاک و پاکیزه داری؟

کسانی می گوید، موسی علیه السلام از طور حرکت کرد تا به آبادی رسید، در این هنگام جبرئیل وحی الهی را به هارون ابلاغ کرد و او را به پیامبری مژده داد و هارون را کنار ساحل نیل برد، موسی بر ساحل دیگر بود و موسی با هارون سخن گفت و باد سخن او را به گوش هارون می رساند، آنگاه خداوند اجازه فرمود به یکدیگر ملحق شوند و موسی بسوی هارون آمد و به او مژده داد که در پیامبری شریک اوست و شبانه همراه جبرئیل به خانه مادر خود رفتند، مادر به عبادت و نماز ایستاده بود هارون در زد مادر از محراب بیرون آمد و گفت بر در خانه کیست؟ موسی گفت من پسر موسی و برادرم هارون، مادر چون در را گشود از شدت شادی بیهوش در افتاد و سپس بیهوش آمد و موسی داستان خود باز گفت و مادر برای خدا به سجده افتاد، و موسی بقیه آن شب را پیش مادر خویش ماند، فردا به صورت ناشناس بیرون آمد و به آنچه فرعون در سرزمین مصر ایجاد کرده بود می نگریست و به خانه برگشت.

فردای آن شب موسی علیه السلام بسوی کاخ فرعون آمد گروهی او را شناختند و گروهی نشناختند یکی از وزیران خود را به فرعون رساند و به او خبر داد که موسی آمده است و لرزه بر اندام فرعون افتاد و به هامان دستور داد برود و نام او را بپرسد، هامان برفت و باز آمد و به فرعون خبر داد که موسی است، فرعون به هارون نگریست و گفت برادرت آمده است و به من خبر نداده ای؟ گفت می خواستم بگویم ولی از خشم تو ترسیدم.

وَأَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى ۝۱۹

و به سوی پروردگارت هدایت کنم که تو بترسی (پرهیزکار شوی). (۱۹)

وَأَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى

وَأَهْدِيكَ : فعل مضارع - ك: مفعول به - (انا) فاعل

و ترا به سوی پروردگارت راه می نمایم که تا بترسی، یعنی: تو را به سوی شناخت توحید و پرستش خدای یگانه هدایت می کنم.

گوید، فرعون فرمان داد کاخ او را آراستند و خود در حالیکه تاج بر سر نهاد بر تخت نشست و وزیرانش از چپ و راست ایستادند و موسی را احضار کرد و همینکه او را دید شناخت و از او پرسید تو کیستی؟ گفت بنده و رسول خدا و کلیم اویم، فرعون گفت تو بنده فرعونی، فرمود خداوند عزیزتر از آن است که او را شریکی باشد، فرعون گفت تو برای چه کسی مبعوث و فرستاده شده‌ای؟ گفت برای تو و همه مردم مصر، فرعون گفت برای چه کار؟ گفت برای این که بگویند و معتقد شوند که خدایی جز خداوند یکتا وجود ندارد و او را شریکی نیست و من بنده و فرستاده‌ی اویم، فرعون گفت دلیل و حجت تو چیست؟ که هر مدعی پیامبری را دلیل و برهانی است، موسی گفت اگر برای تو معجزه بیاورم ایمان خواهی آورد؟ گفت آری، هارون گفت ای فرعون «ما دو فرستاده پروردگار تویم، بنی اسرائیل را همراه ما گسیل دار و آنان را شکنجه مکن ما از سوی پروردگارت برای تو دلیل و معجزه آورده‌ایم و سلام بر کسی است که پیروی کند هدایت را». فرعون گفت: ای موسی پروردگار شما دو تن کیست؟ گفت پروردگار ما اوست که عطا کرد بر هر چیزی آفرینش او را و سپس راهنمایی فرمود.

فرعون به هامان گفت موسی و برادرش را به خانه ات ببر و با آن دو مدارا کن و اگر از من اطاعت کنند آن دو را از گنجینه های خود بی نیاز می کنم و هیچ کاری را بدون نظر آن دو انجام نمی دهم، هامان چنین کرد، موسی و هارون به او گفتند ای هامان جان خود را از خدای خویش باز خر، هامان از این سخن خندید و فردای آن روز ایشان را به درگاه فرعون آورد، فرعون روی به موسی کرد و چنین گفت: «گفت آیا ترا میان خودمان در کودکی پرورش ندادیم و سالهایی از عمر خود را پیش ما نماندی، و کار خود را کردی یعنی کشتن قبطی، و تو از ناسپاسان هستی. موسی گفت: کردم آن کار را و آنگاه از گم شدگان بودم.

یعنی هنوز به پیامبری مبعوث نشده بودم، موسی علیه السلام چنین ادامه داد، «و از شما گریختم چون ترسیدم از شما پس پروردگار من به من حکم بخشید و مرا از فرستادگان گردانید و این نعمتی است که منت نهاد بر من که فرزندان یعقوب را بنده کرد.

آنگاه موسی فرمود پسران ایشان را می کشی و زنان ایشان را زنده می داری و من به پیشگاه پروردگار جهانیان شکایت کردم، فرعون تکیه داده بود نشست و گفت:

«پروردگار جهانیان کیست؟ گفت پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست اگر باشید یقین کنندگان، فرعون به آنان که گرد او بودند گفت آیا می شنوید، گفت پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شما، گفت همانا پیامبری که بسوی شما فرستاده شده است هر آینه دیوانه است، گفت پروردگار خاور و باختر و آنچه میان آن دو است اگر می فهمید، گفت اگر خدایی را جز من به خدایی بگیری هر آینه ترا از زندان شدگان می گردانم، گفت هر چند برای تو معجزه ای آشکار بیاورم، گفت بیاور آن را اگر از راستگویان هستی».

فَارَئِنُّهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى ﴿٢٠﴾

پس آن معجزه بزرگ را به وی نمود. (۲۰)

فَارَئِنُّهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى

فَارَئِنُّهُ: فعل ماضی - ه: مفعول به - فاعل (هو) الْآيَةُ: مفعول به ثانی

پس موسی عليه السلام پیش فرعون رفت و دعوت حق را به وی رساند و آنگاه معجزه‌ی بزرگ خود را که دلیل روشن از برای ادعای نبوتش بود بدو نمود گوید همچنانکه فرعون و موسی با یکدیگر گفتگو می کردند عصا در دست موسی به جنبش در آمد و جبرئیل به موسی ندا داد که ای پیامبر خدا عصا را بینداز و چون آن را بینداخت نخست به صورت اژدهایی در آمد و سپس به بزرگی شتری بختی شد و چنان برخاست که سرش به دیوار قصر می رسید و از دهانش دود و آتش بیرون می زد، موسی عليه السلام آن اژدها را فرا خواند و همان دم به صورت عصا در آمد، فرعون گفت ای موسی سحری بزرگ و بسیار آموخته‌ای، موسی گفت ای فرعون «آیا این سحر است و جادوگران رستگار نمی شوند». فرعون گفت آیا معجزه دیگری هم داری؟ گفت آری و دست در گریبان کرد و بیرون آورد و دست او سخت نورانی و تابناک شد و خداوند متعال در این باره چنین می گوید:

پس عصای خود را افکند اژدهایی شد آشکارا، و در آورد دستش را که برای بینندگان روشنایی بخشنده بود.

فَكَذَّبَ وَعَصَى ﴿٢١﴾

پس تکذیب کرد و نافرمانی کرد. (۲۱)

فَكَذَّبَ وَعَصَى

فَكَذَّبَ: فعل ماضی - فاعل (هو) وَعَصَى: فعل ماضی - فاعل (هو)

پس فرعون معجزه موسی عليه السلام را که نشانه ادعای نبوت او بود دروغ پنداشت و از فرمان خدای تعالی و ایمان آوردن به او سرپیچی کرد و از وی فرمانبرداری نکرد.

ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَى ﴿٢٢﴾

سپس پشت بگرد و تدبیر کنان باز گشت. (۲۲)

ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَى

أَدْبَرَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - يَسْعَى: فعل مضارع - فاعل (هو)

سپس از آن روی برتافت و تدبیر کنان در حالیکه در انجام فساد در روی زمین می کوشید و سخت از جانب موسی عصبانی بود برگشت.

فَحَشَرَ فَنَادَى ﴿٢٣﴾

پس ؤرد آورد و سپس ندا در داد. (۲۳)

فَحْشَرَ فَنَادَى

فَحْشَرَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - فَنَادَى: فعل ماضی - فاعل (هو)

پس قوم خود را جمع کرد و به آنان ؤفت همانا این جادوؤری دانا و زیرک است می خواهد با جادوی خود شما را از سرزمین خودتان بیرون برد.

فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى ﴿٢٤﴾

پس (فرعون) ؤفت پروردؤار برتر شما منم. (۲۴)

فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى

أَنَا: مبتدا - رَبُّكُمُ: خبر

پس فرعون فریادکنان ؤفت: من پروردؤار برتر شما هستم. مواظب باشید که موسی می خواهد با جادوی خود شما را فریب دهد پس در حق این مرد چه می ؤوئید و چه می اندیشید از اطراف او دور شوید و به سوی من آئید که همانا پروردؤار برتر شما من هستم.
مولانا ؤفت:

من که فرعونم ز شهرت وای من زخم طاس آن ربی الاعلی من

فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْأَخْوَ وَالْأُولَى ﴿٢٥﴾

و خداوند او را به عذاب دنیا و آخرت بؤرفت. (۲۵)

فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْأَخْوَ وَالْأُولَى

فَأَخَذَهُ: فعل ماضی - ه: مفعول به - لفظ الله: فاعل - نَكَالَ: مفعول مطلق

پس خداوند فرعون و فرعونیان را به عقوبت آخرت که آن سوختن در آتش دوزخ است و به عذاب دنیا که غرق شدن در آب است بؤرفت فرمان خداوند را به موسی رساند که فرموده بود همراه قوم خود از مصر بیرون شود. موسی علیه السلام میان بنی اسرائیل فرمان کوچ کردن صادر کرد و آنان که در آن هنگام ششصد هزار تن بودند بیرون آمدند.

کسانی می ؤوید، چون خبر بیرون شدن ایشان به اطلاع فرعون رسید دستور جمع شدن لشکریان را صادر کرد و آنان جمع شدند و شمارشان بیرون از اندازه بود، خداوند متعال می فرماید: «پس فرعون به شهر کسانی را که لشکر جمع می کردند فرستاد، که این گروه، گروهی اندک اند، و بتحقیق آنان ما را به خشم آورندگانند و بتحقیق ما همه بیمناکیم و ترسندگان».

کسانی می ؤوید فرعون و لشکریانش حرکت کردند و چون نزدیک موسی و همراهانش رسیدند بنی اسرائیل به موسی ؤفتند فرعون و سپاهش به ما رسیدند روبروی ما دریا و پشت سرمان شمشیر است و موسی ؤفت: «هرؤر نه چنین است بتحقیق پروردؤار من با من است و مرا هدایت و راهنمایی خواهد

کرد». خداوند متعال به موسی وحی فرمود که: «با عصای خود به دریا بزن و شکاف برداشت و هر شکاف چون کوه بزرگی بود». و در دریا دوازده راه برای دوازده قبیله بنی اسرائیل بوجود آمد و شروع به حرکت در دریا کردند موسی پیشاپیش و هارون از پی ایشان حرکت می‌کردند و خداوند میان آب و مشبک فرمود تا آنان یکدیگر را ببینند، فرعون و همراهانش به کنار دریا رسیدند و آن‌ها را دیدند فرعون به هامان گفت دریا از بیم من چنین شکافته شده است و آهنگ در آمدن به دریا کرد ولی اسب او که سخت پرورش یافته بود از او اطاعت نکرد و از عبور سرپیچی کرد، جبرئیل به صورت آدمی در حالی که بر مادیانی سوار بود خود را نزدیک فرعون رساند و گفت چه چیزی مانع عبور تو است، و کنار او شروع به حرکت کرد، اسب فرعون چون بوی مادیان را استشمام کرد از پی او روان شد و فرعون و پیروانش در حالیکه جبرئیل پیشاپیش آنان حرکت می‌کرد و میکائیل دیگران را به سوی دریا پیش می‌راند وارد دریا شدند آنچنان که حتی یک تن از سپاه فرعون هم بیرون دریا نماند، در این هنگام دریا به بیوست و همگان غرق شدند و فرعون می‌نگریست و چنین گفت: «چون او را غرق دریافت، گفت ایمان آوردم به اینکه نیست خدایی مگر خداوندی که بنی اسرائیل به او ایمان آوردند و من از مسلمانانم». و جبرئیل به او گفت: «آیا اکنون و بتحقیق گناه کردی پیش از این و بودی از بدکاران». و فرعون و همه کسان که با او بودند غرق شدند و بنی اسرائیل به آنان می‌نگریستند و با وجود این گفتند فرعون غرق نشده است و خداوند متعال به دریا فرمان داد تا پیکر او را به ساحل انداخت و خداوند می‌فرماید:

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَى ﴿٢٦﴾

براستی که در این برای هر که بترسد، عبرتی هست. (۲۶)

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَى

فِي ذَلِكَ: جار و مجرور خبرِ إِنَّ مقدم - ل: ابتدا - لَعْبْرَةً: اسمِ إِنَّ

براستی که در این ماجرا یعنی در داستان فرعون و آنچه که از عذاب با او انجام شد برای کسانی که از خدا می‌ترسند در آن عبرتی بزرگ است. خداوند می‌فرماید:

«پس امروز بدن ترا از دریا می‌رهانیم تا باشی برای کسانی که پس از تو هستند نشانه»^۱.

ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا ﴿٢٧﴾

آیا شما در آفرینش استوار ترید یا آسمان، خداوند آن را بنا کرد. (۲۷)

ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا

ءَأَنْتُمْ: مبتدا - أَشَدُّ: خبر - خَلْقًا: تمیز - بَنَاهَا: فعل ماضی - ها: مفعول به - فاعل (هو)

^۱ - سوره یونس، آیه ۹۳

ای منکران بعث و حشر! آیا شما در آفرینش استوار هستید یا آسمان با آن عظمت یعنی برانگیختن دوباره شما برای خدای تعالی سخت تر است یا پدید آوردن آسمان به این بزرگی و عظمت که خدای تعالی آنرا بنا کرد. پس چگونه خداوند به باز آفرینی شما در روز بعث ناتوان و عاجز باشد؟

رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّيَهَا ﴿٢٨﴾

و سقف آنرا بالا برده و آنرا درست و استوار ساخت. (۲۸)

رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّيَهَا

رَفَعَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - سَمَكَهَا: مفعول به - فَسَوَّيَهَا: فعل ماضی - ها: مفعول به - فاعل (هو) خدای تعالی این آسمان با عظمت را بنا کرد و سقفش را بالا برد پس آنرا درست و استوار ساخت و بی ستون در بالای زمین قرار داد. آنکه آسمان اینچنین عجیب و غریب را پدید کرد باز آفرینی انسانها برای او کار مشکلی نیست.

وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا ﴿٢٩﴾

و شبش را تاریک و روزش را روشن گردانید. (۲۹)

وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا

أَغْطَشَ: فعل ماضی - فاعل (هو) لَيْلَهَا: مفعول به - وَأَخْرَجَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - ضُحَاهَا: مفعول به ها: مضاف الیه

و شب آنرا تاریک و روز آنرا روشن گردانید تا در شب برای استراحت بپردازند و فارغ بال بخوابند و غم روزی نخورند و در روز برای کسب معیشت بپردازند.

وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا ﴿٣٠﴾

و زمین را بعد از آفریدن آسمان هموار کرد. (۳۰)

وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا

الْأَرْضَ: مفعول به

و زمین را بعد از آفرینش آسمان هموار کرد اکثر علماء بر آنند که آفرینش زمین پیش از آفرینش آسمانهاست ولی گستردن و هموار شدن آن بعد از آسمانهاست.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابوبکر رضی الله عنه از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: « زمان همانند روزیکه خداوند متعال آسمانها و زمین را خلق نموده است، چرخش کرده است، سال دوازده ماه است، که از آنجمله چهار ماه (حرام) است، سه ماه پی در پی، ذوالعقده و ذوالحجه و محرم، و یکماه رجب، که بین جمادی الاولی و شعبان واقع است

أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا ﴿٣١﴾

و آب و چراگاه از آن (زمین) بیرون آورده است. (۳۱)

أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا

أَخْرَجَ : فعل ماضی - فاعل (هو) - مَاءَهَا : مفعول به - وَمَرْعَاهَا : معطوف
و از آن زمین هموار و گسترده آب را از چشمه ها بیرون آورد و نیز چراگاه ها در آن پدید آورد که
مایه حیات انسانها و جانوران است.

وَالْجِبَالِ أَرْسَاهَا ﴿٣٢﴾

و کوه ها را استوار کرد. (۳۲)

وَالْجِبَالِ أَرْسَاهَا

وَالْجِبَالِ : مفعول به - أَرْسَاهَا : فعل ماضی - ها : مفعول به - فاعل (هو)
و کوه ها را استوار کرد و آنرا بمانند میخی در زمین گردانید تا زمین از اضطراب و لرزش باز ایستد.

زمین از تب لرزه آمد ستوه فروگرفت بر دامنش میخ کوه

مَنْعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَمَ لَكُمْ ﴿٣٣﴾

از برای بهره مندی شما. (۳۳)

مَنْعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَمَ لَكُمْ

مَنْعًا : مفعول مطلق

قصد از آفرینش آسمانها و گسترش زمین و بیرون آوردن آبها و چراگاه ها و کوه ها از برای زمین
مضطرب بمنزله میخ گردانیدن همه از برای بهره مندی و برخورداری شما و چهارپایان شماست.

فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى ﴿٣٤﴾

پس زمانیکه آن هنگامه ی بزرگ (قیامت) در رسد. (۳۴)

فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى

جَاءَتِ : فعل ماضی - الطَّامَّةُ : فاعل - الْكُبْرَى : نعت

هنگامیکه بزرگترین حادثه و بلای سخت طاقت فرسای قیامت فرا رسد و آن وقتی است که اهل دوزخ
را به سوی دوزخ و اهل بهشت را به سوی بهشت رسانند جواب اذا محذوف است. یعنی آنچه واقع
شدنی است واقع خواهد شد.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: « هرکسیکه به جنت داخل می گردد
جایش در دوزخ - در صورتیکه بدکاری می کرد - برایش نشان داده می شود، تا اینکه خوشی و شکر

گزارش بیشتر گردد، و هر کسیکه بدوزخ داخل می گردد جایش در بهشت - در صورتیکه نیکوکاری می کرد - برایش نشان داده می شود، تا اینکه حسرت و افسوسش افزون تر گردد».

يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْاِنْسَانُ مَا سَعَىٰ ﴿٣٥﴾

روزی که انسان آنچه را که عمل کرده بود به یاد می آورد. (۳۵)

يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْاِنْسَانُ مَا سَعَىٰ

يَتَذَكَّرُ: فعل مضارع - الْاِنْسَانُ: فاعل

روزی که انسان آنچه که عمل کرده است بیاد آورد یعنی همه اعمال او نوشته شده بدستش دهند تا بخواند.

وَبُرِّزَتِ الْجَحِيْمُ لِمَن يَرَىٰ ﴿٣٦﴾

و جهنم برای هر که در نگرده آشکار شود. (۳۶)

وَبُرِّزَتِ الْجَحِيْمُ لِمَن يَرَىٰ

بُرِّزَتِ: فعل ماضی مجهول - الْجَحِيْمُ: نایب فاعل

و جهنم برای هر که بنگرد آشکار گردد. یعنی پرده و حجاب جهنم برداشته شود و خلق به سوی آن می نگرند. در حدیث شریف آمده است که:

از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند:

« هنگامیکه انسان می میرد، جایگاهش صبح و شام برایش نشان داده می شود، اگر از اهل بهشت باشد از بهشت، و اگر از اهل دوزخ باشد از دوزخ».

فَاَمَّا مَن طَغَىٰ ﴿٣٧﴾

و اما کسیکه از حد در گذشته باشد. (۳۷)

فَاَمَّا مَن طَغَىٰ

مَن: مبتدا - خبر محذوف - طَغَى: فعل ماضی - فاعل (هو)

پس هر که از حد در گذشته باشد و به خدا و رسولش نگروده و در کفر و سرکشی باقی مانده باشد.

وَاَثَرَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا ﴿٣٨﴾

و زندگانی دنیوی را برگزیده باشد. (۳۸)

وَاَثَرَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا

ءَاثَرَ: فعل ماضی - فاعل (هو) الْحَيٰوةُ: مفعول به

و خوشیها و لذتهای این جهانی را بر آخرت برگزیده باشد و با پیروی از شهوات و خوشگذرانیها از کار آخرت باز مانده باشد و دنیا را بر آخرت ترجیح داده باشد چنانچه در حدیث شریف آمده که: دوزخ به خوش گذرانیها و جنت به سختیها پیچیده است. پس جایگاه چنین کسان دوزخ است.

فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ ﴿٣٩﴾

پس برآستی دوزخ همان جایگاه اوست. (۳۹)

فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ

الْجَحِيم: اسم ان- هِی: ضمیر فصل- الْمَأْوَى: خبر ان

پس هر آینه دوزخ جای آرام و قرارگاه اوست که بزودی آنچه که به او وعده داده شده است در آن جای خواهد گرفت و جز دوزخ جایگاه دیگری برای او نیست که بتواند به آن پناه ببرد نه پناهگاهی و نه گریزگاهی دارد.

وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿٤٠﴾

اما هر که از ایستادن به حضور پروردگار خویش ترسیده باشد و نفس را از شهوت باز داشته باشد. (۴۰)

وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ

من: مبتدا- خبر محذوف- خَافَ: فعل ماضی- فاعل (هو)- مَقَامَ: مفعول به

اما آنکسی که از ایستادن در حضور پروردگار ترسیده باشد پس نفس را از هوا و هوس و شهوات باز داشته باشد یعنی از تمنای حرام و آرزوهای ناشایست نفس خود را حفظ نماید. و در فصول آورده که این آیت در شأن کسی است که قصد مصیبتی کند و بران قادر باشد خلاف نفس نموده و از خدا بترسد و از عمل آن دست باز دارد.

شبهه میاور که بهشت آن تست

گر نفسی نفس بفرمان تست

هر که خلافتش نفسی زد برست

نفس کشد هر نفسی سوی پست

فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ ﴿٤١﴾

پس هر آینه بهشت جایگاه اوست. (۴۱)

فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ

الْجَنَّة: اسم ان- هِی: ضمیر فصل- الْمَأْوَى: خبر ان

پس آنانکه نفس خود را بخاطر ترس از حضور در پیشگاه خدای تعالی محفوظ می دارند جایگاهشان بهشت خواهد بود. چونکه آنان از گناهان بخاطر ترس از خداوند یکتا اجتناب کرده پس به جهت پرهیزکاریشان جایگاهشان بهشت خواهد بود چنانچه در حدیث شریف آمده: از عبدالله رضی الله عنه

روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «بهشت از بند کفش شما بشما نزدیک تر است، و دوزخ هم همینطور است».

يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا ﴿٤٢﴾

ترا از قیامت می پرسند چه وقت آن تحقق پیدا می کند. (۴۲)

يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا

يَسْأَلُونَكَ: فعل مضارع- (و) فاعل- ک: مفعول به- أَيَّانَ: مفعول فیه

ترا ای محمد ﷺ مشرکان اهل مکه از روی استهزاء از روز رستاخیز می پرسند و می گویند چه وقت آن قیامت بر پا می شود. در حدیث شریف آمده است که: از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: مردم نادانی از بادیه نشینان آمده و از پیغمبر خدا ﷺ می پرسیدند که: قیامت چه وقت است؟ پیغمبر خدا ﷺ بطرف خردترین شان نگاه کرده و می فرمودند: «اگر این شخص زنده بماند، پیش از آنکه پیر شود، قیامت بر سر شما بر پا می گردد».

فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرِهَا ﴿٤٣﴾

تو از علم آن چه می دانی؟ (۴۳)

فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرِهَا

فِيمَ: جار و مجرور خبر مقدم- أَنْتَ: مبتدا موخر

تو از وقت آن چه دانی؟ یعنی علم قیامت فقط نزد خدای تعالی است و علم تو نسبت به آن قاصر و نادان است. عائشه رضی الله عنها فرمود که حضرت رسول اکرم ﷺ وقت قیامت از خدای پیرسید حق سبحانه تعالی فرمود که تو از دانستن قیامت بر چه چیزی یعنی علم آن حق تو نیست زینهار تا نپرسی.

إِلَىٰ رَبِّكَ مُنْهَلَا ﴿٤٤﴾

مرجع آن پروردگار تست. (۴۴)

إِلَىٰ رَبِّكَ مُنْهَلَا

إِلَىٰ رَبِّكَ: جار و مجرور خبر مقدم- مُنْهَلَا: مبتدا موخر- ها: مضاف الیه

منتهای علم قیامت یعنی کس را خبر ندهد چه اطلاع بر آن خاصه حضرت پروردگار تست.

إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ مَّنْ يَخْشَاهَا ﴿٤٥﴾

جز این نیست که تو بیم دهنده کسی هستی که از آن می ترسد. (۴۵)

إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ مَّنْ يَخْشَاهَا

أَنْتَ: مبتدا- مُنْذِرٌ: خبر

وظیفه تو ای پیغمبر جز این نیست که بیم کننده باشی هر که از قیامت بترسد و با بیان شواهد و نشانه های قیامت کسانی را که اندیشناک اند و دچار طغیان نشده اند هولناکی و نشانه های قیامت را بیان کن و آنان را بترسان.

كَانَ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَئِبَّئُونَ إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحًى

چون رستاخیز را ببینند گوئی که آنها جز شبانگاهی یا بامداد آنرا بسر نبرده اند. (۴۶)

كَانَ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَئِبَّئُونَ إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحًى

هم: اسم کان - یوم: مفعول فيه - لَبَّئُوا: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر کان - عَشِيَّةً: مفعول فيه روزی که هولناکی و ترسناکی آن قیامت را مشاهده می کنند مدت درنگشان در دنیا بسیار اندک می نماید گویی جز شبانگاه و بامداد آنرا بسر نبرده اند. آن هولناکی روز رستاخیز مدت درنگ ایشان را در قبرها به حداقل می رساند. در حدیث شریف آمده است که: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مردمان در روز قیامت چنان عرق می کنند که عرقشان در روی زمین تا هفتاد ذرع پیش رفته و آنقدر بالا می آید که تا گوشه هایشان می رسد».



سوره «عبس» مکی است و دارای چهل و دو آیه است در این سوره یک آیه منسوخ است که در جای خود خواهیم گفت.
این سوره بجهت افتتاح آن با ذکر «عبوست» یعنی ترش رویی، «عبس» نامیده شده است. در فضیلت تلاوت این سوره آورده اند که: روی ابو امامه عن ابی قال: قال رسول الله ﷺ... «ابومامه از ابی روایت کرد که گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند: «کسی که سوره عبس را بخواند روز قیامت در حالی که وارد محشر می شود که صورتش خندان و بشاش است».

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

عَبَسَ وَتَوَلَّى ﴿١﴾

روی ترش کرده و اعراض نمود (پشت کرد). (۱)

عَبَسَ وَتَوَلَّى

عَبَسَ : فعل ماضی - فاعل (هو) - وَتَوَلَّى : فعل ماضی - فاعل (هو)

حضرت محمد ﷺ روی خود را ترش کرده و اعراض نمود.

آورده اند که عبدالله ابن ام مکتوم رضی الله عنه به مجلس پیغمبر ﷺ آمد و آن حضرت یکی از بزرگان قریش را به اسلام دعوت می کرد. ابن ام مکتوم به جهت کوری چشم ندانست که در حضور پیغمبر ﷺ کسی نشسته است و با وی سخن می گوید. سخن ایشان را قطع کرد حضرت رسول ﷺ از قطع سخن ملول و دلتنگ شد و روی خود را ترش کرده برگرداند و حضرت جبرئیل علیه السلام آیت آورد که عَبَسَ وَتَوَلَّى روی خود را ترش کرده بگردانید.

أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى ﴿٢﴾

از اینکه آن مرد نابینا پیش او آمد (روی ترش کرد و بگردانید). (۲)

أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى

جَاءَهُ : فعل ماضی - ه : مفعول به - الْأَعْمَى : فاعل

مرد نابینایی (عبدالله ابن ام مکتوم ﷺ) پیش حضرت رسول ﷺ آمد و با سخن گفتن خود سخنان ایشان را قطع کرد حضرت رسول ﷺ روی ترش کرد و بگردانید خدای سبحانه و تعالی پیامبرش را در برابر

این ترشروی سرزنش کرد تا این حقیقت را روشن گرداند که مومن فقیر و کور از توانگر کافر بخاطر داشتن ایمانش بهتر و با فضیلت تر است. امام زاهد فرموده که سید عالم علیه السلام از عقب او رفت و او را باز گردانیده و ردای مبارک خود بگسترانید و بر آن نشانید.

وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَكِّي ۝۲

و تو چه دانی شاید او به پاکی گراید. (۳)

وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَكِّي

مَا: مبتدا - يُدْرِيكَ: فعل مضارع - ك: مفعول به - فاعل (هو)، جمله خبر
و تو چه دانی که شاید عبدالله بن ام مکتوم از گناهان پاک شود و از قرآن پند گیرد و عمل خیری انجام دهد و نماز بخواند تا رستگار شود.

أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الْذِكْرَى ۝۴

یا پند می شنید و آن پند او را سود می بخشید. (۴)

أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الْذِكْرَى

يَذَّكَّرُ: فعل مضارع - فاعل (هو) فَتَنْفَعَهُ: فعل مضارع - ه: مفعول به - الْذِكْرَى: فاعل
و یا نصایح تو را می شنید و از آن پند می گرفت. البته از رسول اکرم به جهت انگیزه و شاید سخن دیگران را نباید قطع کرد این حرکت سرزده است که آن ارتکاب گناه نیست و با اصل عصمت انبیاء علیهم السلام هم سرو کار ندارد. چونکه ابن ام مکتوم نمی دانست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله به سخن با دیگران مشغول است و از طرفی رسول خدا صلی الله علیه و آله در فکر نصیحت دادن و تعلیم دادن اسلام بود و او در این کار حریص بود.

أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَى ۝۵

اما کسیکه توانگر و بی نیاز است. (۵)

أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَى

مَنِ: مبتدا - اسْتَغْنَى: فعل ماضی - فاعل (هو)
اما کسی که نسبت به ایمان و از ثواب خدای تعالی بی نیازی از خود نشان می دهد. یا بی نیازی از مال و ثروت و توانگری مادی است.

فَأَن تَصَدَّقَ لَهُ ۝۶

پس تو به سوی او اقبال می کنی. (۶)

فَأَن تَصَدَّقَ لَهُ

انت: مبتدا - تَصَدَّقَ: فعل مضارع - فاعل (انت)، جمله خبر - فَأَن تَصَدَّقَ لَهُ: جمله خبر مَن

پس تو ای پیغمبر به او اقبال می کنی و روی می آوری به جهت ایمان آوردن او اما آنکسی که خود را بی نیاز پنداشته یا بی نیازی بخود بسته، تو متصدی تذکر و اصلاح او می شوی؟!

وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَكِّيَ ﴿٧﴾

اگر پاکی هم پیشه نکند گناهی بر تو نیست. (۷)

وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَكِّيَ

ما: مبتدا- عَلَيْكَ: جار و مجرور خبر

اگر پاکی پیشه نکند و از گناه پاک نشود زبانی و گناهی بر تو نیست زیرا که تو مامور تبلیغ دین اسلام هستی و بس.

وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى ﴿٨﴾

و اما آنکه شتابان نزد تو آمده. (۸)

وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى

من: مبتدا که خبر آن در آیه ۱۰ آمده- جَاءَكَ: فعل ماضی- ک: مفعول به- فاعل (هو) و اما آنکس که شتابان پیش تو آمد بر توست که او را به راه خیر و صلاح و سعادت هدایت کنی و با موعظه های الهی نصیحتش کنی تا به راه راست و درست در آید.

وَهُوَ يَخْشَى ﴿٩﴾

و در حالیکه او می ترسد. (۹)

وَهُوَ يَخْشَى

هو: مبتدا- يَخْشَى: فعل مضارع- فاعل (هو)، جمله خبر

و اما آنکه بسوی تو در طلب تعلیم می شتابد یعنی ابن ام مکتوم و در حالیکه او از خدای تعالی می ترسد و ایستادن در حضور وی در روز رستاخیز (می ترسد)

فَأَنْتَ عَنْهُ لَلْهِىَ ﴿١٠﴾

پس تو از وی غفلت میکنی. (۱۰)

فَأَنْتَ عَنْهُ لَلْهِىَ

فَأَنْتَ: مبتدا- لَلْهِىَ: فعل مضارع- فاعل (انت)، جمله خبر- جمله فَأَنْتَ عَنْهُ لَلْهِىَ خبر من

پس تو از او غافل می شوی و از او روی برگردانیده به دیگری می پردازی پس چون جبرئیل این آیت آورد. چهره مبارک حضرت رسول ﷺ متغیر شد و لحظه ای بی آب و تاب شد چونکه خدای سبحانه و تعالی با این آیت حضرت رسول را هشدار داد که میان شریف و ضعیف و فقیر و غنی، آقا و برده و زن و مرد، کور و بینا، کر و شنوا، لال و گویا فرقی ننهد بلکه ارزش و مقام انسان به تقوای اوست.

كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ ﴿١١﴾

نخیر چنین نیست برآستی که این قرآن پند است. (۱۱)

كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ

ها: اسم ان - تَذْكِرَةٌ: خبر ان

نخیر چنین نیست برآستی که این قرآن تذکاری است که هیچوقت از موعظه و نصیحت باز نایستد بلکه مفهوم آیاتی که در حق ابن ام مکتوم آمده است در جای خود پندی است که تو و امت تو بدان عمل کنی.

فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرْهُ ﴿١٢﴾

تا هر که بخواهد از آن پند گیرد. (۱۲)

فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرْهُ

فَمَنْ: مبتدا - شَاءَ: فعل ماضی - فاعل (هو)، جمله خبر

تا اینکه هر که خواهد از آن پند گیرد. یعنی هر کس به آیات قرآن و اندرزهای این سوره تمایل داشته باشد و از آنها پند گیرد و به موجب آن عمل نماید به همراه ملائکه کرام و نیکوکاران است.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از عائشه رضی الله عنها از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «کسیکه قرآن را حفظ کرده و تلاوت می نماید به همراه ملائکه کرام و نیکوکاران است، و کسیکه قرآن را تلاوت نموده و این تلاوت برایش مشقت آور باشد، برای او دو مزد است».

فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ ﴿١٣﴾

هر آینه قرآن در میان صحیفه های گرامی است. (۱۳)

فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ

هر آینه قرآن در صحیفه های ارجمند قرار دارد و آن متضمن پند و حکمت است که بعد ها بصورت کتاب در آمده است.

مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ ﴿١٤﴾

بالا مقام و بلند قدر پاک کرده شده. (۱۴)

مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ

مَرْفُوعَةٍ: نعت

همان قرآن در نزد خدای عزوجل با قدر و بلند مقام و پاک و منزّه و دور از تحریف است. و از همه عیبها پاک کرده شده.

بِأَيِّدِي سَفَرَةٍ ﴿١٥﴾

بدست نویسندگان. (۱۵)

يَا أَيُّهَا سَفَرٌ

در دست نویسندگان یعنی فرشتگانی که از لوح محفوظ نسخه کنند و یا نویسندگان و مبلغان آیات قرآن است که از همان شروع نزول آیات قرآن با اشتیاق و بی درنگ از زبان پیغمبر دریافت می داشتند و در سینه ها حفظ و ضبط می کردند و یا بر روی سنگها و استخوانها و پوست حیوانات می نگاشتند و به دیگران می آموختند.

كِرَامٍ بَرَرَةٍ ﴿١٦﴾

بزرگوار نیکو کردار. (۱۶)

كِرَامٍ بَرَرَةٍ

نویسندگانی که بزرگوار و نیکو کردار نیک منش هستند و از جهت بزرگواری به خداوند نزدیکترند.

قُلِ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ ﴿١٧﴾

کشته باد انسان چه ناسپاس است. (۱۷)

قُلِ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ

قُلِ: فعل ماضی مجهول - الْإِنْسَانُ: نایب فاعل - ما: مبتدا - أَكْفَرَهُ: فعل ماضی - ه: مفعول به - فاعل (هو)،

جمله خبر

کافر انسان لعنت کرده شده باد چه خدانشناس و ناسپاس است. این در معنای نفرین است. مفسران در بیان سبب نزول گفته اند: این آیه درباره عتبه بن ابی لهب نازل شد هنگامی که گفت: من به پروردگار ستارگان کافرم.

مِنْ أَيْ شَيْءٍ خَلَقَهُ ﴿١٨﴾

او را از چه چیز آفریده است. (۱۸)

مِنْ أَيْ شَيْءٍ خَلَقَهُ

آن انسان را از چه چیز بیافرید یعنی از مقدار آبی پست بنام منی آفرید.

مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ ﴿١٩﴾

از نطفه ای او را خلق کرد پس اندازه معین کردش. (۱۹)

مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ

خَلَقَهُ: فعل ماضی - ه: مفعول به - فاعل (هو)

از نطفه ای او را بیافرید سپس اندازه اعضاء و شکل و هیئت او در شکم مادر معین کرد.

دهد نطفه را صورتی چون پری که کردست بر آب صورتنگری

ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرُهُ ﴿٢٠﴾

سپس راه را بر او آسان گردانید. (۲۰)

ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرُهُ

فعل و فاعل محذوف - السَّبِيلَ: مفعول به - يَسَّرُهُ: فعل ماضی - ه: مفعول به - فاعل (هو)

سپس راه بیرون آمدن را بر او آسان گردانید تا متولد شد و نشو و نما یافت و بزرگ گردید پس در آینده با زندگانی پر خطر روبرو شود و باید تحمل رنج ها و سختی ها کند که در تقدیر، انسان بر پایه رنج و زحمت آفریده شده است چنانکه در کلیله و دمنه آمده است.

روزی چند در رنج و عبادت و بند شریعت صبر باید کرد عاقل از آن چگونه ابا نماید و آن را کار دشوار و خطر بزرگ شمرد؟

و باید شناخت که اطراف عالم پر بلا و عذاب است، و آدمی از آن روز که در رحم مصور گردد تا آخر عمر یک لحظه از آفت نرهد. و چون بزمین آمد اگر دست نرم و نعیم بدو رسد، یا نسیم خوش خنک برو گذرد. درد آن برابر پوست باز کردن باشد در حق بزرگان و آنکه به انواع آفت مبتلا گردد: در حال گرسنگی و تشنگی طعام و شراب نتواند خواست، و اگر بدردی درماند بیان آن ممکن نشود. و کشاکش و نهادن و برداشتن گهواره و خرقها را خود نهایت نیست. و چون ایام رضاع به آخر رسید در مشقت تادب و تعلم و محنت دارد و پرهیز و مضرت درد و بیماری افتد.

و پس از بلوغ غم مال و فرزند و اندوه آرزو و شره و خطیر کسب و طلب در میان آید و با این همه چهار دشمن متضاد از طبایع با وی همراه بل هم خواب، آفات عارضی چون مار و کژدم و سباع و گرما و سرما و باد و باران و برف و هدم و فتک و زهر و سیل و صواغق در کمین و عذاب پیری و ضعف آن - اگر بدان منزلت بتواند رسید - با همه راجع قصد خصمان و بدسگالی دشمنان بر اثر، و آنگاه فکرت آن ساعت که میعاد اجل فراز آید و دوستان و اهل و فرزندان را بدرود باید کرد و شریتهای تلخ که آن روز تجرع افتد واجب کند که محبت دنیا را بر دلها سرد گرداند، و هیچ خردمند تضییع عمر در طلب آن جایز نشمرد. چه بزرگ جنونی و عظیم غبنی باشد باقی را به فانی و دائمی را بزایلی فروختن، و جان پاک را فدای تن ناپاک داشتن.

ثُمَّ أَمَّا هُوَ فَاَقْبِرْهُ ﴿٢١﴾

سپس او را بمیراند و به گور برد. (۲۱)

ثُمَّ أَمَّا هُوَ فَاَقْبِرْهُ

ثُمَّ أَمَّا هُوَ: فعل ماضی - ه: مفعول به - فاعل (هو)

سپس او را در وقت اجل مقرر بمیراند و سپس او را به قبر برند تا همچون مردار بر سر راهها نباشند و پرندگان لاشه او را نخورند در مثنوی مولانا آمده است که:

کندن گوری که کمتر پیشه بود کی زمکر و حیل و اندیشه بود
جمله حرفتها یقین از وحی بود اول اولیک عقل آنرا فزود

ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ ﴿٢٢﴾

سپس هر وقت که بخواهد او را برانگیزد. (۲۲)

ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ

شَاءَ: فعل ماضی - مفعول به - فاعل (هو)

آنگاه هر وقت که خداوند بخواهد او را بر می انگیزد و دوباره زنده می گرداند و برای پاسخ اعمالشان آماده می کند.

به امرش وجود از عدم نقش بست که داند جز او کردن از نیست هست؟
دگر ره به کتم عدم در برد و ز آنجا به صحرای محشر برسد

كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ ﴿٢٣﴾

اصلاً آنچه را که خدایش فرمان داده انجام نداده است. (۲۳)

كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ

يَقْضِ: فعل مضارع - فاعل (هو) - مَآ: مفعول به - أَمَرَهُ: فعل ماضی - ه: مفعول به - فاعل (هو)

کافر آنچه را که خدا برایش فرمان داده اصلاً بجای نیاورد و به عهد میثاق وفا ننمود و امر ایمان و طاعت را فرمانبرداری نکرد. این جمله هشدار و وعیدی است که انسان باید سر عقل بیاید و از راه نادرستی که دارد به سوی راه نور و هدایت رود.

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ ﴿٢٤﴾

پس انسان به سوی طعام خود بنگرد. (۲۴)

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ

فَلْيَنْظُرِ: فعل مضارع - الْإِنْسَانُ: فاعل

پس انسان به غذایی که می خورد بیندیشد که چگونه خداوند این خوراک را سبب زنده ماندن او گردانیده است.

از در بخشندگی و بنده نوازی مرغ هوا را نصیب و ماهی دریا
قسمت خود می خورند منعم و درویش روزی خود می برند پشه و عنقا
حاجت موری به علم غیب بداند در بن چاهی به زیر صخره صما

أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ﴿٢٥﴾

براستی ما آب را به ریختنی (عبرت انگیز) بریختیم. (۲۵)

أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا

(نا) اسم ان - صَبَبْنَا: فعل ماضی -نا (فاعل)، خبر ان - الْمَاءَ: مفعول به - صَبًّا: مفعول مطلق
ما از ابر آب را به ریختنی عبرت انگیز و عجیب ریختیم تا بنات نبات در مهد زمین پرورد و درختان
را بخلعت نوروzy قهای سبز ورق پوشاند و اطفال شاخ را بقدوم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهد و
انواع کشت را که خوراک انسانهاست از جمله گندم - جو - برنج و حبوبات برویاند تا غذای انسانها و
چهار پایان تامین گردد.

ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا ﴿٢٦﴾

آنگاه زمین را با شکافتنی شکافتیم. (۲۶)

ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا

شَقَقْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - الْأَرْضَ: مفعول به - شَقًّا: مفعول مطلق
آنگاه زمین را بوسیله آب باران رستنی ها برویاندیم چونکه زمین با بارش باران استعداد رویش بدست
آورده و با پذیرش هوا و رسیدن نور گیاهان رویانده است.

فَأَبْتَنَّا فِيهَا حَبًّا ﴿٢٧﴾

و در آن دانه ای برویاندیم. (۲۷)

فَأَبْتَنَّا فِيهَا حَبًّا

فَأَبْتَنَّا: فعل ماضی - (نا) فاعل - حَبًّا: مفعول به
پس آن دانه ها را که غذای انسانها و چهار پایان است رویاندیم تا رشد نموده و تبدیل به خوشه گشته
محصول خود را بدهد و از این طریق غذای انسانها و چهار پایان تامین گردد.

وَعِنَبًا وَقَضْبًا ﴿٢٨﴾

و نیز انگور و سبزیجات را (رویاندیم). (۲۸)

وَعِنَبًا وَقَضْبًا

وَعِنَبًا: معطوف - وَقَضْبًا: معطوف، به معنی گیاهان خوردنی همچون سبزیجات
و درخت انگور و گیاهان خوردنی را (سبزیجات) رویاندیم - که چهار پایان با آن تغذیه می شوند مانند
یونجه و ...

وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا ﴿٢٩﴾

و نیز درخت زیتون و خرما را (رویاندیم). (۲۹)

وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا

وَزَيْتُونًا: معطوف - وَنَخْلًا: معطوف

و نیز درخت زیتون و درخت خرما را رویانیدیم که مواد غذایی میوه آن معروف است و میوه آن از برای انسانها غذای مقوی است. شیخ سعدی گفت: عصاره نالی بقدرت او شهد فایق شده و تخم خرمایی به تربیتش نخل باسق گشته.

وَحَدَائِقَ غُلْبًا (۳۰)

و باغهای انبوه (باغهایی که درختان بسیار دارد). (۳۰)

وَحَدَائِقَ غُلْبًا

وَحَدَائِقَ: معطوف - غُلْبًا: نعت، به معنی باغی که درختان تنومند داشته باشد

و باغهای انبوه و فراوانی که دارای درختان زیاد هستند (برویانیدیم) تا از میوه های آن بهره ببرند.

روضه ماء نهرها سلسال	دوحه سج طیرها موزون
آن پراز لاله های رنگارنگ	وین پراز میوه های گوناگون
باد در سایه درختانش	گسترانیده فرش بوقلمون

وَفَيْكِهِ وَأَبًا (۳۱)

و نیز میوه و علف (را برویانیدیم). (۳۱)

وَفَيْكِهِ وَأَبًا

وَفَيْكِهِ: معطوف - وَأَبًا: معطوف، به معنی چراگاه.

و میوه ها و علفها (چراگاهها) را برویانیدیم تا مردم از میوه های آن بهره مند شوند و نیز علفهای هرز را برای غذای چهارپایان برویانیدیم تا حیوانات از آن بخورند.

مَنْعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ (۳۲)

که مایه بهره مندی شما و چهارپایان شماست. (۳۲)

مَنْعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ

مَنْعًا: مفعول لاجله

این چیز را خداوند برای بهره مندی انسانها و برای تمتع حیوانات آفریده و رویانده است آنچه که بهره مندی انسان است میوه هاست و آنچه بهره مندی حیوان است علفهاست صنعت **لَفٍّ** و نشر مرتب است^۱ که همه اینها بر وحدانیت خدای یگانه دلالت می کند. و نشانه و نمونه قدرت او برای دوباره

^۱ - **لَفٍّ** و نشر: آنست که نخست چند واژه یا مطلب را در یک پاره از کلام با هم بیاورند (**لَفٍّ**) و سپس در پاره یا پاره های دیگر کلام توضیح دهند. (نشر): چنانچه در این آیه بهره مندی انسان و حیوان را آورده (**لَفٍّ**) و باز کردن بهره مندی انسان که همان میوه هاست و بهره مندی حیوان همان علفهاست (نشر) گویند.

هر چه بدانی مگوی، هر چه توانی مکن

گر دهدت روزگار، دست و زبان زینهار

آفرینی در قیامت است و نیز در مقابل اینهمه نعمتهای بی کران لایزال باید سپاسگزار و شکرگزار بود و حال اینکه عده کمی از بندگان خداوند شکر گزارند.

«اعملوا آل داود شکراً و قلیل من عبادی الشکور»^۱

«ای خاندان داود سپاسگزاری کنید و کمی از بندگان من سپاسگزارند».

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا توانی بکف آری و بغفلت نخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

فَإِذَا جَاءَتِ الصَّلَاةُ ﴿٣٣﴾

پس آن هنگام فریاد عظیم بیاید. (۳۳)

فَإِذَا جَاءَتِ الصَّلَاةُ

جَاءَتِ: فعل ماضی- الصَّلَاةُ: فاعل، به معنی صدای گوش خراش و کرکننده

پس آن هنگام که آواز گوش خراش و کرکننده فرارسد و آن صیحه ای است که هر که بشنود کر گردد مراد نفخه دوم است. یعنی رستاخیز بر بعث بیاید. در احادیث آمده است که بین دو صور. چهل سال یا چهل ماه گفته اند.

و از ابوهریره روایت است که گفت نفخه دوم آن موقع است که همه اجزای بدن انسان فرسوده گردیده و از بین می رود مگر پائین ترین مهره کمر.

يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ﴿٣٤﴾

روزی که مرد از برادر خود بگریزد. (۳۴)

يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ

يَفِرُّ: فعل مضارع- الْمَرْءُ: فاعل

روزی که مرد با توجه به انس و الفتی که با برادر خود دارد به جهت هولناکی آن روز از او بگریزد. مولانا گفت:

گفت این دم با قیامت شد شبیه تا برادر شد یفر من اخیه

وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ ﴿٣٥﴾

و از مادرش و پدرش (بگریزد). (۳۵)

وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ

وَأُمِّهِ: معطوف- وَأَبِيهِ: معطوف

^۱ - سوره ی سبا، آیه ۱۴

و روزیکه مرد با توجه به حقوقی که به گردن پدر و مادرش دارد به سبب ترسناکی و هراسناکی آن روز از آنان بگریزد.

وَصَحْبِهِ وَبَنِيهِ ﴿٣٦﴾

و از زن خود و فرزندان خود (بگریزد). (۳۶)

وَصَحْبِهِ وَبَنِيهِ

و روزیکه مرد از زن خود و از فرزندان خود با توجه به همبستری با همسر خود و رازگویشان با آنها و نیز از فرزندان خود که جگر گوشه و نور چشمان او هستند به جهت هولناکی آن روز از آنان بگریزد هر که برای نجات خود می کوشد و برای رهایی خود راه فرار و یا پناهگاهی جستجو می کند.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: « با پای برهنه، تن برهنه، و بدون ختنه حشر خواهید شد». عایشه رضی الله عنها پرسید: یا رسول الله! مردها و زنها بطرف یکدیگر نگاه می کنند؟ فرمودند: « کار از این مشکل تر است که بفکر نظر کردن بیکدیگر بیفتند».

لِكُلِّ أَمْرٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ﴿٣٧﴾

در آن روز هر کس از آنها کاری دارد که (فقط) بدان پردازد. (۳۷)

لِكُلِّ أَمْرٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ

لِكُلِّ: جار و مجرور خبر مقدم- شَأْنٌ: مبتدا موخر- يُغْنِيهِ: فعل مضارع به معنی او را بسنده است.

در روز رستاخیز برای هر کس از آنها کاری است که او را از مشغول شدن و یا پرداختن به دیگران مشغول می دارد.

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ ﴿٣٨﴾

بعضی چهره ها آن روز روشن است. (۳۸)

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ

وَجُوهٌ: مبتدا- خبر در آیه بعدی آمده

بعضی از چهره ها در آن روز از نور ایمان تابان و درخشان باشد به جهت نجات از آتش دوزخ و وصول به روضه ی بهشت.

ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ ﴿٣٩﴾

و خندان و شادمان اند. (۳۹)

ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ

ضَاحِكَةٌ: خبر از برای وجوه- مُّسْتَبْشِرَةٌ: نعت

و رویهای ایشان در آن روز خندان و شادمان باشند. و آنها چهره های مومنانی است که اولین گروه به جنت داخل می شوند. در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:
از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اولین گروهی که به جنت داخل می شوند، رویشان مانند شب چهارده می درخشد.

وَوُجُوهُ يُؤْمِنُ عَلَيْهَا غَبْرَةٌ ﴿٤٠﴾

و چهره های بعضی در آن روز کدر است. (۴۰)

وَوُجُوهُ يُؤْمِنُ عَلَيْهَا غَبْرَةٌ

وَوُجُوهُ: مبتدا - غَبْرَةٌ: خبر

و چهره بعضی از انسانها یعنی چهره کافران و مشرکان در آن روز از کفرو عناد و خیرگی پر از غبار و تیرگی باشد که خداوند برای ایشان آتش دوزخ و عذاب بسیار سختی را آماده کرده است.

تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ ﴿٤١﴾

تاریکی و تیرگی بر آنها غالب آید. (۴۱)

تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ

تَرْهَقُهَا: فعل مضارع - ها: مفعول به - قَتَرَةٌ: فاعل

و تیرگی بر چهره های این کافران غالب آمده و رویهایشان را تیره و تار ساخته و ذلت و خواری خاکساری چهره های ایشان را فرا گرفته است.

أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجَرَةُ ﴿٤٢﴾

آنها کافران بدکارند. (۴۲)

أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجَرَةُ

أُولَئِكَ: مبتدا - هُمُ: ضمیر فصل - الْكَافِرَةُ: خبر - الْفَجَرَةُ: خبر ثانی

و ایشان گروهی کافران و ناگرویدگان و دروغگویان و بدکارانند در عین المعانی. اولئك هم الكفرة. را در حق الله تعالی و «الفجرة» را در حقوق بندگان می داند. آنچه در این آیات ذکر آن رفت دو گروه از انسانها که یکی از مومنان بودند آنان اولین گروهی که با چهره های درخشان و تابان به جنت داخل شوند و گروه دوم کافران و مشرکان بودند که با چهره های کدر و تیره و غبار آلود وارد جهنم گردند و در آن جاودان مانند.

اما گروه سومی است که شاید نیاز به تقسیم بندی نباشد. اگر گروه سومی را در نظر بگیریم چنانکه امام فخر رازی گفته است. مومنان گنهکار و فاسق اند که مردمی از دوزخیانند بعد از سوختن در آتش از دوزخ خارج شده به بهشت داخل می گردند.

چنانچه در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از انس بن مالک رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: « مردمی از دوزخیان بعد از اینکه آثار سوختگی در آنها نمودار است از دوزخ خارج گردیده و به بهشت داخل می شوند، و بهشتیان آنها را بنام جهنمی ها یاد می کنند».

سوره التکویر

سوره «تکویر» مکی است و دارای بیست و نه آیه است این سوره به جهت افتتاح با فرموده حق سبحانه و تعالی (اذا الشمس کورت) تکویر نامیده شده است. در این سوره یک آیه منسوخ است که در جای خود بدان اشاره خواهیم داشت.

در فضیلت تلاوت این سوره آورده اند:

روی عن «عبدالله بن عمر» قال. قال رسول الله ﷺ من احب ان ينظر فی يوم القیامه فلیقرأ «الشمس کورت» از «عبدالله بن عمر» روایت است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر کس دوست دارد که به روز قیامت بنگرد چنانکه گویی آنرا به چشم سر می بیند پس باید سوره «الشمس کورت» را بخواند.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ ﴿١﴾

آن هنگام که خورشید در هم پیچیده شود. (۱)

إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ

إِذَا: مفعول فیه- فعل محذوف- الشَّمْسُ: فاعل- كُوِّرَتْ: فعل ماضی مجهول- به معنی در هم پیچید- (هی) نایب فاعل

آن هنگام که آفتاب در هم پیچیده شود یعنی نور او از آفاق زائل گردد و بی نور گردد و در روز قیامت نور آفتاب و مهتاب گرفته شود و با هم جمع شود و در دریا افکنده گردد. مولانا گفت:

منکری این را که شمس کورت شمس پیش تست عالی مرتبت

در حدیث شریف آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «آفتاب و مهتاب در روز قیامت با هم جمع می شوند».

وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ ﴿٢﴾

و زمانیکه ستارگان تیره شوند. (۲)

وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ

فعل محذوف- النُّجُومُ: فاعل

و آن هنگام که ستارگان تیره شوند و نور آنها از بین بروند. یعنی عمر انسانها پایان پذیرد.

وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ ﴿٣﴾

و آنگاه که کوه ها به جنبش در آیند. (۳)

وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ

فعل محذوف- الْجِبَالُ: فاعل- سُيِّرَتْ: فعل ماضی مجهول- (هی) نایب فاعل

و آن گاه که کوه ها به جنبش در آیند و از جایگاه خود جدا شده و در هوا غبار گردند.

وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ ﴿٤﴾

و آنگاه که ماده شتران باردار بی ساریان مانند. (۴)

وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ

فعل محذوف- الْعِشَارُ: فاعل

و آن وقت که ماده شتران باردار بی ساریان رها کرده شوند چونکه عزیزترین و گرامی ترین چیز در نزد عرب ها همان شتران بودند.

وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ ﴿٥﴾

و چون جانوران وحشی گرد آورده شوند. (۵)

وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ

فعل محذوف- الْوُحُوشُ: فاعل- حُشِرَتْ: فعل ماضی- (هی) نایب فاعل

و آن گاه که جانوران وحشی جمع کرده شوند و به یکدیگر مختلط شوند و حیوانات درنده و رمنده خوی درندگی و رمندگی خود را از ترس فراموش می کنند و برای کاستن از وحشت در کنار یکدیگر به صورت مختلط جمع می شوند.

وَإِذَا الْيَحَارُ سُجِّرَتْ ﴿٦﴾

و آنگاه که دریاها مثل آتش افروخته گردند. (۶)

وَإِذَا الْيَحَارُ سُجِّرَتْ

فعل محذوف- الْيَحَارُ: فاعل

و آن هنگام که دریاها آمیخته و افروخته گردند تلخ با شیرین در هم در یک دریا جمع شوند یا همه را گرم کنند و خشک سازند. البته بعید نیست که مراد از انفجار و برافروخته شدن دریا. همان مواد مذاب آتشفشانی درون زمین بر اثر انفجار و زلزله‌های عظیم آن باشد. ابن کعب می‌گوید:

« در آثایی که مردم در بازارهای خویش به سر می‌برند، به ناگاه نور خورشید محو می‌شود و در آثایی که آنان در این حالت اند، بناگاه کوه‌ها از جا برکنده شده و بر روی زمین می‌افتند پس از آن حرکت و اضطراب عظیمی پدید می‌آید در این هنگام جنیان وحشت زده به سوی انسیان روی می‌آورند و انسیان به سوی جنیان و چهارپایان و مرغان و درندگان همه در هم می‌آمیزند.

وَإِذَا النُّفُوسُ رُجَّتْ ﴿٧﴾

و آنگاه که نفس‌ها با هم جفت شوند. (۷)

وَإِذَا النُّفُوسُ رُجَّتْ

فعل محذوف - النُّفُوسُ: فاعل

و آنگاه که جانها با هم جفت شوند یعنی جانهای کسانی که مومن هستند و هدایت یافته‌اند با حورعین جفت گردانیده شوند و جانهای کافران با شیاطین قرین و مونس یکدیگر شوند. یا روح‌ها با جسد‌ها با هم جمع شوند. و عمر بن الخطاب گفت: تبهکار با تبهکار و نیکوکار با نیکوکار با هم رفیق و مونس یکدیگر شوند. و قطبی گفت: مومن با حورعین و کافر با دیوان یار و همدم شوند چنانکه در سوره الصافات ۲۳ آمده که: « احشروا الذین ظلموا و ازواجهم » در حدیث شریف آمده است که:

از عبدالله بن قیس رضی الله عنها روایت است که: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: در جنت خیمه‌ای است از مروارید میان خالی که عرض آن شصت میل است، در هر گوشه آن مردمی است که مردمان گوشه دیگر را نمی‌بینند، مومنین بتمشای کسانی که در این خیمه قرار دارند می‌آیند...».

وَإِذَا الْمَوْءِدَةُ سُئِلَتْ ﴿٨﴾

و آنگاه که از دخترک زنده به گور پرسیده شود. (۸)

وَإِذَا الْمَوْءِدَةُ سُئِلَتْ

فعل محذوف - الْمَوْءِدَةُ: فاعل

آنگاه که از دختران زنده به گور کرده شده پرسیده شوند یعنی از کاروی که قتل کرده‌اند سؤال کنند چونکه اولین چیزیکه در روز قیامت از حقوق بندگان پرسیده می‌شود مسئله قتل است. چنانچه در حدیث شریف آمده است که:

از عبدالله بن قیس روایت است که: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند:

« اولین چیزیکه (در روز قیامت) بین مردم فیصله می‌گردد، مسئله قتل است.».

يَأْتِي ذَنْبٌ قِيلَتْ ﴿٩﴾

که بکدامین گناه کشته شده است (آن دختر). (۹)

يَايَ ذَنْبٍ قُتِلَتْ

قُتِلَتْ: فعل ماضی مجهول- نایب فاعل (هی)

که بکدامین گناه کشته شده است. برخی از اعراب در جاهلیت عادتشان این بود که دختران خود را به جهت عار یا از جهت تنگدستی و درویشی بعد از تولدشان زنده بگور می کردند. پس خداوند سبحانه و تعالی پدران و قاتلان ایشان را از روی توبیخ و تهدید و وعید که بدون هیچ گناهی کشته شده است به محاکمه می کشاند و خطاب به آن دختران زنده بگور می گوید به کدامین گناه کشته شده اید؟ در حدیث شریف آمده است که دختران زنده بگور شده در بهشت هستند. پس از این آیه می توان نتیجه گرفت مومنی که فرزندان خود را در سن کودکی از دست داده باشد آن کودکان قطعاً محاسبه نخواهند شد در حدیث شریف آمده است که:

از برای پیغمبر خدا ﷺ و فرزند پیغمبر خدا ﷺ وفات یافت، پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «برایش در جنت شیر دهنده ای است». اما آنچه که در مورد اولاد مشرکین چنانچه در حدیث شریف آمده:

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ درباره (سرنوشت) اولاد مشرکین پرسان شد، فرمودند: هنگامیکه خداوند آنها را خلق کرد. به آنچه که آنها می کردند، دانایتر بود.

وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ ﴿۱۰﴾

و آنگاه که نامه های اعمال گشوده شوند. (۱۰)

وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ

فعل محذوف- الصُّحُفُ: فاعل

و آن هنگام که نامه اعمال انسانها گشوده و برای حساب و کتاب باز کرده شوند آن نامه ای که در وقت مرگ پیچیده شده بود باز گشاده و به ایشان نشان داده شوند و به حساب آسانی محاسبه خواهند شد. از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «هر کسیکه مورد محاسبه قرار گیرد هلاک خواهد شد.

وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ ﴿۱۱﴾

و آنگاه که آسمان از جا کنده شود. (۱۱)

وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ

و آنگاه که آسمان برکنده شود و در هم پیچیده گردد آنطوریکه سقف از خانه و پوست از تن گوسفند برکنده می شود.

وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِرَتْ ﴿۱۲﴾

و آن هنگام که دوزخ بر افروخته شود. (۱۲)

وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِرَتْ

و آن هنگام که دوزخ به غضب خدای تعالی بر افروخته می شود و برای سوزاندن کافران و مشرکان آماده می گردد.

وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ ﴿۱۳﴾

و آن هنگام که بهشت نزدیک آورده شود. (۱۳)

وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ

و آنگاه که بهشت به دوستان خدای و مومنان نزدیک گردانیده شود.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول خدا ﷺ فرمودند: « هنگامیکه انسان می میرد، جایگاهش صبح و شام برایش نشان داده می شود، اگر از اهل بهشت باشد از بهشت، و اگر از اهل دوزخ باشد از دوزخ».

عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ ﴿۱۴﴾

هر کس داند چه حاضر کرده است. (۱۴)

عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ

عَلِمَتْ: فعل ماضی - نَفْسٌ: فاعل - مَّا: مفعول به - أَحْضَرَتْ: فعل ماضی - فاعل (هی)

در آن روز هر نفسی بیند که با هر چیزی کرامتی و عطایی است و با هر شری ملامتی و جزایی بر نیکی حسرت خورد که چرا زیاده نکردم و بر بدی اندوه کشد که چرا مباشر شدم^۱ و آن حسرت و اندوه فایده ای ندارد.

که فردا ندامت نیاید بکار

تو امروز فرصت غنیمت شمار

که در ناتوانی بسی غم خوری

بکوش ای توانا که فرمانبری

فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُفِ ﴿۱۵﴾

پس قسم می خورم به ستاره های گردنده. (۱۵)

فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُفِ

فَلَا: زائد برای تاکید - أُقْسِمُ: فعل مضارع - فاعل (انا)

پس به ستاره های گردان و پنهان شونده در روز و نمایان شونده در شب قسم می خورم گفته اند مراد از این ستارگان زحل - مشتری - مریخ - زهره - عطارد - خنوس است.

^۱ - مباشر شدن: مدیر و عامل کاری شدن

آورده اند که همه ستارگان «خنس» اند یعنی در روز پنهان و در شب نمایان اند.

الْجَوَارِ الْكُنَّسِ ﴿١٦﴾

(یعنی) ستارگان نهان شونده. (۱۶)

الْجَوَارِ الْكُنَّسِ

الْجَوَارِ : بدل - الْكُنَّسِ : نعت

که همه ستارگان نهان شونده اند یعنی در روز در مقابل شعاع آفتاب نهان می شوند و در شب نمایان.

وَالْأَيْلِ إِذَا عَسَّسَ ﴿١٧﴾

و شب چون تاریک شود. (۱۷)

وَالْأَيْلِ إِذَا عَسَّسَ

وَالْأَيْلِ : معطوف - إِذَا : مفعول فیه - عَسَّسَ : فعل ماضی - فاعل (هو)

و سوگند به شب که چون تاریک گردد و به آخر رسد و روبه سوی روشنایی و نور رود و باز بین رفتن شب ظلمت زایل گردد. این کلمه از اضداد است.

وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ ﴿١٨﴾

و قسم به صبح چون بدمد. (۱۸)

وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ

در اعراب کلمات مانند آیه ۱۷ است.

و سوگند به صبح آن هنگام که بدمد و طلوع کند جمله بعدی جواب قسم است. یعنی روی آوردن صبح و روشنگری.

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ﴿١٩﴾

براستی قرآن گفتار فرشته بزرگواری است. (۱۹)

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ

ه: اسم ان - ل: مزحلقه - لَقَوْلُ: خبر ان

جواب قسم: یعنی همه سوگندها به قرآن که جواب قسم است بر می گردد، براستی قرآن گفتار فرشته بزرگواری است نزد خدای تعالی یعنی جبرئیل علیه السلام که پیام آور وحی است در تبیان آورده که مراد محمد صلی الله علیه و آله است. که مبلّغ وحی است.

ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ ﴿٢٠﴾

نیرومند است نزد صاحب عرش. صاحب مقام است. (۲۰)

ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ

ذی: نعت - قُوَّة: مضاف الیه - عِنْدَ: مفعول فیه

حضرت جبرئیل او صاحب قدرت. آفرینش عظیم و استوار و دارای قدرت بسیار زیاد و حامل وحی از جانب خدای تعالی به انبیاء و رسولان برگزیده خدای تعالی است.

مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ ﴿۲۱﴾

(در میان فرشتگان - جبرئیل - فرمانبردار و هم امین است). (۲۱)

مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ

حضرت جبرئیل علیه السلام در میان فرشتگان آسمان مطاع و فرمانبردار است و هم امین و امانت دار در رساندن پیام وحی به سوی پیغمبران.
شیخ سعدی گفت:

امام رسل پیشوای سبیل امین خدا مهبط جبرئیل

وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ ﴿۲۲﴾

و رفیق شما دیوانه نیست. (۲۲)

وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ

صَاحِبُكُمْ: اسم ما - ب: جر زائد - بِمَجْنُونٍ: خبر ما

این آیه عطف به جواب قسم است. «انه لقول رسول کریم» و مراد از صاحبکم، شخص رسول اکرم (ص) است. می گوید: و صاحب شما یعنی محمد صلی الله علیه و آله دیوانه نیست چنانچه شما گمان می برید بلکه او عاقل ترین و خردمند ترین مردم است.

وَلَقَدْ رَءَاهُ بِالْأَفْقِ الْمُبِينِ ﴿۲۳﴾

و فرشته را در افق آشکار دیده است. (۲۳)

وَلَقَدْ رَءَاهُ بِالْأَفْقِ الْمُبِينِ

رَءَاهُ: فعل ماضی - ه: مفعول به - فاعل (هو)

بدرستی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله، جبرئیل علیه السلام را بصورت اصلی او به افق روشن آفتاب با همان قیافه و شکل و صورت حقیقی وی دیده است هر آینه جبرئیل فرشته ای مقرب است و وحی الهی را به پیغمبران فرود آورده و در آن هیچ جای شکی و تردیدی نیست.

وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ ﴿۲۴﴾

و یار شما (محمد) در امر غیب بخیل نیست. (۲۴)

وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ

هُوَ: اسم مآ - بِضَنِينٍ: جار و مجرور خبر مآ

و پیغمبر آنچه بدو رسیده بخیل نیست پس در رساندن وحی غیبی بخیلی نمی‌کند و در رساندن پیام الهی و تبلیغ دین کوتاهی و قصور نمی‌کند بلکه کلام خدای تعالی را با همان سخاوت و بخشندگی و لطافت تعلیم می‌دهد.



وَمَا هُوَ يَقُولُ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ

و قرآن گفتار شیطان رانده شده (نیست). (۲۵)

وَمَا هُوَ يَقُولُ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ

هُوَ: اسم مآ - ب: جر زاید - يَقُولُ: خبر

و قرآن گفتار شیطان رانده شده نیست. کلبی گفت: برآستی قرآن شعر و یا کهانست نیست آنطوریکه مشرکان قریش می‌گویند. بلکه سخن خداست که از جانب خدای تعالی جبرئیل عليه السلام بصورت وحی بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرو آورده است.



فَأَن تَذْهَبُونَ

پس بکجا می‌روید؟ (۲۶)

فَأَن تَذْهَبُونَ

فَأَن: مفعول فیه - تَذْهَبُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل

پس به کجا می‌روید و از سخنی که در آن راستی و درستی است چرا از او اعراض می‌کنید و روی بر می‌گردانید؟



إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ

که این جز پندی بر جهانیان نیست. (۲۷)

إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ

هُوَ: مبتدا - ذِكْرٌ: خبر

که این قرآن جز پندی و اندرزی برای جهانیان نیست که آنان را پند و اندرز داده و به بیان حق و حقیقت می‌پردازد. که این قرآن بوسیله پندهایی که در آن آمده است شعور و فطرت خفته و بفراموش رفته را بیدار می‌کند و آنچه از یاد رفته به یاد می‌آورد که در سوره عبس آمده که «کلا انها تذکره»



لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ

برای هر یک از شما که بخواهد راست و مستقیم شود. (۲۸)

لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ

مَنْ: بدل-شَاءَ: فعل ماضی-فاعل (هو)

گفته اند این آیت به آیت بعدی منسوخ است. می گوید: قرآن پندی است برای کسی از شما که بخواهد در راه خدا مستقیم شود و پیروی از حق کند. در سبب نزول این آیه آورده اند که جبرئیل علیه السلام این آیت آورد ابوجهل بشنید و گفت این کار ماست و وابسته بخواهش ماست اگر بخواهیم مستقیم و راست و درست شویم و اگر نخواهیم نشویم. آیت آمد که:

وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٢٩﴾

و نخواهند خواست، مگر خدای یکتا، پروردگار جهانیان بخواهد. (۲۹)

وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

تَشَاءُونَ: فعل مضارع- (و) فاعل- يَشَاءَ: فعل مضارع- لفظُ اللَّهِ: فاعل- رَبُّ: نعت

و شما نخواهید خواست استقامت و هدایت و راستی را مگر آنکه خدای تعالی، پروردگار جهانیان بخواهد و خواست شما در این امر بی اثر است و راه توفیق و هدایت در دست خداست و به اراده و خواست او انجام می گیرد. نخواهی مگر به مشیت او و نکنی مگر به قوت او و فرمان نبری مگر بفضل او و عاصی نشوی مگر بخذلان او، پس تو چه داری و بکدام فعل می نازی و حال آنکه ترا هیچ نیست.

سوره الانفطار

سوره «انفطار» مکی است و دارای نوزده آیه است و در این سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست. و به جهت افتتاح این سوره «اذا السماء انفطرت» انفطار نامیده شده و انفطار به معنی شکافته شدن، در فضیلت این سوره آورده اند. از ابی بن کعب که گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند: یعنی: «هر کسی سوره (اذا السماء انفطرت) را بخواند، خداوند عزوجل بعد از هر قبر به او پاداش نیکو می دهد و به عدد هر قطره آب پاداش نیکو می بخشد و خداوند شأن او را در روز قیامت اصلاح می کند». نسائی در فضیلت این سوره از جابرؓ روایت کرده است که فرمود: معاذ پیش نماز مردم بود و نماز را طولانی کرد. یکی از افرادی که به او اقتدا کرده بودند نمازش را قطع کرده به گوشه‌ی مسجد رفت، و به تنهایی نماز گزارد و از مسجد بیرون رفت. چون این خبر به معاذ رسید، گفت: فلان: شخص منافق است. پس قضیه را به رسول خدا ﷺ بردند. حضرت از آن شخص اقتدا کننده‌ی تارک نماز علت را سوال کرد. او گفت که معاذ نماز را طولانی کرد و من نماز با او را قطع کردم و در گوشه‌ی مسجد به تنهایی نماز خواندم تا به شترهایم علف بدهم. رسول خدا ﷺ به معاذ فرمود: چرا از این سوره‌های متوسط بر آنان نمی‌خوانی تا در کار دین ملال نیفتد اگر چنین شود دلتنگ شوند.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

إِذَا السَّمَاءُ أَنْفَطَرَتْ ﴿١﴾
و آن هنگام که آسمان بشکافتد. (۱)

إِذَا السَّمَاءُ أَنْفَطَرَتْ

إِذَا: مفعول فيه - فعل محذوف - السَّمَاءُ: فاعل - أَنْفَطَرَتْ: فعل ماضی - فاعل (هی)
آن هنگام که آسمان شکافته شد و برای نازل شدن ملائکه راه باز شد یعنی در وقت قیام رستاخیز.

وَإِذَا الْكَوَاكِبُ أُنْثَرَتْ ﴿٢﴾
و آن هنگام که ستارگان پراکنده شوند. (۲)

وَإِذَا الْكَوَاكِبُ أُنْثَرَتْ

و وقتی که ستارگان فرو ریزند و پخش و پراکنده شوند.

وَإِذَا الْيَحَارُ فُجِرَتْ ﴿۲﴾

و آنگاه که دریاها از جا برکنده شوند. (۳)

وَإِذَا الْيَحَارُ فُجِرَتْ

و آنگاه که دریاها روان کرده شوند یعنی از بعضی به بعضی دیگر راه گشایند و همه یک دریا گردند و دریاهاى شیرین و شور به هم بیامیزند.

وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ ﴿۳﴾

و آنگاه که گورها زیرورو شوند. (۴)

وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ

و آنگاه که گورها زیر و زبر کرده شوند و مردگان همه سر از خاک بردارند و در محشر جمع شوند و زنده گردند. در حدیث شریف آمده است که از سهل رضی الله عنه روایت است که گفت از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «مردم در روز قیامت بر بالای زمین سفید رنگ براقی حشر می گردند». سهل رضی الله عنه می گوید: و در آن زمین برای هیچ کسی هیچ علامتی و نشانه ای وجود ندارد.

عَلِمْتُ نَفْسٌ مَّا قَدَّمْتُ وَأَخَّرْتُ ﴿۴﴾

و هر کسی داند آنچه را پیش فرستاده بود و آنچه را فرو گذاشته بود. (۵)

عَلِمْتُ نَفْسٌ مَّا قَدَّمْتُ وَأَخَّرْتُ

عَلِمْتُ: فعل ماضی-نَفْسٌ: فاعل-مَّا: مفعول به

هر کس می داند که چه چیزی از پیش فرستاده است از عمل خیر و یا از معاصی و یا چه چیزی را در دنیا باز گذاشته است و آنرا ترک نموده است یعنی: انجام دادن کارهایی که آثار آنها بعد از اینکه از دنیا رفته اند باقی مانده است از قبیل احداث بیمارستان، ساختن پل و ایجاد راه برای ایاب و ذهاب مردم ساختن بناهایی از قبیل مساجد و یا صدقات جاریه دیگر و یا بر جای گذاشتن کتاب مفید و سودمند که پس از وی از آن استفاده کنند و یا بر جای گذاشتن مقاصد شیطانی و مشربخانه ها و قمارخانه ها و ... بدانند هر که در این دنیا دست به اعمال خیر نزنند با دست خالی نمی توان سبد را از بازار قیامت پر کرد. بقول شیخ سعدی که گفت:

ای تهیدست رفته در بازار ترسمت پر نیآوری دستار

يَأْتِيهَا الْإِنْسَنُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ ﴿۵﴾

ای انسان چه چیزی ترا بر پروردگار بخشنده ات مغرور کرد؟ (۶)

يَأْتِيهَا الْإِنْسَنُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ

ای: منادا- ها: حرف تنبيه- اَلْاِنْسَانُ: نعت- مَا: مبتدا- غَرَّكَ: فعل ماضی- ک: مفعول به- فاعل - (هو)، جمله خبر

ای انسان چه چیزی باعث شد که تو نسبت به پروردگارت مغرور شده‌ای یعنی شیطان تو را فریب داد و تو تابع هوا و هوس شیطان شده‌ای و آرزوهای دور و دراز را در دل تو جای داد؛ در حدیث شریف آمده است که:

از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله خط هایی را رسم نموده و فرمودند: « این آرزو، و این اجل انسان است. و در حالیکه او به آرزوهایش غرق است، آن خط نزدیکتر یعنی اجلش نزدیک است و در آینده بسیار نزدیک به او خواهد رسید در گلستان شیخ اجل سعدی آمده است که: جان در حمایت یک دم است و دنیا وجودی میان دو عدم، دین بدنیا فروشان خرنند، یوسف بفروشدند تا چه خرنند؟

«الم اعهد اليكم يا بني ادم ان لا تعبدوا الشيطان»^۱.

بقول دشمن، پیمان دوست بشکستی بین که از که بریدی و با که پیوستی؟

اَلَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّنَكَ فَعَدَّلَكَ ﴿٧﴾

آن خدایی که ترا بیافرید پس راست اندام کرد ترا. (۷)

اَلَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّنَكَ فَعَدَّلَكَ

اَلَّذِي: نعت- خَلَقَكَ: فعل ماضی- ک: مفعول به- فاعل (هو)

آن خداوندی که ترا از عدم بوجود آورد و تو هیچ نبودی یعنی از یک قطره آب پست (منی) خلق کرد و سپس ترا سامان بخشید و راست اندام گردانید.

فِيْ اَيِّ صُوْرَةٍ مَّا شَاءَ رَكَّبَكَ ﴿٨﴾

و به هر صورتی که خواسته ترا ترکیب کرده است. (۸)

فِيْ اَيِّ صُوْرَةٍ مَّا شَاءَ رَكَّبَكَ

رَكَّبَكَ: فعل ماضی- ک: مفعول به- (هو) فاعل

و خداوند به هر صورتی و شکل و قیافه ای که خواست ترا ترکیب کرد. عده ای را زشت و عده ای را زیبا و یا بلند و کوتاه سفید و سیاه آفرید و ترکیب وجودی ترا از دیگر حیوانات ممیز گردانید.

كَلَّا بَلْ تُكْذِبُوْنَ اِلٰلٰهِيْنَ ﴿٩﴾

نه، چنین نیست. بلکه دین را دروغ می شمرد. (۹)

كَلَّا بَلْ تُكْذِبُوْنَ اِلٰلٰهِيْنَ

^۱ - سوره یس، بخشی از آیه ۶۱

نه هرگز چنین نیست آنطوریکه شما فکر می کنید و می گوئید ای کافران قیامتی در کار نیست. بلکه شما از تکذیب کنندگان و دروغ شماران روز رستاخیز از روی عناد و ستیزه جویی هستید و در تکذیب آن اصرار می ورزید و در پندارهای نادرست خود غوطه می خورید و به زندگی چند روز دنیا مغرور و فریفته شده اید.

وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ ﴿۱۰﴾

و قطعاً بر شما نگهبانان گماشته اند. (۱۰)

وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ

عَلَيْكُمْ: جار و مجرور خبر از - ل: ابتداء - لَحَافِظِينَ: اسم از -
و بدرستی که بر کردار و گفتار شما هر آینه نگهبانانی از ملائکه گمارده شده اند.

كِرَامًا كَتِيبِينَ ﴿۱۱﴾

که (آن فرشتگان) نویسندگان ارجمندند. (۱۱)

كِرَامًا كَتِيبِينَ

كِرَامًا: نعت - كَتِيبِينَ: نعت

نویسندگان بالامقام (فرشتگان موکل) که صفحه کردار و رفتار و گفتار شما را می نویسند.
در بوستان سعدی آمده که:

دریغ است فرموده‌ی دیو زشت که دست ملک بر تو خواهد نوشت
روان داری از جهل و ناپاکیت، که پاکان نویسند ناپاکیت

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که صادق و صدوق می باشند برای ما گفتند: «تکوین خلقت» هر کدام شما در شکم مادرش چهل روز است. و باز چهل روز دیگر بشکل خون بسته ای می باشد، و باز چهل روز دیگر بشکل پارچه گوشتی می باشد، و بعد از آن خداوند ملکی (فرشته ای) را می فرستد که چهار چیز را بنویسد. عمل آن شخص، رزق آن شخص، مدت زندگی آن شخص، و شقاوت و سعادت آن شخص، سپس روح در وی دمیده میشود. و نیز

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «در روز جمعه ملائکه بر دروازه های مسجد ایستاده و نامه های مردم را به ترتیبی که بمسجد داخل می گردند می نویسند و هنگامیکه امام بر بالای منبر نشست اوراق را جمع کرده و آمده و خطبه را می شنوند».

يَعْمَلُونَ مَا تَفْعَلُونَ ﴿۱۲﴾

آنچه می کنید می دانند. (۱۲)

يَعْمَلُونَ مَا تَفْعَلُونَ

ای کسانی که شما روز رستاخیز را دروغ می شمارید در حالیکه فرشتگان خداوند جل جلاله آنچه می کنید می نویسند و می دانند تا روز قیامت بر حسب آن مورد محاسبه قرار میگیرید و هر کسی که مورد محاسبه قرار گیرد هلاک خواهد شد چنانچه در حدیث شریف آمده که: از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «هر کسی که مورد محاسبه قرار گیرد هلاک خواهد شد».

إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ﴿١٣﴾

براستی نیکوکاران در نعمت اند. (۱۳)

إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ

الْأَبْرَارُ: اسم - لَفِي نَعِيمٍ: جار و مجرور خبر

در این آیه کریمه با آیه بعدی دارای صنعت التصریع می باشد^۱.

براستی نیکوکاران و مومنان راستین و پرهیزکاران در مقابل اعمال خیر و نیکی که کرده اند در نعمتهای بهشت اند و از آن بهره مند می شوند. و در آن جاودان مانند.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «خداوند متعال می فرماید: برای بندگان صالح خود چیزهایی را آماده نموده ام که نه چشم مثل آنها را دیده و نه گوش شنیده، و نه هم بدل هیچ بشری خطور نموده است، و این چیزها هم اکنون ذخیره شده است، و هیچگاه نمی توان نعمتهای بهشت را به چیزهایی که شما از آن اطلاع دارید مقایسه نمود».

وَأِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ ﴿١٤﴾

و براستی بدکاران در دوزخ اند. (۱۴)

وَأِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ

الْفُجَّارُ: اسم - لَفِي جَحِيمٍ: جار و مجرور خبر

و بی گمان بدکاران فاجر و کافرانی که شریعت الهی را ترک کرده اند و از منکران حشر هستند در دوزخ اند و در دوزخ در آتش جهنم می سوزند و در آن جاودان می مانند.

در حدیث شریف آمده است که:

از عایشه رضی الله عنها روایت است که پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «تب از گرمی دوزخ است، (گرمی تب) را به آب سرد سازید».

^۱ - تصریح: هماهنگ کردن دو (یا چند) جمله است به وسیلهی تقابل اسجاع متوازی. بین هماهنگی آیه ۱۳ و ۱۴ ان ابرار لفي نعيم

نعيم = تقابل اسجاع، ان الفجار لفي جحيم
یعنی تقابل سجعها وجود دارد که به آن تصریع می گویند. مثال فارسی از رشید و طواط
ای منور به تو بخوم جمال
ای مقرر به تو رسوم کمال

يَصَلُّونَهَا يَوْمَ الدِّينِ ﴿١٥﴾

(مشركان) در روز جزا وارد دوزخ می شوند. (۱۵)

يَصَلُّونَهَا يَوْمَ الدِّينِ

يَصَلُّونَهَا: فعل مضارع - (و) فاعل - ها: مفعول به

و در روز حساب و جزا آن مشركان به دوزخ در آیند در حدیث شریف آمده است که: از اسامه رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که می فرمودند: «در روز قیامت شخصی ر آورده و بدوزخ می اندازند، آنچه که در شکم دارد (مثل روده، قلب، جگر و غیره) خارج گردیده و در آتش ریخته و خودش مانند خری که بدور میخ خود می گردد، بدور خود می گردد.

وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ ﴿١٦﴾

و از آن غایب نشوند. (۱۶)

وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ

هُم: اسم ما - ب: جر زائد - بِغَائِبِينَ: خبر ما

و آن فجار و تبهکاران در آن دوزخ ماندگان اند و از آن بیرون آمدن نتوانند بلکه جاوید در آن بمانند و عذاب بینند.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ ﴿١٧﴾

و تو چه دانی که روز جزا چیست؟ (۱۷)

وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ

مَا: مبتدا - أَدْرَاكَ: فعل ماضی - ک: مفعول به - (هو)، جمله خبر

تو چه دانی که روز جزا چیست؟ در آن روز خواهید فهمید. آنچه که بشما وعده داده شده حق است یا نادرست.

ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ ﴿١٨﴾

باز چه دانی که روز جزا چیست؟ (۱۸)

ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ

مَا: مبتدا - أَدْرَاكَ: فعل و فاعل و مفعول، جمله خبر - مَا: مبتدا - يَوْمَ: خبر

تکرار عبارت برای تاکید از هولناکی و ترسناکی قیامت است و تو چه دانی که روز جزا چیست؟

يَوْمَ لَا تَعْمَلُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ ﴿١٩﴾

روزی که کسی درباره کسی اختیاری ندارد. و آنروز فرمان خاص خداست. (۱۹)

يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا

تَمْلِكُ: فعل مضارع - لِنَفْسٍ: فاعل - شَيْئًا: مفعول به

روزی که کسی برای کسی هیچ اختیاری ندارد؛ یعنی: هیچ کس - هر که باشد - اختیار رساندن نفع به دیگری ندارد و حاکم مطلق خداست.

وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ

الْأَمْرُ: مبتدا - يَوْمَئِذٍ: مفعول فيه - لِلَّهِ: جار و مجرور خبر

و حکم و فرمان در آن روز از آن خداست هر که را خواهد شفاعت دهد و هر که را خواهد به بهشت فرستد و هر که را خواهد به دوزخ فرستد.

در حدیث شریف آمده است که:

از ابن عمر رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: « هنگامیکه بهشتی ها به بهشت و دوزخیها به دوزخ رفتند، مرگ را آورده و در بین بهشت و دوزخ ذبح می نمایند، و منادی ندا می دهد که: ای اهل بهشت! بعد از این مرگی نخواهد بود، و ای اهل دوزخ! بعد از این مرگی نخواهد بود، و اینجاست که خوشی بر خوشیهای اهل جنت، و غمی بر غمهای اهل دوزخ افزوده می گردد.»

سوره المطففين

سوره «مطففين» مکی است و برخی از علماء گفتند در مدینه فرود آمده است و دارای سی و شش آیه است، این سوره به جهت افتتاح «ویل للمطففين» مطففين نامیده شده است. به معنی کم دهندگان. در این سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست. و در فضیلت تلاوت این سوره آورده اند که: عن ابی بن کعب قال. قال رسول الله ﷺ:

«من قرأ سوره المطففين سقاها الله من الرحيق المختوم يوم القيامة» از ابی بن کعب روایت است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر کس سوره مطففين را بخواند خداوند او را از شراب پاک زلال و خالص در روز قیامت سیراب می گرداند».

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ ﴿١﴾

وای بر کم فروشان. (۱)

وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ

وَيْلٌ: مبتدا - لِّلْمُطَفِّفِينَ: جار و مجرور خبر

وای بر کم فروشان. یعنی خسران و زیانکاری بر کسانی است که در وزن و پیمانه می کاهند گویند در مدینه مردی بود که او را ابوجهینه می گفتند که دو پیمانه داشت با یکی که بزرگتر بود می خرید و با یکی که کوچکتر بود می فروخت حق سبحانه و تعالی در شأن ایشان این آیت بفرستاد.

الَّذِينَ إِذَا أَكَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ ﴿٢﴾

کسانیکه وقتی از مردم پیمانه گیرند تمام گیرند. (۲)

الَّذِينَ إِذَا أَكَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ

الَّذِينَ: نعت - إِذَا: مفعول فيه - أَكَالُوا: فعل ماضی - (و) فاعل

کسانیکه از مردم می گیرند تمام می گیرند. یعنی در معامله برای خود می پیمایند یا وزن می کنند به تمام و کمال و بیشتر از اندازه معین می گیرند.

وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ ﴿٣﴾

و چون پیمانه به مردم دهند یا برای ایشان وزن کنند، زیان می رسانند (بکاهند). (۳)

وَلِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ

وَلِذَا: مفعول فیه - کَالُوهُمْ: فعل ماضی - (و) فاعل - هُمْ: مفعول به

و آن وقت که پیمانہ به مردم دهند یا به آنان وزن کنند زیان می رسانند و از پیمانہ و وزن بکاهند. شیخ ابوالقاسم قشیری (رحمہ اللہ) می گوید: کلمہ مطفف شامل کاستن و کم کردن در وزن و پیمانہ، آشکار کردن عیب کالا یا پنهان کردن آن و طلب انصاف برای خود و ترک انصاف دادن برای دیگران. همه را شامل می شود. هر کسی آنچه را که برای خود می پسندد برای برادر مسلمان خود نپسندد او منصف و دادگر نیست و هر کس عیب مردم را می بیند و عیب خود را نمی بیند.

چند گویی سخن از درد و رنج دیگران خویش را اول مداوا کن کمال این است و بس

او نیز مطفف است و هر کس که حق خود را از مردم می طلبد اما حقوق آنان را نمی دهد. او نیز از این جمله است.

در فصول سبعین آورده که هر که در پیمانہ و وزن خیانت کند فردا او را به قعر دوزخ در آورده میان دو کوه آتش بشانند و بسوزانند. بیت:

تو کم دهی و بیش ستانی به کیل و وزن روزی بود که از کم و بیش خبر کنند

أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ ﴿٤﴾

آیا آنان نمی دانند که هر آینه ایشان برانگیخته خواهند شد؟ (۴)

أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ

يَظُنُّ: فعل مضارع - أُولَئِكَ: فاعل - هم: اسم ان - مَبْعُوثُونَ: خبر ان

آیا آنان نمی دانند و روز بزرگ یعنی رستاخیز را باور ندارند که در وزن و پیمانہ بیشتر می گیرند و کم فروشی می کنند؟ و آیا تصور می کنند در روز قیامت برانگیخته نمی شوند و به حساب و کتاب آنان از جمله بیشتر گرفتن و کم تر دادن در پیمانہ و وزن، حساب پس نمی دهند؟ عبارت از سر توییخ و انکار به تعجب افکندن از حال آنان است. یعنی قطعاً برانگیخته خواهند شد و حساب پس خواهند داد.

لِيَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٥﴾

در روزی بزرگ. (۵)

لِيَوْمٍ عَظِيمٍ

در روزی بزرگ که آن قیامت است برانگیخته خواهند شد و بر حسب اعمالشان کیفر و جزا داده خواهند شد و دوزخیان به دوزخ و بهشتیان به بهشت روانه خواهند گردید.

يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦﴾

روزی که مردم در برابر پروردگار جهانیان به پای ایستند. (۶)

يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ

یَوْمَ: مفعول فيه - يَقُومُ: فعل مضارع - النَّاسُ: فاعل

روزی که مردمان برای حکم آفریدگار جهانیان به پای ایستند یعنی در انتظار فرمان او بایستند برای جزا یا حسابش این عبارت نیز از جهت تاکید تهدید و وعید است.

در حدیث شریف در صحیح البخاری در حق این آیه چنین آمده است که:

از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «روزی که مردمان برای پروردگار جهانیان بپا می خیزند» (در این روز) مردم در عرق خود تا دو نرمله‌ی گوش خود فرو می روند».

كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَفِي سِجِّينَ ﴿٧﴾

نه چنین نیست (هرگز چنین نیست) هر آینه نامه اعمال گناهکاران در «سجین» است. (۷)

كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَفِي سِجِّينَ

كِتَابَ: اسم إن - لَفِي سِجِّينَ: جار و مجرور خبر إن

نه هرگز چنین نیست بلکه هر آینه نامه اعمال کافران و تبهکاران که اعمال دوزخیان در آن ثبت و ضبط شده در سجین است گویند سجین به معنی زندان است و سخت تنگ و تاریک و یا سجین اعمال نامه تبهکاران است که خداوند اعمال بد اشرار را در آن ثبت و ضبط کرده است.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينَ ﴿٨﴾

و تو چه دانی که سجین چیست؟ (۸)

وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينَ

مَا: مبتدا - أَدْرَاكَ: فعل ماضی - ک: مفعول به - فاعل (هو) مَا: مبتدا - سِجِّينَ: خبر

و تو چه می دانی که سجین یعنی جای با هول و هیبت چیست، این سؤال از برای بزرگ نشان دادن هولناکی و ترسناکی جهنم است.

كِتَابٌ مَّرْقُومٌ ﴿٩﴾

کتابی است نوشته شده. (۹)

كِتَابٌ مَّرْقُومٌ

مبتدا محذوف - كِتَابٌ: خبر - مَرْقُومٌ: نعت

و کتاب فجار و اعمال نامه ایشان کتابی است نوشته و علامت کرده شده به علامتی که هر که آنرا ببیند می داند که در آن چه چیزی ضبط و ثبت شده است.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿١٠﴾

وای آن روز دروغ شمارندگان را. (۱۰)

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ

وَيْلٌ: مبتدا - يَوْمَئِذٍ: مفعول فيه - لِلْمُكَذِّبِينَ: جار و مجرور خبر

وای بر تکذیب کنندگان در آن روز! یعنی آن روزیکه نامه اعمال فجاران و تکذیب کنندگان به ایشان نشان داده شود چه روز بدی خواهند داشت.

الَّذِينَ يَكْذِبُونَ يَوْمَ الدِّينِ ﴿١١﴾

همان کسانی که روز جزا را تکذیب می کنند. (۱۱)

الَّذِينَ يَكْذِبُونَ يَوْمَ الدِّينِ

الَّذِينَ: نعت - يَكْذِبُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل

آن کسانی که روز جزا و روز قیامت و روز حساب و کتاب را باور نداشتند و آنرا تکذیب کردند.

وَمَا يَكْذِبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ ﴿١٢﴾

و جز هر ستمگر گناهکار تکذیب آن نکند. (۱۲)

وَمَا يَكْذِبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ

يَكْذِبُ: فعل مضارع - كُلُّ: فاعل

و جز هر ستمگر از حد در گذشته تبهکار بی باک آن روز سخت را دروغ نمی شمرد و آنرا تکذیب نمی کند.

إِذَا نُتِلَّى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿١٣﴾

و آن هنگام که آیات ما بر او خوانده شود گوید که اینها افسانه های پیشینیان است. (۱۳)

إِذَا نُتِلَّى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ

نُتِلَّى: فعل مضارع - آيَاتُنَا: فاعل - (نا) مضاف الیه - مبتدا محذوف - أَسَاطِيرُ: خبر

و آن هنگام که آیت های کلام ما یعنی قرآن بر ایشان خوانده شوند از روی عناد و ستیزندگی می گویند این چیزی نیست جز افسانه های پیشینیان. یعنی داستانهای پوچ و بی محتوا که آنرا ساخته و بافته اند.

كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿١٤﴾

ه چنین است، بلکه آنچه که می کردند بر دلهایشان زنگ بسته است. (۱۴)

كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

رَانَ: فعل ماضی - مَا: فاعل

نه چنین است که می‌کردند از گناهان و معاصی و آنچه از اعمال بد انجام دادند زنگ بسته دلهایشان شده است.

آینه‌ات دانی چرا غماز نیست چونکه زنگار از رخس معتاز نیست
و در خبر است که هرگاه بنده، گناهی مرتکب شود نقطه‌ی سیاه در دل وی پدید آید تا به جایی که
همه‌ی دل وی سیاه گردد. یعنی به تدریج بر ارتکاب گناه جسور و دلیر می‌شود.

كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ ﴿١٥﴾

نه چنین است. براستی آنان در آن روز از دیدار پروردگارشان سخت محجوب‌اند. (۱۵)

كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ

هم: اسم ان- ل: مزحلقه- لَمَحْجُوبُونَ: خبر ان

نه چنین است، براستی آنانکه دیدار پروردگار خود را تکذیب می‌کنند در روز قیامت در پرده و در
حجاب‌اند. و از دیدار پروردگار محروم و باز داشت شده‌اند در حدیث شریف آمده است که: از ابوهریره
رضی الله عنه از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «در روز قیامت چه بسا اشخاص بزرگ جثه
و چاق و فربه‌ی را حاضر می‌سازند که در نزد خداوند متعال به اندازه بال پشه‌ای ارزش ندارند». در روز قیامت برای آنها هیچ وزنی را قائل نیستیم.

ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ ﴿١٦﴾

سپس قطعاً ایشان در دوزخ در آیند. (۱۶)

ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ

هم: اسم ان- ل: مزحلقه- لَصَالُوا: خبر

پس بدرستی آنانکه تکذیب می‌کنند به دوزخ در آیندگان‌اند یعنی ایشان با وجود محروم ماندن از
دیدار پروردگار جهانیان حتماً و قطعاً و یقیناً اهل دوزخ‌اند و در آن دوزخ جاودان‌مانند.

ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ﴿١٧﴾

سپس به آنان گفته می‌شود: این همان است که آن را دروغ می‌شمردید. (۱۷)

ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ

يُقَالُ: فعل مضارع- نایب فاعل محذوف- هَذَا: مبتدا- الَّذِي: خبر

سپس به ایشان گفته می‌شود این همان است که شما آنرا دروغ می‌شمردید و این از روی توبیخ و تهدید
است که به ایشان جایگاهشان یعنی آتش دوزخ نشان داده می‌شود و به آنان گفته می‌شود این پاداش آن
چیزی است که شما آنرا انکار و تکذیب می‌کردید.

كَلَّا إِنَّ كُنتَ الْآبَرَارِ لَفِي عَذَابٍ ﴿١٨﴾

در حقیقت کتاب ابرار در علین است. (۱۸)

كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ

كِتَابَ : اسم ان - لَفِي عِلِّيِّينَ : جار و مجرور خبر ان

هر آینه نامه اعمال نیکوکاران در علین داخل شود. علین یعنی دفتر کل نامه های نیکوکاران است.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ ﴿١٩﴾

و تو چه دانی که علین چیست؟ (۱۹)

وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ

مَا: مبتدا - أَدْرَاكَ: فعل ماضی - ک: مفعول به - فاعل (هو)، جمله خبر - مَا: مبتدا - عِلِّيُّونَ: خبر و تو چه دانی که علین چیست؟ این عبارت برای نشان دادن شأن علین است یعنی محلی بلند و جایگاه کتاب نیکوکاران است.

كِتَابٌ مَرْقُومٌ ﴿٢٠﴾

کتابی است نوشته شده. (۲۰)

كِتَابٌ مَرْقُومٌ

مبتدا محذوف - كِتَابٌ: خبر - مَرْقُومٌ: نعت

بلکه علین کتابی است نوشته شده که نامه های اعمال نیکوکاران و بهشتیان در آن نوشته شده است که در آن همه خیر است علین نام خود بهشت نیز است.

يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ ﴿٢١﴾

که مقربان شاهد آن اند. (۲۱)

يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ

يَشْهَدُهُ: فعل مضارع - ه: مفعول به - الْمُقَرَّبُونَ: فاعل

که فرشتگان نزدیک آن کتاب نوشته شده حاضر می شوند و آنرا می بینند و بر آنچه که در آن کتاب از برای نیکوکاران نوشته شده است شهادت می دهند.

إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ﴿٢٢﴾

براستی نیکوکاران در نعمتهای بهشت اند. (۲۲)

إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ

الْأَبْرَارَ: اسم ان - لَفِي نَعِيمٍ: جار و مجرور خبر

بدرستی که نیکان و پاکان در آخرت جایگاهشان در نعمتهای بهشت است و در آن جاودان مانند.

عَلَى الْأَرْأْيِكِ يَنْظُرُونَ ﴿٢٣﴾

بر روی تختها نشسته اند. (۲۳)

عَلَى الْأَرْأْيِكِ يَنْظُرُونَ

يَنْظُرُونَ : فعل مضارع - (و) فاعل

آن نیکان که در نعمتهای بهشتی غرق شده اند بر روی تختهای بهشتی نشسته به آنچه که از ناز و نعمتهای خدای تعالی به ایشان عطا کرده می‌نگرند یا شادمان بکفار می‌نگرند و یا دوزخ و عذاب دوزخیان را مشاهده می‌کنند.

تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ ﴿٢٤﴾

طراوت نعمتهای بهشت را در چهره هایشان می‌توان شناخت. (۲۴)

تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ

تَعْرِفُ : فعل مضارع - فاعل (انت) نَضْرَةَ : مفعول به

و تو در چهره های ایشان تازگی و طراوت ناز و نعمتهای ایشان را می‌شناسی هر گاه به ایشان بنگری طراوتی در چهره های ایشان مشاهده می‌کنی. شکل و قیافه های ایشان آن چنان شادابی و صفا و نورانیت دارند که گویی همچون ماه چهاردهم می‌درخشند.

يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْمُومٍ ﴿٢٥﴾

شرابی خالص به ایشان می‌نوشانند که شراب خالص سر بمهر کرده شده است. (۲۵)

يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْمُومٍ

يُسْقَوْنَ : فعل مضارع مجهول - (و) نایب فاعل

که به ایشان از شراب خالص خوشبوی سفید مهر کرده می‌آشامانند یعنی شراب خالص و دست نخورده و سر بمهر کرده بنوشانند.

خَتَمَهُ مِسْكَ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَفِسُونَ ﴿٢٦﴾

مهر آن از مسک است، و رغبت کنندگان باید که به این شراب پاک پیشی گیرند. (۲۶)

خَتَمَهُ مِسْكَ

خَتَمَهُ : مبتدا - مِسْكَ : خبر

مهر آن شراب خالص و گوارا و زلال از مشک است که آن ناب و دست نخورده است.

وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَفِسُونَ

فَلْيَتَنَافِسْ: فعل مضارع - الْمُنْتَفِسُونَ: فاعل

و باید که رغبت کنندگان به این شراب پاک پیشی گیرند یعنی عملی بجای آرند که سبب استحقاق شراب آن گردد.

در حدیث شریف آمده است: «هر مؤمنی که به مؤمن تشنه‌ای جرعه‌ی آبی بنوشاند، خداوند جَلَّ جلاله در روز قیامت او را از رحیق مختوم می‌نوشاند و هر مؤمنی که مؤمن گرسنه‌ای را اطعام کند، خداوند جَلَّ جلاله او را از میوه‌های بهشت اطعام می‌کند و هر مؤمنی که مؤمن برهنه‌ای را بپوشاند، خداوند جَلَّ جلاله او را از لباسهای سبز بهشتی می‌شاند».

﴿۲۷﴾

وَمَزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ و چاشنی آن از تسنیم است. (۲۷)

وَمَزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ

مَزَاجُهُ: مبتدا - ه: مضاف الیه - مِنْ تَسْنِيمٍ: جار و مجرور خبر

و آمیزه آن از تسنیم است. شرابی است سربهر شده که از تحت عرش به بهشت می‌ریزد و آن بهترین نوشیدنیهای بهشت بشمار می‌آید.

﴿۲۸﴾

عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ عیناً چشمه‌ای که مقربان از آن می‌نوشند. (۲۸)

عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ

عَيْنًا: حال

رحیق یا تسنیم چشمه‌ای است که بهشتیان جام‌های خویش را با آن می‌آمیزند در حالیکه مقربان از آن بطور خالص می‌نوشند.

ما شراب عیش می‌خواهیم بی‌دردی غم صاف نوشان دیگر و دردی فروشان دیگرند

و در بحر الحقایق آورده که رحیق اشارتست بشراب خالص از کدورت خمار کونین و اوانی مختومه‌ی وی قلوب اولیاء و اصفیاء که ختام او مسک محبت است. و تسنیم اعلی مراتب محبت است. یعنی محبت ذاتیه و مقربان اهل فنا فی الله و بقا بالله اند و تا کسی بر بساط قرب در مجلس انس و ریاض قدس از دست ساقی رضا جرعه از این شراب ناب بیچشد بوی از سر این سخنان بمشام جان وی نرسد.

سرمایه ذوق دو جهان مستی عشق است آنها که ازین می‌نچشیدند چه دانند

آورده اند که بزرگان قریش هر گاه فقرای صحابه رضی الله عنه چون عمار و خباب و صهیب و بلال و امثال ایشان را می‌دیدند به ایشان از روی استهزاء و سخریه می‌خندیدند می‌گوید:

﴿۲۹﴾

إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا يَضْحَكُونَ

براستی کسانی که بدکار بودند به کسانی که ایمان داشتند می خندیدند. (۲۹)

إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ

بدرستی آنان که شرک آورده اند به آنان که گرویده اند می خندیدند و ایشان را به مسخره می گرفتند.

وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَرُونَ ﴿۳۰﴾

و چون بر آنها گذر می کردند بهم چشمک می زدند. (۳۰)

وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَرُونَ

مَرُّوا: فعل ماضی - (و) فاعل - يَتَغَامَرُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل

و چون از کنار شان می گذشتند با هم به اشاره چشم و ابرو چشمک می زدند و در کشاف آورده که روزی مرتضی علی کرم الله وجهه با عده ای از مسلمانان می گذشت جمعی از منافقان بخندیدند و بچشم و ابرو اشارتها کرده طریق استهزاء پیش آوردند و نزد یاران خود رفته و بسیار می خندیدند هنوز علی مرتضی به مسجد پیغمبر ﷺ ترسیده بود که این آیات فرو آمد که مجرمان و منافقان بر مومنان می خندند و بچشم و ابرو غمزه و اشاره می کنند.

وَإِذَا أَنْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ ﴿۳۱﴾

و هنگامیکه کفار نزد خانواده ی خود باز می گشتند، باز می گشتند شادمان. (۳۱)

وَإِذَا أَنْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ

انْقَلَبُوا: فعل ماضی - (و) فاعل

و آن هنگام که کافران نزد خانواده ی خود باز می گشتند مومنان را به استهزاء و ریشخند قرار می دادند و به آنچه از تمسخر انجام می دادند شادان و خوشحال بودند خدا لعنتشان کند که صحابه کرام (رض) را چنین مورد تمسخر قرار دهند و سپس بدان امر خوشحال و مسرور باشند.

وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَٰؤُلَاءِ لَضَالُّونَ ﴿۳۲﴾

و چون مومنان را می دیدند می گفتند حقا اینان گمراهان اند. (۳۲)

وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَٰؤُلَاءِ لَضَالُّونَ

رَأَوْهُمْ: فعل ماضی - (و) فاعل - هُمْ: مفعول به - هَٰؤُلَاءِ: اسم ان - ل: مزحلقه - لَضَالُّونَ: خبر ان

و چون کافران ایمان آورندگان را می دیدند می گفتند: همانا اینان گمراهان اند زیرا که از محمد ﷺ پیروی می کنند و آنچه را که او آورده بدان ایمان می آورند یعنی به قرآن و با این پیروی از لذتهای نقد آنی این دنیا محروم می مانند. می گویند اینها چه بدبخت آدمهایند.

وَمَا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ خَفِظِينَ ﴿۳۳﴾

اما آنها را به نگهبانی مومنان نفرستاده اند. (۳۳)

وَمَا أَرْسَلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ

أَرْسَلُوا: فعل ماضی مجهول - (و) نایب فاعل - حَافِظِينَ: حال

و حال آنکه کافران و مجرمان برای نگهداری مومنان و یا تفتیش حال مومنان فرستاده نشده بودند پس به چه دلیل و به چه منطقی و استدلالی از مومنان خرده می گیرند و از روی استهزاء و تمسخر ناجوانمردانه با ایشان چنین برخوردی می کنند.

فَالْيَوْمَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ ﴿٣٤﴾

پس امروز (قیامت) آنانکه مومن اند به کافران بخندند. (۳۴)

فَالْيَوْمَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ

الَّذِينَ: مبتدا - ءَامَنُوا: فعل ماضی - (و) فاعل، جمله خبر

پس در روز قیامت مومنان بر کافران و به روز آنان می خندند و آنان را در عذاب آتش دوزخ خوار و بی مقدار و در حال سوختن می بینند.

در حدیث شریف آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

« هر کسیکه به جنت داخل می گردد جایز در دوزخ - در صورتیکه بدکاری می کرد - برایش نشان داده می شود، تا اینکه خوشی و شکر گزاری اش بیشتر گردد، و هر کسیکه به دوزخ داخل می گردد جایز در بهشت - در صورتیکه نیکوکاری می کرد - برایش نشان داده می شود، تا اینکه حسرت و افسوسش افزون تر گردد.»

عَلَى الْأَرْأْيِكِ يَنْظُرُونَ ﴿٣٥﴾

و بر روی تختها نظاره کنند. (۳۵)

عَلَى الْأَرْأْيِكِ يَنْظُرُونَ

در حالیکه مومنان و مقربان بر روی تختهای آراسته و مزین بدیشان می نگرند که در دوزخ چگونه معذب می شوند و در زنجیرها و غل چگونه بسته شده و در آتش جهنم می سوزند و آنان را بر روی خود به سوی دوزخ می کشند.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که: شخصی از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله پرسید: کافر در روز قیامت چگونه بر رویش حشر می شود؟ فرمودند: « مگر آن ذاتیکه قادر بوده که او را در دنیا بر دو پایش روان سازد، قادر نیست که در روز قیامت او را بر رویش روان سازد؟ »

هَلْ تُؤْبَ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿٣٦﴾

آیا به کافران در برابر آنچه کرده بودند جزا داده شده است؟ (۳۶)

هَلْ تُؤْتِبُ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ

تُؤْتِبُ: فعل ماضی مجهول - الْكُفَّارُ: نایب فاعل - (و) اسم کان - يَفْعَلُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبرکان

آیا کافران جزا داده شده اند به جهت آن عملهایی که کرده بودند یعنی در دنیا از روی عناد مومنان ر استهزاء و مسخره می کردند یعنی مکافات و سزا خواهیم داد کافران را حتماً به جهت استهزاءشان سزا دادنی بجای آنکه در این دنیا می خندند در آن دنیا بگیرند.

شیخ عبدالله انصاری گفت:

ای مسکین، تا کی ازین غفلت و تا چند از این غرور؟ امل دراز در پیش گرفته و اجل پس پشت انداخته. معصیت به نقد کرده و توبه در نسیه نهاده، خبر نداری که سپیدی موی تو رسول^۱ مرگ است؟ تر آگاهی می دهد که مرگ را کار خود بساز^۲ و از روز پسین اندیشه دار، دست از آزار حق بدار و بیش از این خود را تخم حسرت و ندامت مکار.

۱ - فرستاده - سفیر

۲ - برای مرگ خود را آماده کن

سوره الانشقاق

سوره «انشقاق» مکی است و دارای بیست و پنج آیه است در این سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست. و بدلیل آمدن «اذا السماء انشقت» که شکافته شدن آسمان و هولناکی قیامت است. «انشقاق» نامیده شده است در فضیلت تلاوت این سوره آورده اند که:

«و عن ابي بن كعب قال: قال رسول الله ﷺ: من قرأ سوره «انشقت» اعاده الله ان يعطيه «کتابه وراء ظهره» و از ابي بن كعب روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «کسی که سوره انشقاق را بخواند خداوند او را از این که در قیامت نامه‌ی اعمالش به پشت سرش داده شود در امان می دارد.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ ﴿١﴾

وقتی که آسمان بشکافت. (۱)

إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ

إِذَا : مفعول فيه - فعل محذوف - السَّمَاءُ : فاعل - انشَقَّتْ : فعل ماضی - (هی) فاعل
آن هنگام که آسمان شکافته شود و راه به سوی زمین برای فرود آمدن فرشتگان باز شود و این شکافتن از نشانه‌های قیامت است. در غزلیات شمس آمده:

سراچه بود، فلک را بر شکافم زبی صبری قیامت را نپایم
مولانا گفت:

السَّمَاء انشقت آخر از چه بود از یکی چشمی که خاکی برگشود

وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ ﴿٢﴾

و فرمان پروردگار خود را گوش دهد و خود چنین سزد. (۲)

وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ

أَذْنَتْ : فعل ماضی - فاعل (هی) حُقَّتْ : فعل ماضی مجهول - نایب فاعل (هی)
و آسمان فرمان پروردگار خود را در شکافته شدن روز رستاخیز بشنود و از آن فرمان برد و سزاوار آسمان است که فرمان پروردگار را بشنود چونکه به انقیاد و فرمانبرداری سزاوار است.

وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ ﴿٣﴾

و چون زمین کشیده شود. (۳)

وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ

فعل محذوف - الْأَرْضُ: فاعل

و آنگاه که زمین کشیده شود. یعنی کوه ها و درختان و دریاها از میان برداشته شوند و آن را پهن و گسترده باز کنند تا جایی که هم چون دشت و صحرا صاف و هموار گردد.

وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ ﴿٤﴾

و آنچه را که در آن است. بیرون افکند و تهی شود. (۴)

وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ

أَلْقَتْ: فعل ماضی - فاعل (هی) - مَا: مفعول به

و زمین آنچه در درون وی است بیرون افکند و خالی گردد از مردگان و معدنها و خزاین و دفاین آنطوریکه در درون آن چیزی باقی نماند.

وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ ﴿٥﴾

و (زمین) به امر پروردگار گوش دهد و خود چنین سزد. (۵)

وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ

أَذْنَتْ: فعل ماضی - فاعل (هی) حُقَّتْ: فعل ماضی مجهول - نایب فاعل (هی)

و زمین فرمان پروردگار خود را در بیرون افکندن آنچه که در درون دارد بشنود و از آن فرمان برد و سزاوار زمین است که فرمان پروردگار را بشنود که به انقیاد و فرمانبرداری سزاوار است.

يَتَأْتِيهَا الْإِنْسَنُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدًّا فَمَلِّقِيهِ ﴿٦﴾

ای انسان! تو در راه پروردگارت کوشش بسیار می کنی پس او را ملاقات خواهی کرد. (۶)

يَتَأْتِيهَا الْإِنْسَنُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدًّا فَمَلِّقِيهِ

ک: اسم ان - کَادِحٌ: خبر ان - كَدًّا: مفعول مطلق - مبتدا محذوف - مَلِّقِيهِ: خبر - ه: مضاف الیه

ای انسان! تو پیوسته در راه خدا تلاش بسیار می کنی و به سوی پروردگار خود با تحمل رنج فراوان رهسپار هستی. و سرانجام او را ملاقات خواهی کرد و نتیجه تلاشها و زحمت های خود را خواهی دید.

فَأَمَّا مَنْ أَوْفَىٰ كَيْبَهُ، يَمِينِهِ ﴿٧﴾

پس اما کسی که کارنامه اعمالش بدست راستش داده شود. (۷)

فَأَمَّا مَنْ أَوْفَىٰ كَيْبَهُ، يَمِينِهِ

مَنْ: مبتدا جازم-أَوْفَى: فعل ماضی مجهول- (هو) نایب فاعل، جمله خبر-كُتِبَ: مفعول به
اما هر کس که کارنامه اعمالشان بر دست راستشان داده شود. یعنی آنان مومنانند که کارنامه اعمالشان
از سمت راست به ایشان داده خواهد شد.

فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا ﴿٨﴾

پس با او حساب کرده شود حساب آسان. (۸)

فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا

فَسَوْفَ يُحَاسَبُ: فعل مستقبل مجهول- (هو) نایب فاعل- حِسَابًا: مفعول مطلق
به کسی که نامه‌ی اعمالش از دست راستشان داده شود و با او حساب کرده شود حسابی آسان و در برابر
نیکیهایش پاداش داده خواهد شد.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت پیغمبر خدا ﷺ فرمودند:
« هر کسیکه مورد محاسبه قرار گیرد هلاک خواهد شد. »

وَيُنْقَلَبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا ﴿٩﴾

و خوشحال نزد خانواده خویش باز گردد. (۹)

يُنْقَلَبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا

وَيُنْقَلَبُ: فعل مضارع- فاعل (هو)- مَسْرُورًا: حال

و خوشحال به نزد خانواده خود باز گردد یعنی به گروه مومنان یا به قبیله خود از اهل اسلام یا به سوی
کسانی از حورعین خود باز گردد که خدای تعالی برای او در بهشت آماده کرده است. و در حالیکه در
حق نعمتی که خدای تعالی به او از نعمتهای بهشت یا از حورعین بخشیده شادمان و خوشحال است.
در حدیث شریف آمده است که:

از انس بن مالک رضی الله عنه از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: « اگر زنی از زنهای بهشت
بدنیا بیاید، ما بین مشرق و مغرب را روشن نموده، و بوی خوش آن دنیا را خواهد گرفت. و چادری که
بر سرش می باشد از دنیا و آنچه در آن است بهتر است. »

وَأَمَّا مَنْ أُوفِيَ كِتَابُهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ ﴿١٠﴾

و اما هر کس که کارنامه‌اش از پشت سرش داده شود. (۱۰)

وَأَمَّا مَنْ أُوفِيَ كِتَابُهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ

مَنْ: مبتدا- أُوفِيَ: فعل ماضی مجهول- نایب فاعل (هو)، جمله خبر

و اما کسی که کارنامه اعمال او از پشت سرش داده شود و یا از دست چپش دهند و آن چنان است که دست راست او را بر گردن ببندند و دست چپ او را بر پشت او که نامه‌ی اعمالشان را به آن دست دهند.

فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا ﴿١١﴾

پس زود باشد که هلاک خواهد شد. (۱۱)

فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا

سَوْفَ يَدْعُوا: فعل مستقبل - فاعل (هو) - ثُبُورًا: مفعول به

پس زود باشد که هلاک خواهد شد. چونکه بمحض دادن نامه اعمالشان به دست چپشان متوجه می شوند چه آینده تاریکی در انتظار آنان است و این نشانه عذاب و نابودی و هلاکت است.

وَيَصْلَىٰ سَعِيرًا ﴿١٢﴾

و به دوزخ در خواهد آمد. (۱۲)

وَيَصْلَىٰ سَعِيرًا

يَصْلَىٰ: فعل مضارع - فاعل (هو) - سَعِيرًا: مفعول به
و در آتش فروخته در آید و گرمای آن را بچشد.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «آتش شما یک جزء از هفتاد جز آتش دوزخ است» گفتند: همین آتش دنیا هم برای تعذیب کافی است. فرمودند: «آتش دوزخ بر آتش دنیا شصت و نه مرتبه برتری دارد، هر مرتبه آن در گرمی خود مانند آتش دنیا است».

إِنَّهُمْ كَانُوا فِي أَهْلِهِمْ مَسْرُورًا ﴿١٣﴾

هر آینه او در میان خانواده‌ی خود شادمان بود. (۱۳)

إِنَّهُمْ كَانُوا فِي أَهْلِهِمْ مَسْرُورًا

ه: اسم ان - (هو) اسم کان - مَسْرُورًا: خبر کان

بدرستی که همین کسان بودند که در دنیا شادمان و نازان بمال دنیای فانی و مقام ناپایدار بودند و غرق در هوسرانیهای خود بودند و مغرور و متکبر و شهوت پرست و آزمند در دنیا بسر می بردند و روز رستاخیز را باور نداشتند و لذا در آخرت به چنین روزی گرفتار آمدند.

إِنَّهُمْ ظَنُّوا أَنَّهُ لَنْ يَحْجُورَ ﴿١٤﴾

و برآستی گمان برد که هرگز بازخواست نخواهد شد. (۱۴)

إِنَّهُمْ ظَنُّوا أَنَّهُ لَنْ يَحْجُورَ

ه: اسم ان - ظَنُّوا: فعل ماضی - فاعل (هو)، جمله خبر ان

بدرستی که او گمان برده است که هرگز در آخرت بسوی خدای تعالی باز نگردد و سئوال و جوابی در کار نیست و حساب و کتابی و عذابی و دوزخی نخواهد بود و می‌گفتند دروغ است که برانگیختن دوباره‌ای صورت گیرد.

بَلِّغْ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا ﴿١٥﴾

آری پروردگارش به احوال او بینا بود. (۱۵)

بَلِّغْ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا

رَبُّهُ: اسمِ اِنَّ - (هو) اسمِ كَان - بَصِيرًا: خبرِ كَان ، جمله خبرِ اِنَّ
بلی پروردگارش به احوال او از بازگشت به نزد خدای تعالی در روز رستاخیز آگاه و بیناست و در محشر ایشان را گرد خواهد آورد. و آنان را بر حسب اعمالشان جزا خواهد داد.

فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ ﴿١٦﴾

پس به شفق قسم می‌خورم. (۱۶)

فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ

أُقْسِمُ: فعل مضارع - (انا) فاعل

پس به شفق یعنی به سرخی بعد از غروب آفتاب تا وقت نماز عشاء در افق آشکار می‌گردد قسم می‌خورم. به قول امام ابوحنیفه رضی الله عنه. شفق آن سپیدی است که سرخی با آن پیوسته است.
مولانا گفت:

آن قسم بر جسم احمد راند حق آنچه فرموده است کلا و الشفق

وَالْأَيْلِ وَمَا وَسَقَ ﴿١٧﴾

و سوگند به شب و آنچه شب گرد آورده است. (۱۷)

وَالْأَيْلِ وَمَا وَسَقَ

و سوگند به شب و آن چیزی که شب را پدید آورده است یعنی شب است که همه پراکندگان بدنبال معیشت و کسب و کار را در خانه گرد می‌آورد تا برای استراحت بپردازند و در خانه و کاشانه خویش جای گیرند.

منزل شب را تو دراز آوری روز فرو رفته تو باز آوری

وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ ﴿١٨﴾

و قسم می‌خورم بمه چون تمام شود. (۱۸)

وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ

و سوگند می‌خورم بمه آنگاه که کامل گردد و به درجه بدر یعنی ماه روز چهاردهم

برسد چونکه گردش آفتاب و مهتاب روی حساب است.

لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ ﴿١٩﴾

که هر آینه از حالی به حالی دیگر در آئید. (۱۹)

لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ

ل: قسم-لَتَرْكَبُنَّ: فعل مضارع- (و) فاعل- (ن) تاکید-طَبَقًا: مفعول به

سوگند به آنچه از شفق ماه بدر رفت که قطعاً شما از حالی به حالی دیگر در خواهید آمد. چون حالاتی از فقر و توانگری- مرگ و زندگی پاسخ و سوال در قبر. حساب و کتاب در روز رستاخیز و غیره

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که گفت: معنی این قول خداوند متعال که می فرماید: (بحالات گوناگونی مواجه خواهید شد) این است که: حالتی بعد از حالت دیگری بر شما خواهد آمد، این معنی را پیغمبر صلی الله علیه و آله شما صلی الله علیه و آله گفته اند.

فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٢٠﴾

پس بر آنان چه شده است که ایمان نمی آورند. (۲۰)

فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

ما: مبتدا- لَهُمْ: جار و مجرور خبر

پس به چه علت بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و آنچه را از قرآن یا از وحی می خواند ایمان نمی آورند. احمق مردا که دل برین دنیا بندد که نیک بستاند و زشت باز پس گیرد.

شیخ عبدالله انصاری گفت: دی از تو گذشت به نادانی، و در یافتن فردا نمی دانی دانی! امروز غنیمت دار که در آنی و عمل می توانی، تا فردات نبود پشیمانی. وقت آن است که جز از حق در آن نگنجد و مردان در آن سه اند. وقت یکی سبک است چون برق، و وقت یکی پاینده، و وقت یکی غالب. آنچه چون برق است غاسل است- شوینده، و آنچه پاینده است شاغل است- مشغول دارنده، و آنچه غالب است قاتل است- کشنده. آنچه چون برق است از فکر زاید، و آنچه پاینده است از لذت ذکر آید، و آنچه غالب است از سماع و نظر خیزد. آنچه برق است دنیا فراموش کند تا ذکر آخرت روشن شود، و آنچه پاینده است از آخرت مشغول دارد تا حق معاین گردد^۱، و آنچه غالب است رسوم انسانیت محو کند تا جز از حق نماند.

وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ ﴿٢١﴾

^۱ - معاین گردد: با چشم ببیند

و چون قرآن بر ایشان خوانده شود سجده نکنند. (۲۱)

وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ

قُرِئَ: فعل ماضی مجهول - الْقُرْآنُ: نایب فاعل

پس چرا آن هنگام که بر ایشان قرآن خوانده شود سجده نکنند؟ و چرا خدای تعالی را خاشع و فروتنی نکنند و تسلیم پروردگارشان نمی شوند و از او اطاعت نمی کنند و بر وی نماز پیا نمی دارند؟ بلکه آنرا ریائی می خوانند.

چنانچه در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «مردمی در میان شما پیدا خواهند شد که شماها نماز و روزه و دیگر اعمال نیک خودتان را در برابر آنها ناچیز خواهید شمرد. و اینها گرچه قرآن می خوانند ولی قرآن خواندن آنها از حنجره هاشان تجاوز نمی کند، (یعنی: بقلب آنها تاثیری ندارد) و از دین با چنان سرعتی خارج می گردند، که تیر از کمان خارج می گردد، اگر انسان بسر نیزه نگاه کند، چیزی را نمی بیند، و اگر بچوب تیر نگاه کند چیزی را نمی بیند، و اگر به پره های تیر نگاه کند چیزی را نمی بیند، و چیزی که در باقی بودن آن باشتباه می افتد (که شاید باشد، و یا نباشد) قسمت پایانی تیر است.

بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يَكْذِبُونَ ﴿٢٢﴾

بلکه آنانکه کفر ورزیده اند تکذیب نیز می کنند. (۲۲)

بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يَكْذِبُونَ

الَّذِينَ: مبتدا - يَكْذِبُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر

بلکه آنانکه به خدا ایمان نیاوردند قرآن را تکذیب نیز می کنند و در آیات آن نمی اندیشند و حلال و حرام آنرا از هم تشخیص نمی دهند که کتاب الهی مشتمل بر اثبات توحید و معاد و ثواب و عقاب. امر به معروف و نهی از منکر و بهشت و جهنم است.

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ ﴿٢٣﴾

و خداوند به آنچه در دل پنهان می دارند داناتر است. (۲۳)

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ

لفظ: اللَّهُ: مبتدا - أَعْلَمُ: خبر

و خداوند آنچه را که در دل پنهان می دارند داناتر است و هیچ چیزی و کاری از دید او پنهان و مخفی نیست.

فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٢٤﴾

پس ایشان را به عذابی الم انگیز بشارت بده. (۲۴)

فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ

بَشِّرْهُمْ: فعل امر - هم: مفعول به - فاعل (انت)

پس ایشان را به عذابی دردناک و الم انگیز بشارت بده عذابی که در آن جاودان بمانند.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابو موسی رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: « خداوند متعال ظالم را مهلت می دهد، ولی وقتی که او را مورد عذاب قرار داد، از عذابش نمی تواند نجات یابد.

راوی می گوید: بعد از آن این آیت را تلاوت نمودند:

(اگر پروردگارت مردمی را که ظلم کرده اند مورد عذاب قرار دهد، عذابش چنین است، و عذاب (خداوند متعال) سخت درد آور و شدید است).

إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴿٢٥﴾

مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند پاداشی بدون منت دارند. (۲۵)

إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ

الَّذِينَ: مستثنی - عَمِلُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - الصَّالِحَاتِ: مفعول به - لَهُمْ: جار و مجرور خبر

مقدم - أَجْرٌ: مبتدا موخر

مگر آنانکه ایمان آورده و کارهای شایسته کرده که برای ایشان پاداشی بی منت است که هیچوقت کم نشود و از بین نرود. بلکه جاودان از آن بهره مند گردند.

سوره البروج

سوره «بروج» مکی و دارای بیست و دو آیه است. چون سوگند خداوند به آسمان دارای برجهاست. بروج نامیده شده است. در این سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست. و در فضیلت تلاوت این سوره ابی بن کعب روایت کند از مصطفی ﷺ که گفت: هر که این سوره بر خواند، خدای عزوجل او را بعدد هر روز جمعه و هر روز عرفه که در این جهان باشد ده نیکی در دیوان وی بنویسد.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ ﴿۱﴾

و قسم به آسمان دارای برجها. (۱)

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ

(و) قسم - السَّمَاءِ: مجرور

و سوگند به آسمان دارای برجها، گروهی از مفسران گفتند: این بروج که رب العالمین که در این سوره و سوره فرقان یاد کرده و نام برده، دوازده برج اند، منازل شمس و قمر و نام آن برجها: بر چهار فصل است که به آن بروج دوازده گانه گویند. یک فصل از آن وقت بهار است سه ماه و آفتاب در این سه ماه در حمل و ثور و جوزا باشد و فصل دوم تابستان گرم است سه ماه آفتاب در این سه ماه در سرطان و اسد و سنبله باشد و فصل سوم روزگار پائیز است سه ماه و آفتاب در این سه ماه در میزان و عقرب و قوس باشد و فصل چهارم روزگار زمستان است سه ماه و آفتاب اندرین سه ماه در جدی و دلو و حوت باشد و هر فصلی را طبعی دیگرست و گردش دیگر.

وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ ﴿۲﴾

و قسم به روزیکه وعده کرده می شود. (۲)

وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ

وَالْيَوْمِ: معطوف - الْمَوْعُودِ: نعت

در آخر این آیه و نیز در آخر آیات بعد از آن کلمات هماهنگ آمده که به آن سجع^۱ گویند.

^۱ - برای توضیح، نگاه کنید به ذیل آیه ۱ سوره نجم جلد ۷

و سوگند به روز وعده داده شده یعنی قیامت، و عده داده شده به اهل آسمان و اهل زمین که در آن روز در صحرای محشر یعنی در زمین سفید رنگی حشر می شوند.

و شَاهِدٍ وَّمَشْهُودٍ ﴿۳﴾

و سوگند به شاهد و مشهود. (۳)

و شَاهِدٍ وَّمَشْهُودٍ

و شَاهِدٍ : معطوف - وَّمَشْهُودٍ : معطوف

و سوگند به شاهد که الله تعالی است که همه را می بیند و می داند و سوگند به مشهود که بنده اوست و بقولی شاهد پیغمبر ما ﷺ و مشهود امت وی است و نیز گفته اند شاهد روز جمعه است که بر هر عمل کننده ای به آنچه که در آن عمل کرده است گواهی می دهد و مشهود روز عرفه است که مردم در آن شاهد مراسم حج اند و فرشتگان در آن حاضر می باشند. جواب قسم است.

قِيلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ ﴿۴﴾

گفته شدند اصحاب الاخدود. (۴)

قِيلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ

قِيلَ : فعل ماضی مجهول - أَصْحَابُ : نایب فاعل

اصحاب اخدود گفته شدند و ملعون گشتند و بت پرست شدند. در باب اصحاب اخدود علماء تفسیر مختلف اند. در کشف الاسرار آورده که: مسلم بن الحجاج در صحیح آورده از هدیه بن خالد از حماد بن سلمه از ثابت بنانی از عبدالرحمن بن ابی لیلی از صهیب از رسول خدا ﷺ گفتا: در روزگار پیش پادشاهی بود بت پرست، جادو پرور، و در مملکت وی مردی بود ساحر حاذق. چون پیر گشت، آن ساحر کس فرستاد به آن ملک که مرا غلامی فرست تا او را سحر بیاموزم که من پیر گشتم و روزگار من به آخر رسید، تا آن غلام بجای من می نشیند و کار مملکت تو در سحر روان دارد. ملک بفرمود تا کودکی تازه جوان عاقل بر وی فرستاد. آن کودک پیوسته بر آن ساحر می رفت و بر رهگذر خانه ساحر راهبی یافت خدا پرست موحد.

با آن راهب نشست و حدیث توحید و ایمان از وی می شنید و سحر و شعبده از آن ساحر می شنید، ت روزیکه دابه ای عظیم پدید آمد که مردم را از آن گزند می رسید، و راه بمردم فرو بسته. آن کودک گفت: امروز آن روزست که من بتحقیق رسانم که راهب فاضلتر و بحق تر یا ساحر؟ چون به نزدیک آن دابه رسید سنگی برداشت و آنکه سنگ بر دابه انداخت و رب العالمین آن را بدست و زخم وی هلاک کرد و مردم ایمن گشتند و راه بر ایشان گشاده شد. آن کودک پیش راهب رفت و این قصه قتل دابه باز گفت: راهب بسیار شاد گشت و گفت: ای پسر تو امروز بعلم و فضل افزونی داری و ترا بلا و محنت رسد در میان این قوم نگر تا به وقت بلا آن قوم را بر من دلالت نکنی و مرا به بلا نیفکنی! پسر

کار و قصه وی منتشر گشت و هر بیماری که اطباء از معالجه وی عاجز بودند، بدست وی و دعای وی شفا می یافت. آن ملک بت پرست را ندیمی بود نابینا، مال فراوان و هدیه ها و تحفه های گرانمایه برداشت و آمد بر این کودک. گفت: اگر مرا شفا پدید کنی و روشنائی چشم دهی، این مال جمله ترا بخشم. کودک گفت: شفای درد تو نزدیک من نیست و بدست من نیست؛ بلکه بنزدیک الله است و شفا دهنده خداست، آفریدگار عالمیان و معبود جهانیان، و مرا بمال تو حاجت نیست. اگر ایمان آری من دعاء گویم تا الله تو را شفا دهد. آن مرد ایمان آورد و رب العالمین بدعای آن کودک دو چشم روشن بوی باز داد. آن مرد برخاست و به نزدیک آن ملک بازگشت. ملک او را چنان دید، گفت: این روشنایی و چشم بینا ترا که داد؟ گفت: ربی و ربیک؛ آن خداوند که آفریدگار و پروردگار من است و آفریدگار تو! آن ملک در خشم شد و او را معذب همی داشت تا بر آن غلام دلالت کرد^۱. غلام را بیاوردند و ملک گفت ای پسر جادوی تو بدانجا رسید که نابینا را بینا کنی، غلام گفت: این نه من می کنم، خدای من می کند، تعالی و تقدس. و شفا می دهد. آن غلام را به زخم و عذاب فرو کشیدند تا بر آن راهب دلالت کرد. راهب را بیاوردند و او را بر کفر و شرک دعوت کردند. راهب سر باز زد و بر دین توحید بپایید و محکم بایستاد. ملک بفرمود تا اره بر فرق وی نهادند و او را بدو شاخ کردند. و آن ندیم ملک که ایمان آورده بود، او را به کفر خواندند، همچنان سر باز زد و از توحید برنگشت و او را هلاک کردند. آن غلام تنها بماند. ملک جماعتش را از اصحاب خویش بر وی موکل کرد تا او را بر بالای کوه برند و بزیر اندازند. چون بر بالای کوه رسیدند غلام دعایی کرد. رجه ای و زلزله ای در کوه افتاد و آن جماعت همه بریختند و هلاک شدند.

آن غلام تنها به نزدیک ملک باز آمد. ملک گفت: اصحاب را چه کردی؟ گفت: خداوند من ایشان را هلاک کرد. جماعتی دیگر بر وی گماشت تا او را در کشتی نشانند و در بحر غرق کنند چون کشتی بمیان دریا رسید، غلام همان دعا کرد و رب العزه ایشان را در بحر غرق کرد و غلام تنها به نزدیک ملک باز گشت. ملک گفت: اصحاب را چه کردی؟ گفت: خداوند من ایشان را غرق کرد. ملک درماند. آنگه غلام گفت ای ملک اگر می خواهی که مرا هلاک کنی من ترا رهنمونی کنم. اهل شهر را همه حاضر گردان و در مجمع خلق داری بزن و مرا بر سر دار کن و یک تیر از ترکش برکش و بر کبد کمان نه و بگوی بسم الله رب الغلام تا مقصود خود از هلاک من حاصل کنی ملک همچنان کرد و در مجمع خلق آن تیر بنام الله بینداخت. تیر بگوشه سر وی رسید. غلام دست خویش بر گوشه سر نهاد و فرمان حق بدو رسید. آن مردمان که حاضر بودند، چون آن حال دیدند، همه ایمان آوردند، گفتند: آمنا برب الغلام، آمنا برب الغلام^۲! ملک را گفتند: اکنون افتادی در آنچه از آن حذر می کردی! خشم ملک زیادت شد و تمرد و طغیان وی در کفر بالا گرفت و بفرمود تا بر سر کوی ها اخدودها^۳ کنند. کوره های

۱- دلالت کرد: یعنی راهنمایی کرد

۲- به پروردگار غلام ایمان آوردیم.

۳- اخدودها: کوره ها، گودال ها

عظیم و در آن کوره‌ها آتش افروختند و آن جمع مومنان را یک‌یک می‌آوردند و در آتش می‌افکندند. کار بزرگی رسید که طفلی بر برداشت. او را گفتند: یا از دین خویش بازگردی و به ملت کفر آئی، و گرنه ترا با این طفل به آتش افکنیم. دلش به آن طفل بسوخت. خواست که از دین خویش برگردد، تا آن طفل را نسوزند. آن طفل به آواز آمد گفت: ای مادر صبر کن و از دین خویش برنگرد که تو بر حقی و دین تو حق است. راست و درست.

اصحاب اخذود که خداوند متعال قصه آنان را در کتاب عزیز خود چنین می‌فرماید: «هلاک شدند یاران شکافهای پیراز آتش در زمین، آتشی بود دارای هیزمهای فراوان، هنگامی که بر کنار آتش نشسته بودند و ایشان بر آنچه می‌کردند به مومنان گواه دهندگان بودند، و عیب نکردند ایشان را مگر آنکه ایمان آورند به خدای ارجمند غالب ستوده».

النَّارِ ذَاتِ الْوُفُودِ ﴿٥﴾

اهل آتش هیزمدار هلاک شدند. (۵)

النَّارِ ذَاتِ الْوُفُودِ

النَّارِ: بدل برای الاخذود

همان آتش دارای هیزم بسیار. یعنی هیزمی که با آن آتش روشن کنند که اشاره به منشاء و مایه نفسانی آن آتش باشد که خوی ستمکاری و کینه جوئی نسبت به مردان با ایمان باشد و همیشه بصورت‌های گوناگون ظاهر می‌شود. مانند این آیه در سوره آل عمران / ۱۰ و بقره / ۲۴ و تحریم / ۶ نیز آمده است.

إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ ﴿٦﴾

وقتی که بر کناره‌ی آن گودال نشسته بودند. (۶)

إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ

إِذْ هُمْ: مبتدا - قُعُودٌ: خبر

آن هنگام که ایشان بر کناره‌ی آن گودال نشستگان بودند و ایشان نظاره‌گر سوختن مومنان نشسته بودند

وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ ﴿٧﴾

و آنان به آنچه با مومنان می‌کردند گواهی می‌دهند. (۷)

وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ

(و) حالیه - هُمْ: مبتدا - شُهُودٌ: خبر

و ایشان یعنی آن پادشاه کافر و همراهانش که خندق را کنده بودند و آنرا پیراز آتش کرده بودند به آنچه با مومنان در افکندشان در آتش می‌کردند گواهی می‌دهند. پس زبانها و دستها و پاهایشان علیه آنان گواهی می‌دهد.



وَمَا نَقْمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ

بر مومنان خرده ای نمی گرفتند جز اینکه بخدای نیرومند و ستوده ایمان آورده بودند. (۸)

وَمَا نَقْمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ

نَقْمُوا: فعل ماضی - (و) فاعل

و بر آنان خرده ای نمی گرفتند جز اینکه به خداوند غالب و نیرومند و ستوده ایمان آورده بودند. و باید از عذاب او ترسید که او ستوده و غالب است و باید به رحمت او امیدوار بود. و تنها در راه رضای خداوند و خیر و هدایت خلق دعوت نمایند و هیچگونه قصد و آرزوی دنیایی در سر نپرورانند و در این راه ثابت قدم و پایدار باشند.



الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ

پادشاهی آسمانها و زمین خاص اوست. و خداوند بر همه چیز شاهد است. (۹)

الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ

الَّذِي: نعت - لَهُ: خبر مقدم محذوف - مُلْكُ: مبتدا موخر

خدایی که پادشاهی آسمانها و زمین از آن اوست و او بر همه چیز از اعمال و اقوال مومن و کافر گواه و شاهد است و چیزی از گفتار و رفتار و کردار انسانها از وی پوشیده و مخفی نیست این جمله، مجرمان و گودال افروزان را وعید و مومنان را وعده نیک است.



إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ

کسانیکه مردان مومن و زنان مومن را به محنت افکنده و پس از آن توبه نکرده اند. عذاب جهنم دارند و بر آنهاست عذاب سوزان. (۱۰)

إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ

الَّذِينَ: اسم - إِنَّ - فَتَنُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - الْمُؤْمِنِينَ: مفعول به - لَهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم -

عَذَابُ: مبتدا موخر، جمله خبر إِنَّ

براستی همان کسانیکه مردان مومن و زنان مومن را در فتنه افکندند و در آتش سوزاندند و در دینشان ایشان را مورد شکنجه و آزار قرار دادند تا اینکه از دینشان برگردند و سپس از کاری که کرده اند توبه نکردند و بر نگشتند پس عذاب آتش دوزخ و آتش سوزان بر ایشان است آتشی که هرگز زائل نشود و مغز سرشان از آن آتش بجوشد چنانچه آورده اند که همان آتش سوزان که از حدود که فرو برده بودند ارتفاع گرفت به مقدار چهل ذراع و ایشان را احاطه کرد و همه را بسوخت. در حدیث شریف آمده است که:

از نعمان بن بشیر رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «آسان ترین عذاب اهل دوزخ عذاب کسی است که در کف پایش دو پارچه آتش گذاشته می شود، که از اثر آن آتش مغز سرش مانند دیگ می جوشد».

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّتٌ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ ﴿١١﴾
براستی کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند بهشت ها دارند که در آن جویها روان است و این کامیابی بزرگی است. (۱۱)

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّتٌ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
الَّذِينَ: اسم إِنَّ - لَهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - جَنَّتٌ: مبتدا موخر، جمله لَهُمْ جنات خبر إِنَّ بدرستی آنانکه گرویده اند و کارهای شایسته کرده اند بر ایشان است بوستانهایی که در زیر درختان آن جویهای روان است. و از انس رضی الله عنه در روایتی آمده است که فرمودند: «وعده شما بر سر حوض (کوثر) باشد».

شیخ عبدالله انصاری گفت: میدان راه دوستی افراد است، آشامندهی شراب دوستی از دیدار بر میعاد است، برسد هر که صادق روزی به آنچه مراد است.
مولانا گفت:

رو بر سلطان و کار و بار بین حسن تجری تحتها لانهار بین

ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ

ذَلِكَ: مبتدا - الْفَوْزُ: خبر

و این بوستان که در زیر درختان آن جویهایی روان است به جهت داشتن ایمان و کردار نیکشان است آنچه که از نعمتهای بهشت ذکر شد رستگاری بزرگی است که هیچ رستگاری نمی تواند با آن برابری کند و هیچ نعمتی قابل مقایسه با آن نیست.

إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ ﴿١٢﴾

که هر آینه صلابت پروردگارت شدید است. (۱۲)

إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ

بَطْشٌ: اسم إِنَّ - به معنی یورش بردن - ل: مزحلقة - لَشَدِيدٌ: خبر؟
بدرستی که عذاب و صلابت پروردگارت بسیار سخت و سنگین است. و بر کسانی که نافرمانی از خدا و رسول او می کنند عذابی دردناک است.

إِنَّهُ هُوَ بَدِئُ وَيَعِيدُ ﴿١٣﴾

براستی اوست که خلق را پدید کرده و باز می آورد. (۱۳)

إِنَّهُ هُوَ يُبَدِّلُ وَيُعِيدُ

ه: اسم إِنَّ - هُوَ: مبتدا - يُبَدِّلُ: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر - جمله هُوَ يُبَدِّلُ خبر إِنَّ
بدرستی که خداوند هستی بخش است که آفرینش را از نیستی به هستی آورده و پس از نابودی دوباره
آن را هستی می بخشد. یعنی در آخرت او را بعد از مرگش دوباره زنده می گرداند. چنانچه در حدیث
شریف در صحیح البخاری آمده است که:

و او آن ذاتی است که خلق را بوجود آورده و باز آنرا دوباره زنده می کند. از عمران بن حصین رضی
الله عنهما روایت است که گفت: عده ای از مردم (بنی تمیم) نزد پیغمبر خدا ﷺ آمدند، پیغمبر خدا ﷺ
فرمودند: ای بنی تمیم! شما را بشارت می دهم! گفتند: برای ما (پیش از این) بشارت دادید، اکنون برای ما
چیزی بدهید، (از شنیدن این سخن) رنگ پیغمبر خدا ﷺ تغییر نمود. بعد از آن اهل یمن آمدند و به
آنها گفتند:

«ای اهل یمن! برای شما بشارت می دهم و شما بشارت را قبول نمایید، چون بنی تمیم قبول نکردند.
گفتند: قبول داریم، پیغمبر خدا ﷺ را حج به ابتدای خلقت و عرش، شروع به سخن گفتن نمودند، درین
وقت بود که شخصی آمده و گفت یا عمران! راحله ات طناب خود را کنده و رفته است (و من جهت
پیدا کردن راحله ی خود برخاستم) و ایکاش بر نمی خاستم.

وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ (۱۴)

و هم او آمرزنده و دوستدار است. (۱۴)

وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ

هُوَ: مبتدا - الْغَفُورُ: خبر - الْوَدُودُ: خبر دوم

و اوست آمرزنده و دوست دار آنان را که فرمان برند و اطاعت کنند از خدای یگانه و این نشانه ی فضل
و رحمت اوست که اوست بفضل بنوازد.

فضل او دلنواز غمخواران عدل او سینه سوز جباران

ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ (۱۵)

اوست صاحب عرش، گرامی قدر است. (۱۵)

ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ

ذُو: خبر سوم

صاحب عرش و مالک ملک اوست. بزرگوار در ذات و صفات.

کیست درین دیرگه دیر پای کو لمن الملک زند جز خدای

فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ (۱۶)

و هر چه بخواهد می کند. (۱۶)

فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ

فَعَالٌ: خبر چهارم

او خدایی است که هر چه بخواهد و هر چیزی اراده کند می کند و کسی یا چیزی نمی تواند او را از انجام کاری عاجز گرداند و یا مانع انجام او شود. حکم و فرمان او راست.

در حدیث شریف

از عمران بن حصین در روایتی آمده است که گفت پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «خداوند جل جلاله بود. و هیچ چیز دیگری غیر از ذات او وجود نداشت، و عرش خداوند بر آب بود، و در لوح محفوظ همه چیز را نوشت، و زمین و آسمان را خلق نمود».

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ ﴿١٧﴾

آیا بتو خبر لشکرها آمده است؟ (۱۷)

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ

أَتَاكَ: فعل ماضی - ک: مفعول به - حَدِيثٌ: فاعل

آیا بتو سخن لشکرها آمد؟ یعنی: ای محمد ﷺ! آیا خبر داستانهای گروه کافری که پیامبران را تکذیب می کردند آمد؟ همچون خبر لشکریان فرعون و ثمود به تو نرسیده است؟ یعنی بی گمان داستان خبر لشکریان کافران در مقابل پیغمبران به تو رسیده است که چگونه آنان بر تکذیب رسالت پیغمبران اقدام کردند و چگونه پیغمبران در مقابل آنان پایداری و صبر کردند و خداوند چگونه نیروی خود را بر آنها شوراند و آنان را نابود کرد؟ پس تو نیز ای پیغمبر ﷺ خبر این داستانها را شنیده ای، تو و پیروان تو، باید صبر کنید و امیدوار باشید تا سپاهیان و امدادهای غیبی خداوند بتو برسد چنانچه در روز بدر رسید.

فِرْعَوْنُ وَثَمُودَ ﴿١٨﴾

فرعون و ثمود. (۱۸)

فِرْعَوْنُ وَثَمُودَ

فِرْعَوْنُ: بدل

فرعون و قوم او و ثمود و قبیله ثمود که عناد و کفر ورزیدند و پیغمبران خود را یعنی موسی و صالح را تکذیب کردند و سرانجام چه عذابی بر سر ایشان فرو آمد.

بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ ﴿١٩﴾

بلکه کسانی که کفر ورزیدند در تکذیب فرو رفته اند. (۱۹)

بَلِّ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبِ

الَّذِينَ: مبتدا- في تَكْذِيبِ: جار و مجرور خبر

بلکه کافران کارشان پیوسته تکذیب پیغمبران و تکذیب حق و حقیقت و شریک آوردن به خدای یگانه است. و ایشان بدانند اگر در کفر پایداری کنند آنچه را که در جاهلیت انجام داده‌اند مؤاخذه خواهیم کرد. چنانچه در حدیث شریف آمده است که:

از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: شخصی گفت: یا رسول الله! آیا از آنچه که در جاهلیت انجام داده ایم مؤاخذه خواهیم گردید؟

فرمودند: «کسیکه در اسلام کارهای نیک انجام دهد، از آنچه که در جاهلیت انجام داده است مؤاخذه نمی‌گردد، و کسیکه در اسلام کارهای بد انجام دهد، از آنچه که در اول و آخر انجام داده است، مؤاخذه خواهد گردید».

وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ ﴿۲۰﴾

و خداوند به اطراف ایشان احاطه دارد. (۲۰)

وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ

لفظ وَاللَّهُ: مبتدا- مُحِيطٌ: خبر

و خداوند از اطراف ایشان را احاطه کرده است و هیچ راه فراری برای ایشان باقی نگذاشته است و کاملاً بر اوضاع و احوال ایشان محیط و مراقب است.

بَلِّ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ ﴿۲۱﴾

و این قرآنی ارجمند است. (۲۱)

بَلِّ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ

هُوَ: مبتدا- قُرْآنٌ: خبر- مَجِيدٌ: نعت

بلکه آن قرآن گرامی و بزرگ و شریف است و سخن خداوند است که بوسیله جبرئیل علیه السلام بر پیغمبر ﷺ نازل گردیده و قرآن شعر و سحر و کهنات و یا از میان رفتنی نیست.

فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ ﴿۲۲﴾

در لوحی محفوظ (نوشته شده). (۲۲)

فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ

بلکه آن قرآن در لوحی محفوظ نوشته شده است و مصون از هر گونه تغییر و تحریف و یا زیاده و نقصانی است و جای هیچگونه شک و انکاری نیست که کافران آن را انکار می‌کنند و در آن به شک می‌افتند.

سوره الطارق

سوره «طارق» مکی است و دارای هفده آیه است. این سوره به سبب افتتاح آن با سوگند الهی به: (السَّمَاءُ وَ الطَّارِقُ) یعنی سوگند به آسمان و ستارگان «طارق» نامیده شده است و در این سوره یک آیه منسوخ است که در جای خود بدان اشاره خواهیم داشت و در فضیلت سوره ابی بن کعب روایت کند از مصطفی ﷺ گفت: هر که این سوره بخواند، حق ﷻ بعد از ستاره‌ای که در آسمانست او را ده نیکی در دیوان بنویسد.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ ﴿١﴾

و سوگند به آسمان و سوگند به طارق (ستاره‌ای است). (۱)

وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ

(و) قسم - وَالسَّمَاءِ: مجرور

و سوگند به آسمان و ستارگان آشکار شده در شب. یعنی ستارگانی که در شب پیدا شده و در روز پنهان می‌شوند. چنانچه حضرت رسول ﷺ چنین دعاء کرد. «اعوذ بک من شر طوارق الیل و النهار. الا طارق یطرق بخیر یا رحمان». پروردگارا! از شر پیش آمدهای ناگوار شب و روز به تو پناه می‌برم مگر پیش آمدی که خیر باشد.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ ﴿٢﴾

و تو چه دانی که طارق چیست؟ (۲)

وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ

وَمَا: مبتدا - أَدْرَاكَ: فعل ماضی - ک: مفعول به، فاعل هو، جمله خبر - مَا: مبتدا - الطَّارِقُ: خبر و تو چه می‌دانی که ستاره شب و چیست؟ که کسی به جهت شأن و بزرگی نمی‌تواند آن را به آسانی درک کند. سفیان بن عیینه گفته است: «هر چیزی که در قرآن به صیغه‌ی (ما ادراک) آمده است، از جمله اموری است که خداوند جل جلاله پیامبرش را از آن آگاه کرده است و هر چیزی که در قرآن به صیغه‌ی (ما یدریک) آمده، مربوط به اموری است که خداوند جل جلاله پیامبرش را از آن آگاه نکرده است». سپس خداوند جل جلاله طارق را با این فرموده‌اش تفسیر می‌کند.

النَّجْمُ الثَّاقِبُ ﴿٢﴾

که آن ستاره ی درخشنده است. (۳)

النَّجْمُ الثَّاقِبُ

مبتدا: محذوف - النَّجْمُ: خبر

ستاره ی درخشنده ی فروزان همچون شعله ی آتش. چنانچه آورده اند که شبی حضرت رسول ﷺ نشسته بود با عم خود ابوطالب ناگاه ستاره بدرخشید و شعله ی آتش عظیم از او ظاهر شد ابوطالب بترسید و گفت این چه چیزی است حضرت رسول ﷺ فرمود که این ستاره ای است که دیو را از آسمان می راند و نشانه ای است از قدرت الهی، فی الحال جبریل نازل شد بدین آیت که: «والسما و الطارق»

إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ ﴿٤﴾

که هیچ چیز نیست مگر نگهبانی بر او گماشته شده است. (۴)

إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ

این آیه جواب هر دو قسم قبلی است. می گوید که هیچ کس نیست مگر نگهبانی بر او گمارده شده است یعنی فرشتگانی که مراقب اعمال و رفتار و گفتار انسان از خیر و شراند و آن را ثبت و ضبط می نمایند آورده اند که در مکه زنی بود فاجره و گفت من طاوس یمانی را بر گردانم از راه طاعت و در معصیت کشم و طاوس مردی نیکو روی بود و خوش خلق و خوش طبع آن زن بر طاوس آمد و با وی سخن در گرفت. بر سبیل مزاح طاوس بدانست که مقصود وی چیست؟ گفت آری صبر کن تا به فلان جایگاه آییم چون بدان جایگاه رسیدند طاوس گفت اگر ترا مقصودی است اینجا تواند بود آن زن گفت سبحان الله این چه جای آن کار است انجمن گاه خلق و مجمع نظارگیان، طاوس گفت ألیس الله یرانا فی کل مکان. ای زن از دیدار مردم شرم داری و از دیدار الله که به ما می نگرند شرم نداری این سخن در زن اثر کرد و توبه کرد و از جمله نیکان گشت.

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ ﴿٥﴾

پس باید بنگرد که آدمی از چه چیزی آفریده شده است. (۵)

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ

فَلْيَنْظُرِ: فعل مضارع - الْإِنْسَانُ: فاعل

پس باید که انسان بداند که از چه چیزی آفریده شده است یعنی آنانکه منکر حشر و نشراند باید که در اصل آفرینش خود ببینند که از چه چیزی آفریده شده اند در کیمیای سعادت امام محمد غزالی رحمه الله علیه قصد در باب آفرینش آدمی چنین آورده است. اگر خواهی که خود را بشناسی، بدان که تو را از دو چیز آفریده اند: یکی کالبد ظاهر که آن را تن گویند، و وی را به چشم ظاهر می توان دید، و یکی معنی باطن، که آن را نفس گویند و دل گویند، و آن را به بصیرت باطن توان شناخت، و به چشم

ظاهر نتوان دید، و حقیقت تو آن معنی باطن است، و هر چه جز آن است همه تبع وی است، و لشکر و خدمتکار وی است، و ما آن را نام دل خواهیم نهاد، و چون حدیث دل کنیم بدان که آن حقیقت آدمی را می‌خواهیم که گاه آن را روح گویند و گاه نفس، بدین دل نه آن گوشت پاره می‌خواهیم که در سینه نهاده است از جانب چپ، که آن را قدری نباشد و آن ستوران را نیز باشد، و مرده را باشد؛ آن را به چشم ظاهر بتوان دید، و هر آنچه را بدین چشم بتوان دید از این عالم باشد نه آن را (عالم شهادت) گویند.

و حقیقت دل از این عالم نیست، و بدین علم غریب آمده است، و به راه گذر آمده است، و آن گوشت پاره‌ی ظاهر مرکب و آلت وی است، و همه‌ی اعضای تن لشکر وی‌اند، و پادشاه جمله‌ی تن وی است و معرفت خدای تعالی و مشاهدت جمال حضرت وی صفت وی است، و تکلیف بر وی است، و خطاب با وی است و عتاب و عقاب بر وی است، و سعادت و شقاوت اصل وی راست، و تن اندرین همه تبع وی است، و معرفت حقیقت تا وی را شناسی که آن گوهر عزیز است، و از گوهر فرشتگان است، و معدن اصلی وی حضرت الهیت است: از آنجا آمده است، و به آنجا باز خواهد رفت. و این جا به غربت آمده است، و به تجارت و حراثت^۱ آمده است.

خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ ﴿٦﴾

خلق شده از آب جهنده. (۶)

خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ

انسان آفریده شده است از آبی جهنده و مخلوط گشته در رحم (منی).

ستایش خداوند بخشنده راء که موجود کرد از عدم بنده را

يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ ﴿٧﴾

که از پشت مرد و میان استخوان‌های سینه‌ی زن بیرون می‌آید. (۷)

يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ

يَخْرُجُ: فعل مضارع - فاعل (هو)

که آب جهنده (منی) از میان پشت مردان و استخوان‌های سینه‌ی زنان بیرون می‌آید. چنانچه در سوره آل عمران آیه پنج می‌فرماید «هو الذی یصورکم فی الارحام کیف تشاء» یعنی او خدایی است که شما را در رحم‌ها آنگونه که بخواهد نقش می‌بندد.

شیخ سعدی در بوستان گفت:

ز پشت پدر تا به پایان شیب، نگر تا چه تشریف داد ز غیب

إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ ﴿٨﴾

^۱ - حراثت: زراعت، کشتکاری

براستی خداوند بر دوباره آفرینی قادر و تواناست. (۸)

إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ

ه: اسم ان - ل: مزحلقه - لَقَادِرٌ: خبر؟

به درستی خدای تعالی به بازگردانیدن آن آب به خوبی قادر و تواناست. و دوباره بعد از مردنش زنده خواهد کرد و کسی توانایی عاجز کردن او را ندارد و یا نمی تواند او را از آن باز دارد.

دگر ره به کتم عدم در برد وز آنجا به صحرای محشر برد

يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ ﴿٩﴾

روزی که رازها همه آشکار گردد. (۹)

يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ

تُبْلَى: فعل مضارع مجهول - السَّرَائِرُ: نایب فاعل

روزی که در آن روز رازها برملا شود و آنچه را که آشکار و پنهان کرده اند به محک آزمایش و در معرض داوری قرار گیرد یعنی ظاهر کند مخفیات ضمائر و اعمال تا طیب آن از خبیث متمیز گردد و همه چیز به طور آشکار مشخص گردد.

فَأَلَّهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ ﴿١٠﴾

پس آنگاه او را نه نیرویی باشد و نه یاور. (۱۰)

فَأَلَّهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ

لَهُ: جار و مجرور خبر مقدم - مِنْ: حرف جر زائد - قُوَّةٍ: خبر مؤخر

در آن وقت که رازها آشکار گردد پس او را نه نیرویی باشد و نه یاور. یعنی کسی نتواند او را از آن عذاب برهاند و یا او را کمک و مدد رساند.

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرِّجِّ ﴿١١﴾

و قسم به آسمان بارش انگیز. (۱۱)

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرِّجِّ

(و) قسم - السَّمَاءِ: مجرور به حرف جر

و قسم به آسمان باران انگیز. چونکه باران از آسمان به سوی زمین می بارد و دوباره بخار شده به آسمان می رود و دوباره به صورت باران به زمین برمی گردد. یا به قدرت بادها به هر سو می گردد.

وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّنِيعِ ﴿١٢﴾

و قسم به زمین شکافدار. (۱۲)

وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّعَرِ

و قسم به زمین شکافدار که از آن گیاه و آب بیرون آید یا آتشفشان که شکافته می‌شود و یا روئیدن گیاهان و درختان است.

إِنَّهُمْ لَقَوْلٌ فَصَّلُ ﴿۱۳﴾

براستی که این گفتاری واضح است. (۱۳)

إِنَّهُمْ لَقَوْلٌ فَصَّلُ

ه: اسم ان - ل: مزحلقه - لَقَوْلٌ: خبر

این جواب قسم است: هر آینه این قرآن سخن واضح و روشن است و حق و باطل را از هم جدا و متمایز می‌سازد.

وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ ﴿۱۴﴾

و [قرآن] شوخی نیست. (۱۴)

وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ

هُوَ: اسم ما - ب: حرف جز زائد - بِالْهَزْلِ: خبر ما

و قرآن سخنان بیهوده و شوخی نیست بلکه سخنانی جدی و محکمی است. قرآن سخنی است قاطع و فیصله دهنده که در آن شوخی و بازیچه راهی ندارد. هر کس از آن گردنکشی و استکبار کرد گمراه گشت و هر کس از آن هدایت طلب کند نجات یافت، قرآن ریسمان محکم الهی و نور آشکار و ذکر حکیم و راه مستقیم است که انسانها را به سوی بهشت سوق می‌هد.

إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا ﴿۱۵﴾

هر آینه کافران بد اندیشی می‌کنند بداندیشی کردند. (۱۵)

إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا

هم: اسم ان - يَكِيدُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر ان - كَيْدًا: مفعول مطلق

آنان نیرنگی می‌اندیشند نیرنگ کردند. و در باره‌ی آنچه که رسول خدا ﷺ از سوی پروردگار جهانیان آورده مکر می‌کنند و آن را تکذیب می‌نمایند.

وَأَكِيدُ كَيْدًا ﴿۱۶﴾

و من نیز چاره جویی می‌کنم چاره جویی کردند. (۱۶)

وَأَكِيدُ كَيْدًا

أَكِيدُ: فعل مضارع - فاعل (انا) - كَيْدًا: مفعول مطلق

و من نیز چاره جویی می‌کنم چه چاره جویی کردنی و نیرنگ آنان را نقش بر آب می‌کنم یعنی در مقابل اعمالشان و تکذیبشان و نیرنگشان ایشان را در آخرت جزا می‌دهم جزا دادنی که کسی قادر به زوال و یا دفع آن نخواهد بود.

فَهَلْ الْكَافِرِينَ أَهْلُهُمْ رُؤِدًا ﴿١٧﴾

پس کافران را مهلتی ده، و فروگذار ایشان را اندکی. (۱۷)

فَهَلْ الْكَافِرِينَ أَهْلُهُمْ رُؤِدًا

مَهْلٌ : فعل امر - فاعل (انت) - الْكَافِرِينَ : مفعول به - أَهْلُهُمْ : فعل امر - هم : مفعول به - فاعل (انت) - رُؤِدًا : مفعول مطلق

تکرار فعل و تعبیر ساختاری کلمه از «مهل» به «أمهل» برای زیاده‌روی در تهدید کافران است. می‌گوید: پس به کافران مهلت بده و در طلب هلاکت ایشان تعجیل مکن و فروگذار ایشان را اندک زمانی یعنی به زودی هلاک خواهند شد. حکم امهال به آیت سیف منسوخ است.
حافظ گفت:

به مهلتی که سبهرت دهد ز راه مرو ترا که گفت که این زال ترک دستان کرد

سوره الاعلی

سوره «اعلی» مکی است و دارای نوزده آیه است. و بعضی گفته‌اند مدنی است. و در این سوره از ناسخ و منسوخ هیچ نیست نام دیگر این سوره سبج است. و به جهت افتتاح با قول خداوند متعال (سبح اسم ربك الاعلی) این سوره «الاعلی» نامیده شده است. در فضیلت این سوره آورده‌اند که در خبر است ابی بن کعب از مصطفی ﷺ روایت کرد که: هر که این سوره بخواند الله تعالی بعدد هر حرفی که بر ابراهیم و موسی و عیسی ﷺ فرو فرستاد او را ده نیکی در دفتر اعمال وی نویسند.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى
به نام پروردگار والایت تسبیح گوی. (۱)

سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى

سَبِّحْ: فعل امر - فاعل (انت) - اسْمَ: مفعول به

به نام پروردگارت که برتر و بالا مقام است تسبیح گوی چونکه در حدیث آمده است. از ابو موسی رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «کسی که خدا را ذکر کرده و کسی که ذکر نمی‌کند، به مانند شخص زنده و مرده است». در باب فضیلت سبحان الله گفتن. از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «کسی که در یک روز صد بار (سبحان الله و بحمده) بگوید، همه‌ی خطاهایش ولو آنکه به مانند کف دریا باشد برایش بخشیده می‌شود. و در روایتی دیگر از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «دو کلمه است که محبوب در نزد رحمان، سبک بر زبان و سنگین در میزان است: «سبحان الله و بحمده، سبحان الله العظيم».

الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى

همان که آفرید پس درست اندام کرد. (۲)

الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى

الَّذِي: نعمت - خَلَقَ: فعل ماضی - فاعل (هو)

پس به پاکی یاد کن آن ذاتی که همه‌ی خلق را آفرید و سپس ایشان را درست اندام گردانید و شکل و هیئت و راست قامتی و اعضاء و اجزای او را بر قانون حکمت بیافرید.

قدیمی نکو کار نیکی پسند	به کلک قضا در رحم نقشبند
دهد نطفه را صورتی چون پری	که کردست بر آب صورتگری؟
نه در ابتدا بودی آب منی؟	اگر مردی، از سر بدر کن منی
ببین تا یک انگشت از چند بند	به صنع الهی به هم در فکند

وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى ﴿٣﴾

و او کسی است که قدرت داد و هدایت کرد. (۳)

وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى

وَالَّذِي: نعت - قَدَّرَ: فعل ماضی - فاعل (هو)

و او آن خدایی است که تقدیر کرد روزی‌ها را پس او را هدایت نمود و رشد و نمو داد تا اینکه او را به صورت یک انسان از رحم بیرون آورد.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «هنگامیکه خداوند متعال مخلوقات را خلق نمود، در کتابی که نزدش بر بالای عرش می‌باشد، نوشت که: رحمت من بر غضب من غالب است».

وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى ﴿٤﴾

و او کسی است که چراگاه را پدید آورد. (۴)

وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى

وَالَّذِي: معطوف - أَخْرَجَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - الْمَرْعَى: مفعول به

و او آن خدایی است که چراگاه را از زمین بیرون آورد تا چهارپایان از آن بچرند. مولانا گفت:

گوسفندان را که خواست آنرا بران در چرا از اخراج المرعی چران

فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى ﴿٥﴾

پس آن را خشک و تیره قرار داد. (۵)

فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى

جَعَلَهُ: فعل ماضی - ه: مفعول به - فاعل (هو) - غُثَاءً: مفعول به ثانی به معنی گیاهان خشکیده -

أَحْوَى: به معنی سیاه و تیره

و پس از چندی آن را خاشاکی تیره و سیاه گردانید. محققان از مضمون این آیه فهم کرده اند که چراگاه متمتعان دنیاست گرچه اول تازه و سیراب و خرم نماید اما در اندک وقتی به سبب وزش باد خزان حوادث، تیره و بی طراوت خواهد بود.

قطعه:

اگر چه خرم و تازه است گلشن دنیا ولی به نکبت باد خزان نمی‌ارزد
بگرده خور و قرص قمر ز جای مرو که خوان چرخ بیکتای نان نمی‌ارزد

آورده‌اند که جبرئیل علیه السلام چون آیتی یا سوره‌ای از قرآن را از جانب پروردگار نازل می‌کرد آن را به حضرت رسول صلی الله علیه و آله می‌خواند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله هنوز جبرئیل به آخر آیه یا سوره نرسیده بود شروع به خواندن آن می‌کرد بدان جهت که مبدا فراموش کند حق سبحانه تعالی آیت فرستاد که:

سَنُقَرِّئُكَ فَلَا تَنْسَى ۝۶

برای تو خواهیم خواند که فراموش نکنی. (۶)

سَنُقَرِّئُكَ فَلَا تَنْسَى

سَنُقَرِّئُكَ: فعل مستقبل - ک: مفعول به - فاعل (نحن)

و زود باشد که برای تو قرآن را بخوانیم یعنی به امر ما جبرئیل علیه السلام بر تو بخواند و تو آن را تکرار کنی تا آن را فراموش نکنی. هر چند تو امی و درس نخوانده‌ای به قدرت و اراده ما شما آن را حفظ خواهی کرد و فراموش نخواهی نمود.

یتیمی که ناخوانده قرآن درست کُتبخانه‌ی چند ملت بشست

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از فاطمه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بکوشم گفتند که: «جبرئیل هر سال قرآن را برایم یک بار تکرار می‌کرد، ولی امسال دوبار تکرار کرد، و فکر نمی‌کنم جز اینکه اجلم رسیده است سبب دیگری داشته باشد».

إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى ۝۷

مگر آنچه خدا خواهد که وی آشکار را با هر چه نهان است بداند. (۷)

إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ

مَا: مستثنی - شَاءَ: فعل ماضی - لفظ الله: فاعل

مگر آنچه خدا خواهد که فراموش کنی بر آن وجه که تلاوت آن فراموش شود و یا منسوخ گردد و خداوند بخواد از صفحه‌ی قرآن محو کند که در آن صورت آن آیات منسوخ شود فراموش می‌شود.

إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى

ه: اسم ان- يَعْلَمُ: فعل مضارع- فاعل (هو)- الْجَهْرَ: مفعول به
زیرا که خداوند هر آنچه که از انسان به صورت آشکار و یا پنهان انجام می گیرد می داند و خداوند به راز درون دلها که پنهان کنند و یا آشکار نمایند آگاه و داناست.

وَنُفِثَ رُكَّ لِلسِّرِّ (۸)

و ترا به معرفت آسان توفیق می دهیم. (۸)

وَنُفِثَ رُكَّ لِلسِّرِّ

نُفِثَ رُكَّ: فعل مضارع- ک: مفعول به- فاعل (نحن)

و ما به شما توفیق خواهیم داد یعنی اینکه در حفظ قرآن و نگهداری آن برای تو آسانی فراهم گردانیم یا برای سلوک طریقت و یا معرفت شریعت به آسانی راه خواهیم نمود و توفیق تو به آسانی دست دهد.

فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى (۹)

پس پند بده چه پند دادن سود دهد [چه ندهد]. (۹)

فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى

ذَكِّرْ: فعل امر- فاعل (انت)- نَفَعَتِ: فعل ماضی- الذِّكْرَى: فاعل

پس ایشان را پند ده و موعظه کن چه این پند دادن سود دهد و چه سود ندهد.

من آنچه شرط بلاغت با تو می گویم تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال

چونکه وظیفه رسول خدا ﷺ رساندن پیام است و ابلاغ احکام الهی. هر چند در گوش بعضی از اهل مکه گران آید و پند نشنوند.
چنانکه سعدی گفت:

پند گفتن با جهول خوابناک تخم افکندن بود در شوره خاک

سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشَى (۱۰)

هر که [پرهیز کار است] می ترسد به زودی پند خواهد گرفت. (۱۰)

سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشَى

سَيَذَكِّرُ: فعل مستقبل- مَنْ: فاعل- يَخْشَى: فعل مضارع- فاعل (هو)

زود باشد کسی که از خدا و از عاقبت کار بترسد و به جهت ترسش از عذاب خدای تعالی پند پذیرد و عمل صالح و شایسته انجام دهد.

وَيَنْجِنُهَا الْأَشْفَى (۱۱)

و بدبخت‌ترین از آن دوری کند. (۱۱)

وَيَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى

وَيَجَنَّبُهَا: فعل مضارع - ها: مفعول به - الْأَشْقَى: فاعل

و بدبخت‌ترین یعنی کافران که از فاسق بدترین است از پذیرفتن پند و موعظه شانه خالی کند.

الَّذِي يَصِلَى النَّارَ الْكُبْرَى ﴿١٢﴾

همان کس که به آتش بزرگ در خواهد آمد. (۱۲)

الَّذِي يَصِلَى النَّارَ الْكُبْرَى

الَّذِي: نعت - يَصِلَى: فعل مضارع - فاعل (هو) - النَّارَ: مفعول به

آنکه به آتش بزرگتر که آتش جهنم است در آید که هفتاد بار از آتش دنیا تیزتر و سوزنده‌تر است هر چند آتش دنیا نیز برای عذاب کافران کافی است.

ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى ﴿١٣﴾

آنگاه در آن نه بمیرد و نه زندگی کند. (۱۳)

ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى

لَا يَمُوتُ: فعل مضارع - فاعل (هو)

آنگاه نه در آن می‌میرد و نه زندگی می‌کند. یعنی در عذاب جهنم بطور دائم و جاودان معذب می‌شود و در آتش جهنم می‌سوزد.

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى ﴿١٤﴾

به تحقیق رستگار شد هر که پاک گشت. (۱۴)

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى

أَفْلَحَ: فعل ماضی - مَنْ: فاعل

بدرستی که رستگاری یافت هر که از کفر و معصیت پاک گشت. یا پاک کردن مال به وسیله زکات و ب‌ادای نماز و یا پاک شدن از اخلاق زشت و ناپسند است. در مرصاد العباد نجم الدین رازی در باب ایر آیه آمده است که: و شریعت را ظاهری است و باطنی. ظاهر آن اعمال بدنی است که کلید طلسم گشای صورت قالب آمد. و آن کلید را پنج دندان است، چون نماز و روزه و زکات و حج و گفت کلمه شهادت. و باطن شریعت اعمال قلبی و سری و روحی است، و آن را طریقت خوانند. و طریقت کلیه طلسم گشای باطن انسان است، تا به عالم حقیقت راه یابد.

و داد شریعت چنان توان داد که هر عضو را بدان عمل مشغول کنی که فرموده‌اند، و از آن عمل اجتناب کنی که نهی کرده‌اند، تا دندان‌های کلید راست بر بندهای طلسم نشینند، و در حال گشاده‌گردد. نماز به

دو صورت او را خبر کند: یکی به اشکال و حرکات نمازی، دوم به صفت مناجات نمازی. صورت و اشکال و حرکات نماز او را از آمدن بدین عالم خبر دهد، و به مراجعت آن عالم دلالت کند. اما روزه او را از آن عهد اعلام کند که به صفت ملایکه بود، و به حجب صفات حیوانی از حضرت محبوب نگشته، که خوردن خاصیت حیوان است، و ناخوردن صفات ملایکه و صفت خداوند- تعالی- تا بدین اشارت ترک خُلق‌های حیوانی کند، و متخلق به اخلاق حق شود. و اما زکات تزکیت نفس کند از صفات حیوانی، و او را متصف کند به صفات حق، زیرا که صفت حیوانی آن است که جمع کند و به کس ندهد. و آدمی را از جمع کردن چاره نیست، و اگر از آن چیزی ندهد در آرایش صفت حیوانی بماند.

و اما حج اشارت می‌کند به مراجعت با حضرت عزت، و بشارت می‌دهد به وصول به حضرت خداوندی. یعنی: قرار گرفته در شهر انسانیت، و مقیم سرای طبیعت حیوانی گشته، و از کعبه‌ی وصال ما بی‌خبر مانده، چند در این منزل بهیمی مقام کنی، و پای بسته‌ی صفات ذمیمه‌ی شیطنیت و سبعی باشی، و دست در گردن دشمنان من آری، و به مزخرفات نعیم دنیاوی در جوال غرور شیطان شوی؟ برخیز، و مردانه این همه بند و پا بند بر هم گسل، و با زن و فرزند و خویش و پیوند و خان و مان و داع کن، و دل که نظرگاه خاص ماست از آرایش تعلقات ایشان پاک گردان، و قدم از این منازل و مراحل خوش آمد دنیا و هوا و طبع بیرون نه، و باده‌ی نفس اماره را قطع کن. و چون به احرامگاه دل رسیدی، به آب انابت غسلی بکن، و از لباس کسوت بشریت مجرد شو، و احرام عبودیت در بند، و لبیک عاشقانه بزن، و به عرفات معرفت در آی، و بر جبل‌الرحمه‌ی عنایت برآی، و قدم در حرم حریم قرب ما نه، و به مشعرالحرام شعار بندگی ثابتی بکن. و از آن جا به منای منیت منا آی، و نفس بهیمی را در آن منحر^۱ قربان کن، و آنگه روی به کعبه‌ی وصال ما نه.

پس به در کعبه‌ی وصال ما آی، و خود را چون حلقه بر در بمان، و بی‌خود در آی، که خوف و حجاب از خودی خیزد، و امن و وصول از بیخودی. پس اینجا به حقیقت دندان‌های کلید پنج رکن شریعت بر بندهای حواس پنجگانه راست بنشست، و طلسمات جسمانی و روحانی گشاده گشت، و مقاصد به حصول موصول شد.

وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى ﴿۱۵﴾

و نام پروردگار خویش یاد کرد و نماز گزارد. (۱۵)

وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى

ذکر: فعل ماضی - فاعل (هو) - اَسَمَ: مفعول به

^۱ - محل نحر و محل ذبح

و نیز رستگار شد هر که نام پروردگار خویش را به پاکی یاد کرد و به دل و به زبان خویش تکبیر اولی را گفت و نماز پنجگانه بر پا داشت که آن نشانه‌ی اسلام و نشانه‌ی رستگاری است و یا زکات فطر را ادا کرد و نماز عید بر پا داشت. چونکه نماز سبب آمرزش گناهان و رستگاری انسان در دنیا و آخرت است.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از حذیفه رضی الله عنه روایت است که گفت: نزد عمر رضی الله عنه نشسته بودم که گفت: کدام یک از شما گفته‌ی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را در مورد فتنه به خاطر دارید؟ گفتم: همانطوریکه فرموده‌اند، من به خاطر دارم، گفت: تو بر احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله مسلط هستی. گفتم: نماز، روزه، زکات، امر به معروف و نهی از منکر، کفاره‌ی گناهان و اشتباهاتی است که شخص نسبت به خانواده‌اش، نسبت به مالش، نسبت به فرزندش و نسبت به همسایه‌اش مرتکب می‌گردد.

بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿١٦﴾

مشرکان زندگانی دنیا را بر می‌گزینند. (۱۶)

بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا

تُؤْثِرُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - الْحَيَاةُ: مفعول به - الدُّنْيَا: نعت

بلکه مشرکان زندگانی دنیا را نسبت به آخرت بر می‌گزینند. احمق مردا که دل در این دنیا بندد که نیک بستاند زشت باز پس گیرد. یعنی آنانکه لذت‌ها و هوس‌ها و شهوت‌های این دنیا را بر نعمت‌های آخرت ترجیح داشته و لذت‌های زودگذر و فانی دنیا را بر نعمت‌های جاوید آخرت بر گزیده‌اند.

وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ ﴿١٧﴾

اما آخرت بهتر و پاینده‌تر است. (۱۷)

وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ

وَالْآخِرَةُ: مبتدا - خَيْرٌ: خبر

و در حالی که آخرت از دنیا و مال و لذت دنیا بهتر و باقی ماندنی‌تر است.

شیخ اجل سعدی در گلستان در حق دین به دنیا فروشان چنین می‌گوید:

جان در حمایت یک دم است و دنیا و جودی میان دو عدم؛ دین به دنیا فروشان خرنند، یوسف بفروشد تا چه خرنند؟

به قول دشمن، پیمان دوست بشکستی ببین که از که بریدی و با که پیوستی؟

شیطان با مخلصان بر نمی‌آید و سلطان با مفلسان

إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ ﴿١٨﴾

بی گمان این در صحیفه‌های نخستین نیز هست. (۱۸)

إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى

هَذَا: اسمِ إِنَّ - ل: مزحلقه - لَفِي الصُّحُفِ - جار و مجرور خبرِ إِنَّ

به درستی که این در صحیفه‌های پیشینیان نیز هست یعنی کتاب‌های نخستین که قبل از قرآن آمده است که زندگانی آخرت بهتر و پاینده‌تر از زندگانی دنیا است.

صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى ﴿١٩﴾

صحیفه‌های ابراهیم و موسی. (۱۹)

صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى

صُحُفِ: بدل

مانند صحف ابراهیم و موسی علیه السلام که صحیفه ابراهیم علیه السلام بیست صحیفه است که همه دربرگیرنده‌ی امثال و حکم بود و صحیفه‌ی موسی علیه السلام همان تورات است.

در حدیث شریف آمده است که ابوذر از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: آیا چیزی از صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیه السلام هم اکنون در پیام‌های نازل شده بر شما وجود دارد؟ فرمودند: آری! ای ابوذر! بخوان: (قد افلح من تزکی ...) تا صحف ابراهیم و موسی علیه السلام را.



سوره «غاشیه» مکی است و دارای بیست و شش آیه است و جمله به مکه فرو آمده است. و غاشیه از نام‌های روز قیامت است و به جهت افتتاح این سوره با «هل اتک حدیث الغاشیه» غاشیه نامیده شده است. و در این سوره یک آیه منسوخ است که در جای خود بدان اشاره خواهیم کرد. در فضیلت تلاوت این سوره آورده‌اند که:

ابی بن کعب از مصطفی ﷺ روایت کند که گفت: «هر که این سوره بخواند الله تعالی در قیامت حساب او آسان کند».

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ ①

آیا خبر غاشیه (قیامت) به تو رسیده است؟ (۱)

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ

أَتَاكَ: فعل ماضی - ک: مفعول به - حَدِيثُ: فاعل

به درستی که به تو خبر قیامت غاشیه^۱ رسید؟ یعنی هیبت و ترسناکی و هولناکی آن قیامت همه را بپوشاند و فرو گیرد بطوری که کسی به کسی نظر نکند و هر کس در هراسناکی خود فرو رود. در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «با پای برهنه، تن برهنه، و بدون ختنه حشر خواهید شد» عایشه رضی الله عنها پرسید: یا رسول الله! مردها و زن‌ها به طرف یکدیگر نگاه می‌کنند؟ فرمودند: کار از این مشکل‌تر و ترسناک‌تر است که به فکر نظر کردن به یکدیگر بیفتند».

وَجْهٌ يُومِئُ خَشِيعَةً ②

در آن روز چهره‌ها خوار باشند. (۲)

وَجْهٌ يُومِئُ خَشِيعَةً

وَجْهٌ: مبتدا - خَشِيعَةً: خبر

^۱ - غاشیه: به معنی پوشیده شده

در آن روز چهره‌ها خوار و ترسان باشند. در روز محشر مردم به دو قسم حشر می‌شوند. گروه اول چهره‌های زبونی و خواری دارند، بدینجهت در عذاب می‌سوزند و پنهانشان از چهره‌هایشان پیداست و اما گروه دوم چهره‌های خندان و شادابی دارند که آنان نیکوکاران اند و در بهشت سیر می‌کنند.

عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ ﴿۳﴾

بیهوده عمل کرده و رنج برده‌اند. (۳)

عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ

عَامِلَةٌ: نعت - نَاصِبَةٌ: نعت

آن چهره‌ها خوار و ترسان است به جهت اینکه در دنیا بر کفر و شرک خود پای بر جا بودند بدیشان است زنجیرهای آتشین و عذاب دوزخ و سوختن در آتش جهنم.

تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً ﴿۴﴾

به آتش سوزان داخل شوند. (۴)

تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً

تَصَلَّى: فعل مضارع - فاعل (هی)، جمله خبر وجوه

پس به اعمال بدشان و شرکشان و تکذیبشان در آتش گرم و به نهایت سوزان در آیند که هفتاد مرتبه نسبت به آتش دنیا گرم‌تر و سوزنده‌تر است.

تُشَقَّى مِنْ عَيْنٍ أَنِيرٍ ﴿۵﴾

و از چشمه‌ای داغ نوشانیده شوند. (۵)

تُشَقَّى مِنْ عَيْنٍ أَنِيرٍ

تُشَقَّى: فعل مضارع مجهول - (هی) نایب فاعل

و از چشمه‌ای بی نهایت گرم و داغ در وقت تشنگی به ایشان بیاشامند که از خوردن آن روده‌ها پاره پاره شود و مزاج انسان از کار بیفتد.

لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ ﴿۶﴾

هیچ غذایی برای آنها نیست مگر از ضریع. (۶)

لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ

لَهُمْ: جار و مجرور خبر لَيْسَ مقدم - طَعَامٌ: اسم لَيْسَ موخر

و برای آنها هیچ غذایی نیست مگر از ضریع^۱ گیاه خاردار خشکیده که تهوع آوراست و گرسنگی را دفع نمی‌کند که عرب‌ها به آب شبرق گویند و آن را شتران و چهارپایان خورند و چون خشک شود ضریع خوانند.

لَا يَسْتِينُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ ﴿٧﴾

که نه فربه کند و نه گرسنگی را دفع کند. (۷)

لَا يَسْتِينُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ

لَا يَسْتِينُ: فعل مضارع - فاعل (هو)

که آن «ضریع» نه فربه و چاق می‌کند و نه غذای مقوی است که رفع گرسنگی کند و نه رفع تشنگی می‌کند بلکه بر عطش آنان می‌افزاید.

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاعِمَةٌ ﴿٨﴾

و چهره‌ی کسانی در آن روز تازه و شاداب باشند. (۸)

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاعِمَةٌ

وَجُوهٌ: مبتدا

و از طرف دیگر چهره‌ی کسانی در آن روز تازه و شاداب‌اند و اثر نعمت در چهره‌های ایشان مشهود است و در آن روز ایشان متمتع و متنعم و فربه باشند.

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «اولین گروهی که به جنت داخل می‌شوند، رویشان مانند ماه شب چهارده می‌درخشد، اینها در بهشت نه آب دهان خود را می‌اندازند و نه آب بینی خود را، و نه هم قضای حاجت می‌کنند.

لَسَعِيهَا رَاضِيَةٌ ﴿٩﴾

و از سعی و کوشش خویش راضی هستند. (۹)

لَسَعِيهَا رَاضِيَةٌ

این کسانی که چهره‌هایشان شاداب و خندان و تر و تازه است از اعمالی که در دنیا انجام داده‌اند خوشحال و راضی می‌شوند و مورد پسندشان قرار می‌گیرد آن هنگام که ثواب اعمال خود را ببینند.

فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ﴿١٠﴾

که در بهشت برین‌اند. (۱۰)

فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ

^۱ - ضریع: گیاه خاردار خشکیده

فِي جَنَّةٍ: جار و مجرور خبر وجوه

و جایگاهشان در آخرت در بهشت برین باشد.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابوسعید خدری رضی الله عنه از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «اهل جنت کسانی را که در فوقشان در غرقه می‌باشند، طوری می‌بینند که شما ستاره‌ی درخشانی را که در آسمان به طرف مشرق و مغرب در حال حرکت است، می‌بینید، و این به سبب برتری عده‌ای بر عده‌ای دیگر است». مردم گفتند: یا رسول الله! این چیزی را که فرمودید منازل انبیاء بوده و به دیگران نمی‌رسد، فرمودند: «نه خیر! چنین نیست، قسم به ذاتیکه جانم در دست اوست، این چیزها از اشخاصی است که ایمان آورده و پیغمبران را تصدیق کرده‌اند» به قول حافظ:

فیض روح القدس از باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد

لَا تَسْمَعُ فِيهَا لُغِيَّةً ﴿١١﴾

که در آن سخنان بیهوده‌ای نشنوند. (۱۱)

لَا تَسْمَعُ فِيهَا لُغِيَّةً

لَا تَسْمَعُ: فعل مضارع - (هی) فاعل - لُغِيَّةً: مفعول به

ای مخاطب در سخنان بهشتیان هیچ سخن بیهوده و یاوه‌ای نشنوی زیرا که ایشان جز به حکمت و ستایش خداوند در برابر نعمت‌های جاودان بهشت که خداوند در مقابل اعمالشان به ایشان عطا کرده است سخن نمی‌گویند.

فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ ﴿١٢﴾

و در آن چشمه‌ای روان است. (۱۲)

فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ

فِيهَا: جار و مجرور خبر مقدم - عَيْنٌ: مبتدا مؤخر

در آنجا چشمه‌ای روان باشد که آب آن از شیر سفیدتر و از شراب گواراتر و از عسل لذیذتر است و هیچوقت منقطع نگردد.

از ابن عمر رضی الله عنهما از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: پیش روی شما حوضی است که مساحت آن به اندازه‌ی فاصله‌ی بین دو شهر حبراء و اذُرْخ است.

فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ ﴿١٣﴾

در آن تخت‌های بلندی است. (۱۳)

فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ

فِيهَا: جار و مجرور خبر مقدم - سرز: مبتدا مؤخر
و در آنجا تخت‌هایی است بلند هم از جهت قد و هم از جهت شأن و مکان.

وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ ﴿١٤﴾

و در آنجا کوزه‌هایی است (قدح) نهاده شده. (۱۴)

وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ

و در بهشت کوزه‌هایی هستند که در کنار بهشتیان نهاده و هر وقت بخواهند از آن بنوشند که اگر یک بار از شراب آن بنوشند دیگر هیچ وقت تشنه نخواهند شد.

وَنَارٍ مَّصْفُوفَةٌ ﴿١٥﴾

و در آنجا بالش‌هایی است ردیف شده. (۱۵)

وَنَارٍ مَّصْفُوفَةٌ

وَنَارٍ: معطوف - مَصْفُوفَةٌ: نعت

در این آیه کریمه با آیه بعدی دارای صنعت موازنه^۱ است.
و در آنجا بالش‌هایی نهاده شده بر یکدیگر هستند که بهشتیان بر آن تکیه زنند.

وَزَرَّائٍ مُّبْتُوثَةٍ ﴿١٦﴾

و در آنجا فرش‌هایی است نفیس گسترده شده. (۱۶)

وَزَرَّائٍ مُّبْتُوثَةٍ

وَزَرَّائٍ: معطوف به معنی فرش‌های عالی و زر بافت و نفیس است.

و در آنجا فرش‌هایی عالی و نفیس و ظریف و نازک است که برای بهشتیان گسترده شده است.

أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ ﴿١٧﴾

آیا به آفرینش شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده است. (۱۷)

أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ

يَنْظُرُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - كَيْفَ: حال - خُلِقَتْ: فعل ماضی مجهول - نایب فاعل (هی)
آیا ایشان به چگونگی آفرینش شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده است؟ یعنی با آن همه هیکل نیرومندی تسلیم کودکی می‌شود تا بر آن سوار شود و پایین آید و برای چند روز متوالی بی آب و غذا بسر می‌برد و در جاده‌ها مقاوم هستند و بار صاحبش را به مقصد می‌رسانند پس آیا از تخت‌ها و

^۱ - موازنه یا مماثلت، هماهنگ کردن دو یا چند جمله به وسیله تقابل اسجاع متوازن است چنانچه اسجاع متوازن بین - مرفوعه، ماضیه، منصوفه، مبنوئه دیده می‌شود.

فرش‌ها و بالش‌های بهشت متعجب می‌شوید؟ آفرینش شتر کمال قدرت خداوند است آن را به دقت بنگرید پی می‌برید که حسن تدبیر و علم و حکمت خالق جل جلاله چه بزرگ و با عظمت است. چونکه هم شیر ده و هم گوشت‌ده و هم حمل‌کننده بار و طی‌کننده راه برای رسیدن به مقصود است. رباعی:

بر خوان افلا بنظر تا قدرت ما بینی یکسره به شتر بنگر تا صنع خدا بینی
در خار خوری قانع در بارکشی راضی این وصف اگر جوئی در اهل صفا بینی

در بوستان سعدی به جهت اشاره به این آیه آورده که:

محقق همان بیند اندر ابل، که در خوبرویان چین و چگل

وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ ﴿١٨﴾

و نیز آیا به سوی آسمان نمی‌نگرند که چگونه برافراشته شده است؟ (۱۸)

وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ

کَيْفَ: حال-رُفِعَتْ: فعل ماضی مجهول-نایب فاعل (هی)

و آیا به سوی آسمان نمی‌نگرند که چگونه در بالا بی ستون برافراشته و نگهداشته شده است؟ در تبیان آورده که مخاطب عرب‌اند و اکثر ایشان اهل بریه^۱ باشند و مال ایشان شتر است و هر طرفی می‌نگرند جز آسمان و زمین و کوه نمی‌بینند لاجرم بعد از ذکر شتر، آسمان و کوه و زمین یاد کرده می‌گوید:

وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ ﴿١٩﴾

و آیا به سوی کوه‌ها نمی‌نگری که چگونه بر پا داشته شده‌اند. (۱۹)

وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ

و آیا به کوه‌ها نمی‌نگرند که به قدرت ما چگونه در روی زمین نهاده شده و مستحکم گشته است و از اضطراب زمین جلوگیری کرده‌اند و در واقع از برای زمین میخ‌ها گردیده‌اند.

زمین از تب لرزه آمد ستوه فرو کوفت بر دامنش میخ کوه

وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ ﴿٢٠﴾

و آیا نمی‌نگرند به سوی زمین که چگونه گسترده شده است؟ (۲۰)

وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ

و آیا به زمین نمی‌نگرند که چگونه گسترده شده و جای آسایش و راحت برای خلق گردیده است؟

^۱ - اهل بریه: اهل صحرا، اهل بیابان

از ابوبکر رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «زمان به مانند روزی که خداوند متعال آسمانها و زمین را خلق نموده است، دوران خورده است، سال، دوازده ماه است، که از آن جمله چهار ماه حرام است^۱».

فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ ﴿٢١﴾

پس پند بده که تو فقط پند دهنده هستی. (۲۱)

فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ

مَذَكِّرٌ: فعل امر - فاعل (انت) - أَنْتَ: مبتدا - مُذَكِّرٌ: خبر

پس ای محمد صلی الله علیه و آله ایشان را بعد از توجه به سوی آفرینش های عجیبی که در بالا بر شمرديم پند ده براستی تو پند دهنده هستی و این وظیفه ی توست که احکام ما را برسانی و آن را به مردم ابلاغ کنی.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابن زبیر رضی الله عنهما روایت است که گفت: خداوند متعال پیغمبرش صلی الله علیه و آله را امر فرمود که: از اخلاق مردم عفو را پیشه ی خود سازند.

لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ ﴿٢٢﴾

که تو بر آنان مسلط نیستی. (۲۲)

لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ

(ت) اسم لیس - ب: حرف جر زائد - بِمُصَيِّرٍ: خبر لیس

زیرا که تو ای محمد صلی الله علیه و آله بر آنان محیط و مسلط نیستی و نمی توانی آنان را به اجبار به ایمان دعوت کنی بلکه وظیفه ی تو تبلیغ و رساندن پیام الهی است. گفته اند این آیه به آیت سیف منسوخ است.

إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ ﴿٢٣﴾

مگر اینکه هر که پشت کند و کفر بورزد. (۲۳)

إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ

مَنْ: مستثنی - تَوَلَّى: فعل ماضی - فاعل (هو)

مگر کسی که از تذکر و پیغام شما روی بگرداند و حق را پپوشاند و در کفر پایدار بماند در این صورت خداوند به این چنین کسان عذابی می دهد که در آیه زیر آورده است.

فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ ﴿٢٤﴾

پس خداوند او را عذاب کند عذابی بزرگتر. (۲۴)

^۱ - ماه های ذیقعد، ذیحجه، محرم و رجب

فَيَعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ

يَعَذِّبُهُ: فعل مضارع- ه: مفعول به- لفظ الله: فاعل- الْعَذَابُ: مفعول مطلق
پس خداوند او را عذاب می‌کند به عذابی بزرگتر یعنی در آخرت، عذاب آخرت به مراتب از عذاب دنیا سخت‌تر و الم انگیزتر است.
مولانا گفت:

حد ندارد وصف رنج آن جهان سهل باشد رنج دنیا پیش آن

إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ﴿٢٥﴾

هر آینه بازگشت ایشان به سوی ماست. (۲۵)

إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ

إِلَيْنَا: جار و مجرور خبر إِنَّ- إِيَابَهُمْ: اسم إِنَّ
هر آینه بعد از مرگشان بازگشت آنان به سوی ماست و به تناسب اعمالشان کیفر و عذاب داده خواهد شد.

ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ ﴿٢٦﴾

سپس قطعاً حسابشان به عهده‌ی ماست. (۲۶)

ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ

عَلَيْنَا: جار و مجرور خبر إِنَّ مقدم- حِسَابَهُمْ: اسم إِنَّ مؤخر
پس حساب ایشان در روز محشر بر ما و بر عهده‌ی ماست.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «هرکسی که مورد محاسبه قرار گیرد هلاک خواهد شد».

سوره الفجر

سوره «فجر» سی آیت است و به اجماع مفسران جمله بمکه فرود آمده و مکی است و چون با قول خدای تعالی «والفجر» شروع شده، یعنی سوگند بزرگ به سپیده‌ی صبح «فجر» نامیده شده است. و در این سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست. و در فضیلت آن روایت کنند ابی بن کعب از پیغامبر خدا ﷺ که گفت: «هر کس که سوره فجر را بخواند در روز جمعه، خدای عزوجل او را بیامزد و هر که در دیگر روزها بر خواند، برای او روز قیامت نوری باشد.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

وَالْفَجْرِ ۱

و قسم به صبح. (۱)

وَالْفَجْرِ

(و) قسم - الْفَجْرِ: مجرور

سوگند به صبح که وقت مناجات دوستان است. و به قولی مراد از صبح روز اول محرم است که سال از او شروع می شود یا بامداد روز جمعه که حج مسکینان است و در تبیان آورده که اشارت فوران آب از انگشتان حضرت رسول ﷺ در روز طائف و غیر آن است و گفته اند در آمدن ناقه از صخره‌ی صالح عليه السلام یا انفجار چشمه‌ها و منابع یا انفجار آب از حجر موسی عليه السلام یا انفجار باران از ابر یا روان شدن اشک ندامت از دیده‌ی عاصیان.

وَلَيَالٍ عَشْرٍ ۲

و سوگند به شبهای دهگانه. (۲)

وَلَيَالٍ عَشْرٍ

لَيَالٍ: معطوف - عَشْرٍ: نعت

و سوگند به ده شب (شبهای دهگانه) یعنی دهه اول ذیحجه که روز عرفه در آن است یا اول محرم که عاشورا در آن است یا دهه آخر رمضان که شب قدر در آن است یا میانه ماه شعبان که برائت در آن است.

وَالشَّفَعِ وَالْوَتْرِ ﴿٣﴾

و قسم به جفت و به طاق. (۳)

وَالشَّفَعِ وَالْوَتْرِ

و سوگند به جفت و به طاق. گفته اند خلق همه انسانها جفت و طاق است که خدای تعالی به آن خلق قسم یاد کرده است. از علی علیه السلام. روایت است که او گفت: شفع حضرت آدم و حوا و وتر خدای سبحانه و تعالی است. عطاء گفت الشفع مردم و وتر الله تعالی است. و یا مراد از نمازهاست آنچه که الشفع است نمازهای فجر و ظهر و عصر و عشاء و آنچه که وتر است نماز مغرب است که خدای تعالی بر آن قسم خورده است و از ابن عباس: که گفت: الشفع روزهای ذیح، و الوتر روز عرفه است.

وَاللَّيْلِ إِذَا يَسَّرَ ﴿٤﴾

و سوگند به شب وقتی که روان شود (به سوی روشنایی). (۴)

وَاللَّيْلِ إِذَا يَسَّرَ

وَاللَّيْلِ: معطوف - إِذَا: مفعول فيه - يَسَّرَ: فعل مضارع - فاعل (هو)

و سوگند به شب وقتی که بگذرد و به سوی روشنایی روان شود و حرکت کند گفته اند شب قدر است که از اهمیت و ارزش بسیار برخوردار است. بگفته ی سعدی: اگر شبها همه قدر بودی، شب قدر بیقدر بودی و در عین المعانی گفته که شب مزدلفه است.

هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حَجْرِ ﴿٥﴾

آیا درین (مقدمه) برای خردمند سوگند معتبری است؟ (۵)

هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حَجْرِ

فِي ذَلِكَ: جار و مجرور خبر مقدم - قَسَمٌ: مبتدا موخر

آیا سوگندی معتبر برای صاحبان خرد است؟ یعنی کسی که از عقل و خرد برخوردار است اینها سوگندی محقق و موکد است و جوابش اینکه تکذیب کنندگان را قطعاً عذاب خواهیم داد.

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ ﴿٦﴾

آیا ندیدی که پروردگارت با قوم عاد چه کرد؟ (۶)

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ

تَرَ: فعل مضارع - فاعل (انت) - كَيْفَ: حال - فَعَلَ: فعل ماضی - رَبُّكَ: فاعل

در این آیه کریمه وعید (ترساندن) از عذاب آمده است، می گوید:

آیا ندیدی و شنیده ای که پروردگارت با قوم عاد که پیغمبرشان یعنی هود را تکذیب کردند چه کرد و بایشان چه عذابی فرو فرستاد؟ که آنان را به باد صرصر ویران و به هلاکت رساند.

إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ ﴿٧﴾

ارم که صاحب ستونها بود. (۷)

إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ

إِرْمَ: بدل

ارم نام دیگر قوم عاد است. و به قولی ارم نام جد قوم عاد اول است که نسبشان به پدران بزرگشان می رسد. می گوید پس عادیان را وصف می کند که ایشان صاحب قامتهای بلند و قوی و نیرومند و اهدر خیمه ها و خرگاهها بودند. قوم عاد خیمه ها و ستونهایی داشتند که آن خیمه ها محکم بر ستونها برپا می شد. آن ها در فصل بهار در صحرا خیمه برپا می کردند و آن هنگام که سبزیها و گیاهان خشک و زرد می شد، به خانه های خود برمی گشتند. به قولی « ارم » اسم جای آنهاست که عبارت از شهر دمشق یا شهر دیگری در احقاف میان عمان و حضر موت است که در جنوب جزیره العرب واقع شده است.

أَلَيْ لَمْ يَخْلَقْ مِثْلَهَا فِي الْبَلَدِ ﴿٨﴾

که نظیر آن در شهرها ساخته نشده بود. (۸)

أَلَيْ لَمْ يَخْلَقْ مِثْلَهَا فِي الْبَلَدِ

لَمْ يَخْلَقْ: فعل مضارع مجزوم مجهول - مِثْلَهَا: نایب فاعل

و در درازی قد و بزرگی جسد و کاخهای بلند بمانند ایشان در شهرها و کشورها آفریده و پیدا نشده است یعنی بمانند آن قبیله در تنومندی و استواری آفریده نشده و شهری به محکمی و استواری شهر ایشان ساخته نشده بود.

و مشهور تر آنست که ارم نام بلده عادیان است و ذات العمداد صفت اوست.

وَتَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ ﴿٩﴾

و با قوم ثمود [چه کرد؟] که در وادی تخته سنگهای بزرگ تراشیده بودند. (۹)

وَتَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ

وَتَمُودَ: معطوف - جَابُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - الصَّخْرَ: مفعول به

و دیگر خدای تو به قوم ثمود چه کرد آنانکه کوه ها را می بریدند و می تراشیدند و ماوای خود بوادی قری می ساختند و سرانجام با زلزله و صیحه و صاعقه نابود شدند و همگی به هلاکت رسیدند. شایان ذکر است که پیغمبر قوم ثمود صالح بوده که در مقابل مشرکان قوم خود ناقه را از کوه بیرون آورد که قصه آن قبلا به تکرار در جای خود گذشت.

وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ ﴿١٠﴾

و با فرعون صاحب اوتاد چه کرد. (۱۰)

وَفَرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ

وَفَرْعَوْنَ: معطوف

ای محمد ﷺ مگر نیندیشیدی و ندانسته ای که خدای تو با فرعون چه کرده است؟ فرعونی که صاحب ملک قوی و لشکرهای بسیار و یا صاحب اوتاد بود که نزد او بدان باز می‌گردند یا مردم را بطریق چهار میخ تعذیب می نمودند. و فرعون آن کشته به میخ بند یعنی به طریق چهار میخ تعذیب کننده چه کرد؟ در کشف الاسرار آمده که: اصحاب سیر گفته اند که: این ماشطه دختر فرعون را موی بشانه می زد، شانه از دست وی بیفتاد، گفت: تعس من کفر بالله. دختر فرعون گفت: هل لك من آله غیر ابی؟! جز از پدر من ترا خدائی هست؟! ماشطه گفت: الهی و آله اییک و آله السموات و الارض واحد لا شریک له. دختر برخاست گریان پیش پدر شد. پدر به او گفت: چرا می گویی؟- گفت ماشطه مرا گفت که: خدای من و خدای پدر تو و خدای هفت آسمان و زمین یکی است، یگانه و یکتا که او را شریک و انباز نیست، فرعون او را بخواند و او را بعذاب خویش بیم داد، گفت: اگر از این گفتار و این دین که داری برنگردی و بخدائی من اقرار ندهی ترا به میخ بند هلاک کنم. ماشطه با وی همان گفت که با دختر گفت و از توحید الله برنگشت. فرعون بفرمود تا او را چهار میخ کردند و او را به میخها در زمین دوختند و مار و کژدم فرا سینه‌ی وی گذاشتند. فرعون گفت: ترا دو ماه در این عذاب فروگذارم، اگر از دین خویش باز نگردی. گفت: من از توحید و از دین حق باز نگردم.

و اگر هفتاد ماه مرا در این عذاب داری! ماشطه دختر داشت: یکی خرد که شیر می خورد و یکی بزرگ بزنی رسیده. آن بزرگ را بیاوردند و سر وی بر سینه‌ی مادر بردند و مادر از دین برنگشت. آن طفل رضیع را بیاوردند. مادر چون آن طفله دید بگریست و جزع کرد. رب العالمین آن طفله را زبان فصیح گردانید تا گفت: یا امه لا تجزعی فان الله قد بنی لك بیتاً فی الجنة! ای مادر صبر کن. جزع مکن! اینک برحمت و کرامت الله به بهشت جاودان می‌روی. پس فرعون او را هلاک کرد و الله تعالی او را بجوار رحمت خویش برد و فرعون کس بطلب شوهر وی فرستاد، خربیل، و او را نیافتند. پس به فرعون گفتند که: خربیل در فلان جایگه بر فلان کوه گریخته. فرعون دو مرد فرستاد به آن جایگه، خربیل را دیدند در نماز ایستاده و سه صف از وحوش بیابان از او حفاظت می‌کنند ایستاده، ایشان هر دو باز گشتند و خربیل دعا کرد بالله گفت: خداوندا خود می‌دانی که صد سال ایمان پنهان داشتم و هیچ دشمن بر من ظفر نیافت و حال بر کس آشکار نگشت. خداوندا ازین دو مرد آن یکی که از حال من بر من ببوشد او را راه نمای بدین خویش و ایمان کرامت کن و از دنیا آنچه خواهد مرادش حاصل کن. و ازین دو مردان یکی که حال من ظاهر کند و دشمن را بر کار من اطلاع دهد، در دنیا او را به عقوبت شتابان و در عقبی او را به آتش رسان. ایشان هر دو باز گشتند، دعای خربیل در یکی رسید ایمان آورد و مسلمان پاک دین گشت و به پیش فرعون نشد و آن دیگر بر فرعون شد و قصه خربیل به آشکارا گفت.

فرعون گفت: با تو هیچکس بود که به آنچه تو می‌گویی گواهی دهد- گفت فلان کس با من بود. و همان گوید که من گفتم. آن مرد را بیاوردند و فرعون از وی پرسید که: آنچه این مرد می‌گوید راست است؟- او جواب داد که: از آنچه او می‌گوید خبر ندارم و هیچ ندیدم. فرعون فرمود تا آن مرد بدگوی را بردار کردند و آن دیگر را بنواخت و عطا داد. پس خبر به آسیه رسید که فرعون ماشطه را به میخ بند هلاک کرد. آسیه گفت: این دین اسلام تا کی پنهان دارم و بر ناشایست دیدن چند صبر کنم؟! ب فرعون گفت: ای فرعون بدترین آفریدگان توئی، خبیث ترین عالمیان توئی که آن ماشطه را چنان بعذاب بکشتی. فرعون گفت: مگر آن جنون که ماشطه را گرفت ترا نیز گرفت؟! گفت: من دیوانه نیستم و مر جنون نگرفته. من همی گویم که: خدای من و خدای تو، خداوند هفت آسمان و هفت زمین است؛ آن یگانه یکنای بی شریک و بی انبار. فرعون او را نیز بمیخ بند در کشید، همچنان که با ماشطه کرد. و آسیا سنگی عظیم بر سینه‌ی وی فرو گذاشت. رب العزه آن ساعت در بهشت بر وی گشاد و ناز و نعی بهشت فرا پیش چشم وی داشت تا آن عذاب بر وی آسان گشت.

الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبَلَدِ ﴿١١﴾

همان کسان که در شهرها طغیان کردند. (۱۱)

الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبَلَدِ

طَغَوْا: فعل ماضی - (و) فاعل

آنانکه در شهرها فتنه بپا کردند و سرکشی و طغیان کردند و با کفر و نافرمانی خدای تعالی از حد بندگی درگذشتند و سر به طغیان برداشتند و تمرد و سرکشی کردند.

فَاكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ ﴿١٢﴾

پس در آن شهرها فتنه و فساد زیادی کردند. (۱۲)

فَاكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ

اَكْثَرُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - الْفُسَادَ: مفعول به

پس در آن شهرها به تباهی و جور و ستم پرداختند که آن کار مخالفت با حق و خلق بود.

فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ ﴿١٣﴾

پس پروردگارت بر سر آنان تازیانه‌ی عذاب فرود آورد. (۱۳)

فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ

صَبَّ: فعل ماضی - رَبُّكَ: فاعل - سَوْطَ: مفعول به

پس آفریدگار تو نوعی عذاب را بر سر آنان بریخت چون عرب تازیانه را سخت ترین عذابها می دانستند هر گونه از عذاب را نیز سوط می گفتند. حق سبحانه تعالی به قانون کلام ایشان عذابهای خود را سوط گفت. شاعر گفت:

الم تر ان الله اظهر دينه و صب على الكفار سوط عذاب

إِنَّ رَبَّكَ لِيَالْمِرْصَادِ ﴿١٤﴾

براستی که پروردگارت در کمینگاه است. (۱۴)

إِنَّ رَبَّكَ لِيَالْمِرْصَادِ

رَبَّكَ: اسم إِنَّ - (ل) مزحلقه - لِيَالْمِرْصَادِ: جار و مجرور خبر إِنَّ

بدرستی که پروردگار تو در کمینگاه است یعنی هیچ یک از اعمال انسانها از دید او مخفی و پنهان نیست او می بیند و می شنود و هیچ چیز بر او پوشیده نیست.

هم پنهان داند و هم آنچه پنهان تر باشد يعلم السر و اخفی صفت حضرت اوست
مولانا گفت:

ز آنکه بر مرصاد حق اندر کمین می دهد پاداش پیش یوم دین

و اوست که انسان را در اول بار به ایمان محاسبه می کند و از تسلیم به ایمانش از جهت نفاق و ریا می پرسد و هر که از این بازگشت نجات می یابد. در غیر اینصورت در آتش جهنم خواهد سوخت. و دیگر اینکه محاسبه می کند بر نمازشان و رکوعشان و سجودشان در وقتهايش. و سوم اینکه محاسبه می کند از زکات و ادای آن. پس اگر با شرطهایش آنرا بجای آورده اند نجات می یابد و در غیر اینصورت در آتش جهنم خواهد ماند. و چهارم اینکه محاسبه می کند به گرفتن روزه در ماه رمضان. پس اگر روزه گرفت و حد و حدود و حقوق آنرا رعایت کرد نجات می یابد و در غیر اینصورت در آتش خواهد بود و نیز از حج و عمره که اگر بگردن او فرض شده باشد و نیز از وضو و غسل از جنابت سؤال می شود و همچنین در حق پدر و مادر و صلهای رحم محاسبه خواهد شد.

فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ، وَنَعَّمَهُ، فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ ﴿١٥﴾

پس اما انسان هنگامی که پروردگارش وی را می آزماید پس او را گرامی بدارد و نعمتش دهد گوید: پروردگارم مرا گرامی داشته است. (۱۵)

فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ، وَنَعَّمَهُ، فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ

الْإِنْسَانُ: مبتدا - ابْتَلَاهُ: فعل ماضی - ه: مفعول به - رَبِّي: فاعل

اما انسان آن هنگام که پروردگارش او را بیازماید و به او نعمت دهد و توانگری به او بخشد و معیشت بر او فراخ کند و به آسانی کار او بسازد آن وقت می گوید پروردگارم مرا نعمت داده و گرامی داشته است و بدین ترتیب بر نعمت و مال دنیا مغرور و شادمان می شود.

وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ، فَيَقُولُ رَبِّي أَهْنَنِ ﴿١٦﴾

و چون امتحانشان کند و روزی بر او تنگ کند گوید: پروردگارم مرا خوار کرده است. (۱۶)

وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ

فَقَدَرَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - رِزْقَهُ: مفعول به

و اما چون او را امتحان کند و بیازماید و روزی را بر او تنگ گرداند و در فراخ معیشت را به روی او ببندد.

فَيَقُولُ رَبِّي أَهْنَنِ

فَيَقُولُ: فعل مضارع - فاعل (هو)، خبر از برای انسان - رب: مبتدا - أَهْنَنِ: فعل ماضی - (ی): مفعول به - فاعل (هو)، جمله خبر

در آن حالت تنگدستی و فقری می گوید پروردگارم مرا خوار و ذلیل کرده است و می گوید مرا طرد کرده است و از خود رانده است و بدین ترتیب از پروردگارش شکایت می کند.

كَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ ﴿١٧﴾

نه هرگز چنین نیست! که شما یتیم را محترم نمی دارید. (۱۷)

كَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ

تُكْرِمُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - الْيَتِيمَ: مفعول به

نه، آنچنان نیست که کافران گمان بردند یعنی گمان کردند که در وقت فراخی نعمت از خدا راضی باشند و در وقت تنگدستی از خدا گله و شکایت کنند. بلکه کرامت به طاعت و ذلت به معصیت است. ان اکرمکم عندالله اتقکم و بدانید که من شما را به تنگدستی اهانت نمی کنم بلکه اهانت شما بدان است که یتیم را گرامی نمی دارید و محترم نمی شمارید و به ایشان نفقه نمی دهید.

یتیم ار بگیرد که نازش خرد؟ و گر خشم گیرد که بازش برد؟
الا تا نگرید، که عرش عظیم، بلرزد همی چون بگیرد یتیم

در بوستان شیخ اجل سعدی آمده است که:

یکی خار پای یتیمی بکند
همی گفت و در روضه ها می چمید
مشو تا توانی ز رحمت ببری
چو انعام کردی مشو خود پرست،
به خواب اندرش دید صدر خجند
کز آن خار بر من چه گلها دمید
که رحمت بر ندت چو رحمت ببری
که من سرورم دیگران زیر دست

وَلَا تَحْضُوتُمْ عَلَىٰ طَعَامِ الْمَسْكِينِ ﴿١٨﴾

و یکدیگر را به طعام دادن مسکین بر نمی انگیزید. (۱۸)

وَلَا تَخْضُوتُ عَلَى طَعَامِ الْيَسْكِينِ

تَخْضُوتُ: فعل مضارع- (و) فاعل

و دیگران را در دادن طعام به مسکین تشویق و ترغیب نمی کنید در گلستان سعدی آمده است که: هر که در زندگی نانش نخورند، چون بمیرد نامش نبرند. لذت انگور بیوه داند نه خداوند میوه.

ای که بر مرکب تا زنده سواری، هشدار
آتش از خانه همسایه درویش مخواه
که خر خارکش مسکین در آب و گل است
کانچه بر روزن او گذرد دود دل است

وَتَأْكُلُونَ الثَّرَاثَ أَكْثَلًا لَّمَّا ﴿١٩﴾

و مال میراث را می خورید به خوردنی بسیار. (۱۹)

وَتَأْكُلُونَ الثَّرَاثَ أَكْثَلًا لَّمَّا

وَتَأْكُلُونَ: فعل مضارع- (و) فاعل- الثَّرَاثَ: مفعول به- أَكْثَلًا: مفعول مطلق

و چه بسا مال میراث را یعنی مال یتیمان و زنان و کودکان صغیر را می خورید به خوردنی بسیار بدون اینکه حلال و حرام آنرا در نظر بگیرید آورده اند که مشرکان به زنان و کودکان میراث نمی دادند و سهم آنان را می خوردند.

وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا ﴿٢٠﴾

و مال را بسیار دوست می دارید دوست داشتنی سخت. (۲۰)

وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا

وَتُحِبُّونَ: فعل مضارع- (و) فاعل- الْمَالَ: مفعول به- حُبًّا: مفعول مطلق

و مال را دوست می دارید بسیار زیاد همراه با حرص و آزمندی و آنرا بر آخرت ترجیح می دهید.

كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا ﴿٢١﴾

نه چنان است، آنگاه که زمین، سخت در هم کوبیده شود. (۲۱)

كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا

دُكَّتِ: فعل ماضی مجهول- الْأَرْضُ: نایب فاعل- دَكًّا: مفعول مطلق- دَكًّا: تاکید

نه، چنین نیست. آنگاه که چون شکسته شود زمین شکستی سخت و پاره پاره گردد یعنی همه جای زمین اعم از کوه ها و بناها هموار و صاف و مسطح گردند.

وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا ﴿٢٢﴾

و پروردگارت بیاید و فرشتگان صف در صف بیایند. (۲۲)

وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا

جَاءَ: فعل ماضی - رَبُّكَ: فاعل - الْمَلَكُ: معطوف - صَفًا: حال - صَفًا: توكید

و پروردگارت بیاید یعنی آیات قدرت و آثار هیبت او ظاهر شود و فرشتگان به عرصه محشر صف در صف بیایند. چون آسمان شکافته گردد راه و رود و راه نزول فرشتگان پدید آید و در حالت صف در صف فرود آیند.

وَجَاءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَنْذِرُ الْإِنسَانَ وَاقْنٌ لَهُ الذِّكْرُ ﴿٢٣﴾
و آنروز جهنم را بیارند و انسان پند گیرد ولی پند گرفتنش بجهه کار آید؟ (۲۳)
وَجَاءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ

جَاءَ: فعل ماضی مجهول - نایب فاعل محذوف

و آن روز جهنم را از برای کافران می آورند و دوزخ از خشم کافران می جوشد و می خروشد.

يَوْمَئِذٍ يَنْذِرُ الْإِنسَانَ وَاقْنٌ لَهُ الذِّكْرُ

يَوْمَئِذٍ: توكید - يَنْذِرُ: فعل مضارع - الْإِنسَانَ: فاعل - (و) حالیه - وَاقْنٌ: مفعول فیه خبر مقدم -

الذِّكْرُ: مبتدا موخر

در آن روز انسان آنچه که کرده دریابد ولی کجا برای او پند گرفتن باشد چونکه دیگر کار از کار گذشته است و راه بازگشت مسدود و بسته شده است چون بنده می بیند که نه جای پند گرفتن و توبه کردن است و نه جای برگشتن پس از روی حسرت می گوید:

يَقُولُ يَلَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي ﴿٢٤﴾

می گوید: ای کاش در زندگی خود کاری کرده بودم. (۲۴)

يَقُولُ يَلَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي

ی: اسم لیت - قَدَّمْتُ: فعل ماضی - (ت) فاعل، جمله خبر لیت

آن کافر می گوید ای کاش من در دنیا چنین کاری نمی کردم تا اینکه در آخرت اینچنین خوار و زبون نمی شدم و عمل خیر خود را از دنیا به آخرت از پیش می فرستادم. گفته اند که مشرکان در آن روز آرزو کنند که به دنیا برگردند تا اعمال خیر انجام دهند و دیگر جایی برای امید بستن در دل آنان وجود ندارد چونکه به ایشان گفته می شود که شما از آن دنیا آمده اید و اگر می خواستید کار خیر و اعمال شایسته می کردید کرده بودید و از پیش فرستاده بودید.

فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدٌ ﴿٢٥﴾

پس در آن روز هیچ کس مانند عقوبت خداوند عقوبت نکند. (۲۵)

فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدٌ

يُعَذِّبُ: فعل مضارع - عَذَابُهُ: مفعول به - أَحَدٌ: فاعل

پس آنروز کسی مثل عذاب خدای تعالی از مردمان نتواند عذاب کند یعنی در روز قیامت برای سرکشان و نافرمانان چنان عذابی داده می شود که کسی قادر به دادن چنین عذابی نخواهد بود. در حدیث شریف آمده است که:

از نعمان بن بشیر رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که فرمودند «آسان ترین عذاب اهل دوزخ عذاب کسی است که در کف پایش دو پارچه ی آتش گذاشته می شود، که از اثر آن آتش مغز سرش مانند دیگ می جوشد».

وَلَا يُؤْتِيْكَ وَثَاقَهُ أَحَدٌ ﴿٢٦﴾

و هیچکس بمانند بند کشیدن او، در بند نکشد. (۲۶)

وَلَا يُؤْتِيْكَ وَثَاقَهُ أَحَدٌ

لَا يُؤْتِيْكَ: فعل مضارع - وَثَاقُهُ: مفعول مطلق - أَحَدٌ: فاعل

و هیچکس بمانند بند کشیدن او یعنی غل و زنجیر بند کرده قادر نیست کافران را در روز رستاخیز به بند کشد. زیرا که در آن روز فرمان از آن خداست و مالک یوم الدین و روز جزا اوست و کسی نمی تواند آن بند کشیدن را دفع کند و یا مانع آن شود.

يَكَايُنْهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴿٢٧﴾

ای نفس مطمئنه. (۲۷)

يَكَايُنْهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ

ای نفس مطمئنه و ای نفس آرام گرفته که در ایمان به یقین رسیده ای و خداوند را به یگانگی ستوده ای، ای نفسی که در نعمت دادن من شاکر و سپاسدار بودی و در محنت من صبور بودی، و اکنون با اندوخته ی فراوان در این جای آرام آرمیده ای. نعمتهای بهشت نوشت باد و گوارایت باد.

أَرْجِعِيْ إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ﴿٢٨﴾

به سوی پروردگار خویش خشنود باز گرد و او نیز از تو خشنود است. (۲۸)

أَرْجِعِيْ إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً

أَرْجِعِيْ: فعل امر - (ی) فاعل - رَاضِيَةً: حال - مَّرْضِيَّةً: حال

ای صاحب نفس مطمئنه به سوی پروردگار خویش باز گرد در حالیکه تو از اعمال خود در دنیا و از نعمت آخرت خشنود باشی و خداوند نیز از تو خشنود است.
مولانا گفت:

بی حس و بی گوش و بی فکر شود / تا خطاب ارجعی را بشنوید

در حق این آیت (يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً) در مرصاد العباد نجم الدین رازی چنین آورده که: بدانکه نفس مطمئنه نفس انبیاء و خواص اولیاست، که در عالم ارواح در صف اول بوده‌اند، اگر چه هر نفسی را در اطمینان درجه‌ای دیگر است از انبیا و اولیا. و بحقیقت بدان که از مقام امارگی نفس به مقام مطمئنگی نتوان رسید، جز به تصرف جذبات حق و اکسیر شرع. و ابتدا جمله نفوس به صفت امارگی موصوف باشند. اگر نفس نبی باشد و اگر نفس ولی، تا به تربیت شریعت به مقام اطمینان رسد، که نهایت استعداد جوهر انسانی است، آنگاه مستحق خطاب «ارجعی» گردد. اما تا ذوق خطاب «ارجعی» باز نیابد، محال باشد که در وی نور ایمان پدید آید، تا به عمل صالح در آویزد، و لیکن نفس را بر آن شعوری نباشد که به حس باز داند، آن خطایی باشد سری در کسوت جذبه‌ی حق که به سر روح رسد، و نفس او را روی از صفت امارگی بگرداند، و به قبول ایمان و استعمال شرع آرد.

از آن وقت که نفس به تصرف خطاب «ارجعی» روی از اسفل طبیعت امارگی می‌بگرداند. در مراجعت است با معاد خویش، تا آنگه که به کمال مرتبه معاد خاص رسد. بحقیقت بدانکه از اسفل طبیعت به کمند شریعت خلاص توان یافت. که در شریعت جذبه حق تعبیه است. و طبع ظلمت است. و شرع نور، از ظلمت به نور خلاص توان یافت. و هر که را نور شرع که صورت جذبه حق است. و سر رحمت حق، از ورطه‌ی امارگی خلاص ندهد، هیچ چیز نتواند داد. و نفس را در این حالت که به تصرف جذبه «ارجعی» به مرجع و معاد خویش خواهند رسانید، بر جملگی عوالم مختلف که ابتدا گذر کرده است و آمده، گذر باید کرد و بازگشتن.

اما مرده را بی اختیار می‌برند رونده‌ی زنده آنست که به قدم سلوک از صفات خاکی بگذرد، نه از صورت خاک. و صفات خاک ظلمت و کدورت و کثافت و ثقل است. از خاصیت ظلمت آن جهل و نابینایی خیزد. و از خاصیت کدورت تعلق و آویزش و آمیزش به هر چیز تولد کند، و تفرقه آرد، و از خاصیت کثافت بی‌رحمتی و بی‌شفقتی و سخت دلی پدید آرد، و از خاصیت ثقل خست طبع و رکاکت^۱ و فرومایگی و دنائت^۲ و بی‌همتی و خواری و کسل و گرانی ظاهر شود.

فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ﴿٢٩﴾

و به صف بندگان خاص من در آی. (۲۹)

فَادْخُلِي فِي عِبَادِي

فَادْخُلِي: فعل امر - (ی) فاعل

^۱ - کسوت: لباس، جامه
^۲ - رکاکت: مرد سست رأی، کم عقل، ناکس
^۳ - دنائت: پستی، فرومایگی، ناکسی

پس در صف بندگان خاص و انبیاء و اولیاء من در آی تا از جمله آنان تا از جمله مقربان و نزدیکان و خاصگان باشی.

وَأَدْخُلِي جَنَّتِي ﴿۳۰﴾

و به بهشت من داخل شو. (۳۰)

وَأَدْخُلِي جَنَّتِي

أَدْخُلِي: فعل امر - فاعل (ی) جَنَّتِي: مفعول فیه

و به بهشت من در آی و با خاصگان و صالحان و مقربان من در بهشت باشی و از نعمت‌های جاودان آن بهره مند شوی. اینان اولین گروهی هستند که به بهشت داخل می‌شوند.
مولانا گفت:

گفت فادخل فی عبادی تلتقی جَنَّة من رؤیتی یا متقی

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اولین گروهی که به جنت داخل می‌شوند. رویشان مانند شب چهارده می‌درخشد.

شیخ عبدالله انصاری گفت:

الهی! بود من بر من تاوان است، تو یک بار بود خود بر من تابان.

الهی! معصیت من بر من گران است، تو رود جود خود بر من باران.

الهی! جرم من زیر حلم تو پنهان است، تو پرده‌ی عفو خود بر من گستران.

سوره البلد

سوره «بلد» مکی است و جمله به مکه فرو آمده و دارای بیست آیه است این سوره به سبب افتتاح آن که به بلد (مکه مکرمه) سوگند یاد کرده «بلد» نامیده شده است. در این سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست. و در فضیله این سوره آورده اند که:

و در خبر ابی بن کعب است از مصطفی ﷺ که گفت هر که این سور را بخواند الله تعالی او را روز رستاخیز از غضب خویش ایمن کند.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

لَا أَقِيمُ بِهَذَا الْبَلَدِ ①

به این شهر سوگند می خورم. (۱)

لَا أَقِيمُ بِهَذَا الْبَلَدِ

أَقِيمُ: فعل مضارع - (انا) فاعل - الْبَلَدِ: بدل

سوگند می خورم به این شهر (مکه مکرمه) یعنی به شهر حرام. این سوگند برای آن است تا حق تعالی بزرگی و شرافت شهر مکه را که ام القری است توجه خلق را بدان جلب نماید. چونکه این شهر شهر اسماعیل فرزند ابراهیم خلیل الله و شهر محمد ﷺ است و شهری است که مناسک حج در آن انجام می گیرد. بدین جهت خداوند به شأن و منزلت این شهر سوگند یاد کرده است.

وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ ②

تو در این شهر حلال خواهی شد [تو ساکن این شهر هستی]. (۲)

وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ

أَنْتَ: مبتدا - حِلٌّ: خبر - الْبَلَدِ: بدل

ای محمد ﷺ! تو در شهری ساکن هستی که مرکز توحید و عبادت پروردگار است و انبیاء بزرگ در گرد این خانه بزرگ طواف کرده اند. و این شهر بخاطر وجود پر فیض و پر برکت تو چنان عظمتی بخود گرفته که شایسته این سوگند شده است.

وی مرده را زمقدم پاک تو صد صفا
یشرب زخاک تو بارونق ونوا

ای کعبه را زبمن قدوم تو صد شرف
بطحا ز نور طلعت تو یافته فروغ

وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ ﴿٣﴾

و سوگند به پدر و فرزندی که پدید آورد. (۳)

وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ

وَوَالِدٍ: معطوف - وَلَدَ: فعل ماضی - فاعل (هو)

و سوگند به پدر یعنی حضرت آدم عليه السلام و یا ابراهیم عليه السلام و فرزندان و گفته شده هر پدری و هر مولودی یا حضرت محمد صلی الله علیه و آله و امت او بهر حال حق سبحانه و تعالی به اینها قسم یاد می کند و سوگند می خورد و می گوید که:

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ ﴿٤﴾

به راستی که انسان را در رنج و محنت آفریدیم. (۴)

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ

خَلَقْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - الْإِنْسَانَ: مفعول به

بدرستی که انسان را در رنج و محنت و سختی آفریدیم یعنی آنچه در رضاع^۱ و فطام^۲ و معاش و حیات و ... بدو می رسد. که آغازین آن رحم می باشد. تا مرحله پایانی حیاتش چنانچه در کلیله و دمنه آمده است که:

و بیاید شناخت که اطراف عالم بر بلا و عذاب است، و آدمی از آن روز که در رحم مصور گردد تا آخر عمر یک لحظه از آفت نرهد. لذا فکرت آن ساعت باید کرد که میعاد اجل فراز آید و دوستان و اهل و فرزندان را بدرود باید کرد و شربت های تلخ که آن روز تجرع افتد واجب کند که محبت دنیا را بر دلها سرد گرداند، و هیچ خردمند تضییع عمر در طلب آن جایز نشمرد.

چه بزرگ جنونی و عظیم غبنی^۳ باشد باقی را به فانی و دایمی را بزایلی فروختن، و جان پاک را فدای تن نجس داشتن.

مولانا گفت:

عاشق رنج است نادان تا ابد خیز و لا اقسم بخوان تا فی کبد

أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ ﴿٥﴾

آیا آدمی می پندارد که هرگز کسی بر او دست نتواند یافت؟ (۵)

أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ

يَحْسَبُ: فعل مضارع - فاعل (هو) - لَنْ يَقْدِرَ: فعل مضارع منصوب - أَحَدٌ: فاعل

^۱ - رضاع: شیر خوردن کودک

^۲ - فطام: باز گرفتن کودک از خوردن شیر

^۳ - غبن: زیان و ضرر آوردن بر کسی

آیا بشر می پندارد که هیچ کس بر او دست نیابد حتی خدای عزوجل - را بر وی قدرتی و دستی نیست و هر مقدار از بدیها و معصیت ها و شکنجه هایی که خواست انجام دهد کسی بر وی قادر نیست انتقام گیرد؟ نه هرگز چنین نیست بلکه خداوند هر وقت بخواهد از او انتقام می گیرد خصوصاً در روز موعود یعنی روز رستاخیز که روز حساب و کتاب است. قوله تعالی: (بل الساعة موعدهم و الساعة ادهی و امر)^۱ که در حدیث شریف در این باب چنین آمده است که: از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت هنگامیکه من دخترک خردی بودم و بازی می کردم در مکه این آیت بر محمد ﷺ نازل گردید.

(بل الساعة ...) - « بلکه موعدها روز قیامت است، و روز قیامت مصیبت بارتر و تلخ تر است ».

يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَا لَا بُدَّ (۶)

می گوید: که مالی فراوان تباه کردم. (۶)

يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَا لَا بُدَّ

أَهْلَكْتُ: فعل ماضی - (ت) فاعل - مَا لَا: مفعول به

می گوید: که مالی فراوان در حق رنجاندن و آزار رساندن به پیغمبر ﷺ خرج کردم یعنی ابوجهل بر هشام می گوید: مال زیادی را در عداوت و دشمنی محمد ﷺ خرج کردم، پس آن مرا سودی نبخشید. و نیز گفته شده مالی که در روز بدر خرج کرده شده است.

أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ (۷)

آیا می پندارد که هیچ کس او را ندیده است؟ (۷)

أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ

لَمْ يَرَهُ: فعل مضارع مجزوم - ه: مفعول به - أَحَدٌ: فاعل

آیا می پندارد که در وقت نفقه کردن بر علیه محمد و بخاطر عداوت و دشمنی وی کسی او را ندیده است تا از او پیرسد که چرا چنین خرجی بر علیه محمد ﷺ می کنی؟ یعنی خداوند او را می بیند و او را بر آن نفقه در روز رستاخیز مجازات خواهد نمود.

أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ (۸)

آیا برای او دو چشم را نیافریده ایم؟ (۸)

أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ

نَجْعَلْ: فعل مضارع - فاعل (نحن) - عَيْنَيْنِ: مفعول به

آیا به او دو چشم ندادیم که با آن ببیند و خوب و بد و حق و باطل را با مشاهده آن تمیز و تشخیص دهد.

وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ ﴿٩﴾

و آیا برای او زبان و دو لب را نیافریدیم؟ (۹)

وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ

وَلِسَانًا: معطوف - وَشَفَتَيْنِ: معطوف

و آیا برای او زبان را برای گفتن و دو لب را برای پوشانیدن دهانش و دندانهایش نیافریدیم؟

زبان در دهان ای خردمند چیست؟	کلید در گنج صاحب هنر
چو در بسته باشد چه داند کسی	که جوهر فروش است یا پبله ور
اگر چه پیش خردمند خامشی ادب است	بوقت مصلحت آن به که در سخن کوشی
دو چیز طیره‌ی عقل است. دم فرو بستن	بوقت گفتن و گفتن بوقت خاموشی

بلکه به او بگویند ما دو چشم پاک بر تو سپردیم به نظرهای ناپاک نگاه کردی تا آثار پاکی از وی برخاست و خبیث شد. اکنون می خواهی که دیدار مقدس ما بنظر خویش بینی؟ هیئات ما پاکیم و پاکان را پاک شاید الطبیات للطیین و بتو دو گوش دادیم تا از آن دو خزانه سازی و درهای آثار وحی در و تعبیه کنی تو آنرا محل دروغ شنیدن ساختی و رهگذر صوتهای ناپاک گردانیدی. امروز بکدام گوش سخن ما خواهی شنید؟ و ترا زبانی دادیم تا با ما در خلوت رازگویی و قرآن خوانی عبادت و صدق در وی فرو آری و با دوستان ما سخن گویی تو خود زبان را بساط غیبت ساختی و روزنامه‌ی جدل و دیوان خصومت کردی تو امروز بکدام زبان حدیث ما خواهی کرد؟

زبان آمد از بهر لشکر سپاس	بغیبت نگرداندش حق شناس
گذرگاه قرآن و پندست گوش	به بهتان و باطل شنیدن مکوش
دو چشم از پی صنع باری نکوست	زعیب برادر فرو گیر و دوست

وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ ﴿١٠﴾

و او را بر دو راه دلالت کردیم. (۱۰)

وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ

هَدَيْنَاهُ: فعل ماضی - (نا) فاعل - ه: مفعول به - النَّجْدَيْنِ: مفعول به ثانی

و او را راه پستان نمودیم بعد از تولدش تا از پستان مادر خود شیر خورد و بوسیله نزول کتاب و ارسال پیغمبران راه حق و باطل را به او نمودیم. و یا به او راه دنیا و راه آخرت را نشان دادیم مجاهد گفت: آن راه سعادت و راه شقاوت است. و گفته شده راه اطاعت و راه معصیت. یا راه درست و نادرست. و

معنایش این است که آیا بر او راه نمودیم که بوسیله آن پی ببرد اینکه خدای تعالی قادر و تواناست اینکه دوباره برانگیزد و اعمال شما را بر شما بشمارد و بر حسب اعمالتان پاداش و کیفر دهد؟

فَلَا أَفْنَحُمُ الْعَقَبَةَ ﴿١١﴾

پس چرا بکار مشکل اقدام نکرد. (۱۱)

فَلَا أَفْنَحُمُ الْعَقَبَةَ

أَفْنَحُمُ : فعل ماضی - فاعل (هو) الْعَقَبَةُ : مفعول به

پس چرا به نفس خود فشار نیاورد و در مخالفت با نفس هوا رنج نکشید یعنی چرا بجای مالی که در عداوت و دشمنی پیغمبر ﷺ خرج کرد در راه های مبارزه با هوا و هوس و لذتهای دنیاوی خرج نکرد. می بایست مال را در مبارزه با هوا و هوس و شهوتها و لذتهای دنیوی هزینه می کرد و در تقویت اسلحه و دین نفقه می کرد چون عقبه بسیار مشکل و سخت است.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ ﴿١٢﴾

و تو چه دانی که کار مشکل چیست؟ (۱۲)

وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ

مَا : مبتدا - أَدْرَاكَ : فعل ماضی - ک : مفعول به - فاعل (هو)، جمله خبر

و تو چه دانی که عقبه (کار مشکل) چیست؟ و آن در گذشتن از صراط است که کار بسیار مشکل و سختی است و اگر کسی بخواهد به آسانی از آن بگذرد باید که به راه راست در آید و پیغمبران را پیروی کند و قرآن را از احکام الهی بداند و بدان عمل کند.

فَكَ رَقَبَةٍ ﴿١٣﴾

برده ای را آزاد کردن. (۱۳)

فَكَ رَقَبَةٍ

مبتدا محذوف - فَكَ : خبر

برده ای را آزاد کردن و از بند بندگی رهانیدن و مشکلات پر پیچ و خم را کنار زدن است.

أَوْ إِطْعَمٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ ﴿١٤﴾

یا بروز گرسنگی طعام دادن. (۱۴)

أَوْ إِطْعَمٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ

إِطْعَمٌ : معطوف

و یا دادن طعام در روزی که طعام بدشواری یافت شود [بخورانند]. چنانچه ابو حفص عمر بن عبدالعزیز مروان یکی از خلفای بنی امیه و شخصی عدالت پیشه بود و طعام دادن او در وقت قحطی و گرسنگی

زبان زد عام و خاص است که شیخ اجل سعدی در حق ایشان در بوستان شعری آورده که حاصل آن در این محل خالی از لطف نخواهد بود.

حکایت:

یکی از بزرگان اهل تمیز	حکایت کند زابن عبدالعزیز
که بودش نگینی در انگشتری	فرو مانده در قیمتش مشتری
به شب گفתי آن جرم گیتی فروز	دری بود از روشنائی روز
قضا را در آمد یکی خشکسال	که شد بدر سیمای مردم هلال
چو در مردم آرام و قوت ندید،	خود آسوده بودن مروت ندید
چو بیند کسی زهر در کام خلق	کیش بگذرد آب نوشین به حلق؟
بفرمود بفروختنش به سیم،	که رحم آمدش بر فقیر و یتیم
به یک هفته نقدش به تاراج داد	به درویش و مسکین و محتاج داد

يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ ﴿١٥﴾

یتیم صاحب قرابت را. (۱۵)

يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ

يَتِيمًا: مفعول به

و طعام دادن به یتیمی که صاحب قرابت است، یتیم پدر و مادر مرده را گویند.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«کسیکه بخدمت یتیمان و بیوه زنان باشد، مانند مجاهد فی سبیل الله است، و یا مانند کسی است که شب را تا صبح نماز خوانده و روز را روزه می گیرد».

أَوْ مَسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ ﴿١٦﴾

یا مسکین خاک نشینی را طعام دادن. (۱۶)

أَوْ مَسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ

و یا مسکینی را که به جهت فقر و تنگدستی پهلوی بر خاک مالیده را طعام دادن. یعنی لباسی و یا فرشی ندارد که بتواند خود را از خاک محافظت کند پس یکی از شرطهای مسلمان بودن و انسانیت دادن طعام و پوشاندن لباس به گرسنگان و یتیمان و مسکینان است و شرط انصاف و مسلمانی نیست که همسایه بغل دستی انسان در گرسنگی و قحطی دست و پا زند و تو در ناز و نعمت باشی. در گلستان شیخ سعدی آمده است که:

هر که در زندگانی نانش نخورند، چو بمیرد، نامش نبرند. لذت انگور بیوه داند نه خداوند میوه؛ یوسف صدیق علیه السلام در خشک سالی مصر سیر نخوردی تا گرسنگان فراموش نکنند.

آنکه در راحت و تنعم زیست او چه داند که حال گرسنه چیست؟
 حال درماندگان کسی داند که به احوال خویش درماند
 نخواهی که نفرین کنند از پست، نکو باش تا بد نگوید کست

ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَوَصَّوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَصَّوْا بِالْمَرْحَمَةِ ﴿١٧﴾

تا از زمره کسانی باشد که ایمان آورده اند و همدیگر را به صبر سفارش کرده اند و همدیگر را به شفقت و مرحمت بر خلق سفارش کرده اند. (۱۷)

ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَوَصَّوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَصَّوْا بِالْمَرْحَمَةِ

(هو) اسم گان - مِنَ الَّذِينَ: جارو مجرور خبر گان

پس این آزاد کننده یا طعام دهنده از جمله ایمان آورندگان باشند پس ایمان داشتن قبول تمام کارهای خیر است و نیز از کسانی باشند که یکدیگر را به صبر و شکیبائی بر طاعت سفارش کرده اند و نیز به رحمت و شفقت و مهربانی بر بندگان خداوند سفارش کرده اند. در گلستان شیخ سعدی آمده: جوانمرد که بخورد و بدهد به از عابد که روزه دارد و بنهد هر که ترک شهوات از بهر خلق کرده است از شهوتی حلال در شهوتی حرام افتاده است.

أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْمِئْمَنَةِ ﴿١٨﴾

این گروه، ایشان اصحاب میمنه (سمت راستیها) هستند. (۱۸)

أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْمِئْمَنَةِ

أُولَٰئِكَ: مبتدا - أَصْحَابُ: خبر

این گروه ایشان از اصحاب میمنه یعنی دست راستیها هستند که در حق اصحاب یمین قبلاً مفصلاً سخن رفت آنان کسانی هستند که کارنامه اعمالشان از سمت راستشان به ایشان داده شود و بر ایشان نعمت های بهشتی آماده کرده شده است.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ ﴿١٩﴾

و کسانی که آیات ما را منکر شده اند آنان از اصحاب مشممه (دست چپها) هستند. (۱۹)

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ

الَّذِينَ: مبتدا - كَفَرُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - هُمْ: مبتدای ثانی - أَصْحَابُ: خبر ثانی - الْمَشْأَمَةُ: مضاف الیه - جمله خبر الَّذِينَ

و آنانکه به آیات ما کافر شده اند و بجای نفقه و دادن طعام بر علیه پیغمبر به عداوت بر می خیزند و در راه جنگ کردن با رسول خدا ﷺ و صحابه او نفقه می کنند ایشان صاحبان بدبختی اند و به دست چپها معروف اند که قبلاً در این مورد نیز سخن گفته شده است و به سوره (واقعہ) مراجعه شود.

عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ ﴿٢٠﴾

که بر ایشان آتشی از هر جانب گماشته شود. (۲۰)

عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ

عَلَيْهِمْ: جار و مجرور خبر مقدم - نَارٌ: مبتدا موخر - مُّؤَصَّدَةٌ: نعت

و آتش جهنم از هر طرف ایشان را در دوزخ احاطه کرده ایشان را با آن عذاب کنند. شیخ خواجه عبدالله انصاری گفت:

ای مستان پر شهوت! و ای خفتگان غفلت! شرم دارید از آن خداوندی که خیانت چشمها می داند، و باطن دلها می بیند: یعلم خائنه الاعین و ما تحفی الصدور^۱، آه! کجاست درّی عمری و ذوالفقار حیدری؟ تا در عالم انصاف بر این مستان بی ادب حدّ شرعی براند، و این غافلان خفته را بجنباند؟ خبر ندارد آن مسکین که خمر می خورد، که چون قدح بر دست نهند عرش و کرسی در جنبش آید، و از حضرت عزّت ندا آید که و عزّتی و جلالی لأذیقنهم الیم عذابی من الحمیم و الزّقوم^۲.

^۱ - بر خیانت چشمها و بر آنچه در سینه ها پنهان است داناست.
- سوگند به توانایی و شکوه من که ایشان را بچشانیم عذابی دردناک از آب جوشان و زقوم.

سوره الشمس

سوره «شمس» مکی است و جمله بمکه فرو آمده است و دارای پانزده آیه است. و چون افتتاح سوره با سوگند خداوند با شمس شروع شده به سوره «شمس» نامیده شده است. در این سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست. و در فضیلت این سوره آورده اند که: و فی الخبر عن ابی بن کعب قال. قال رسول الله ﷺ:

من قرأ سوره «والشمس» فکانما تصدق بكل شیء طلعت علیه الشمس و القمر.

«هر کس سوره شمس را بخواند به تعداد تمام اشیایی که خورشید و ماه بر آنها می‌تابد در راه خدا صدقه داده است».

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می‌برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

وَالشَّمْسُ وَضَحَّهَا ①

و سوگند به آفتاب و روشنی او. (۱)

وَالشَّمْسُ وَضَحَّهَا

(و) قسم - الشَّمْسُ: مجرور

و سوگند به خورشید و روشنایی آن. چون آن خورشید بالا آید و تابش آن بیشتر گردد و به محراب چاشت رسد که روشنایی کامل است.

وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَّهَا ②

و قسم به ماه که از پی آن در آید. (۲)

وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَّهَا

تَلَّهَا: فعل ماضی - ها: مفعول به - فاعل (هو)

و سوگند به ماه که از پی آفتاب در آید. یعنی پیروی نور ماه از نور خورشید است و آن روزهای چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم است که بلافاصله بعد از غروب خورشید ماه با قرص کامل نور افشانی می‌کند و بیشترین نور را در آن روزها داراست.

وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّهَا ③

و سوگند به روز، آن هنگام که خورشید را نمایان کند. (۳)

وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰهَا

وَالنَّهَارِ: معطوف

و سوگند به روز چون روشن کند زمین را یا بزدايد رنگ و تیری شب را، آن هنگام که خورشید با تمام وسعت درخشش خود نور افشانی می کند.

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰهَا ﴿٤﴾

و سوگند به شب که چون خورشید را بپوشاند. (۴)

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰهَا

و سوگند به شب که چون آفاق را بپوشاند و نور خورشید را از نظرها غایب گرداند. همه این آیات که گفته شد نشانه ای از نشانه های قدرت خداوند است یعنی معجزه ی الهی است. چونکه کسی قادر نیست شب را به روز و روز را به شب و خورشید را در روز نورانی و در شب ماه را بصورت مهتاب قرار دهد.

منزل شب را تو دراز آوری روز فرو رفته تو باز آوری

وَالسَّمَاءَ وَمَا بَنَىٰهَا ﴿٥﴾

و سوگند به آسمان و به ذاتی که آنرا ساخت. (۵)

وَالسَّمَاءَ وَمَا بَنَىٰهَا

مَا: مصدری - بَنَىٰهَا: فعل ماضی - ها: مفعول به - فاعل (هو)

و سوگند به آسمان و آنکه آنرا بنا کرد. چونکه اصل خلقت آسمان با آن عظمت خیره کننده از شگفتیهای بزرگ خلقت است. چون بر فراز زمین بی ستون نگه داشته شده و در این برای صاحبان خرد عبرتهاست و پیدایش این همه کواکب و اجرام آسمانی و نظامات حاکم بر آنها شگفتی دیگر، و از آن مهمتر پی بردن به خالق این آسمان است که آنرا چگونه بی ستون نگه داشته است؟

وَالْأَرْضَ وَمَا طَغَىٰهَا ﴿٦﴾

و قسم به زمین و بذاتی که آنرا هموار کرد. (۶)

وَالْأَرْضَ وَمَا طَغَىٰهَا

و سوگند به زمین و بذاتی که آن را گسترده و هموار کرد و زمین که گاهواره زندگی انسان و تمام موجودات زنده است.

وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا ﴿٧﴾

و سوگند به نفس آدمی و بذاتی که آنرا درست اندام کرد. (۷)

وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا

و سوگند به نفس آدم نَفْسِ الْكَافِرَةِ و کسیکه آدمی را درست اندام کرد و بیافرید.

فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ﴿٨﴾

سپس فجور و پرهیزکاریش را به آن الهام کرد. (۸)

فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا

فَأَلْهَمَهَا: فعل ماضی - ها: مفعول به - فاعل (هو) - فُجُورَهَا: مفعول به ثانی

سپس فجور و پرهیزکاریش را به آن آدم القا کرد. یعنی حق تعالی تقوی و بی تقوایی و طاعت و معصیت نفس آدمی را به او شناساند در مرصاد العباد نجم الدین رازی در حق این آیه و آیه ماقبل آمده است که: بدانکه نفس دشمن است دوست روی، و حیل و مکر او را نهایت نیست، و دفع شر او کردن و او را مقهور گردانیدن مهم ترین کارهاست، زیرا که او دشمن ترین جمله دشمنان است. از شیاطین دنیا و کفار پس تربیت نفس کردن، و او را به صلاح باز آوردن، و از صفت امارگی او را به مرتبه مطمئنگی رسانیدن کاری معظم است. و کمال سعادت آدمی در ترکیب نفس است، و کمال شقاوت او در فرو گذاشت نفس است بر مقتضای طبع. از بهر آنکه از تزکیت و تربیت نفس شناخت حاصل شود، و از شناخت نفس شناخت حق لازم می آید، و معرفت سرهمی سعادتهاست.

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا ﴿٩﴾

هر کس آن نفس را پاک کرد قطعاً رستگار شد. (۹)

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا

أَفْلَحَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - مَنْ: مفعول به - زَكَّاهَا: فعل ماضی - ها: مفعول به - فاعل (هو)

بتحقیق هر که نفس خود را از رذایل و ناپاکیها پاک کرد رستگار شد این جمله جواب سوگندهای ذکر شده است. یعنی هر کس نفس خود را پاک گردانید و راه تقوی را پیشه خود کرد و از گمراهیها خود را نجات داد قطعاً پیروز و رستگار است. ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده که حضرت رسول ﷺ نزدیک تلاوت این آیت می فرمود که تزکیه انفس موجب تزکیه دل است هر گاه که نفس از شوب هوا مزکی^۱ شود فی الحال دل از لوث تعلق بماسوی مصفی گردد.

تا نفس میرا ز مناهی نشود دل، آئینه نور الهی نشود

وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا ﴿١٠﴾

و هر که آن نفس را آلوده کرد قطعاً زیانکار شد. (۱۰)

وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا

^۱ - شوب، یعنی آمیختن
^۲ - مزکی: پاکیزه شده، پاک شده

و هر کس آن نفس را آلوده کرد و پست و خوار گذاشت و به طاعت و عمل صالح نفس خود را عادت نداد قطعاً زیانکار شد و محروم و بی بهره گشت.

هر که پرهیز و علم و زهد فروخت

خرمنی گرد کرد و پاک بسوخت

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَنِهَا ﴿١١﴾

قوم ثمود به سبب طغیان خود به تکذیب پرداختند. (۱۱)

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَنِهَا

كَذَّبَتْ: فعل ماضی - ثَمُودُ: فاعل

و قوم ثمود پیغمبرشان صالح را به سبب سرکشی و طغیان که داشتند تکذیب کردند و دروغ شمردند. این آیه به دنبال آیات قبلی که نفس خود را آلوده کرده هشدار می دهد و سرنوشت قوم طغیانگر همچون قوم ثمود را بیان می دارد تا سر عقل بیایند و از آن عبرت گیرند.

إِذْ أُنْبِثَتْ أَشْقَاهَا ﴿١٢﴾

آنگاه که بدبخت ترین آن قوم بر پا خاست. (۱۲)

إِذْ أُنْبِثَتْ أَشْقَاهَا

أُنْبِثَتْ: فعل ماضی - أَشْقَاهَا: فاعل

و قتیکه بدبخت ترین آن قوم برخاست و قصد ناقه کرد و آنرا پی کرد یعنی قدار بن سلف.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از عبدالله بن زمره رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ هنگام خطبه دادن شنیده ام که: از شتر صالح ﷺ و کسیکه شکمش را دریده بود یاد کرده و فرمودند: (اذنبعت اشقها) یعنی و قتیکه بدترین آن قوم (برای کشتن شتر) برخاست، این شخص در قوم خود با عزت، و شخص با شرارتی بود، و در عین حال شخصی بود که اقوام و خویشاوندان زیادی داشت.

فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا ﴿١٣﴾

پس پیغمبر خدا (صالح) به آنان گفت ماده شتری را که خدا آفریده است بگذارید و او را از خوردن آبش باز ندارید. (۱۳)

فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا

نَاقَةَ: مفعول به

پس پیغمبر خدا (صالح) علیه السلام به ایشان گفت: زنهار. شتر خداوند را فرو گذارید و بدین ترتیب آن قوم را از متعرض شدن به شتر [صالح] هشدار داد و گفت آبش را فرو گذارید و متعرض بهره ی آب آن از چشمه در روز نوبت او نشوید اگر چنین کنید بلا بستران خواهد آمد.

فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمُ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا ﴿١٤﴾

پس او را (صالح) دروغگو شمردند و شتر را بکشتند و پروردگارشان بسزای گناهانشان ایشان را هلاک کرد و عقوبت را بر سر آنان هموار کرد. (۱۴)

فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمُ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا

کَذَّبُوهُ : فعل ماضی - (و) فاعل - ه: مفعول به - فَعَقَرُوهَا : فعل ماضی - (و) فاعل - ها: مفعول به

پس صالح پیغمبر را در نزول عذاب تکذیب کردند و ناقة را پی کردند پس پروردگار ایشان برایشان بیکبارگی عذاب هلاکت فرستاد. قبلاً در باب نزول عذاب به قوم ثمود سخنان زیادی ذکر گردید و باز به جهت رفع نیاز در اینجا بطور مختصر و مفید چگونگی فرو آمدن عذاب را بیان خواهیم داشت. گوید، آن قوم جمع شدند و گفتند در این ناقة برای ما خیری نیست و تصمیم به کشتن ناقة گرفتند. میان ایشان زنی بود به نام عنیزه و پیر زنی سالخورده بود و اموال بسیار و چهارپایان فراوان داشت و نیز چهار دختر داشت که از زیباترین بودند، در همسایگی او هم زن دیگری به نام صدوف دختر محیابن قمر زندگی می کرد و او هم چهارپایان بسیار داشت و آن دو قوم خود را به کشتن ناقة فرخواندند ولی قوم نپذیرفتند، در همان حال مردی به نام حباب که شیفته زنان بود آمد، صدوف خود را بر او عرضه داشت بشرط آنکه ناقة را بکشد و او خودداری کرد صدوف به او گفت قلب ترا ترس و بیم برداشته و دست ترا کوتاه کرده است، صدوف به پسر عموی خود که نامش مصدع بود توجه کرد و چهره خود را برای او گشود و خویشتن را آماده برای ازدواج با او نشان داد بشرط آنکه کشتن ناقة را کابین او قرار دهد. مصدع پذیرفت، صدوف پیش عنیزه آمد و این خبر را به او داد که خوشحال شد و گفت اما مصدع تنهاست، تو نزد قدار که از بزرگان ثمود و جوان است و هنوز ازدواج نکرده است برو و دختران خود را بر او عرضه دار شاید بپذیرد. عنیزه چنان کرد و دختران خود را آراست و آنان را پیش قدار آورد و او زشت ترین مرد ثمود بود چشمانی کبود به اندازه دو عدسه داشت بینی او سخت برآمده بود، در عین حال چنان قدرتی داشت که با سر خود به درختان تنومند می زد و آنها را می شکست. عنیزه چون او را دید دختران خود را پیش صدوف برگرداند و به او گفت:

این چه کسی است هیچ کس حاضر نیست با چنین کسی ازدواج کند، ولی صدوف همچنان اصرار کرد تا آنکه عنیزه دوباره دختران خود را پیش قدار آورد و آنان را به او عرضه داشت و او از میان ایشان آن دختر را که نامش رباب بود برگزید و پذیرفت که ناقة را بکشد. قوله تعالی.

« و در شهر نه تن بودند که در زمین تباهی می کردند و صلاح نمی ورزیدند ».

آنان همگی میان قبایل ثمود حرکت کردند و آنان را آگاه ساختند که تصمیم به کشتن ناقة گرفته اند و بزرگ و کوچک ایشان به این کار راضی شدند، آن نه تن روز چهارشنبه یعنی با شمشیرها و تیر و کمانهای خود آماده شدند و در کمین ناقة نشستند. ناقة آمد و چون نزدیک چاه آب رسید عنیزه فرید:

برآورد که ای قدار امروز روز هنر نمایی تست و تو سرور قوم خود هستی و خداوند می فرماید: «یار خود را فرا خواندند و او شمشیر برگرفت و ناقه را کُشت».

گوید قدار کمان خود را زه کرد و تیره انداخت که زیر گلوی او خورد و او نخستین کسی بود که بر ناقه تیر زد و پس از او مصدع تیر انداخت و با شمشیرها به ناقه هجوم آوردند و پاره پاره اش کردند. و قوم بر لاشه ناقه هجوم آوردند و گوشت آن را میان خود تقسیم کردند.

خداوند متعال به صالح و حی فرمود که قوم خود را از عذاب بیم ده و چون موضوع عذاب خدا را با ایشان گفت گفتند هر چه می خواهی بکن آری ما خود ناقه را کشته ایم و تو روزگاران گذشته ما را از عذاب خدا می ترسانی و اثری از آن نمی بینیم به ایشان فرمودند: «فقط سه روز دیگر در خانه های خود زنده خواهید بود این وعده یی است که دروغ نیست».

سرانجام تازیانه خشم و عذاب خدا بر ایشان فرو آمد همچنانکه خداوند می فرماید «همچون برگ های خشک ساییده شدند». و همگان خاکستر شدند.

وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا ﴿١٥﴾

و خدا از عاقبت آن نمی ترسد. (۱۵)

وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا

يَخَافُ: فعل مضارع - فاعل (هو) - عُقْبَاهَا: مفعول به - ها: مضاف الیه

و خداوند از عاقبت آن هلاکت نمی ترسد او در حکم خویش عادل است. و کسی بر او دست نمی یازد و از ایشان باکی ندارد و هر موقع که خواست ایشان را در مقابل اعمال بدشان و تکذیبشان به هلاکت می رساند.

سوره اللیل

سوره « اللیل » دارای بیست و یک آیه و مکی است که به اجماع مفسران آنرا از مکیات شمرند چون در این سوره سوگند الهی به شب آغاز شده آنرا « اللیل » نامیده‌اند، در این سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست. و در فضیلت این سوره آورده اند. عن ابی بن کعب قال. قال رسول الله ﷺ: « من قرأ سوره « و اللیل اذا یغشی » اعطاه الله حتی یرضی و عافاه الله من العسر و یسر له الیسر.

از ابی بن کعب که گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند: « هر کس این سوره را تلاوت کند خداوند آنقدر به او می بخشد که راضی شود، و او را از سختیها نجات می دهد و مسیر زندگی را برای او آسان می سازد».

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى ﴿١﴾

و قسم به شب چون بپوشاند. (۱)

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى

(و) قسم - اللَّيْلِ: مجرور - إِذَا: مفعول فيه - يَغْشَى: فعل مضارع - فاعل (هو)

در آخر این آیه و نیز در آخر آیات بعد از آن کلمات هماهنگ آمده که به آن سجع^۱ گویند، و سوگند به شب چون عالم را به ظلمت و تاریکی خویش بپوشاند. در کشف الاسرار آورده: الله تعالی شب را مرتبتی و شرفی داد که آنرا در قرآن مجید محل قسم خود گردانید و این شرف از آن یافت که شب در آید دوستان خدا تنها در مناجات شوند همه شب شراب صفا نوشند و خلعت رضا می پوشند و عتاب محبوب می نوشند و چون وقت سحر باشد که فرمان رسد تا درهای این قبه‌ی پیروزه باز گشایند و دامن‌های سرادقات عرش مجید براندازند و مقربان حضرت بامر حق خاموش شوند آنکه جبار کائنات در علو و کبریای خود خطاب کند که الاقد خلا کل حبیب بحبیبه فاین احبائی یعنی هر دوستی با دوست خود در خلوت و شادی آمدند دوستان من کجا اند؟

وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى ﴿٢﴾

^۱ - برای توضیح، نگاه: به ذیل آیه ۱ سوره نجم جلد ۷

و سوگند به روز چون روشن شود. (۲)

وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ

وَالنَّهَارِ: معطوف

و سوگند به روز چون تجلی کند و ظلمت و تاریکی شب را زائل گرداند و به روشنائی تبدیل کند و مردمان و جانداران دیگر بار به جنبش و تلاش در آیند و برای کسب روزی و معیشت خود بپردازند.

وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ ﴿۳﴾

و سوگند به آن ذاتی که نر و ماده را آفرید. (۳)

وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ

مَا: معطوف - خَلَقَ: فعل ماضی - (هو) فاعل - الذَّكَرُ: مفعول به

و سوگند بذاتی که نر و ماده را بیافرید یعنی حضرت آدم عليه السلام و حوا را یا مذکر و مونث از جمیع حیوانات را بیافرید. در باب خلق آدم.

در حدیث شریف در صحیح البخاری چنین آورده که:

از ابوهریره رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: « هنگامیکه خداوند متعال آدم عليه السلام را خلق کرد، طولش شصت ذرع بود. بعد از آن برایش گفت: رفته و به آن گروه ملائکه سلام بده! و گوش کن که جواب سلام ترا چه می‌گویند؟ و چیزیکه می‌گویند، مورد پسند تو و ذریه تو خواهد بود. آدم عليه السلام رفته و بر ملائکه سلام داده و گفت: السلام علیکم، آنها گفتند: السلام علیک و رحمه الله، و آنها (و رحمه الله) را زیاد کردند، و هر کسیکه به بهشت داخل شود. بشکل اولی آدم داخل خواهد شد، و مخلوق تا حالا خورده شده رفتند.

إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ ﴿۴﴾

براستی که کوشش شما مختلف است. (۴)

إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ

سعی: اسم إن - کم: مضاف الیه - ل: مزحلقه - لَشَتَّى: خبر إن

این جواب قسم است. می‌گوید: همانا تلاش و کوشش شما پراکنده و مختلف است چون عمل شما نیز مختلف و متضاد است. برخی از آن اعمال خیر و برخی از آن شر است. بعضی از آن اعمال از برای بهشت و بعضی از آن از برای دوزخ است. عده ای در نجات و رهایی نفس و پاکی آن می‌کوشند و عده ای هم در نابودی و در شهوات تلاش می‌کنند. در حدیث شریف ابن عباس و ابن مسعود گفتند: این سوره در شان ابوبکر صدیق فرو آمد و امیه بن خلف و آنچه گفت: «ان سعیکم لشتی» سعی «ابوبکر» است در ایمان و طاعت الله. و سعی امیه خلف است در کفر و معصیت.

و در کشف الاسرار در تفسیر این « سعی » آورده که: امیه خلف بلال را در بطحای مکه بوقت هجرت بر آن زمین گرمی خوابانید و سنگی عظیم بر سینه وی فرو می گذاشت و بیم می داد که ترا این عذاب خواهد بود تا اینکه از دین محمد ﷺ برگردی و عبادت لات و عزی را گردن نهی، و بلال در میان آن بلا و عذاب می گفت: احد احد معبود را یکی دانم، یگانه در الهیت، یگانه در صمدیت! رسول خدا ﷺ به وی برگذشت و او را در آن عذاب دید. گفت: یا « بلال » ینجیک احد احد. همان یگانه یکتا ترا از این عذاب و بلا برهاند. رسول خدا ﷺ به ابوبکر گفت: « ان بلالا یعذب فی الله » بلال را در دین الله بعد از دارند و میرنجانند. خلاف است میان علما که ابوبکر او را به چه خرید قومی گفتند: بیک رطل زر از ایشان باز خرید. قومی گفتند: ده اوقیه زر. قومی گفتند ابوبکر چون از رسول خدا ﷺ شنید که بلال را بعد از دارند، برخاست پیش امیه خلف رفت. گفت: یا امیه تا کی این بیچاره را چنین بعد از داری خود به آنچه با وی می کنی از الله نمی ترسی؟ امیه گفت: تو او را به تباه بردی، اکنون هم تو او را باز رهان. ابوبکر گفت: مرا غلامی است سیاه از او جلوتر و در کار قویتر و بر دین شماس و نام وی نسطاس. و من آن غلام بتو بخشم و تو بلال را بمن بخش. همچنان کردند. ابوبکر، بلال را از ایشان بستند و از آن عذاب برهانید و او را آزاد کرد تا مصطفی ﷺ در حق وی گفت: « یرحم الله ابابکر زوجنی ابنته و حملنی الی دار الهجرة و اعتق بلالاً من ماله ». و کان عمر بن الخطاب یقول: بلال سیدنا و مولی سیدنا.

فَأَمَّا مَنْ آتَى وَالْفَقْرَىٰ

و اما هر کس عطا کرد و پرهیزکاری نمود. (۵)

فَأَمَّا مَنْ آتَى وَالْفَقْرَىٰ

من: مبتدا - آتَى: فعل ماضی - (هو) فاعل

و اما هر که مال خود را در راه خدا نفقه داد و به یتیمان و مسکینان خرج کرد و در راههای خیر صرف کرد و از آنچه که خداوند از ارتکاب آن نهی نموده پرهیزکاری نمود (رستگار شد) در حدیث شریف آمده. از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: « کسیکه بخدمت ایام و بیوه زنان باشد. مانند مجاهد فی سبیل الله است. و یا مانند کسی است که شب را تا صبح نماز خوانده و روز را روزه می گیرد ».

وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ

و وعده نیک الهی را باور داشت. (۶)

وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ

صَدَّقَ: فعل ماضی - (هو) فاعل - بِالْحُسْنَىٰ: جار و مجرور

و کلمه نیک الهی را باور داشت و آنرا به زبان و به دل تصدیق کرد که آن « لا اله الا الله محمد رسول الله » است. و یا دین پسندیده‌ی اسلام را باور داشت.

فَسْتَسِيرُهُ لِلْإِسْرَى ﴿٧﴾

پس زود باشد که راهش را به سوی خیر و آسانی توفیق دهیم. (۷)

فَسْتَسِيرُهُ لِلْإِسْرَى

فَسْتَسِيرُهُ: فعل مستقبل - ه: مفعول به - (نحن) فاعل، جمله خبر (من)

پس زود باشد که آسان دهیم وی را برای طریقت نیکو که سبب آسانی راحت باشد یعنی عملی که او را به بهشت رساند و اسباب اعمال خیر و طاعت و بندگی بخدا را برایش آماده می‌کنیم و راهش را به سوی بهشت هموار می‌گردانیم.

وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى ﴿٨﴾

و اما هر کس بخل ورزید و خود را بی نیاز شمرد. (۸)

وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى

من: مبتدا

و اما کسی که بمال خود بخل ورزید و مال خود را در راه خدا هزینه نکرد و خود را از ثواب و پاداش آخرت بی نیاز دید و یا از گفتن کلمه توحید لا اله الا الله خودداری کرد و در انجام اعمال بدو ارتکاب معصیت جسور شد و در این کارها از خدا نترسید.

وَكَذَّبَ بِالْحَسَنَى ﴿٩﴾

و کلمه نیکو را تکذیب کرد. (۹)

وَكَذَّبَ بِالْحَسَنَى

وَكَذَّبَ: فعل ماضی - (هو) فاعل - بِالْحَسَنَى: جار و مجرور

و بلکه خصلت نیکو و اخلاق پسندیده را تکذیب کرد و آن را دروغ انگاشت یعنی وعده‌ی حق تعالی را که در آخرت به او پاداش نیکوتری می‌دهد که عبارت از آن بهشت است دروغ می‌پندارد.

فَسْتَسِيرُهُ لِلْعُسْرَى ﴿١٠﴾

پس زود باشد که راهش را به سوی دشواری هموار کنیم. (۱۰)

فَسْتَسِيرُهُ لِلْعُسْرَى

فَسْتَسِيرُهُ: فعل مستقبل - ه: مفعول به - (نحن) فاعل - جمله خبر (من)

پس بزودی راهش را به سوی دشواری هموار کنیم و به سوی عملی او را هدایت کنیم که سرانجام آن دشواری و محنت باشد یعنی ایشان را به سوی ارتکاب عملی که ناپسند و زشت و غیر اسلامی و اخلاقی باشد سوق می‌دهیم تا با توجه به آن عمل بد ایشان را به، دوزخ برد. و آن غرق شدن در هوا و هوسها و شهوتها و لذتهای دنیاست که دوزخ با این خوشگذرانیها پیچ خورده است.

وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى ﴿١١﴾

وقتی که نگونسار افتد مال او نمی تواند او را کارساز باشد. (۱۱)

وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى

یغنی: فعل مضارع - ماله: فاعل - ترَدَّى: به معنی سقوط کرد و واژگون شد
آن هنگام که نگونسار گردد و در جهنم فرو افتد و به عذاب آتش دوزخ گرفتار شود مال او نمی تواند آن عذاب را دفع کند و یا آنرا سبک گرداند.
حافظ گفت:

دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای فرشته‌ات بدو دست دعاء نگه دارد

إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ ﴿١٢﴾

براستی هدایت بر ماست. (۱۲)

إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ

عَلَيْنَا: جار و مجرور خبر - لَلْهُدَى: اسم إن
بدرستی که بیان کردن حق و باطل و وعده و وعید بر ماست هر که را خواهیم هدایت می‌کنیم و هر که را خواهیم عذابش می‌دهیم. کریما! هر که را خواهی که بر افتد، او را فنا کنی^۱ تا با دوستان تو در افتد. الهی! این چه فضل است که با دوستان کرده‌ای که هر که ایشان را شناخت، ترا یافت؛ و هر که ترا یافت. ایشان را شناخت.

وَإِنَّا لَنَّا لِلْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ ﴿١٣﴾

و هر آینه آن دنیا و این دنیا از آن ماست. (۱۳)

وَإِنَّا لَنَّا لِلْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ

لَنَا: جار و مجرور خبر وَإِن - ل: ابتدا - لِلْآخِرَةِ: اسم وإن
و بدرستی که مالک این دنیا و آن دنیا ما هستیم و هر چه خواهیم در آن تصرف می‌کنیم و هر چه خواهیم عطا می‌کنیم.

^۱ - بر انگیزتن، واداشتن

فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى ﴿١٤﴾

پس شما را از آتشی که شعله می زند ترسانیدیم. (۱۴)

فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى

فَأَنْذَرْتُكُمْ: فعل ماضی - (ت) فاعل - کم: مفعول به - نَارًا: مفعول به - تَلَظَّى: به معنی شعله ور می شود پس ما ای اهل مکه از آتشی که شعله می زند و زیانه می کشد یعنی از آتش دوزخ بیم می کنیم آتشی که شدت آن هفتاد مرتبه از آتش دنیا سخت تر است.

لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى ﴿١٥﴾

که جز بدبخت تر وارد آن نشوند. (۱۵)

لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى

لَا يَصْلَاهَا: فعل مضارع - ها: مفعول به - الْأَشْقَى: فاعل

در آن آتش دوزخ وارد نمی شود کسی مگر بدبخت تر که ایشان کافران و مشرکان اند و اهل شقاوت که آتش دوزخ ایشان را از هر جانب احاطه کند و در آن خواهند سوخت. در حدیث شریف به روایت احمد از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «لا يدخل النار الا شقى. قيل: و من الشقى؟»

قال: الذي لا يعمل بطاعه و لا يترك لله معصيه. در دوزخ وارد نمی شود جز شقى. کسی پرسید: شقى کیست؟ فرمودند: کسی که به طاعتی عمل نمی کند و هیچ معصیتی را برای رضای خدا فرو نمی گذارد.

الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى ﴿١٦﴾

همانکه تکذیب کرد و روی بگردانید. (۱۶)

الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى

الَّذِي: نعت - كَذَّبَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - تَوَلَّى: فعل ماضی - فاعل (هو)

همان کسی که حق و حقیقت را دروغ می پندارد و آنرا تکذیب می نماید و به آیات آسمانی و احکام الهی پشت می کند.

وَسَيَجْزِيهَا الْآلَتَى ﴿١٧﴾

و پرهیزکارترین از آن آتش دور داشته خواهد شد. (۱۷)

وَسَيَجْزِيهَا الْآلَتَى

سَيَجْزِيهَا: فعل مستقبل مجهول - ها: مفعول به - الْآلَتَى: نایب فاعل

و زود باشد که پرهیزکارترین از آن آتش دور کرده شود یعنی ابوبکر صدیق به جهت هدایتشان در دنیا و اعمال خیرشان و تصدیق و باورشان از عذاب آخرت مصون مانند.

الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى ﴿١٨﴾

کسی که مال خود را می دهد تا پاک شود. (۱۸)

الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى

يُؤْتِي: فعل مضارع - (هو) فاعل - مَالَهُ: مفعول به

آنکه مال خود را می دهد یعنی ابوبکر صدیق تا پاک نفس گردد. یعنی با بخشش مال در راه خدا و آزاد سازی بندگان مخلص خدا نه تنها از آتش جهنم دور نگه داشته شوند بلکه در بهشت برین جای گیرند.

وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى ﴿١٩﴾

و هیچ کس را نزد وی نعمتی نیست که پاداش داده شود. (۱۹)

وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى

لِأَحَدٍ: جار و مجرور خبر مقدم - مِنْ: حرف جر زائد - نِعْمَةٍ: مبتدا موخر

و هیچکس را نزد او نعمتی نیست که پاداش داده شود و بدین وسیله به نعمتش پاسخ گوید.

إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى ﴿٢٠﴾

جز آنکه رضای پروردگار والای خویش می جوید. (۲۰)

إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى

ابْتِغَاءً: مستثنی

اما این عمل کرد فقط برای طلب رضای پروردگار او که برتر و بزرگتر است می باشد. آورده اند که این سوره درباره دو کس است یکی اتقی که پیشرو صدیقان است یعنی ابوبکر صدیق رضی الله عنه و یکی اشقی که پیشرو زندیقان است از اهل ضلالت و گمراهی یعنی ابوجهل و در فاتحه این سوره که به شب و روز قسم یاد می کند اشارت است به ظلمت یکی و نورانیت دیگری در شب ضلالت کسی را آن گمراهی نبود که ابوجهل شقی را و در روز دعوت هیچکس را آن نور هدایت ظاهر نشد که ابوبکر تقی را.

وَلَسَوْفَ يَرْضَى ﴿٢١﴾

و هر آینه خشنود خواهد شد. (۲۱)

وَلَسَوْفَ يَرْضَى

لَسَوْفَ يَرْضَى: فعل مستقبل - فاعل (هو)

قطعاً چنین کسی که بخاطر طلب رضای خدا کارهای خیر انجام می دهد از کارهایی که کرده است راضی خواهد بود و از پاداشی که از پروردگار خود در آخرت نصیب آنان می گردد راضی خواهد شد و این نهایت خوشبختی و سعادت است.

شیخ خواجه عبدالله انصاری گفت:

ای عزیز! بهشت و دوزخ بهانه است، مقصود خداوند خانه است.
الهی! اگر چه بهشت چون چشم و چراغ است، بی دیدار تو درد و داغ است.
الهی! اگر مرا در دوزخ کنی، دعوی دار نیستم؛ و اگر در بهشت کنی، بی جمال تو خریدار نیستم.
الهی! من به حور و قصور کی نازم؟ اگر نفسی با تو پردازم، از آن هزار بهشت پر سازم.

سوره الضحی

سوره «ضحی» مکی است و جمله بمکه از آسمان فرو آمده و دارای یازده آیه است. و چون شروع سوره با الضحی که آغاز روشنی روز است که خداوند به آن سوگند خورده به این اسم نامگذاری شده است. در این سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست و در فضیلت سوره ابی بن کعب روایت کند از مصطفی ﷺ که گفت: «هر که سوره «والضحی» بخواند حق ﷻ او را در جمله آن قوم آرد که الله پسندد و رضا دهد که پیغامبر ﷺ از بهر ایشان شفاعت کند و آنکه بعدد هر یتیمی و هر سائلی که در عالم است ده نیکی در دیوان وی بنویسند.

در سبب نزول این سوره علماء تفسیر مختلف اند: قومی گفتند: روزگاری وحی از آسمان منقطع گشت. ابن عباس گفت: پانزده روز- مقاتل گفت چهل روز. ابن جریج گفت دوازده روز. کافران مکه چون دیدند که وحی منقطع گشته و جبرئیل ﷺ نمی آید، گفتند: انّ محمداً و دعه ربه و قلاه. رب العالمین بجواب ایشان این سوره فرستاد. اکنون خلاف است که انقطاع وحی را سبب چه بود. قومی گفتند: جهودان از مصطفی ﷺ سه مسئله پرسیدند، قصه ذوالقرنین و اصحاب کهف و مساله روح. رسول خدا ﷺ سه مساله را اینچنین جواب داد که: خبر کنم شما را فردا و نگفت ان شاء الله به این سبب چند روز وحی منقطع گشت و کافران آن سخن گفتند. که شرح این در سوره کهف گذشت. و در روایتی در بخاری و مسلم آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم بیمار شد و یکی دو شب نتوانست برای نماز تهجد برخیزد، (و جبرئیل دیر به حضور پیامبر ﷺ آمد) زنی خدمت رسول خدا ﷺ رسید و گفت: ای محمد! شیطان تو را ترک گفته است.

پس خداوند به «ضحی» قسم یاد کرد که پروردگارت ترا فرو نگذاشته است. و الضحی را چهره روشن رسول الله ﷺ هم گرفته اند. چنانکه مولانا در غزلیات شمس این بیت را به این مضمون آورده است:

بوی خوش این نسیم از شکن زلف اوست شعله‌ی این خیال زان رخ چون «والضحی» است
در مثنوی آمده:

زان سبب فرمود یزدان والضحی والضحی نور ضمیر مصطفی

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

وَالضُّحَىٰ ①

و قسم به روز (وقت چاشت). (۱)

وَالضُّحَىٰ

(و) قسم - الضُّحَى: مجرور

و سوگند به روز یعنی زمان چاشت آن زمان که آفتاب بلند گردد و همه جا را بخوبی روشن گرداند.

وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ ②

و قسم به شب آن هنگام که بیوشد. (۲)

وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ

وَاللَّيْلِ: معطوف - سَجَى: فعل ماضی - (هو) فاعل

و سوگند به شب آنگاه که تاریک گردد و همه جا را به ظلمت بیوشاند. گفته اند مراد از روز اشارت به روشنایی روی محمد ﷺ و شب کنایه از سیاهی موی وی است.

بیت:

والضحی رمزی ز روی هم چو ماه مصطفی است معنی واللیل گیسوی سیاه مصطفی است

گفته اند: مراد از روز و شب کشف حجاب است که نشانه نسیم لطف و سموم قهر بود و علامت انوار جمال و آثار جلال. پس خداوند به آنچه از روز و شب و یا روشنایی چهره‌ی مصطفی و سیاهی زلف اوست و یا آنچه در باب کشف حجاب و به عظمت آنچه گفته شد قسم یاد می کند و جواب قسم این است که گفت:

مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ ③

که پروردگارت ترا ترک نکرد و ترا دشمن نداشت. (۳)

مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ

وَدَّعَكَ: فعل ماضی - ک: مفعول به - رَبُّكَ: فاعل

این جواب قسم هاست که می گوید: ای محمد ﷺ! پروردگارت ترا ترک نکرد و ترا دشمن نداشت و تو بدست فراموشی سپرده نشده ای و خداوند وحی را از تو قطع نکرده است ابن عباس رضی الله عنه

فرمود که خداوند حضرت رسول ﷺ را بشارت داد به فتحی که امت او در دنیا خواهند داشت و تسخیر اکثر بلاد ایشان خواهد بود و حضرت رسول ﷺ بدان مژده مسرور و شادمان گشت آیت آمد که

وَلِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى ﴿٤﴾

و دنیای آخرت برای تو بهتر از این دنیا است. (۴)

وَلِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى

وَلِلْآخِرَةِ: مبتدا - خَيْرٌ: خبر

و سرای آخرت از سرای دنیا برای تو بهتر است. آنچه خدای تعالی در سرای آخرت به تو ارزانی خواهد داشت و آن قصرهایی در بهشت از مروارید است و خاک آن مشک و ظرفهایشان از طلا. ابوسعید خدری رضی الله عنه از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «اهل جنت کسانی را که در فوqشان در غرفه‌ها می‌باشند، طوری می‌بینند که شما ستاره‌ی درخشانی را که در آسمان بطرف مشرق و یا مغرب در حال حرکت است، می‌بینند و این سبب برتری عده‌ای بر عده‌ای دیگر است».

وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى ﴿٥﴾

و البته پروردگار تو ترا نعمت خواهد داد پس خشنود خواهی شد. (۵)

وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى

لَسَوْفَ يُعْطِيكَ: فعل مستقبل - ك: مفعول به - رَبُّكَ: فاعل

و زود باشد که خداوند به تو نعمت دهد و مرتبه شفاعت درباره گنهکاران امت به تو ارزانی دارد. پس تو از آن عطا خشنود خواهی شد در کشف الاسرار آمده: آن شب که قرب و کرامت به مهتر عالم رسیده که او را حاضر کردند، گفت ای دوست ما به مهمان آمده‌ای. چه هدیه‌ای می‌خواهی؟ گفت «غفرانک ربنا» الله تعالی گفت ای دوست ما، حال امت تو از سه بیرون نیست: یا مطیعان اند، یا عاصیان. ب مشتاقان: - اگر عاصیان اند رحمت من ایشان را، و اگر مطیعان اند بهشت من ایشان را، و اگر مشتاقان اند دیدار و رضای من ایشان را.

مصطفی ﷺ گفت: خداوند! مراد ایشان یعنی موسی علیهما السلام که برای قوم خود آب خواسته بود و عیسایان خواسته بود نقدی بدادی از آن من در توقف نهاده‌ای! گفت ای دوست ما، ایشان حاجت که خواسته از بهر امت خود خواستند و امت ایشان همان بودند که حاضر بودند مراد خود یافتند، تو آنچه می‌خواهی از بهر امت می‌خواهی و امت تو متفرقند تا قیام الساعة خواهند بود و دعوت و پیغامبری تو همیشه پیوسته خواهد بود، روز رستاخیز همه را جمع کنم و همه را از دوزخ آزاد کنم، همه را به دیدار خود شاد کنم، همه را لباس کرامت پوشانم، همه را به زیور انس بیاریم، که ایشان بهترین امت اند، یک دل و یک قصد و یک همت اند.

نماند بدوزخ کسی در گرو که دارد چو تو سیدی پیشرو
عطای شفاعت چنانش دهند که امت تمامی زدو نخر دهند

أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى ﴿٦﴾

آیا ترا یتیم نیافت؟ پس جای داد. (۶)

أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى

أَلَمْ يَجِدْكَ: فعل مضارع مجزوم - ک: مفعول به - (هو) فاعل - يَتِيمًا: مفعول به ثانی

در این آیه کریمه مفعول فَاوَى حذف شده است.

آیا خداوند ترا یتیم نیافت و ترا که کودک بی پدر بودی در کنف کفالت جد و عم تو جای داد. در بحر الحقایق آورده که ترا در یتیم یافت در صدف ختم نبوت جای داد. چون مادر پیامبر، آمنه در گذشت «عبدالمطلب» جد پدری آن حضرت او را پیش خود نگهداری کرد و سخت بر او مهر می ورزید چنانکه نسبت به هیچ یک از پسران خود آن طور مهربانی نمی کرد. پیامبر ﷺ به جد خود انس داشت و حتی به هنگام خلوت و استراحت و خواب او پیش او می رفت و بر تشک او می نشست. معمولاً برای عبدالمطلب در سایه کعبه تشکچه ای می انداختند و پسرانش گرد آن می نشستند تا عبدالمطلب می آمد و روی آن می نشست و هیچ یک از پسرانش به احترام پدر روی آن نمی نشستند، پیامبر که در آن موقع پسر بچه ای بود می آمد و روی تشکچه می نشست، عموهایش او را می گرفتند که از آن دور سازند و چون عبدالمطلب متوجه می شد و این کار آنها را می دید می گفت این پسر را آزاد بگذارید که به خدا سوگند برای او شأن و منزلت خاصی است و او را با خود بر آن می نشاند و با دست به پشت او می کشید و هر کار که رسول خدا ﷺ می کرد او را خشنود می ساخت.

گروهی از بنی مدلیج به عبدالمطلب گفتند مواظب او باش، که ما هیچ پایی را شبیه تر از پای او با نقش پایی که روی مقام ابراهیم است نمی بینیم، و عبدالمطلب به ابوطالب می گفت به آنچه که اینها می گویند درست گوش کن بزودی به خواست خداوند خبر سیف بن ذی یزن و مزده ای را که درباره ظهور رسول خدا ﷺ به عبدالمطلب داده شده است نقل خواهیم کرد.

گویند، عبدالمطلب هیچ غذا نمی خورد مگر اینکه می گفت پسر من بیاورید و آن حضرت را پیش او می بردند.

هنگامی که پیامبر ﷺ هشت ساله شد، عبدالمطلب بن هاشم در گذشت و به هنگام مرگ به پسر خود ابوطالب در مورد کفالت و نگهداری از پیامبر وصیت کرد. عبدالمطلب در هشت سالگی رسول خدا ﷺ در حجون به سن هشتاد و دو سالگی در گذشت، از پیامبر ﷺ پرسیدند آیا مرگ عبدالمطلب را به یاد داری؟ فرمود آری من در آن موقع هشت ساله بودم، از عبدالله بن عباس و دیگران نقل است که چون عبدالمطلب در گذشت، ابوطالب عموی رسول خدا ﷺ بنا به وصیت پدر عهده دار کفالت او شد و سخت دوستش می داشت و از او جدا نمی شد و خوراکیهای خوب را مخصوص آن حضرت قرار می

داد. هرگاه افراد خانواده ابوطالب تنها یا همگی با هم غذا می خوردند سیر نمی شدند و چون پیامبر ﷺ هم همراه ایشان غذا می خورد همگی سیر می شدند، و هرگاه می خواستند نهار یا شام بخورند می گفت صبر کنید تا این پسرم بیاید و پیامبر ﷺ می آمد و همراه آنها غذا می خورد و معمولاً از غذای آنها چیز زیاد می ماند و حال آنکه اگر رسول خدا ﷺ نمی آمد سیر نمی شدند، و ابوطالب می گفت: وجود تو مایه برکت و فرخندگی است.

گویند چون از عمر پیامبر ﷺ دوازده سال و ده روز گذشته بود، ابوطالب همراه کاروان بازرگانی عازم شام شد. و چون آماده حرکت شد رسول خدا ﷺ به دامن او در آویخت ابوطالب را دل بر او سوخت و گفت به خدا قسم او را با خود می برم و او از من جدا نمی شود و من هم هرگز از او جدا نمی شوم و او را با خود برد. چون کاروان به منطقه بصری که از سرزمین شام است رسید، راهبی به نام بحیرا در صومعه خود بود که از علوم مسیحی آگاه و مطلع بود. کاروان قریش پیش از این هم مکرراً از آنجا می گذشتند و معمولاً راهب با آنها صحبتی نمی کرد. اما در آن دفعه برای ایشان خوراک فراوان تهیه کرد و علت این بود که او در صومعه خود کاروان را دید که همچنان که پیش می آیند ابری بر رسول خدا ﷺ سایه افکنده است. و چون کاروان کنار درختی نزدیک صومعه فرود آمدند متوجه شد که ابر بالای درخت ایستاد و شاخه های درخت هم چندان پائین آمد که بر پیامبر ﷺ که زیر آن نشسته بود سایه افکند.

بحیرا، که چنین دید از صومعه خود پائین آمد و دستور داده بود غذا را آماده کنند. و کسی پیش آنها فرستاد و پیام داد که ای گروه قریش من برای شما خوراکی آماده کرده ام و دوست می دارم که همگی از بزرگ و کوچک و بنده و آزاده برای خوردن آن حاضر شوید. مردی از قریش به او گفت ای بحیرا امروز خبر تازه ای شده است؟ گفت راست گفתי حق با تست. آن ها همگی پیش او آمدند و از میان همه، رسول خدا ﷺ به واسطه کمی سن زیر همان درخت در کنار بارها باقی مانده همینکه بحیرا به آنها دقت کرد دید در هیچ کس صفاتی را که می شناسد نمی بیند، گفت ای گروه قریش نباید هیچ کس از شما از حضور در سفره من خودداری میکرد، گفتند هیچ کس که شایسته باشد خودداری نکرده است غیر از پسر بچه ای که از همه کوچکتر است و کنار بارها مانده است. بحیرا گفت چنین نکنید او را هم فرا خوانید، مردی از قریش گفت سوگند به لات و عزى که عدم حضور پسر عبدالله بن عبدالمطلب بر سر سفره مایه بدنامی برای ماست، و خود برخاست و دست رسول خدا ﷺ را گرفت و همراه دیگران بر سفره نشاند، همینکه بحیرا او را دید به دقت بر او نگریست و برخی از اعضای آن حضرت را که صفاتی درباره آنها می دانست بررسی کرد، و چون قریش خوراک خوردند و متفرق شدند بحیرا به سوی پیامبر ﷺ آمد و گفت ای پسر ترا به لات و عزى سوگند می دهم که از هر چه می پرسم پاسخ دهی، فرمود به آن دو سوگند مده که من از هیچ چیز به اندازه آن دو نفرت ندارم، بحیرا گفت ترا به خدا سوگند که از هر چه می پرسم پاسخ دهی فرمود از هر چه می خواهی پرس. بحیرا شروع به پرسش هایی از حالات مختلف و خواب آن حضرت کرد و رسول خدا به او پاسخ داد و او آنها را مطابق

با آنچه خود می دانست می دید، آنگاه به مهر نبوت که همچون محل خون گرفتن برجسته بود نگاه کرد و محل آن میان دو شانه‌ی پیامبر بود، و چون از این فارغ شد، رو به ابوطالب کرد و گفت این پسر با تو چه نسبتی دارد؟ گفت پسر من است، بحیرا گفت او پسر تو نیست و نباید پدر این پسر زنده باشد، ابوطالب گفت برادرزاده من است پرسید پدرش چه شد؟ گفت هنگامی که مادر به این حامله بود درگذشت گفت راست گفتی، و به سرعت برادرزاده‌ات را به شهر خودش برگردان و از یهود بر او بترس به خدا قسم اگر او را ببینند و آنچه من دانستم بدانند شری برای او بپا می کنند و این برادرزاده‌ی ترا شأن و منزلت عظیمی است و به هر حال زودتر او را به شهر خودش برگردان، و ابوطالب پس از انجام بازرگانی خود با سرعت رسول خدا را به مکه برگرداند.

گوید، رسول خدا ﷺ همچنان رشد می کرد و می بالید و خداوند او را در پناه حفظ خود قرار داده بود و به انواع کرامات و گزینه های خود او را احاطه فرمود که خدا بهترین نگهدارندگان و یاوران است. در حق صفات رسول خدا ﷺ در حدیث شریف آمده است که: از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ میانه قد بودند، نه بلند و نه کوتاه، رنگشان گلگون بود، نه سفید بیرنگ و نه گندم گون، نه موی شان مجعد و به هم ریخته، هنگامیکه وحی بر ایشان نازل گردید چهل ساله بودند، سیزده سال در مکه وحی بر ایشان نازل می شد، و ده سال در مدینه و هنگام وفات بیست موی سفید به سر و ریش شان دیده نمی شد.

مولانا گفت:

مر یتیمی را که حق سر مه کشد گردد او دُر یتیم با رُشد

وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى ﴿٧﴾

و ترا راه گم کرده یافت (شریعت نمی دانستی) پس راه نمود. (۷)

وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى

وَوَجَدَكَ: فعل ماضی - ک: مفعول به - فاعل (هو) - ضَالًّا: مفعول به ثانی

و تو راه نیافته بودی و راه شریعت نمی دانستی پس خداوند ترا به احکام و شرائع راه نمود یعنی تو نسبت به نبوت و حکمت و به کتاب و خواندن آن و دعوت به سوی ایمان بی خبر و نا آگاه بودی پس خداوند ترا به سوی این چیزها راه نمود. چنانچه خدای تعالی در سوره الشوری/ ۵۲ فرمود: «ما کنت تدري ما الكتب ولا الايين».

نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت به غمزه مسئله آموز صد مدرّس شد

وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى ﴿٨﴾

و ترا تنگدست یافت پس توانگر گردانید. (۸)

وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى

وَجَدَكَ: فعل ماضی - ک: مفعول به - فاعل (هو)

ای پیغمبر ﷺ! ترا درویش و تنگدست یافت یعنی در مال فقیر یافت پس توانگر گردانید در تفسیر سمرقندی در این باب چنین آورده است که فقیری بدون مال بود پس بمال خدیجه توانگر گردانید. و نیز گفته اند ترا نسبت به قرآن و علم فقیر یافت، پس بوسیله قرآن و علم توانگر ساخت، و نیز گفته اند: ترا به قلب فقیر یافت پس از قلب توانگر گردانید و به آنچه که به تو بخشید ترا راضی گردانید.

فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ ①

پس اما یتیم را میآزار. (۹)

فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ

الْيَتِيمَ: مفعول به مقدم - فَلَا تَقْهَرْ: فعل مضارع - (انت) فاعل

پس اما یتیم را قهر مکن و به پاس این همه نعمت به جهت ناتوانی بر مال یتیم مسلط مشو بلکه حقش را به او بده و زمان یتیمی خود را بیاد آر. آن هنگام که تو یتیم بودی و ما به تو نعمت بخشیدیم.

وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ ②

و اما بر سائل بانگ مزن. (۱۰)

وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ

السَّائِلَ: مفعول به مقدم - فَلَا تَنْهَرْ: فعل مضارع - (انت) فاعل

در این آیه کریمه صنعت لزوم ما لا یلزم وجود دارد. و نیز بین آیه ۹ و ۱۰ صنعت ترصیع وجود دارد.^۱ و اما سائل را بانگ مزن و محروم مساز که در او بی نوائی و تنگدستی غلبه کرده پس او را از خود مران و ایشان را اذیت مکن و زجر مده و تنگدستی خود را بیاد آور و سائل را از خود مران. بدرستی که همه انسانها در اصل فقیر بودند پس خداوند بر ایشان نعمت بخشید بدانجهت واجب است اینکه حق فقرا را بشناسد و رعایت کند.

مولانا گفت:

جود می جوید گدایان و ضعاف	همچو خویان کاینه جویند صاف
پس از این فرمود حق در والضحی	بانگ کم زن ای محمد برگدا

در حدیث شریف آمده است که:

سائل را با بخششی هر چند اندک، یا با برخورداری نرم و نیکو برگردانید زیرا نزد شما کسی (در هیات) می آید که نه از انس است و نه از جن پس می نگردد که عملتان در آنچه که خدای تعالی به شما از نعمتها بخشیده است. چگونه است. در بوستان شیخ اجل سعدی در باب این آیه آورده است که:

^۱ - برای توضیح، نگا: ذیل آیه ۱۳ - انقطاع جلد ۸

حکایت:

بنالید درویشی از ضعف حال
نه دینار دادش سیه دل نه دانگ
دل سائل از جور او خون گرفت
توانگر ترشروی، باری. چراست؟
بفرمود کونه نظر تا غلام،
به ناکردن شکر پروردگار
بزرگیش سر در تباهی نهاد
شقاوت برهنه نشاندش چو سیر
خدای ار به حکمت ببندد دری،
بسا مفلس بینوا سیر شد
بر تند خوئی، خداوند مال
بر او زد به سر، باری از طیره، بانگ
سر از غم بر آورد و گفت: ای شگفت!
مگر می نترسد ز تلخی خواست؟
بر اندش به خواری و زجر تمام
شنیدم که برگشت از روزگار
عطارد قلم در سیاهی نهاد
نه بارش رها کرد و نه بارگیر
به رحمت گشاید در دیگری
بسا کار منعم زیر زیر شد

وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ ﴿۱۱﴾

و از نعمت پروردگار خویش سخن بگوی. (۱۱)

وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ

حَدِّثْ: فعل امر - فاعل (انت)

و اما به نعمت پروردگار خود که نبوت و قرآن است سخن بگو و احکام الهی را برای آنان بیان کن که رساندن احکام به خلق شکر منعم است بنابراین سخن گفتن از نعمت خداوند خود نوعی شکر است. یعنی قرآن را بخواند و به آن سخن بگوید. و نیز گفته اند معنای سخن با مردم آنچه که خدای تعالی از کرامت ترا داده است. و نیز گفته اند معنایش آشکار کردن قرآن در نماز است. ابوسعید خدری از رسول خدا ﷺ روایت کرد. براستی که او فرمود:

«ان الله تعالى جميل يحب الجمال، و يحب ان يرى اثر النعمة على عبده» براستی خدای تعالی زیباست و زیبایی را دوست می دارد، و دوست می دارد اینکه اثر نعمت را بر بنده اش ببیند. صاحب فتوحات آورده که نعمت چیزی است محبوب با لذات.

پس حق سبحانه تعالی حبیب خود را فرمود که از نعمت من سخن گویی که خلق محتاج اند و محتاج چون ذکر منعم شوند بدو میل کند و او را دوست دارد پس به جهت تحدث به نعمت من خلق را دوست من گردانی و من ایشان را دوست می دارم.

سوره الانشراح

سوره «انشراح» یا «شرح» که به جهت گشاده کردن سینه‌ی نبی اکرم ﷺ به نور و هدایت، «انشراح» نامیده شده است این سوره مکی است و جمله به مکه فرو آمده و دارای هشت آیه است و در این سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست. در فضیلت این سوره آورده‌اند: و در خبر ابی بن کعب است از مصطفی ﷺ که: هر که سوره‌ی «الم نشرح» را بخواند او را چندان مزد و ثواب دهد که کسی پیغامبر ﷺ را اندوهگین بیند و آن اندوه از وی بردارد. و در خبر می‌آید که: «هر که این سوره را هر روز بخواند، خدای تعالی همه دشواریها و سختی‌ها بر او آسان کند و از همه اندوه‌ها او را فرج دهد.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می‌برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

اَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ ﴿۱﴾

آیا برای تو سینه‌ی ترا گشاده نکرده‌ایم؟ (۱)

اَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ

(۱) استفهام - اَلَمْ نَشْرَحْ : فعل مضارع مجزوم - فاعل (نحن) - صَدْرَكَ : مفعول به - ک: مضاف الیه
آیا برای تو ای محمد ﷺ سینه‌ی تو را گشاده نکرده‌ایم تا اینکه مناجات حق و دعوت خلق و غم امت در وی گنجد؟ به آنچه در اخبار آمده شکافتن سینه‌ی آن حضرت ﷺ آنچه که معلوم شده که شکافتن صدر آن حضرت برای چند بار بوده یکی در زمان کودکی آن هنگام که حلیمه شیرده آن حضرت بود (مرضعه) و در نوبت دوم به قولی در سال ششم یا یازدهم از بعثت و نوبت سومی آنچه در حدیث آمده: گفت که در شب معراج جبرئیل علیه السلام مرا تکیه داد و از بالای سینه تا ناف من بشکافت و میکائیل طشتی از آب زمزم آورد و درون سینه و عروق و حلق مرا بدان آب بسمتند و جبرئیل دل مرا بیرون آورده و بشکافت و بشست و در آخر طشتی طلا پر از حکمت و ایمان آوردند و دل مرا از آن پر ساختند و باز به جای آن بنهادند و نقل است که به خاتمی از نور مهر کرد چنانچه اثر راحت و لذت آن هنوز در عروق و مفاصل خود می‌یابم. در حدیث شریف در باره شب معراج چنین آورده که: انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: ابوذر رضی الله عنه از پیغمبر خدا ﷺ روایت می‌کرد که فرمودند: «هنگامیکه مکه بودم سقف خانه ام شکافته شده و جبرئیل علیه السلام داخل گردید، سینه ام را گشوده و به

آب زمزم شست، بعد از آن طشتی را که پر از حکمت و ایمان بود، آورده و در سینه ام خالی کرده، و شکاف سینه ام را بست.
امام فخر رازی می‌گوید: «شق الصدر از ارهاصات نبوت، یعنی از مقدمات و بشارت‌های آن است. در غزلیات شمس آمده.

شمشیر به کف عمر در قصد رسول آید در دام خدا افتد و ز بخت نظر یابد
ره رو، بهل افسانه، تا محرم و بیگانه از نور «الم نشرح» بی شرح تو دریابد

وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ ﴿٢﴾

و آیا بار سنگین را از تو برداشتیم؟ (۲)

وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ

وَوَضَعْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - وِزْرَكَ: مفعول به

و آیا بار گرانی را که پشت ترا سنگین کرده بود از تو برداشتیم؟ یعنی لغزش‌های دوران جاهلیت را از تو برداشتیم و از لغزش‌ها ترا پاک گردانیدیم.

الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ ﴿٣﴾

آن بار سنگینی که پشت ترا گران کرده بود. (۳)

الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ

الَّذِي: نعت - أَنْقَضَ: فعل ماضی - (هو) فاعل - ظَهْرَكَ: مفعول به

همان بار سنگینی که پشت ترا گران کرده بود گفته‌اند مراد غم امت است که آنچنان بر پیغمبر سنگینی می‌کرد که ما آن را از پشت ایشان برداشتیم و یا تحمل بار امانت و عشق خدا و تبلیغ رسالت و دعوت مردم به سوی خدای یگانه و اعلام اخبار احکام الهی و کتاب آسمانی. که همگی از جهت برخورداری بودن مرتبه بر پیغمبر خدا ﷺ سنگینی می‌کرد. خداوند با لطف و توجه خود آن همه را آسان و میسر گردانید.

وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ ﴿٤﴾

و نام و آوازه‌ات را برای تو بلند ساختیم. (۴)

وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ

رَفَعْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - ذِكْرَكَ: مفعول به - كَ: مضاف الیه

و نام ترا قرین خود ساختیم و به دنبال اسم خود اسم ترا ردیف کردیم و آن کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله. است که در اذان و اقامه و تشهد و خطبه در نمازهای پنجگانه خوانده می‌شود تا چون مرا

یاد کنند ترا نیز یاد کنند. ذوالنون مصری قدس سره فرمود که رفعت ذکر اشارت به آن است که همه ی انبیاء بر حوالی عرش جولان می نمودند و طائر همت آن حضرت بالای عرش پرواز می کرد.
قطعه:

سیمرغ فهم هیچکس از انبیاء نرفت آنجا که تو بیال کرامت پریده ای
هر یک بقدر خویش بجائی رسیده اند آنجا که جائی نیست تو آنجا رسیده ای

فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ﴿٥﴾

پس برآستی با دشواری آسانی است. (۵)

فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا

مَعَ: مفعول فيه - الْعُسْرُ: مضاف الیه، خبر آن - يُسْرًا: اسم آن

در این آیه کریمه و نیز در آیه بعدی صنعتِ اطناب^۱ به جهت استقرار معنا وجود دارد؛ و نیز صنعت تضاد (مطابقه) در آن وجود دارد.

به درستی با دشواری آسانی است یعنی آنچه که تو در مکه دشواری و سختی می بینی در مدینه برای تو آسانی بود و یا آنچه که در این دنیا از دست مشرکان رنج و ستم می بینی در آخرت بهشت برین از آبر شماس.

ان مع العسر چو یسرش قفاست شاد بر آنم که کلام خداست
مولانا گفت:

تا که از عسری نبینی خوفها کی ز یسری بازیابی لطفها
در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: به رسول خدا ﷺ گفتم روزی نیست که شما از دست این کفار رنج و مشقت نبینی. خدای خود را دعا کن تا از این رنج برهی. رسول خدا ﷺ فرمودند اگر من رنجی نبینم می ترسم که مقام پیغمبران پیشین به من ندهند.

چنانچه در گلستان شیخ اجل سعدی آمده است که:

ارادت بیچون یکی را از تخت شاهی فرو آرد و دیگری را در شکم ماهی نکو دارد.

وقتی است خوش آن را که بود ذکر تو مونس

و ر خود بود اندر شکم حوت چو یونس

گر تیغ قهر بر کشد، بنی و ولی سر در کشد و گر غمزه ی لطف جنباند، بدان بنیکان در رساند.

گر به محشر خطاب قهر کند انبیا را چه جای معذرتست؟

^۱ - اطناب: طول کلام و دراز کردن سخن است و غالباً برای زیبایی و مخیل کردن کلام است و اطناب با مقتضای حال و موضوع آورده می شود و مقابل آن ایجاز و قصر است. یعنی کوتاه و مختصر سخن گفتن؛ و اگر میانه ی آن باشد یعنی تساوی لفظ و معنی باشد بدان مساوات می گویند. و برای تضاد: نگاه: به ذیل آیه ۴۳ سوره نجم جلد ۷

پرده از روی لطف‌گو بردار کاشقیا را امید مغفرتست

هر که بتأدیب دنیا راه صواب نگیرد بتعذیب عقبی گرفتار آید،
«ولنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر»^۱

إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ﴿٦﴾

براستی به همراه دشواری آسانی است. (۶)

إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا

مَعَ: مفعول فيه - الْعُسْرُ: مضاف الیه، خبر إِنَّ - يُسْرًا: اسم إِنَّ

هر آینه با سختی و دشواری، آسایش و آسودگی است. تکرار این آیه به جهت تحکیم مطلب و تأکید سنت و مشیت الهی در همه‌ی دوران‌ها و در همه‌ی امور است. و نیز گفته‌اند که عسر، اخراج اهل مکه است و یسر روز فتح مکه چنانچه در باب روز فتح مکه از عروه بن زبیر رضی الله عنه روایت است که گفت: در سال فتح مکه، هنگامیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله حرکت نموده و خبر برای قریش رسید، ابوسفیان بن حرب، و حکیم بن حزام، و بُدَّیل بن ورقاء بیرون رفته اخبار پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را جستجو می‌کردند، آن‌ها آمده تا به منطقه (مرآةالظهران) رسیدند، در اینجا آتشی‌هایی را دیدند مانند آتش‌های روز عرفة، و بیرق بدست زبیر عوام رضی الله عنه بود، و چون پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله رسید ابوسفیان به پیغمبر خدا گفت: مگر خبرنداری که سعد بن عبادہ چه گفته است؟ گفتند: «چه گفته است؟» گفت: چنین و چنان گفته است، «امروز روزی است که خداوند کعبه را معظم ساخته و روزی است که کعبه پوشانده خواهد شد». و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله امر فرمودند که بیرق‌شان در حُجون نصب گردد.

فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ ﴿٧﴾

پس چون از کار و بار فارغ شدی، به عبادت کوش. (۷)

فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ

فَإِذَا: مفعول فيه - فَرَغْتَ: فعل ماضی - (ت) فاعل - فَانصَبْ: فعل امر - فاعل (انت)

پس ای پیغمبر صلی الله علیه و آله آن هنگام که از نماز و یا از جهاد و یا از تبلیغ دین و دعوی به اسلام فارغ شدی در طاعت و عبادت بکوش و از خدای خود حاجت خویش بخواه. شب خیزی پیغمبر در ماه رمضان و غیر رمضان چنانچه در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

^۱ - سوره السجده، آیه ۲۱

و از عایشه رضی الله عنها روایت است که: چون از کیفیت نماز پیغمبر خدا ﷺ در ماه رمضان پرسید گفت: پیغمبر خدا ﷺ در ماه رمضان و غیر ماه رمضان، از یازده رکعت بیشتر نمی خواندند (اول) چهار رکعت نماز می خواندند که درازی و خوبی ادای آن قابل وصف نیست، بعد از آن چهار رکعت دیگر می خواندند که درازی و خوبی ادای آن قابل وصف نیست، و بعد از آن سه رکعت دیگر می خواندند. عایشه رضی الله عنها می گوید: پرسیدم: یا رسول الله! آیا پیش از آنکه نماز وتر را اداء نمایید، خواب می شوید؟ فرمودند: «ای عایشه! چشمانم می خوابد، ولی قلبم نمی خوابد».

وَالْإِلَهِ رَبِّكَ فَاَرْغَبْ ﴿٨﴾

و به سوی پروردگار خود تضرع نما. (۸)

وَالْإِلَهِ رَبِّكَ فَاَرْغَبْ

فَاَرْغَبْ: فعل امر - (انت) فاعل

و با شوق و آرزومندی به سوی پروردگار خود تضرع کن چونکه هر چه تو از خداوند می خواهی خواست تو به درگاه قرب مقبول است و دعوات تو در محل قبول. آورده اند که در شب معراج ندا آمد که ای محمد بخواه تا ببخشم رسول خدا ﷺ گفت: خداوند ابر پیغمبری از تو عطایی یافت ابراهیم را خلت دادی با موسی بی واسطه سخن گفتی ادریس را به مک - عالی رسانیدی که بعد از وی کس را سزای آن ندادی و زلت وی بیامرزیدی سلیمان را ملکی دادی که بعد از وی کس را سزای آن ندادی عیسی را در شکم مادر، تورات و انجیل در آموختی و زنده کردی مرده بر دست وی آسان کردی و ابراء اکمه و ابرص برای او را دادی جواب الهی آمد که یا محمد اگر ابراهیم را خلت دادم ترا محبت دادم و اگر با موسی سخن گفتم بی واسطه لکن گوینده را ندید و با تو سخن می گفتم بی حجاب و گوینده دیدی و اگر ادریس را به آسمان رسانیدم ترا از آسمان به حضرت قاب قوسین او آدنی رسانیدم و اگر داود را ملک عظیم دادم و زلت وی بیامرزیدم امت ترا ملک قناعت دادم و گناهان ایشان به شفاعت بیامرزیدم و اگر سلیمان را مملکت دادم ترا سبع مثانی و قرآن عظیم دادم و خاتمه ی سوره بقره که به هیچ پیغمبر به جز تو ندادم و دعا های تو در آخر سوره البقره اجابت کردم و اعطینک الکوثر دادم و ترا به سه خصلت بر اهل زمین و آسمان فضل دادم یکی «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ» و دیگر «وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ» سوم «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» و «اعطیناک الکوثر» و اسلام و هجرت و جهاد و صلاه و صدقه و صوم رمضان و امر به معروف و نهی از منکر و نیز ترا به سوی مردم بشیر و نذیر فرستادم.

سوره التین

سوره «التین» مکی است و جمله به مکه فرود آمده دارای هشت آیه است. ابن عباس گفت مدنی است و به مدینه فرو آمده. و در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. و در فضیلت این سوره آورده اند که در خبر است از ابی بن کعب از مصطفی ﷺ گفت: «هر که سوره ی «التین» بخواند الله تعالی او را در دنیا دو چیز دهد: یکی عافیت، دیگر یقین؛ و بعدد هر کسی که این سوره بخواند او را روزه یک روز بنویسند.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

وَاللَّيْنِ وَالزَّيْتُونِ ﴿١﴾

و سوگند به انجیر و سوگند به زیتون. (۱)

وَاللَّيْنِ وَالزَّيْتُونِ

(و) قسم - اللَّيْنِ: مجرور - وَالزَّيْتُونِ: معطوف

سوگند به انجیر، همان انجیری که شما آن را می خورید و سوگند به زیتون، همان زیتونی که از آن روغن می گیرید و یا آن را می خورید. تخصیص این دو میوه جهت آنست که انجیر میوه ی پاک و بی فضله و غذای لطیف و سریع الهضم و دوی شریف است. آورده اند که: انجیر میوه ی پر برکتی است. خداوند پاک و منزّه در قرآن از آن یاد کرده و به آن سوگند یاد نموده است. و پیامبر خدا ﷺ و اصحاب او ما را نسبت به اهمیت این میوه راهنمایی کرده اند. پیامبر خدا ﷺ فرمود: «انجیر تازه و خشک بخورید» چونکه انجیر شبیه ترین میوه به گیاهان بهشتی است، لثه دهان و استخوان را محکم می کند. فنیقیها از قدیم آن را می شناختند و آن را به عنوان غذا و دوا مصرف می کردند و فرعونیان مصر آن را برای دردهای معده به کار می بردند و اکنون علم فایده های زیادی از این میوه پاک را کشف نموده است. گفته اند:

انجیر سرشار از ویتامین های آ، ب و ث می باشد و در آن مواد سازنده سلول های جسم و تولید کننده گلبول قرمز خون در حالت های کم خونی می باشند در انجیر مقدار زیادی قند وجود دارد که حدود نوزده درصد از وزن یک دانه انجیز است. و در انجیر خشک مقدار قند ذخیره شده به ۲۶۸ کالری می رسد. همانا عادت به خوردن انجیر خشک با گردو در زمستان مقدار زیادی کالری تولید می کند و به مقاومت بدن در برابر سرمای زمستان کمک می نماید و آن را نیرومند و با نشاط می سازد.

و انجیر خشک شده در آب برای التهابات دستگاه تنفس مانند التهاب شش‌ها و حنجره مفید است. و خوردن یک کاسه از انجیر خیس شده پیش از هر غذا برای کاهش سیاه‌سرفه مفید است. اگر آب انجیر خیس شده برای غرغره کردن بکار رود، دردهای التهاب حفره‌ی مری را می‌کاهد. برای خیس کردن انجیر بیست عدد انجیر را برداشته، هر کدام را نصف کرده و در نیم لیتر آب گرم قرار می‌دهند و مدت دوازده ساعت به آن حال می‌گذارند.

و اما زیتون هم میوه‌ای است نان خورش و دوا و روغنی دارد بسیار سودمند سوگند حق تعالی به این دو، کنایه از سوگند وی به شهرهای مقدسی است که به رویاندن انجیر و زیتون مشهورند و این شهرها عبارت از شام و بیت المقدس می‌باشد. اما ابو حیان در تفسیر «بحرالمحیط» همین انجیر و زیتون را مراد گرفته است.

وَطُورِ سَيْنٍ ۲

و قسم به طور سینا. (۲)

وَطُورِ سَيْنٍ

وَطُورٍ: معطوف

و سوگند به طور سینا. طور سینا زمینی که محل مناجات کلیم الله و آن کوهی است که خداوند با موسی علیه السلام بر آن سخن گفت و سینین و سینا نام دو جای است که در آن کوه قرار دارد. در باب طور سینا و مناجات موسی با پروردگارش و برانگیخته شدن او به سوی فرعون قبلاً سخنانی بیان گردید.

وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ ۳

و قسم به این شهر امن (مکه). (۳)

وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ

هذا: معطوف - البلد: بدل

و سوگند به این شهر امان دهنده یعنی مکه مکرمه که محل تولد حضرت ختمی مرتبت (ص) است. و خداوند در این آیه و آیات فوق به سه جا سوگند یاد کرد که آن سه جا محل فرود وحی الهی بر پیامبران است. بیت المقدس و شام و مکه. جواب قسم این است که در زیر می‌آید.

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ۴

هر آینه آدمی را در نیکوترین وجه آفریدیم. (۴)

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ

خَلَقْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - الْإِنْسَانُ: مفعول به

به درستی که آدمی را در نیکوترین وجه آفریدیم یعنی نسبت به حیوان در شکل و قیافه و قامت و حسن صورت و اعتدال مزاج آفریدیم. و به وسیلهی نطق و عقل نسبت به دیگر جانداران ممتاز ساختیم که خداوند انسان را از دو بعد روحانی و جسمانی بزرگوار آفریده و ایشان را اشرف مخلوقات ساخته است و خلیفه‌ی روی زمین گردانیده است.

«انی جاعل فی الارض خلیفه»

براستی من در روی زمین خلیفه قرار می‌دهم. فرشتگان چون این خطاب بشنیدند قرار و آرام از ایشان برمید و تماسک عقل و صبرشان برسید.

زبان سؤال دراز کردند و جمله آواز بر آوردند که: «اتجعل فیها من یفسد فیها» و به نعت عزت این خطاب برفت که- «انی اعلم ما لاتعلمون». شما که نظارگیان‌اید نظاره کنید، شما را با خزائن اسرار الهیت ما چه کار؟ و در مکنونات غیب ربوبیت ما چه تصرف؟ ما در ازل حکم چنان کردیم که چراغ حقایق معرفت در سینه‌ی آدم خاکی روشن گردانیدیم، و منشور ولایت خاکی به دست او دهیم، شما که مقربان مملکت‌اید پیش تخت دولت آدم چاکروار صف برکشید و او را سجود کنید.

ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ ﴿٥﴾

سپس او را به پست‌ترین مراتب پستی باز گردانیدیم. (۵)

ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ

رَدَدْنَاهُ: فعل ماضی - (نا) فاعل - ه: مفعول به - أَسْفَلَ: حال

سپس او را به پست‌ترین همه پستی‌ها باز گردانیدیم. یعنی آن انسان را با آن همه شکل و قیافه زیبا و با اندام و درست اندام و دارای شعور و نطق آفریدیم در وقت پیری به مرحله‌ای باز می‌گردانیم که چون کودکی بی تمیز گردد. در حدیث شریف از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله چنین دعاء می‌کردند: «اعوذ بک من النجل و الکسل، و اردل العمر، و عذاب القبری، و فتنه الدجال، و فتنه المحیا و الممات».

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴿٦﴾

مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند که پاداش بی منت دارند. (۶)

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ

الَّذِينَ: مستثنی - فَلَهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - أَجْرٌ: مبتدا مؤخر - غَيْرُ: نعت

مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای ستوده و بایسته انجام داده باشند پس اینان به اسفل السافلین یعنی به دوزخ بازگردانیده نشوند بلکه به بهشت برین داخل شوند پس برای این باورداران و پرهیزکاران پاداشی بدون منت است که در آن نعمت جاودان بمانند و هیچ وقت آن نعمت زوال نپذیرد و یا کم نشود. در تفسیر حدیثی از مصطفی صلی الله علیه و آله که مولانا آن را در مثنوی به شعر در آورده آمده است که:

ان الله تعالى خلق الملائكة و ركب فيهم العقل، و خلق البهائم و ركب فيهم الشهوة و خلق آدم و ركب فيهم العقل و الشهوة، فمن غلب عقله شهوته فهو اعلى من الملائكة و من غلب شهوته عقله فهو ادنى من البهائم.

براستی خداوند تعالی فرشتگان را خلق کرد و در آنان خرد قرار داد و چهارپایان را آفرید و در آنان شهوت قرار داد و سپس فرزندان آدم را آفرید و در آنان عقل و شهوت را در آمیخت، آنکه در وجود او عقل بر شهوتش غالب باشد بالاتر از فرشتگان است و کسی که شهوتش بر عقلش چیره شود فروتر از چهارپایان است.

در حدیث آمد که یزدان مجید	خلق عالم را سه گونه آفرید
یک گره را جمله عقل و علم وجود	آن فرشته است، او نداند جز سجود
نیست اندر عنصرش حرص و هوا	نور مطلق زنده از عشق خدا
یک گره دیگر از دانش تهی	همچو حیوان از علف در فرهی
او نبیند جز که اصطبل و علف	از شقاوت غافل است و از شرف
این سوم هست آدمی زاد و بشر	نیم او ز افراشته و نیمیش خر
نیم خر، خود مایل سفلی بود	نیم دیگر مایل عقلی بود
آن دو قوم آسوده از جنگ و حراب	وین بشر با دو مخالف در عذاب
وین بشر هم، ز امتحان قسمت شدند	آدمی شکل اند، و سه امت شدند
یک گره مستغرق مطلق شده ست	همچو عیسی با ملک محلق شده ست
نفس آدم، لیک معنی جبرئیل	رسته از خشم و هوا و قال و قیل
قسم دیگر با خران ملحق شدند	خشم محض و شهوت مطلق شدند
نام کالانعام کرد آن قوم را	ز آن که نسبت کوبه یقظه نوم را؛
لاجرم اسفل بود از سافلین	ترک او کن، لا احب الاقلین

شیخ عبدالله انصاری گفت:

درهای لطف و کرم باز، و ترا این همه ناز، چرا قدر خود ندانی، و نامه‌ی اعمال خود نخوانی؟ خود را شناسی، که از کدام اجناسی؟ رومی چون ماهی؟ یا حبشی سیاهی؟ رانده‌ی درگاهی، یا قبول بارگاهی؟ همه وجود نوری، یا از این معنی دوری، یا قلب زرانددی؟ بنده‌ی رحمانی، یا خواجه گمانی، یا از جمله عارفانی؟ یا از گروه و لا هم یحزنون یا از فرقه فی طغیانهم یعمهون؟ به حقیقت خواجه اجلّی، یا کالانعام بل هم اضلّ؟

فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالْءِیْنِ ﴿٧﴾

پس چه چیزی ترا به تکذیب روز جزا وای می‌دارد؟ (۷)

فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالْءِیْنِ

فَمَا: مبتدا - يُكْذِبُكَ: فعل مضارع - ك: مفعول به - (هو) فاعل، جمله خبر

پس ای انسان ناسپاس! بعد از دیدن این همه دلائل و نشانه‌های روز رستاخیز دیگر چه چیزی تو را بر آن می‌دارد که روز جزا را تکذیب کنی؟ که می‌گویی جزا و بعث و حشر نیست و فردا خدای تعالی خلق را محاسبه نمی‌کند و سزا و کیفر نمی‌دهد.

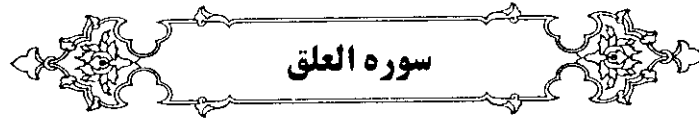
أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ ﴿٨﴾

آیا خداوند حکم کننده‌ترین حکم کنندگان نیست؟ (۸)

أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ

لفظ الله: اسم ليس - ب: حرف جز زائد - بِأَحْكَمَ: خبر ليس

آیا خداوند حکم کننده‌ترین حاکمان نیست؟ قطعاً هست که در آخرت کافران و تکذیب کنندگان به دوزخ و باور دارندگان و ایمان آورندگان را به بهشت رساند. پس کسی سوره التین و الزیتون را بخواند باید بگوید «بلی و انا علی ذلک من الشاهدین» نه چنان است که حق تعالی احکم الحاکمین نباشد بلکه او احکم الحاکمین است و من بر آن شهادت می‌دهم.



سوره «علق» مکی است و جمله به مکه فرو آمده است و دارای نوزده آیه است و در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. و در خبر است از ابی بن کعب که در فضیلت این سوره از رسول خدا ﷺ روایت کرد که گفت: هر که این سوره بخواند چنانست که مفصل (قرآن) جمله خواند. مفسران گفتند اول آیات که از آسمان فرود آمد این است.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ﴿١﴾

بخوان به نام پروردگارت که (همه‌ی جهان را) آفریده است. (۱)

أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ

أَقْرَأْ: فعل امر - (انت) فاعل - الَّذِي: نعت - خَلَقَ: فعل ماضی - (هو) فاعل

ای محمد ﷺ بخوان آنچه که به تو وحی کرده می‌شود و آن را با نام پروردگارت که آفریننده‌ی جهان و جهانیان است بخوان، بخوان آن را هر چند که تو قبلاً خواننده، و یا نویسنده نیستی. اما در باره مبعث رسول خدا ﷺ و آغاز پیامبری او آمده که: از عایشه همسر رسول خدا ﷺ روایت است که گفته است نخستین نشانه‌های آغاز پیامبری رسول خدا ﷺ به هنگامی که خداوند اراده فرمود گرامی داردش و به بندگان مرحمت فرماید خوابهای راستی بود که می‌دید چنان راست و درست بود مانند پرتو درخشنده‌ی صبح، و خداوند متعال انزوا و خلوت را محبوب‌ترین چیزها در نظر او قرار داد و رسول خدا هیچ چیز را بیشتر و بهتر از خلوت و تنهایی دوست نمی‌داشت.

محمد بن اسحاق بن یسار مطلبی از عبدالملک بن عبیدالله بن ابی سفیان ابن العلاء بن حارثه ثقفی که مردی حافظ احادیث بود نقل می‌کند که از یکی از اهل علم شنیده است که چون خداوند متعال اراده فرمود تا رسول را به نبوت گرامی دارد در آغاز نشانه‌های آن چنین بود که هرگاه برای قضای حاجت بیرون می‌آمد از مکه و خانه‌های آن دور می‌شد و میان دره‌ها و شکاف‌های بین کوه‌ها می‌رفت و به هیچ سنگ و درختی نمی‌گذشت مگر اینکه به آن حضرت سلام می‌دادند و رسول خدا ﷺ صد «سلام بر تو ای رسول خدا» را می‌شنید و به اطراف خود نگاه می‌فرمود و چیزی جز سنگ و درخت نمی‌دید و مدتی این چنین گذشت که رسول خدا چیزهایی در خواب می‌دید و مطالبی می‌شنید و سپر در ماه رمضان و هنگامی که در غار حرا بود جبرئیل برای ابلاغ کرامت الهی بر او نازل شد.

از براء بن عازب روایت است که، خداوند هنگامی که محمد ﷺ را مبعوث فرمود چهل سال و یک روز از عمر او گذشته بود، جبرئیل نخست در شب‌های شبیه و یکشنبه برای او ظاهر شد و سپس روز دوشنبه هفده شب از رمضان گذشته بود در غار حرا رسالت او را تبلیغ کرد و غار حرا نخستین جایی است که قرآن در آن نازل شده است.

ابوعمر بن عبدالبر می‌گوید محمد بن موسی خوارزمی گفته است پیامبر ﷺ ما روز دوشنبه هشتم ماه ربیع الاول سال چهل و یکم عام الفیل به رسالت مبعوث شد و فاصله میان تولد و بعثت آن حضرت چهل سال و یک روز است. از عبدالله بن زبیر و دیگران هم روایت شده است که رسول خدا ﷺ معمولاً در هر سال یک ماه در غار حرا به عبادت می‌پرداخت، و هر کس از بینوایان را که پیش او می‌آمد خوراک می‌داد، پس از تمام شدن آن یک ماه معمولاً همواره پیش از آنکه به خانه‌ی خود برود، به کنار کعبه می‌آمد و هفت دور یا بیشتر طواف می‌فرمود و سپس به خانه‌ی خود می‌رفت، در آن سال که خداوند اراده فرمود او را به رسالت گرامی بدارد ماه رمضان آن حضرت برای عبادت به حراء رفت و همسرش هم همراه او بود.

چون شبی که خدای او را به رسالت گرامی داشت و بر بندگان مرحمت فرمود فرا رسید، جبرئیل به فرمان خدا بر آن حضرت نازل شد، رسول خدا ﷺ خود چنین می‌فرماید:

در حالی که من در جامه‌ی رنگین دیبا که بر آن چیزهایی نوشته بود خفته بودم جبرئیل علیه السلام پیش من آمد و گفت «بخوان» گفتم چه بخوانم؟ او مرا چنان فشاری داد که پنداشتم مرگ مرا در ربود، و سپس مرا رها کرد و دوباره گفت «بخوان» گفتم آخر چه چیز را بخوانم؟ دوباره مرا چنان فشرد که پنداشتم مرگ است و رهایم کرد، و باز گفت «بخوان» گفتم آخر چه چیز را بخوانم؟ و این سخن را هم برای این می‌گفتم که مبادا باز به همان حال برگردم و او شروع به فشردن من کند، آنگاه گفت: «بخوان به نام پروردگارت که آفریده است».

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (۲)

انسان را از خون بسته بیافرید. (۲)

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ

خَلَقَ: فعل ماضی - الْإِنْسَانَ - مفعول به - فاعل (هو)

بخوان به نام پروردگارت که آدمی را از خون بسته آفرید، و آن مراحل رشد انسانی است از روزی که نطفه می‌بندد سپس آن نطفه را به علقه (خون بسته)، به صورت کرم شبیه به زالو - که گویی قطعه‌ای از خون جامد است، متحول می‌کند و سپس آن علقه به مضغه (گوشت پاره) تطور می‌کند و سپس به آن خلعت آفرینش انسانی پوشانده شده و از نظر شکل و هیكل به صورت آدمی متولد می‌شود.

در بوستان شیخ اجل سعدی آمده است که:

قدیمی نکو کار و نیکی پسند	به کلک قضا در رحم نقشبند
دهد نطفه را صورتی چون پری	که کردست بر آب صورتگری؟

ز ابر فکند قطره‌ی سوی‌یم ز صلب آورد نطفه‌ی در شکم
از آن قطره لولوی لالا کند وزین صورتی سرو بالا کند

اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ﴿٢﴾

بخوان و پروردگار تو گرامی‌ترین است. (۳)

اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ

اقْرَأْ: فعل امر - (انت) فاعل - رَبُّكَ: مبتدا - الْأَكْرَمُ: خبر

این تکرار برای مبالغه است می‌گوید: و بخوان که پروردگار تو گرامی‌ترین است، که هیچ بزرگواری ب او برابری نتواند کرد.

الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ﴿٤﴾

آنکه به وسیله قلم علم آموخت. (۴)

الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ

الَّذِي: نعت - عَلَّمَ: فعل ماضی - (هو) فاعل

آن خدائی که نوشتن به وسیله قلم را بیاموزانید و به وسیله قلم انسان را تعلیم داد و چیزهایی به او آموخت. در مخزن الاسرار حکیم نظامی گنجوی در حق تعلیم و سخن چنین آمده است:

جنش اول که قلم برگرفت	حرف نخستین ز سخن در گرفت
پردی خلوت چو بر انداختند	جلوه‌ی اول به سخن ساختند
تا سخن آوازه‌ی دل در نداد	جان، تن آزاده به گل در نداد
چون قلم آمد شدن آغاز کرد	چشم جهان را به سخن باز کرد
خط هر اندیشه که پیوسته شد	در پر مرغان سخن بسته شد
که به نوایی علمش برکشند	که به نگاری قلمش در کشند
ملک طبیعت به سخن خورده‌اند	مهر شریعت به سخن کرده‌اند

عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ﴿٥﴾

آنچه را که انسان نمی‌دانست به او آموخت. (۵)

عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ

عَلَّمَ: فعل ماضی - (هو) فاعل - الْإِنْسَانُ: مفعول به دوم - مَا: مفعول به - لَمْ يَعْلَمْ: فعل مضارع مجزوم - (هو) فاعل

و خداوند آنچه را که انسان نمی‌دانست به او آموخت. یعنی به وسیله قلم چیزهایی را که انسان دانستن آن عاجز بود شناساند. رسول خدا ﷺ فرمود، آنها را خواندم و او از پیش من رفت و من در حنی که گویی بر قلب من کتابی نوشته شده بود، بیرون آمدم چون به وسط کوه رسیدم صدایی از آسمان

شنیدم که می‌گوید ای محمد ﷺ! تو رسول خدایی و من جبرئیل، من سرم را بلند کردم و به آسمان نگریستم ناگاه جبرئیل را در قیافه مردی دیدم که دو پای خود را از این سوی افق و آن سوی افق نهاده است و اوست که می‌گوید ای محمد! تو رسول خدایی و من جبرئیل، من ایستادم و به او نگاه می‌کردم و نمی‌توانستم نه گامی به جلو بردارم و نه گامی به عقب، صورت خود را از او برگرداندم ولی به هیچ طرف نگاه نکردم مگر اینکه او را به همان حال می‌دیدم و همچنان بر جای خود ایستاده بودم و نمی‌توانستم قدمی بردارم، تا اینکه خدیجه کسانی را به سراغ من فرستاده بود و آنها تا مناطق بالای مکه رفته و پیش او برگشته بودند، و من همچنان همانجا ایستاده بودم و بعد برگشتم و جبرئیل رفت.

من به جای خود برگشتم و چون پیش خدیجه رسیدم کنار زانوی او چسبیده به او نشستم، گفت ای ابوالقاسم کجا رفته بودی؟ به خدا سوگند نگران شدم و فرستادگان خود را به جستجوی تو فرستادم و آنها تا کوه‌های بالای مکه رفتند و برگشتند، من آنچه را دیده بودم به او گفتم، گفت ای پسر عمو! مزده باد و پایدار باش سوگند به کسی که جان خدیجه در دست اوست من امیدوارم که تو پیامبر این امت باشی.

خدیجه برخاست، جامه بر خود پیچید و پیش ورقه بن نوفل بن اسد بن عبد العزی رفت که پسر عمویش بود، ورقه در دوره‌ی جاهلی نصرانی شده و کتابها را خوانده بود و از اهل تورات و انجیل مطالبی شنیده بود، خدیجه خبر را همچنانکه رسول خدا ﷺ برای او نقل کرده بود برای ورقه گفت، که پیامبر چیزهایی می‌بیند و مطالبی می‌شنود، ورقه چون آن را شنید گفت خدای مقدس است مقدس، سوگند به کسی که جان ورقه در دست اوست، اگر راست بگویی همان ناموس اکبر خداوندی که پیش موسی ﷺ می‌آمده است پیش او آمده است، و بدون تردید او پیامبر این امت است و به او بگو که پایداری کند.

خدیجه پیش پیامبر ﷺ برگشت و گفتار ورقه بن نوفل را به اطلاع او رساند، این بار هم پیامبر پس از اتمام دوره‌ی عبادت مانند گذشته نخست به طواف کعبه رفت و طواف کرد در آن حال ورقه بن نوفل هم که مشغول طواف بود آن حضرت را دید و گفت ای برادرزاده، به من خبر بده که چه دیدی و چه شنیدی؟ پیامبر ﷺ آنچه دیده و شنیده بود فرمود، ورقه گفت سوگند به کسی که جان من در دست اوست که تو پیامبر این امتی و همان ناموس اکبر که پیش موسی می‌آمده پیش تو آمده است و ترا بشدت تکذیب خواهند کرد و آزار خواهند داد و از این سرزمین بیرون رانده می‌شوی و مجبور به جنگ خواهی شد، بخاری در صحیح خود با اسناد خویش از قول هشام بن عروه از پدرش از عایشه نقل می‌کند که حارث بن هشام از رسول خدا ﷺ پرسید که وحی چگونه آمد و چگونه می‌آید؟ فرمود گاه صدایی همچون آوای زنگ است که بر من سخت و دشوار است و مرا از خود بی خود می‌سازد و مطالب را می‌شنوم و گاهی فرشته به صورت مردی ظاهر می‌شود و صحبت می‌دارد و من گفتارش را گوش می‌دهم، عایشه می‌گوید من در روز بسیار سردی شاهد نزول وحی به رسول خدا ﷺ بودم که او را از خود بی خود ساخت و از پیشانی آن حضرت عرق فرو ریخت! خدیجه رضی الله عنها نخستین کسی بود که به خدا و رسولش ایمان آورد و آن چه را که آن حضرت آورد تصدیق کرد. و قرآن به مدت بیست و سه سال به زبان او نازل شد.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که گفت: هنگام نزول وحی، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله چهل ساله بودند، بعد از سیزده سال در مکه مأثور به هجرت به سوی مدینه گردیدند، و ده سال در آنجا زیسته و سپس وفات نمودند.

كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ (۶)

حقا هر آینه انسان طغیان می کند. (۶)

كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ

الْإِنْسَانُ: اسم إن - ل: مزحلقه - لِيَطْغَى: فعل مضارع - (هو) فاعل، جمله خبری

به تحقیق که آدمی هر آینه طغیان می کند و از حد رود و گردن کشی کند یعنی ابوجهل و یارانش و ی کسانی همچون فرعون و نمرود و هامان و شداد که ایشان و همانندانشان که خود را در مال خویش توانگر دیدند نسبت به پروردگارشان استکبار کردند.

أَن رَّاهُ أَسْتَفَى (۷)

انسان وقتی که خود را توانگر شده می بیند (طغیان می کند). (۷)

أَن رَّاهُ أَسْتَفَى

رَّاهُ: فعل ماضی - ه: مفعول به - أَسْتَفَى: فعل ماضی - (هو) فاعل

چونکه انسان وقتی که خود را از مال بی نیاز ببیند یعنی توانگر شود به مال خود مغرور می شود و طغیان می کند و از تعبد حق تعالی باز می ماند و کفران نعمت می کند و سرکشی و نافرمانی پیش می گیرد مولانا گفت:

زانکه انسان در غنا طاغی شود همچو پیل خواب بین یاغی شود

إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ (۸)

براستی باز گشت به سوی پروردگار تست. (۸)

إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ

به درستی بازگشت همه در آخرت به سوی پروردگار توست و آنجاست که مال به کار نیاید بلکه هر آنچه از اعمال خیر و شر انجام داده ای مورد محاسبه قرار خواهی گرفت و این قطعاً خواهد آمد. بیت:

توانگری نه بمال است نزد اهل کمال که مال تالاب گور است بعد از آن اعمال

آورده اند که ابوجهل گفت اگر محمد صلی الله علیه و آله را در سجده ببینم هر آینه گردن او را بزخم روزی آن حضرت نماز می گذارد او را خبر کردند به شتاب جانب آن حضرت روان شد و بدو نرسیده بازگشت در حالیکه رنگ و روی وی پریده بود و لرزه بر اعضا و اندام وی افتاده گفتند ترا چه رسیده است گفت میان خود و محمد خندقی از آتش دیدم و ازدهایی دهن باز کرده این خبر به حضرت رسید فرمود که اگر نزد من می آمد ملائکه او را تکه تکه می کردند و این آیت آمد.

أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى ﴿٩﴾

آیا ندیدی شخصی که باز می‌دارد؟ (۹)

أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى

أَرَأَيْتَ : فعل ماضی - (ت) فاعل - الَّذِي : مفعول به

ای محمد ﷺ آیا ندیدی و آیا خبر نداری که کسی باز می‌دارد.

عَبْدًا إِذَا صَلَّى ﴿١٠﴾

بنده‌ای را چون نماز می‌گذارد (باز می‌دارد)؟ (۱۰)

عَبْدًا إِذَا صَلَّى

عَبْدًا : مفعول به - إِذَا : مفعول فيه - صَلَّى : فعل ماضی - (هو) فاعل

بنده‌ای را از نماز (باز می‌دارد) آن هنگام که نماز می‌خواند یعنی ابو جهل که پیغمبر ﷺ را از نماز باز می‌داشت. علما گفته‌اند: هر چند این آیه در شأن ابو جهل آمده عموم را شامل است یعنی هر کس که مردم را از طاعت خدای عزوجل باز می‌دارد.

أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَىٰ ﴿١١﴾

آیا دیدی که چه می‌شد اگر بر راه راست می‌بود؟ (۱۱)

أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَىٰ

به من بگو آیا این طاغی و یاغی بر راه راست و بر طریق هدایت بود ... چه ارزش و مقامی در پیشگاه خدا داشت؟

أَوْ أَمَرَ بِالْتَّقْوَىٰ ﴿١٢﴾

یا به پرهیزکاری فرمودی. (۱۲)

أَوْ أَمَرَ بِالْتَّقْوَىٰ

أَمَرَ : فعل ماضی - (هو) فاعل

ای محمد ﷺ! آیا این طاغوت باز دارنده از نماز نبود یا اینکه دیگران را بجای باز داشتن از نماز و سایر عبادات به تقوی و پرهیزکاری فرا می‌خواند آیا این دعوت به سوی تقوا و پرهیزکاری و عبادات بهتر نمی‌بود؟ قطعاً بهتر بود.

أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ﴿١٣﴾

آیا نمی‌دانی اگر تکذیب کند و روی بگرداند (سزا خواهد دید)؟ (۱۳)

أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ

تکرار عبارت از برای تاکید است می گوید آیا نمی دانی که اگر ابوجهل سخن ترا تکذیب کند و روی بگرداند و از ایمان آوردن سرپیچی کند در دنیا و آخرت سزا خواهد دید؟ در دنیا در روز بدر شکست سختی بر کافران وارد آمد و خود ابوجهل به هلاکت رسید و در آخرت جایگاهش جهنم است.

أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ ﴿١٤﴾

آیا نمی داند (همان روی برگردانده) که خدا می بیند؟ (۱۴)

أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ

لفظ الله: اسم ان-یرئ: فعل مضارع- (هو)فاعل، جمله خبر ان

آیا ابوجهل نمی داند اینکه قطعاً خداوند قصد او را می داند و اعمال او را مشاهده می کند؟ بزرگان گفته اند در کلمه «يَأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ» هم وعد مندرج است و هم وعید.

ای فاسق توبه کن که ترا می بیند ای مرائی اخلاص ورز که ترا می بیند ای در خلوت قصد گناه کرده یعنی هشدار که خدا ترا می بیند. درویشی بعد از گناهی توبه کرده بود و پیوسته می گریست گفتند چند می گریی خدای تعالی غفور است گفت آری هر چند عفو کند خجلت آن را که او می دیده چگونه دفع کنم. گیرم که تو از سرگنه در گذری زان شرم که دیدی که چه کردم چه کنم

كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ ﴿١٥﴾

نه هرگز چنین نیست! اگر باز نایستد او را به موی پیشانی خواهیم کشید. (۱۵)

كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ

لَمْ يَنْتَهِ: فعل مضارع مجزوم- (هو)فاعل

نه هرگز چنین نیست! اگر ابوجهل از ایدای محمد ﷺ باز نایستد او را به موی پیشانی بگیریم و به سوی دوزخ می کشیم. مولانا گفت:

در چنان روی خبیث عاصیه گفت یزدان نسفاً بالناصیه

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که: شخصی از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله پرسید: کافر در روز قیامت چگونه بر رویش حشر می شود؟ فرمودند: «مگر آن ذاتیکه قادر بوده است که او را در دنیا بر دو پایش روان سازد، قادر نیست که در روز قیامت او را بر رویش روان سازد»

نَاصِيَةٍ كَذِبَةٍ خَاطِئَةٍ ﴿١٦﴾

پیشانی دروغگوی خطاکار را. (۱۶)

نَاصِيَةٍ كَذِبَةٍ خَاطِئَةٍ

نَاصِيَةٍ: بدل

پیشانی دروغگوی گناه پیشه را می‌کشیم و به دوزخ می‌افکنیم ایشان کسانی‌اند که از ارتکاب گناه هیچ پروایی نداشتند و از انجام آن هیچ عیب و عاری نداشتند.

فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ ﴿١٧﴾

پس باید او اهل مجلس خود را ندا کند. (۱۷)

فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ

فَلْيَدْعُ: فعل مضارع - (هو) فاعل - نَادِيَهُ: مفعول به

بگو ای محمد ﷺ! پس باید که ابو جهل اهل مجلس خود را فرا خواند تا آن را به عین ببینند و سزای اعمال خود را بچشند. در بیان سبب نزول آیه کریمه نقل شده است که ابو جهل به رسول خدا ﷺ گفت: من از اهل مجلس و یاران و پشتیبان بیشتر از شما بر خوردار هستم این آیه نازل شد.

سَدْعُ الزَّانِيَةِ ﴿١٨﴾

ما نیز به زودی آتشیانان را فرا خواهیم خواند. (۱۸)

سَدْعُ الزَّانِيَةِ

سَدْعُ: فعل مستقبل - (نحن) فاعل - الزَّانِيَةِ: مفعول به

زود باشد که ما آتشیانان دوزخ را برای بردن او به جهنم فرا خواهیم خواند آن نگهبانان دوزخی که انسان از دیدن آن وحشت می‌کند.

كَلَّا لَا تُطِعْهُ وَأَسْجُدْ وَاقْتَرِبْ ﴿١٩﴾

هرگز از او اطاعت مکن، سجده کن و تقرب جوی. (۱۹)

كَلَّا لَا تُطِعْهُ وَأَسْجُدْ وَاقْتَرِبْ

نه هرگز! هیچوقت فرمان او را قبول مکن و از او اطاعت مکن و پیوسته خدای تعالی را سجده کن و به سوی حضرت احدیت تقرب جوی و وقتی که بنده در سجده باشد به پروردگار خود نزدیکتر باشد و این سجده، سجده‌ی چهاردهم است. و در فتوحات این سجده را سجده‌ی طلب قربت خوانده است. مصطفی ﷺ فرموده است: هر که سجده آرد از کبر دور گشت و بر درگاه الله شرف متواضعان یافت. چون بنده در سجود متواضع شود، پاداش وی آن بود که حق تعالی تخصیص و تقریب وی ارزانی دارد. اینست که گفت: «واسجد و اقترب» بنده در حال سجود جمع بود و در همه‌ی احوال دیگر متفرق بود. در حال قیام و رکوع به نظر خلق قریب بود و در حال سجود از نظر خلق دورتر بود و هر که از خلق دورتر بود به حق نزدیکتر بود.

مولانا گفت:

ور رهی خواهی از این سخن خوب سرمکش از دوست و اسجد و اقترب

سوره القدر

سوره «قدر» مکی است و دارای پنج آیه است و جمله به مکه فرو آمد، بعضی گفتند مدنی است. علی بن الحسین بن واقد گفت: اولین سوره‌ای که به مدینه فرو آمد، این سوره است، در این سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست. این سوره به نام شب قدر که قرآن در آن نازل گردیده «قدر» یعنی شرف و عظمت نامیده شده است. در فضیلت این سوره آورده‌اند که: از پیغمبر اکرم ﷺ نقل شده است که فرمود: «هر کس این سوره را تلاوت کند پاداش کسی را دارد که ماه رمضان را روزه گرفته، و شب قدر را احیا داشته است».

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می‌برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ﴿١﴾

براستی ما آن را (قرآن) در شب قدر نازل کردیم. (۱)

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ

(نا) اسم ان - أَنْزَلْنَاهُ: فعل ماضی - (نا) فاعل - ه: مفعول به، جمله خبر ان

براستی ما آن قرآن را در شب قدر نازل کردیم یعنی شبی دارای شرف و عظمت، نزول قرآن در شب قدر که از شب‌های مبارک رمضان می‌باشد، بدین معنی است که قرآن تماماً در این شب از لوح محفوظ به آسمان دنیا نازل شد. ولی نزول آن از آسمان دنیا نزولی تدریجی بود که بر حسب نیاز در ظرف بیست و سه سال بر رسول خدا نازل گردید.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «هیچ پیغمبری نیست مگر آنکه برایش معجزه‌ی مناسبی که بشر به آن ایمان بیاورد داده شده است، و معجزه‌ی من وحیی است که خداوند به من فرستاده است، و امیدوارم که در روز قیامت پیروان من از همگان بیشتر باشند».

از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت است که گفت این قرآن به هفت قراءت نازل شده است، بهر قراءتی که به شما آسان تر باشد به همان قراءت بخوانید.

از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: هفتاد و چند سوره‌ی قرآن را از دهان خود پیغمبر خدا ﷺ شنیدم.

و اما در حدیثی در شأن و عظمت شب قدر آمده است که «هرکس از روی ایمان و به قصد قربت، شب قدر را برای نماز و نیاز بپا خاست، آنچه که از گناهانش گذشته است بر وی آمرزیده می شود».

شیخ سعدی در گلستان در اهمیت و عظمت شب قدر گفت:

اگر شب ها همه قدر بودی، شب قدر بی قدر بودی،
گر سنگ همه لعل بدخشان بودی پس قیمت لعل و سنگ یکسان بودی

مولانا در غزلیات شمس آورده که:

چون جان تو شد در هوا ز افسانه‌ی شیرین ما فانی شو و چون عاشقان افسانه شو، افسانه شو
تو «لیله القبری» برو تا لیله القدری شوی چون «قدر» مر ارواح را کاشانه شو، کاشانه شو



وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ (۲)

و تو چه دانی که شب قدر چیست؟ (۲)

وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ

وَمَا: مبتدا - أَدْرَاكَ: فعل ماضی - (هو) فاعل - ک: مفعول به، جمله خبر - مَا: مبتدا - لَيْلَةُ: خبر
و تو چه دانی که شب قدر چیست؟ یعنی شب با شرافت و عظمت و با عزت که هر که در آن طاعت کند عزت یابد و شرافت بیند و هر عملی که در آن شب از خیر و طاعت صورت گیرد در نزد خداوند با قدر و با ارزش بود در مشکاه آمده است که لیله القدر از آن روی گویند که در آن ارزاق تقدیر کرده می شود و اجل ها در آن نوشته می شود و احکام که در این سال به وقوع می آید قضا کرده می شود. امام محمد غزالی گفته که شب قدر در حق هر کسی آنست که کشف کرده شود بر وی چیزی از عالم ملکوت. و طبری از قومی نقل کرده است که در ختان در آن شب سجده کنند و بر زمین افتند و دوباره به حالت اول خود باز گردند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که لیله القدر را خاص برای خدا قیام نماید (یعنی: شب قدر را نماز بخواند) گناهان گذشته اش بخشیده می شود».

و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که شب های رمضان را فقط به خاطر ایمان و طلب ثواب از خداوند قیام نماید، گناهان گذشته اش آمرزیده می شود».

و باز از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که ماه رمضان را بر پایه ایمان و طلب ثواب از خداوند متعال روزه بگیرد، گناهان گذشته اش بخشیده می شود».

و اما اینکه شب قدر در چه روزی از ماه رمضان است. قول های مختلفی است.

^۱ - لیله القبری: همچون شب قدر تاریک و گرفته ای

از ابی حنیفه که فرمود شب قدر در رمضان است و اما معلوم نمی‌شود که در کدام شب است. و باز ابوحنیفه رحمه الله علیه می‌فرماید: از ادله‌ای که بر بودن شب قدر در عشره‌ی اخیر یعنی دهه سوم ماه رمضان است گفته که حضرت رسول ﷺ آن را در آن دهه جستجو و طلب نموده است.

از عایشه رضی الله عنها روایت است، گفت که رسول خدا ﷺ فرمودند: تحروا ليله القدر فی الوتر من العشر الاواخر من رمضان. یعنی طلب کنید و بجوئید شب قدر را در شب‌های طاق از ده شب آخر از رمضان که شب بیست و یکم و بیست و سوم و بیست و پنجم و بیست و هفتم و بیست و نهم است که یکی از این پنج شب بیرون نخواهد بود. و نیز گفته‌اند «کلمه‌ی «لَيْلَةُ الْقَدْرِ» که دارای نه حرف است در این سوره سه بار آمده است یعنی جمعاً ۲۷ حرف می‌باشد پس به ازای هر روز از ماه رمضان است که بدین ترتیب شب قدر بیست و هفتم ماه رمضان خواهد بود.

ای خواجه چه جوئی ز شب قدر نشانی
هر شب، شب قدر است اگر قدر بدانی
در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «ليلة القدر» را در دهه‌ی اخیر رمضان جستجو کنید، در نه روز که باقی می‌ماند، در هفت روز که باقی می‌ماند، در پنج روز که باقی می‌ماند.

لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ ﴿۳﴾
شب قدر بهتر از هزار ماه است. (۳)

لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ
لَيْلَةُ: مبتدا - خَيْرٌ: خبر

شب قدر از هزار ماه که مجاهد بنی اسرائیل در آن جهاد کرده برای کسی که آن شب را در یابد و شب را به طاعت و عبادت به روز آرد بهتر است یعنی عبادتی که در شب قدر صورت گیرد از عمل هزار ماه جهادگر در راه خدا با ثواب و بهتر است.

و کمترین نماز در شب قدر دو رکعت است و بیشترین آن هزار رکعت می‌باشد و متوسط آن صد رکعت است. بعد از اتمام نماز دعاء کند. از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: بیشتر دعای پیغمبر خدا ﷺ این بود که: «ربنا اتنا فی الدنيا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار».

نَزَّلَ الْمَلَكُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرِ ﴿۴﴾
[در آن شب قدر] فرشتگان و روح به فرمان پروردگار خویش برای انجام دادن هر امری فرود می‌آیند. (۴)

نَزَّلَ الْمَلَكُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرِ
نَزَّلَ: فعل مضارع - الْمَلَكُ: فاعل - وَالرُّوحُ: معطوف

در این آیه کریمه ذکر خاص پس از عام موجود است. علت برتری شب قدر بر هزار ماه این است که در آن شب فرشتگان با روح (جبرئیل) به فرمان پروردگارشان برای انجام اموری که خداوند اجازه آن را صادر فرموده است به زمین دنیا فرود آیند که به همراه ایشان جبرئیل علیه السلام است و روح: جبرئیل علیه السلام است. و در خبر آمده است که برآستی جبرئیل علیه السلام بر سطح کعبه توقف می‌کند و بالهایش را می‌گستراند پس یکی از بالهایش به شرق و دیگری به سوی غرب کشیده می‌شود. و روح گویند آن روح بنی آدم یا حضرت عیسی علیه السلام است. فرود آمدن فرشتگان و روح برای شرف و عزت این شب است. که در تفسیر روح البیان آورده است آن فرشتگان و روح به خانه‌هایی که در آن کنائس^۱ باشد و یا به خانه‌های بتان و یا جاهایی که در آن سگ باشد و یا تصاویر و عکس‌ها باشد و یا ناپاکی‌ها در آن خانه باشد داخل نمی‌شوند و به داخل خانه‌هایی که در آن خمر نوشند و یا کسی که قطع صله رحم کرده است یا جنب باشد و یا گوشت خوک خورده باشد داخل نشوند. و نیز کسی که نماز نکند یا دو مسلمان با یکدیگر قهر باشند و سخن نگویند فرشتگان در این خانه‌ها نروند و از خیرات و برکات این شب محروم باشند. آن فرشتگان و روح به اجازه و فرمان آفریدگار از بهر کاری بزرگ که حق سبحانه تعالی قضا فرموده و امر کرده است یعنی از بهر کار خیر و برکت به زمین در آیند.

سَلَّمَ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ ﴿٥﴾

آن شب تا وقت طلوع فجر محض سلامتی است. (۵)

سَلَّمَ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ

سَلَّمَ: خبر مقدم - هِيَ: مبتدا موخر

تمام طول شب سلامتی و خیر و برکت است و هیچ شری در آن نیست و فرود آمدن فرشتگان یا سپیده دم در آن شب منقطع شود آن فرشتگان فوج فوج و دسته دسته تا طلوع سپیده دم از آسمان به زمین فرود آیند و آن شب سلامتی است و از همه آفات در امن و امان خواهند بود و در خبر است که فرشتگان هر مؤمنی را که در نماز بود دست در دست نهند و بر وی سلام کنند، گویند: «السلام علیک یا مؤمن». و اگر بیرون از نماز بود، سلام کنند. و اگر در خواب بود، از دور بر حمت در وی نگرند.

آن ساعت که چشم بنده‌ی مؤمن آب ریزد و موپها بر اندام وی بیای شود نشان آن است که جبرئیل علیه السلام دست در دست وی نهاده چندان رحمت بر مؤمنان قسمت کند که زیادت آید. جبرئیل گوید: خداوند زیادتی رحمت را چه کنم؟ فرمان آمد که: سزای کرم ما نبود که رحمتی که به خلق فرستادیم باز بریم؛ آن را می‌دار تا غازیان کافران را هزیمت کنند و فرزندان ایشان را اسیر آرند؛ آن فرزندان را از این رحمت بهره بود تا به برکت این رحمت ایمان آرند. آنگه به وقت صبح جبرئیل آواز دهد که: «یا معشر الملائکه الرحیل الرحیل علمنها بردارید تا بر آسمان به مقام معلوم خود باز شویم، فرمان آید از

^۱ - کنائس: کنیسه‌ها، عبادتگاه بت پرستان

جبار عالم که بر آمدن شما روا نیست که خفتگان امت محمد ﷺ را سلام نکردید. قومی که هنوز در خواب اند صبر کنید تا بیدار شوند و ایشان را سلام کنید. آنکه فرشتگان به وقت طلوع آفتاب به آسمان باز شوند به جای خویش حلقه حلقه بنشینند و یکدیگر را به تعجب باز می گویند که: حق جل جلاله امشب با امت محمد ﷺ چه فضل کرد و چه نواخت بر ایشان نهاد! و از حق جل جلاله آن ساعت ندا آید که: ای مقربان درگاه و ای طاووسان مملکت و ای عابدان سدره گواه باشید که از امت محمد ﷺ هر که مطیع بودند طاعت ایشان پذیرفتم و پسندیدم و هر چه عصیان بودند معصیت ایشان آمرزیدم و ایشان را به مطیعان بخشیدم.

در کشف الاسرار آورده که: حکمت در فرستادن فرشتگان و جبرئیل علیه السلام اندرین شب قدر به زمین آنست که مصطفی ﷺ را امر آمد: «و ما کان الله ليعذبهم و انت فيهم» ای سید تا تو در میان ایشان باشی عذاب کردن ایشان روا نیست. رسول گفت: الهی و سیدی و مولائی، ترسم که چون مرا از میان ایشان برداری عذاب ها فرستی. فرمان آمد که: «و ما کان الله ليعذبهم و هم يستغفرون» ای محمد ﷺ! تو رسول من بایشان و استغفار رسول ایشان به من، تا رسول من در میان ایشان، عذاب فرستادن روی نیست. همچنین تا رسول ایشان به حضرت من، عذاب کردن در کرم من روا نیست. رسول ﷺ شاد شد و دل وی خوش گشت. آنکه اندیشید که اگر گروهی از امت من در استغفار تقصیر کنند ترسم که عذاب فرستد. جبرئیل آمد و گفت: الله تعالی از اندیشه ی دل تو آگاه است، می گوید: دل خوش دار که بعد از وفات تو تا به قیامت هر شب قدر جبرئیل را فرستم به زمین تا امت ترا یکان یکان سلام کند. ای سید تا سلام تو به ایشان میرسد عذاب نفرستادم تا جبرئیل در شب های قدر می رود و سلام می رساند، عذاب نفرستم. و گفته اند رب العالمین در دو وقت بندگان را بر فرشتگان عرضه کند. یکی در مراسم عرفات که حاجیان احرام گرفته، روی به خانه ی مبارک نهاده، رنج بادیه و جفا کشیده، دل بر غریبی نهاده، خان و مان و اسباب و ضیاع بگذاشته، شربت های نابایست کشیده، داغ فراق بر دل خویشان نهاده، لباس معصیت رسیدگان پوشیده، آن ساعت که در آن موسم عرفات بایستند، از حق جل جلاله به ملائکه آسمان ندا آید: «انظروا الی عبادی اتونی شعثاً غبراً» «من کل فج عمیق». در نگر به این بندگان من، سوختگان در راه من، مشتاقان درگاه من، از چهار گوشه عالم روی به خانه ی ما نهاده، راه دور و دراز در پیش گرفته، جان شیرین فدا کرده، لیبیک زنان و تکبیر گویان به در خانه ی ما آمده، شما گواه باشید که ایشان را با هر چه دارند از تبعات آمرزیدم و هر که را شفاعت کنند بایشان بخشیدم و با تحفه های کرامت و هدیه های رحمت باز گردانیدم. دیگر شب قدر بندگان را بر فرشتگان جلوه کند زیرا که در این شب مطیعان در طاعت بیفزایند، عاصیان از معصیت باز گردند، از دستها بوی مصحف آید، از زبان ها بوی تسبیح آید، از شکم ها بوی گرسنگی آید، از هفت اندام ایشان بوی طاعت آید؛ تنهایشان در نماز، دلهایشان با نیاز، جانهایشان در راز، بیائید تا ما نیز نیاز خود عرضه کنیم و به جمع گوئیم: خداوندا ما را در این شب بزرگوار از خلعت رحمت نصیبی تمام ارزانی دار، و معاصی ما از ما در گذار، و همه را بدار القرار برسان، یا جلیل و یا جبار یا کریم و یا غفار.

سوره البینه

سوره «بینه» مدنی است و جمله به مدینه فرو آمده است و دارای هشت آیه است. بعضی مفسران گفتند مکی است. و چون در اولین آیه سوره بینه به معنی حجت آشکار، آمده بدین نام خوانده شده است. در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. و در فضیلت این سوره رسول خدا ﷺ به ابی بن کعب رضی الله عنه فرمودند: خداوند جل جلاله به من دستور داده است که سوره‌ی «لم یکن ... البینه» را بر تو بخوانم. ابی بن کعب گفت خداوند جل جلاله از من نام برده است؟ فرمودند: آری! پس از شوق گریست.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان



لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ ﴿١﴾
کافران از اهل کتاب و مشرکان جدا شونده نبودند تا وقتی که بر آنان بینه بیاید. (۱)

لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ
الَّذِينَ: اسم کان - مُنْفَكِينَ: خبر کان

کافران از اهل کتاب یعنی از یهود و نصاری و مشرکین عرب که بت می پرستیدند جدا شونده و باز ایستادگان از کفر و معاصی نبودند تا آن هنگام که بر ایشان حجتی روشن و دلیلی آشکار یعنی قرآن یا محمد باشد بیاید. تا با فرستاده شدن این حجت حق و باطل را از یکدیگر جدا و متمایز سازند و از دین خود برگردند و آنان مؤمنان اهل کتاب و مشرکین عرب بودند.
مولانا گفت:

این همه خواندی فرو خوان لم یکن تا بدانی لج آن کبر کهن

رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً ﴿٢﴾

پیغمبری از جانب خدای تعالی که صحیفه‌های پاکیزه می خواند. (۲)

رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً

رَسُولٌ: بدل - يَتْلُو: فعل مضارع - (هو) فاعل - صُحُفًا: مفعول به - مُطَهَّرَةً: نعت

حجتی روشن فرستاده شده از جانب خدای تعالی که محمد ﷺ است که بر امت خود صحیفه‌های پاکیزه از کذب و بهتان یعنی قرآن می خواند، و آن را به جهت تعظیم و بزرگداشت صحیفه گفت با آنکه جمیع

رازهای صحف در آن است و از دسترس تحریف و تغییر بدور است بلکه خود معجزه است و متضمن احکام الهی و شرائع اسلامی است و کلام خداست که تغییر پذیر نیست و در این صحیفه‌ها نوشته‌های راست و درست یعنی احکام و حدود و موعظه‌ها و حلال و حرام و امر و نهی در آن آمده است.

فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ ﴿٣﴾

در آنها نوشته‌های استوار (راست و درست) است. (۳)

فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ

فیها: جار و مجرور خبر مقدم - کُتِبَ: مبتدا مؤخر

در آن صحیفه‌ها نوشته‌های راست و درست و پندهای محکم و استواری است که بر اصلاح و راه درست دلالت می‌کند و بر شرک و معاصی دلالت نمی‌کند و هیچگونه کجی در آن نیست بلکه پرهیزکاران را به بهشت و گناهکاران را به عذابی سخت بیم می‌دهد.

وَمَا نَفَرَقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَةُ ﴿٤﴾

و کسانی که کتابشان داده‌اند پراکنده نشدند مگر از پس آنکه دلیل واضح سویشان آمده بود. (۴)

وَمَا نَفَرَقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَةُ

نَفَرَقَ: فعل ماضی - الَّذِينَ: فاعل - أُوتُوا: فعل ماضی مجهول - (و) نایب فاعل

و اهل کتاب پراکنده نشدند کسانی که به ایشان کتابشان داده‌اند مگر پس از آنکه برهان و حجتی آشکار بر ایشان آمد و دستورات خدا را بدیشان رسانده است.

آن وقت کم‌کم دچار تفرقه و اختلاف شده‌اند و فروغ و مذهب را در دین خدا پدیدار کرده‌اند یعنی پیش از بعثت آن حضرت همه مجتمع بودند. بر تصدیق وی و بعد از آنکه مبعوث شد مختلف شدند بعضی به وی گرویدند و برخی کافر شدند.

وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ

الْقِيمَةِ ﴿٥﴾

و دستور نداشتند جز اینکه خدای یگانه را پرستند و دین خاص او کنند و بدین ابراهیم در آیند [متدین باشند] و نماز کنند و زکات دهند و دین قویم (راست و درست) این است. (۵)

وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ

الْقِيمَةِ

أُمِرُوا: فعل ماضی مجهول - (و) نایب فاعل - لِيَعْبُدُوا: فعل مضارع - (و) فاعل - لَفِظَ اللَّهُ: مفعول به -

حُنَفَاءَ: حال - وَذَلِكَ: مبتدا - دین: خبر

و دستور نداشتند و فرمان نیافته بودند با این دین و این قرآن جز اینکه خدای یگانه را پرستند در حالی که دین را برای او خالص کنند و حنفاء باشند یعنی به دین ابراهیم و متدین باشند و آنچه از طاعت و عبادت کنند خالص از برای خداوند باشد و هیچ کس و هیچ چیزی را برای او شریک نگیرند و در راه مستقیم روند یعنی راه و آئین ابراهیم و در حالی که دین خود را از برای خدا از شرک و الحاد پاک کنندگان باشند خدای تعالی در این عبادت بندگان را به اخلاص می فرماید: روش اخلاص در عبادت چون رنگ روشن است در گوهر. هر گوهر که رنگ ندارد، سنگی بود بی قیمت، هر عبادت که با وی اخلاص نبود جان کندی بود بی پاداش. اخلاص آتشی است که در سینه ی مؤمن بر افروزند تا هر آنچه در آن سینه غیر حق بود بسوزد دست وی از محارم برشته ی اخلاص استوار کنند تا دست جز به حلال نبرد قوت شهوت مطیع و متقاد وی گردد نه شیطان بدان راه برد تا تباه کند، نه هوای نفس آن را بیند تا بگرداند، نه فرشته بدان رسد تا بنویسد.

این چنین کس را مخلص خوانند نه مخلص چنانکه بویکر زقاق گشت مخلص در دریای خطر در غرقابست، نهنگان جان ربای در چپ و راست وی در آمده، دریا می برد و می ترسد، تا خود به ساحل امن چون رسد و کی رسد. از اینجاست که بزرگان سلف گفتند - «والمخلصون علی خطر عظیم» و مخلص آنست که به ساحل امن رسیده، رب العالمین موسی عليه السلام را به هر دو حالت نشان کرد و گفت: «انه كان مخلصاً و كان رسولاً نبياً» هم مخلصاً به کسر لام و هم مخلصاً به فتح لام خوانده اند اگر به کسر خوانی بدایت کار اوست، و اگر به فتح خوانی نهایت کار اوست.

و نیز فرموده نشده جز اینکه نماز بر پا دارد و زکات بپردازد و این است دین قویم و راه راست و درست. یعنی کسانی که به غیب به خدا ایمان می آورند و تصدیق می دارند و نمازهای پنجگانه خود را بر پا می دارند یعنی نمازهای یومیه را کاملاً از جهت رکوع، سجود، تلاوت و خشوع در آن به جای می آورند و نیز زکات را با رعایت آداب و ارکان آن به جای می آورند. از سخنان پیر هرات: اول، خدای را باید شناخت که اوست دهنده ی بی منت، و اگر همه بستانند او بدهد، و چون او بدهد کسی نتواند بستاند. او را نگاهدار تا ترا نگاه دارد. عمر در پیش او صرف کن که او جواب از تو خواهد خواست. و دلیل راه علم را دان. و سرمایه ی عمر توحید است، و نماینده ی صراط مستقیم حق است. و پیغمبران را زنده دان و نماز و روزه و زکات و حج را فراموش مکن.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ ﴿٦﴾

براستی کسانی که کفر ورزیدند از اهل کتاب و مشرکان در آتش جهنم اند و در آن جاودان اند و آنها بدترین مخلوق اند. (۶)

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا
الَّذِينَ: اسم إن - في نار: جار و مجرور خبر - خالدين: حال

به درستی آنان که از یهود و نصاری ایمان نیاوردند و نگریدند و نیز از مشرکان بت پرست در روز قیامت در آتش دوزخ باشند و در آن جاودان مانند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: شخصی گفت: یا رسول الله! آیا از آنچه که در جاهلیت انجام داده‌ایم مؤاخذه خواهیم گردید؟ فرمودند: «کسی که در اسلام کارهای نیک انجام دهد، از آنچه که در جاهلیت انجام داده است مؤاخذه نمی‌گردد، و کسی که در اسلام کارهای بد انجام دهد، از آنچه که در اول و آخر انجام داده است، مؤاخذه خواهد گردید».

أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ

أُولَئِكَ: مبتدا - هُمْ: ضمیر فصل - شَرُّ: خبر

این گروه از یهود و نصاری که کافرند و مشرکین که ایمان نیاوردند در روز قیامت از بدترین همه آفریدگانند به جهت کفرشان و ارتکاب معصیتشان در آتش جهنم خواهند سوخت.

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ﴿٧﴾

و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند آنها خودشان بهترین مخلوق‌اند. (۷)

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

الَّذِينَ: اسم إِنَّ - وَعَمِلُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - الصَّالِحَاتِ: مفعول به

بدرستی آنانکه گرویدند و ایمان آوردند و عمل‌های صالح و شایسته انجام دادند.

أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ

أُولَئِكَ: مبتدا - هُمْ: ضمیر فصل - خَيْرُ: خبر

آنان بهترین مخلوقات خداوند هستند. این آیه نشان می‌دهد که انسان‌های مؤمن و صالح‌العمل و مخلص حتی از فرشتگان نیز بالاتر و برترند. در حق مراحل سلوک انسانها و مقام برتر انسان مولانا در مثنوی چنین آورده است.

وز نما مردم بحیوان بر زدم
پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم
تا بر آرم از ملائک پا و سر
کل شی هالک الا وجهه
آنچه اندر وهم ناید آن شوم
گویدم که انسا الیه راجعون

از جمادی مردم و نامی شدم
مردم از حیوان و من آدم شدم
حمله‌ی دیگر بگیرم از بشر
وز ملک هم بایدم جستن ز جو
بار دیگر از ملک قریان شوم
پس عدم کردم عدم چون از غنون

جَزَّأُوهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ ﴿٨﴾

پاداش آنها نزد پروردگارشان بهشت‌های جاوید است که در آن جویها روان است و تا ابد در آن جاودان‌اند، خدا از ایشان خشنود است و آنها از خدا خشنودند، این خاص کسی است که از پروردگارش ترسیده است. (۸)

جَزَّأُوهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا
جَزَّأُوهُمْ: مبتدا - جَنَّاتُ: خبر - تَجْرِي: فعل مضارع - الْأَنْهَارُ: فاعل - خَالِدِينَ: حال - أَبَدًا: مفعول فيه
در مقابل ایمان و عمل صالحان پاداششان نزد پروردگارشان است. بهشت‌های عدن که در آن جویها روان است و در آن جاودان باشند.

چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت
شیوهی جنات تجری تحت‌الانهار داشت
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ

رَضِيَ: فعل ماضی - لَفْظُ اللَّهِ: فاعل - رَضُوا: فعل ماضی - (و) فاعل
خداوند از ایشان و از طاعت‌های ایشان خشنود باشد و خشنود باشند ایشان از خدای تعالی به جهت پاداش ثواب بی حساب به ایشان.
بیت:

دارند هر کس از تو مرادی و مطلبی مقصود ما ز دنیا و عقبی لقای تست

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «خداوند برای اهل جنت می‌گوید: ای اهل جنت! می‌گویند: پروردگار ما! لبیک و سعدیک، می‌پرسد: آیا راضی هستید؟ می‌گویند: چرا راضی نباشیم، در حالی که برای ما چیزهایی را داده‌ای که به هیچ یک از خلق خود نداده‌ای، می‌فرماید: از این هم (نعمت) بالاتری به شما خواهم داد، می‌گویند: آن نعمت چیست که از این نعمت‌ها بهتر و بالاتر باشد؟ می‌فرماید: رضایت خود را نسبت به شما اعلان نموده و از این به بعد بر شما غضب نخواهم کرد».

ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ

این همه نعمت، مخصوص کسی است که از پروردگار خود ترسیده است و از ارتکاب گناه بدور و از انجام آن ترسان است. پس سعادت و خوشبختی آخرت از آن کسانی است که از خدای خود ترسیده باشند.

شیخ عبدالله انصاری گفت:

الهی! آن را که تو خواهی، آب در جوی او روان است؛ و آن را که نخواهی، او را چه درمان است؟

الهی! همه آن کئی که خواهی، از این مفلس بیچاره چه خواهی؟
الهی! یافت تو آرزوی ماست، دریافت تو نه به بازوی ماست.
الهی! همه از تو ترسند و من از خود، از تو همه نیکی دیده‌ام و از خویش همه بد.

سوره الزلزله

سوره‌ی «زلزله» به قول مفسران مکی است و به قول بعضی مدنی است چون در این سوره پیشاپیش از رخدادهای روز قیامت خبر می‌دهد «زلزله» یا «زلزال» نامیده شده است. سبب نزول سوره «زلزال» آن بود که کفار از روز قیامت و حساب بسیار می‌پرسیدند که روز قیامت چه وقت است؟ و در پاسخ سوالشان آمده که علم قیامت فقط نزد خداست و در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. و در فضیلت آن سوره حدیثی است. به روایت انس بن مالک رضی الله عنه که رسول خدا ﷺ به مردی از یاران خود فرمودند: «ای فلان! آیا ازدواج کرده‌ای؟ گفت: یا رسول الله! به خدا سوگند که من چیزی ندارم تا با آن ازدواج کنم! فرمودند: آیا (قل هو الله احد) همراه تو نیست؟ گفت: چرا، هست. فرمودند: این سوره یک سوم قرآن است. فرمودند: آیا «اذا جاء نصر الله والفتح» همراه تو نیست؟ گفت: چرا، هست. فرمودند: این سوره یک چهارم قرآن است. فرمودند: آیا (قل یا ایها الکافرون) همراه تو نیست؟ گفت: چرا، هست. فرمودند: این سوره نیز یک چهارم قرآن است. فرمودند: آیا (اذا زلزلت الارض) همراه تو نیست؟ گفت: چرا، هست فرمودند: این سوره نیز یک چهارم قرآن است بر طریق اجمال. پس ازدواج کن.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می‌برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا ①

آنگاه که زمین به جنبش خود جنبانیده شود. (۱)

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا

زُلْزِلَتْ : فعل ماضی مجهول - الْأَرْضُ : نایب فاعل - زِلْزَالَهَا : مفعول مطلق

آن هنگام که زمین جنبانیده شود جنبانیدنی که آن مقرر است نزدیک نفخه‌ی اولی و بدان همه چیز در هم شکسته شود. اشاره‌ی آیه کریمه به جنبیدن زمین در پایان کار جهان و بهم خوردن نظم جهانی در هنگام قیام قیامت است. چنانکه حق تعالی در جای دیگر می‌فرماید: «... زلزله الساعه شی عظیم. زلزله قیامت بس سهمگین است و گفته‌اند معنی آنست که هر که مرد آنچه در قیامت از احوال و احوال واقع شدنی است نمونه‌ای از آن در حق او واقع می‌گردد و امام محمد غزالی در کتب خود این معنی را تفصیل داده و شرح نموده است.

و گفته است که: موت را نسبت به معیشت قیامت صغری گویند چنانکه هلاک و فانی شدن مجموع عالم و عالمیان را قیامت کبری نامند.

وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا ﴿٢﴾

و زمین بارهای سنگین خود را (دفینه و گنجینه‌های) بیرون آورد. (۲)

وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا

أَخْرَجَتِ: فعل ماضی - الْأَرْضُ: فاعل - أَثْقَالَهَا: مفعول به

و زمین بارهای سنگین خود را که اجساد و اموات و دفاین و گنجینه‌ها باشد از درون خود بر اندازد و بیرون افکند اعم از انسان و جن از باطنش به سوی ظاهرش و الله اعلم. شایان ذکر است که زمین مردگان را در نفخه‌ی دوم بیرون می‌افکند.
مولانا گفت:

یوم دین که زلزلت زلزالها این زمین باشد گواه حالها

وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا ﴿٣﴾

و انسان می‌گوید: زمین را چه شده است؟ (۳)

وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا

قَالَ: فعل ماضی - الْإِنْسَانُ: فاعل - مَا: مبتدا - لَهَا: جار و مجرور خبر

و انسان در آن هنگام یعنی قیام قیامت که زمین جنبیدن آغاز کند می‌گوید زمین را چه شده است؟ و برای چه زمین به لرزش در آمده است و بارهای گران خود را به بیرون افکنده است؟

يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا ﴿٤﴾

آن روز که زمین خبرهای خود را باز گوید. (۴)

يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا

تُحَدِّثُ: فعل مضارع - (هی) فاعل - أَخْبَارَهَا: مفعول به

آن روز زمین خبرهای خود را به زبان حال باز گوید یعنی خدای تعالی آن را به سخن در آورد تا از چگونگی لرزش و جنبیدن و بیرون آوردن یاقوت و دفینه‌ها و گنجینه‌ها و عملهایی که بر روی صادر شده بازگو نماید. و اخبار زمین آن است که آنچه که انسان‌ها از اعمال خیر و شر بر روی او صورت گرفته باز گوید و به انجام آن گواهی و شهادت دهد. و در حق مؤمن می‌گوید بر روی من نماز خواند و حج و عمره کرد و در راه خدا جهاد کرد پس مؤمن از شنیدن این خبر خوشحال می‌شود و در حق کافر می‌گوید بر روی من شرک آورد و دزدی کرد و زنا کرد و شراب خورد پس کافر غمگین می‌گردد. پس می‌گوید:

يَا أَيُّهَا رَبِّكَ أَوْحَىٰ لَهَا ﴿٥﴾

برای اینکه پروردگارت به او وحی کرده است. (۵)

يَا أَيُّهَا رَبِّكَ أَوْحَىٰ لَهَا

رَبِّكَ: اسمِ اَنْ-اَوْحَى: فعل ماضی- (هو)فاعل، جمله خبر اَنْ

برای اینکه پروردگار تو بر او الهام کرد و دستوری داد که ای زمین! از اعمال مردمان که بر روی تو انجام داده‌اند خبر بده.

مولانا گفت:

در قیامت این زمین بر نیک و بد
کی تحدث حالها و اخبارها
کی ز نادیده گواهیها دهد
تظهر الارض لنا اسرارها

يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِّيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ ﴿٦﴾

آن روز مردمان متفرق و بر احوال مختلف باز گردند تا جزای اعمالشان به ایشان نموده شود. (۶)

يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا

يَصْدُرُ: فعل مضارع- النَّاسُ: فاعل- أَشْتَاتًا: مفعول به

در آن روز مردمان از قبرهای خود فوج فوج و دسته دسته پراکنده شوند و به سوی صحرای محشر رهسپار شوند تا جزای اعمالی که کرده‌اند بدیشان نموده شود.

لِّيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ

و پاداش و کیفر اعمال خود را ببینند.

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿٧﴾

پس هرکسی ذره‌ای نیکی کرده باشد (پاداش) آن را ببیند. (۷)

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ

فَمَنْ: مبتدای جازم- يَعْمَلْ: فعل مضارع- (هو)فاعل، جمله خبر- مِثْقَالَ: مفعول به- خَيْرًا: تمیز

پس هرکس در دنیا ذره‌ای از کار خیر انجام داده باشد در روز قیامت در نامه‌ی اعمالش ثبت و ضبط شده و پاداش آن را می‌بیند و به مشاهده‌ی آن شادمان و خوشحال می‌شود.

وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴿٨﴾

و (همچنین) هرکسی ذره‌ای از عمل بد انجام داده باشد (کیفر) آن را می‌بیند. (۸)

وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ

مَنْ: مبتدای جازم- یَقْمَلْ: فعل مضارع- (هو) فاعل، جمله خبر- مِثْقَالَ: مفعول به- شَرًّا: تمیز

و هر کسی در دنیا ذره‌ای از کار بد انجام داده باشد در روز قیامت در نامه‌ی اعمالش ثبت و ضبط شده و کافر آن را می‌بیند و به مشاهده‌ی آن غمگین می‌گردد. و خداوند به اندازه‌ی یک ذره هم ظلم و ستم روا نمی‌دارد.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت: اشخاصی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده و گفتند: آیا پروردگار خود را در روز قیامت خواهیم دید؟ فرمودند: «در روز قیامت منادی ندا می‌کند که: هر امتی پیروی کسانی را بنماید که آنها را عبادت می‌کرده‌اند، همه کسانی که خدای دیگری را غیر از خداوند عبادت می‌کردند، مانند بت پرستان و امثال آنها، در آتش سقوط می‌نمایند. چون مردم دیگری جز خدا پرستان بدکار و نیکوکار و عده‌ای از اهل کتاب باقی نمی‌ماند، یهود را طلبیده و از آنها می‌پرسند که: شما چه چیز را عبادت می‌کردید؟ می‌گویند: عزیز فرزند خدا را، بر ایشان گفته می‌شود که: شما دروغ می‌گویند، خداوند زن و فرزندی نداشته است، بگوئید که چه می‌خواهید؟ می‌گویند: پروردگارا تشنه‌ایم، برای ما آبی برسان! به ایشان اشاره می‌شود که مگر خود شما بسر آب نمی‌روید؟ ولی به سوی آتش سراب ماندی که هر موجش موج دیگرش را از بین می‌برد، سوق داده شده تا آنکه در آتش می‌افتند.

بعد از آن مسیحیان را طلبیده و از آنها می‌پرسند که شما چه چیز را عبادت می‌کردید؟ می‌گویند: مسیح فرزند خدا را، برای شان گفته می‌شود که: دروغ می‌گوئید، خداوند زن و فرزندی نداشته است، و از ایشان پرسیده می‌شود که: چه چیز می‌خواهید؟ و با اینها هم مانند یهود معامله می‌گردد.

چون کس دیگری جز خدا پرستان نیکوکار و بدکار باقی نمی‌ماند، پروردگار عالمیان از آنان سؤال می‌کند که: شماها انتظار چه چیزی را می‌کشید؟ هر کس به دنبال چیزی برود که آن را عبادت می‌کرده است، می‌گویند: ما مردم را در دنیا در حالی ترک گفتیم که خیلی به آنها محتاج بودیم و با آن هم به آنها همراهی نکردیم، و ما منتظر پروردگار خود هستیم که او را عبادت می‌کردیم، (خداوند متعال) می‌گوید: من پروردگار شما هستم، و آنها می‌گویند: ما هیچ چیزی را به خدا شریک نمی‌آوریم و این سخن را دو و یا سه بار تکرار می‌کنند.

سوره العادیات

سوره «عادیات» یازده آیه به قول جماعتی مفسران مکی است و به قولی هم مدنی است، گویند به مدینه فرود آمده، و در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. در فضیلت تلاوت ابی بن کعب روایت کند. از مصطفی ﷺ که گفت: هر که سوره‌ی «العادیات» را بخواند، او را بعد از هر مؤمنی که شب مزدلفه در مزدلفه باشد و اندر آن جمع بود، ده نیکی بنویسند و همچنانست که آنجا حاضر بود. و از حسن بصری روایت کنند که: سوره‌ی العادیات همتای دو بهر^۱ از قرآن است. سبب نزول این سوره به قول مقاتل آنست که: رسول خدا ﷺ جمعی لشکریان صحابه را به قبیله‌ی کنانه فرستاد تا ایشان را بر دین اسلام دعوت کند. مدتی بر آمد که رسول خدا ﷺ از ایشان هیچ خبر نشنید و نمی‌دانست که حال ایشان به چه حد رسید و مسلمانان از بهر ایشان اندوهگین بوده و منافقان شاد می‌بودند و به دروغ می‌گفتند که: ایشان را بکشتند. رب العالمین این سوره را فرو فرستاد و از حال ایشان خبر داد که:

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می‌برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا ﴿١﴾

و سوگند به اسبان تیز تک که نفس نفس می‌زنند. (۱)

وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا

(و) قسم - الْعَادِيَاتِ : مجرور - ضَبْحًا : مفعول مطلق

و سوگند به اسبان تیز دونده و تیز پای که به وقت دویدن نفس نفس می‌زنند مراد اسبانی یورش‌گر و با جست و خیز که در هنگام جنگ مجاهدان علیه کفار به وسیله آن تاخت و تاز می‌کنند.

فَالْمُورِبَاتِ قَدْحًا ﴿٢﴾

و قسم به اسب‌های آتش بر آورنده. (۲)

فَالْمُورِبَاتِ قَدْحًا

فَالْمُورِبَاتِ : معطوف - به معنی آتش افروزندگان - قَدْحًا : مفعول مطلق، به معنی ایجاد جرقه

و قسم به اسبان آتش بر آرندگان از سنگ که از برخورد سم و نعل خود به زمین‌های سخت و سنگریزه شعله‌ای همانند آتش از برخورد با آن سنگریزه بوجود آورند.

فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا ﴿۲﴾

و سوگند به اسب‌های تکاور که در وقت صبح در آیند. (۳)

فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا

فَالْمُغِيرَاتِ : معطوف به معنی هجوم برندگان

پس قسم به غارت‌کنندگان یعنی اسبان تکاور که در وقت صبح در آیند مراد چابک سواران آنان است که در صبحگاهان به سوی دشمن حمله ور می‌شوند.

فَأَثَرُنَّ بِهٖ نَقْعًا ﴿۳﴾

پس در آن وقت (وقت یورش) غباری بر انگیزند. (۴)

فَأَثَرُنَّ بِهٖ نَقْعًا

فَأَثَرُنَّ : فعل ماضی - (ن) فاعل - نَقْعًا : مفعول مطلق

پس آن اسبان در وقت صبح در هنگام یورش غباری در کنار آن قبیله بر می‌انگیزند و به سوی دشمن حمله ور می‌شوند.

فَوَسَطْنَ بِهٖ جَمْعًا ﴿۴﴾

پس در آن هجوم با آن گرد به میان جمع دشمن در آیند. (۵)

فَوَسَطْنَ بِهٖ جَمْعًا

فَوَسَطْنَ : فعل ماضی - (ن) فاعل - جَمْعًا : مفعول به

پس آن اسبان با یورش تیز تک خود به میان دشمن با آن گرد و غبار حمله ور شوند و دمار از دماغ ظالم و دشمن کافر بر آرند.

گفته‌اند که: اسب حیوانی نجیب و تیز تک و باهوش است و در دویدن خصوصیات دارد که در دیگر حیوانات و چهارپایان دیده نمی‌شود و این خصوصیات آن را از دیگر حیوانات ممتاز و مشخص می‌گرداند و این خصوصیات که در آیات فوق بر شمردیم دلیل بالا بودن شأن و اهمیت اسب در نزد مؤمنان است تا به پرورش آن همت ورزند و به قصد جهاد در راه خدا بر سواری آن بکوشند چنانکه حضرت رسول فرمود: سه چیز را یاد بگیرید. شنا کردن - تیراندازی و اسب سواری را. یعنی با آموختن این سه فن از حيله دشمن غافل نمائی و در وقت ضرورت بر آنان در راه خدا و جهاد فی سبیل الله و یا دفاع از مال و جان و ناموس خود بر دشمن بتازی.

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهٖ لَكَنُودٌ ﴿۵﴾

براستی که انسان نسبت به پروردگار ناسپاس است. (۶)

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ

الْإِنْسَانُ: اسم إن - ل: مزحلقه - لَكَنُودٌ: خبر

این آیه جواب قسم است می‌گوید:

براستی که انسان نسبت به پروردگار ناسپاس است. کنود: بسیار ناسپاس و کفران پیشه. خداوند به این چیزها که گفته شد قسم خورد و در آن برتری مجاهد فی سبیل الله را نیز بیان کرد و نیز برتری و اهمیت اسبان را برشمرد. آن هنگام که خدای تعالی به این غباری که از زمین بلند می‌شود و شعله‌ای از آتش که از برخورد سم و نعل اسب با سنگ و سنگریزه خارج می‌شود و نیز این آیه دلیل است که هیچ عملی بهتر از جهاد فی سبیل الله نیست. و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: در بهشت صدر درجه است که خداوند متعال آن‌ها را برای مجاهد فی سبیل الله آماده نموده است، که مابین هر درجه تا درجه‌ی دیگر آن، مانند تفاوت یا فاصله‌ی بین زمین و آسمان است.

وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ ﴿٧﴾

و براستی او بر این امر (بر ناسپاسی خود) مطلع است. (۷)

وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ

ه: اسم إن - ل: مزحلقه - لَشَهِيدٌ: خبر إن

و بدرستی که او بر ناسپاسی و کفران خویش هر آینه گواه و شاهد است به زبان حال و یا قال این گواهی را علیه خود می‌دهد و خدای عزوجل نیز بر این ناسپاسی گواه می‌باشد.

وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ ﴿٨﴾

و براستی که انسان بسیار شیفته‌ی مال است. (۸)

وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ

ه: اسم إن - لَشَدِيدٌ: خبر ؟

و بدرستی که انسان برای دوستی مال هر آینه بسیار شیفته و حریص است و آرزوهای طول و دراز او را از راه و عبادت خدا باز می‌دارد.

چنانچه در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله خطهایی را رسم نموده و فرمودند: «این آرزو، و این اجل انسان است، و در حالی که او به آرزوهایش غرق است، آن خط نزدیکتر (یعنی: اجلس) به او خواهد رسید. و هر قدر انسان پیرتر شود حرص و آزمندی او بیشتر می‌شود چنانچه صائب گفت:

پیران ز حرص بیشتر آزار می‌کشند با پشت خم همیشه کمان در کشاکش است

و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «شخص پیر دلش از دو چیز جوان است، یکی: حب دنیا و دیگری آرزوی دراز. شیخ سعدی حکایتی در باب آزمندی دنیا در گلستان آورده که نوشتن آن خالی از لطف و اهمیت نیست. بازرگانی را شنیدم که صد و پنجاه شتر بار داشت و چهل بندهی خدمتکار. شبی در جزیرهی کیش مرا به حجره خویش در آورد همه شب نیارمید از سخنهای پریشان گفتن، که فلان انبازم بترکستان و فلان بضاعت به هندوستان است و این قباله‌ی زمین است و فلان چیز را فلان زمین. گاه گفتی: خاطر اسکندریه دارم که هوایی خوش است. باز گفتی: نه، که دریای مغرب مشوشست. سعدیا سفری دیگرم در پیشست، اگر آن کرده شود، بقیت عمر خویش به گوشه بنشینم. گفتم: آن کدام سفرست؟ گفت: گوگرد پارسی خواهم بردن به چین که شنیدم قیمتی عظیم دارد و از آنجا کاسه‌ی چینی به روم آرم و دیبای رومی بهند و فولاد هند به حلب و آبگینه‌ی حلبی به یمن و بردیمانی به پارس و زان پس ترک تجارت کنم و بدکانی بنشینم. انصاف، از این مالیخولیا چندان فروگفت که بیش طاقت گفتنش نماند. گفت: ای سعدی، تو هم سخنی بگوی از آنها که دیده‌ای و شنیده. گفتم:

آن شنیدستی که در اقصای غور یار سالاری بیفتاد از ستور
گفت: چشم تنگ دنیا دوست را یا قناعت پر کند یا خاک گور

أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ مَا فِي الْقُبُورِ ﴿٩﴾

آیا نمی‌داند آنچه که در قبرهاست زیر و زبر شود؟ (۹)

أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ مَا فِي الْقُبُورِ

يَعْلَمُ: فعل مضارع - (هو) فاعل - إِذَا: مفعول فيه - بُعِثَ: فعل ماضی مجهول - مَا: نایب فاعل
آیا انسان نمی‌داند آنچه که در قبرهایند یعنی مردگان برانگیخته شوند و از قبرها بیرون آورده شوند؟
چه مشکلات و عقبه‌ها در پیش دارند که باید از آن بگذرند از آنجمله از سکران مرگ و ظلمات گور و حسرات قیامت و ترس دوزخ.

وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ ﴿١٠﴾

و آنچه در سینه‌هاست فاش شود. (۱۰)

وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ

وَحُصِّلَ: فعل ماضی مجهول - مَا: نایب فاعل
و آنچه در سینه‌ها حاضر کرده شده از خیر و شر به میان آرند و تا از یکدیگر متمایز و آشکار گردد
یعنی حق از باطل جدا گردد. جواب اذا است که خداوند بدان اعمالی که کرده‌اند پاداش خواهد داد.

إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ ﴿١١﴾

بدرستی پروردگارشان در آن روز به احوال ایشان خبردار است. (۱۱)

إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ

رَبَّهُمْ: اسمِ اِنَّ - ل: مزحلقه - لَّخَبِيرٌ: خبرِ اِنَّ

به درستی که پروردگارشان در روز رستاخیز بر احوال ایشان آگاه است و هیچ چیز از احوال و اقوام انسانها در نزد خدا مخفی و پوشیده نیست از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر کسی که به جنت داخل می گردد جایز در دوزخ - در صورتی که بدکاری می کرد - برایش نشان داده می شود، تا اینکه خوشی و شکرگزاری اش بیشتر گردد، و هر کسی که به دوزخ داخل می گردد جایز در بهشت - در صورتی که نیکوکاری می کرد - برایش نشان داده می شود، تا اینکه حسرت و افسوسش افزون تر گردد».

سوره القارعه

سوره «قارعه» مکی است و بمکه فرو آمده و دارای یازده آیه است. قارعه به معنی مصیبت سخت و بزرگ است و چون اول سوره با این کلمه افتتاح شده «القارعه» نامیده شده است. در این سوره ناسخ و منسوخ نیست و در فضیلت سوره آورده اند که: در خبر ابی بن کعب است از مصطفی ﷺ هر که سوره «القارعه» را بخواند خدای عزوجل روز قیامت ترازوی وی به نیکی گران گرداند.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

﴿۱﴾ الْقَارِعَةُ

بلای بزرگ چیست؟ (مصیبت سخت). (۱)

الْقَارِعَةُ

الْقَارِعَةُ: مبتدا

قیامت چیست؟ روز بسیار سخت و کوبنده و بزرگ چیست؟ القارعه: نامی از نامهای قیامت است.

﴿۲﴾ مَا الْقَارِعَةُ

آن قیامت چیست؟ (۲)

مَا الْقَارِعَةُ

و روز کوبنده و سخت و بزرگ و هراس انگیز چیست؟ این سؤال بجهت عظمت و بزرگی آن روز است.

﴿۳﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ

و تو چه دانی که قیامت (روز سخت) چیست؟ (۳)

وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ

وَمَا: مبتدا - أَدْرَاكَ: فعل ماضی - ک: مفعول به - (هو) فاعل، جمله خبر - مَا: مبتدا - الْقَارِعَةُ: خبر و تو چه دانی که قیامت یعنی روز سخت و بسیار کوبنده و در هم کوب چیست؟ یعنی از تصور ذهن شما بیرون است که آن روز سخت را دریابی سپس می افزاید و می گوید:

﴿۴﴾ يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ

روزی که (قیامت محقق شود) مردمان مانند پروانه ها پراکنده گردند. (۴)

يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ

يَوْمَ: مفعول فيه - النَّاسُ: اسم کان - كَالْفَرَاشِ: جار و مجرور خبر کان

روزی که مردمان از شدت و هراسناکی رستاخیز مانند پروانه های پراکنده در هر جای محشر سرگردان شوند و با دلهره تمام به هر سویی می دوند تا برای حساب و کتاب آماده شوند. در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «با پای برهنه، تن برهنه، و بدون ختنه حشر خواهید شد» عایشه رضی الله عنها پرسید: یا رسول الله! مردها و زنهای بطرف یکدیگر نگاه می کنند؟ فرمودند: «کار از این مشکل تر است که بفکر نظر کردن بیکدیگر بیفتند.

و از ابوهریره ؓ روایت است که: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «مردمان در روز قیامت چنان عرق می کنند که عرقشان در روی زمین تا هفتاد ذرع پیش رفته و آنقدر بالا می آید که تا گوشه هایشان می رسد».

وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ ⑤

و روزی که کوه ها مانند پشم حلاجی شده رنگین شود. (۵)

وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ

الْجِبَالُ: اسم کان - كَالْعِهْنِ: جار و مجرور خبر کان

و روزی که کوه ها از ترس و هولناک آن روز به جهت کوبیده شدن و زیر و زبر شدن کوه ها که در هوا پراکنده شوند مانند پشم رنگین زده و حلاجی شده باشند چنانکه در این آیه نیز حق تعالی فرموده که «و اذا الجبال سیرت»

فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ ⑥

پس اما هر که پله های حسنات او سنگین باشد. (۶)

فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ

مَنْ: مبتدا - ثَقُلَتْ: فعل ماضی - مَوَازِينُهُ: فاعل

پس اما در آن روز هر که پله حسنات او یعنی مقدار نیکیهای اعمالش در ترازوی اعمالش سنگین باشد پس،

فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ ⑦

پس او در زندگی پسندیده ای خواهد بود. (۷)

فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ

هو: مبتدا - فی عیشکمْ : جار و مجرور خبر، جمله خبر من

پس او در آن دنیا زندگی رضایت بخش و پسندیده‌ای خواهد داشت. یعنی در جایی قرار خواهد گرفت که تمام نعمتهای بهشتی در آن جمع باشد. در حدیث شریف از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «اولین گروهی که به جنت داخل می شوند، رویشان مانند ماه شب چهارده می درخشد، اینها در بهشت نه آب دهان خود را می اندازند و نه آب بینی خود را، و نه هم قضای حاجت می کنند، ظرفهایشان از طلا، و شانه هایشان از طلا و نقره، و در مجمره های شان عود، و عرقشان مانند مشک است، برای هر کدام شان دو همسر است که از زیبایی و نزاکت مغز استخوان شان از لای گوشتهایشان دیده می شود، با هم اختلاف و کینه توزی نداشته و دلهایشان دل یک شخص است، و صبح و شام تسبیح خداوند متعال را می گویند.

وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ ﴿٨﴾

و اما هر که پله حسنات او سبک شد. (۸)

وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ

من: مبتدا - خَفَّتْ: فعل ماضی - مَوَازِينُهُ: فاعل

و اما هر که ترازو کردار او سبک باشد و نیکیهای حسنه نداشته باشد یا بدیهایش بر نیکیهایش برتر شود.

فَأُتُوهُمُ هَاوِيَةً ﴿٩﴾

پس جای او در هاویه است. (۹)

فَأُتُوهُمُ هَاوِيَةً

أَمْ: مبتدا - هَاوِيَةً: خبر، جمله خبر من

پس جای او در هاویه است، هاویه اسمی از اسماء دوزخ است. پرتگاه و سقوط اشیاء بد. در حدیث شریف آمده که از اسامه رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که می فرمودند: «در روز قیامت شخصی را آورده و بدوزخ می اندازند، آنچه که در شکم دارد (مثل روده، قلب، جگر و غیره) خارج گردیده و در آتش ریخته و خودش مانند خری که بدور میخ خود می گردد بدور خود می گردد، اهل دوزخ نزدش آمده و از وی می پرسند: مگر تو نبودی که ما را بکار نیک امر و از کار بد منع می کردی؟ می گوید: شما را بکار نیک امر می کردم، ولی خودم آنرا انجام نمی دادم، و شما را از کار بد منع می کردم ولی خودم آنرا مرتکب می شدم».

وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَةٌ ﴿١٠﴾

و تو چه دانی که هاویه چیست؟ (۱۰)

وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَّةٌ

مَا: مبتدا - أَدْرَاكَ: فعل ماضی - ک: مفعول به - (هو) فاعل - مَا: مبتدا - هِيَّةٌ: خبر

و تو چه دانی که هاویه چیست و چگونه جایی است و آن جایی باشد در پست‌ترین جای دوزخ به گونه ای که بشر قادر به درک کنه و حقیقت آن نیست.

نَارٌ حَامِيَةٌ ﴿۱۱﴾

آتشی است افروخته. (۱۱)

نَارٌ حَامِيَةٌ

مبتدا محذوف - نَارٌ: خبر - حَامِيَةٌ: خبر ثانی

آن هاویه آتشی است در پست‌ترین جای دوزخ که سوزان و بسیار گرم است. که هفتاد بار از آتش این دنیا گرم‌تر و سوزنده‌تر است.

سوره التكاثر

سوره «تكاثر» دارای هشت آیت و مکی است و بعضی مفسران گفتند: مدنی است. و تكاثر یعنی فخر نمودن به كثرت اموال و اولاد. در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. و در فضیلت تلاوت این سوره آورده اند که: در خبر است از مصطفی ﷺ هر که این سوره بخواند نعمتی که الله تعالی او را در دنیا داد در قیامت او را محاسبه نکند و به او ثواب آنکس دهد که هزار آیت از کتاب خدا خوانده باشد.

در سبب نزول این سوره گفته اند که دو قبیله از قبایل قریش یکی بنو عبد مناف بن قصی و دیگر بنو سهم بن عمرو بر یکدیگر تفاخر کردند. و از خود بیشی و پیشی نمودند و پیش از مبعث مصطفی ﷺ عادت این بود یعنی شرف و سروری و مهتری و بهتری از آن قومی بود که ایشان را در مال و اولاد زیاده می بود. این دو قبیله بر این عادت از خود بکثرت مال و فرزندان فخر و شرف می نمودند. و در این کشمکش کار بجایی رسید که گفتند به سوی قبرستان برویم تا ببینیم که چه کسی از ما دو گروه در شمار بیشتر است؟ پس به گورستان رفتند و به شمردن قبرهای یکدیگر پرداختند. این بود که حق سبحانه و تعالی این سوره نازل کرد.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

اَلْهٰكُمْ التَّكَاثُرُ ﴿١﴾

تفاخر به بسیار طلبی مال از یکدیگر شما را غافل کرد. (۱)

اَلْهٰكُمْ التَّكَاثُرُ

اَلْهٰكُمْ: فعل ماضی - کم: مفعول به - التَّكَاثُرُ: فاعل، به معنی افزون طلبی در مال و فرزندان - الهی:

به معنی به خود مشغول داشت، غافل کرد

تفاخر نسبت به زیاده طلبی در مال و اولاد شما را غافل و سرگرم کرده است. و حال آنکه بدانید براستی که مالهای شما و اولاد شما وسیلهی آزمایشی هستند که خدای تعالی با آن شما را می آزماید یعنی ایشان بر شما فتنه هستند.

چنانچه در جای دیگر قرآن آمده: «و اعلموا انما اموالکم اولادکم فتنه^۱». صائب تبریزی در حق احتراز از تفاخر بر قوم و اجداد چنین آورده است:

این ناکسان که فخر بر اجداد می‌کنند چون سگ به استخوان دل خود شادمی‌کنند

حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ ﴿۲﴾

تا وقتی که بگورها رسیدید. (۲)

حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ

زُرْتُمْ: فعل ماضی - تم: فاعل - الْمَقَابِرَ: مفعول به

تا سر انجام آن تفاخر و افزون طلبی اموال و اولاد شما را به قبرستانها رساند که مردگان را شمار کردید یا آنچنان به کثرت مال و اولاد افتخار کردید و مشغول شدید تا مرگ به سراغ شما آمد و طناب عمر شما را پاره کرد. در کلیله و دمنه در حق زیاده طلبی مال و اینکه لذتهای دنیوی شیرین است و اما سرانجام با آن مشغولیتی که در لذات دنیا غرق هستند می‌میراند و آدم حریص را در دهان اژدها قرار می‌دهد آورده که بیان و تفسیر آن برای صاحبان علم و ادب خالی از اهمیت و خالی از موضوع نباشد. چون فکرت من بر این جمله بکارهای دنیا محیط گشت و بشناختم که آدمی شریف نر خلاق و عزیزتر موجودات است، و قدر ایام عمر خویش نمی‌داند و در نجات نفس نمی‌کوشد، از مشاهدت این حال در شگفت عظیم افتادم و چون بنگریستم مانع این سعادت راحت اندک و آرزوی حقیر است که مردمان بدان مبتلا گشته‌اند، و آن لذات حواس است، خوردن و بوئیدن و دیدن و پسودن و شنودن، و البته این آرزوها هرگز میسر نگردد و حاصل آن اگر میسر گردد خسران دنیا و آخرت باشد. و هر که همت در آن بست و مهمات آخرت را مهمل^۲ گذاشت همچون آن مرد است که از پیش اشتر مست بگریخت و بضرورت خویشتن در چاهی آویخت و دست در دو شاخ زد که بر بالای آن روئیده بود و پای‌هایش بر جانی قرار گرفت. در این میان بهتر بنگریست. هر دو پای بر سر چهار مار بود که سر از سوراخ بیرون گذاشته بودند.

نظر به قعر چاه افکند اژدهائی سهمناک دید دهان گشاده و افتادن او را انتظار می‌کرد. به سر چاه التفات نمود موشان سیاه و سپید بیخ آن شاخها دایم بی فتور^۳ می‌بریدند. و او در اثنای این محنت تدبیری می‌اندیشید و خلاص خود را طریقی می‌جست.

پیش خویش زنبور خانه و قدری شهد یافت، چیزی از آن بلب برد. از نوعی در حلاوت آن مشغول گشت که از کار خود غافل ماند و نیندیشید که پای او بر سر چهار مار است و نتوان دانست که کدام وقت در حرکت آیند، و موشان در بریدن شاخها جد بلیغ می‌نمایند و البته سستی بدان راه نمی‌یافت، و

^۱ - سوره انفال، آیه ۲۸

^۲ - مهمل: بیهوده و بیکار گذاشته شده

^۳ - بی فتور: بی وقفه، بی درنگ

چندانکه شاخ بگسست در کام اژدها افتاد. و آن لذت حقیر بدو چنین غفلتی راه داد و حجاب تاریک برابر نور عقل او بداشت تا موشان از بریدن شاخها بیرداختند و بیچاره‌ی حریص در دهان اژدها افتاد. پس من دنیا را بدان چاه پرافت مانند کردم، و موشان سپید و سیاه و مداومت ایشان بر بریدن شاخها به شب و روز که تعاقب ایشان بر فانی گردانیدن جانوران و تقریب اجل ایشان مقصور است؛ و آن چهار مار را به طبایع که عماد خلقت آدمی است و هرگاه که یکی از آن در حرکت آید زهر قاتل و مرگ حاضر باشد؛ و چشیدن شهد و شیرینی آن را بلذات این جهانی که فایده‌ی آن اندک است و رنج و تبعث بسیار، آدمی را بیهوده از کار آخرت باز می‌دارد و راه نجات بر وی بسته می‌گرداند، و اژدها را به مرجعی که به هیچ تاویل از آن چاره نتواند بود، و چندانکه شربت مرگ تجرع افتد و ضربت بویحی (عزرائیل) پذیرفته آید هر آینه بدو باید پیوست و هول و خطر و خوف فرع^۱ او مشاهدت کرد، آنگاه ندامت سود ندارد و توبت و انابت مفید نباشد، نه راه بازگشتن مهیا و نه عذر تقصیرات ممهد^۲، و بیان مناجات ایشان در قرآن عظیم بر این نسق وارد که: «یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن و صدق المرسلون»^۳ ای وای بر ما! چه کسی ما را از خوابگاه ما برانگیخت؟ این است آنچه وعده کرده بود خدای مهربان، و رسولان راست گفتند:

اما سنائی غزنوی در تفسیر این حکایت آورده که: اشتر مست نمایانگر عزرائیل و موشان سیاه و سپید نمایانگر شب و روز است که عمر انسان را می‌برند و از بین می‌برند. و شهد و شیرینی همان لذات و مادیات و زیاده طلبی اولاد است که شما را از کار آخرت غافل می‌گرداند و آن چهار مار را به چهار طبع انسان و اژدها را به اجل که ناگزیر باید در دهان آن قرار گرفت و چاه را به قبر تشبیه کرده که انسان حریص در آن خواهد افتاد مانند کرده است.

كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿۲﴾

نه، هرگز چنین نیست، بزودی خواهید دانست. (۳)

كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ

سَوْفَ تَعْلَمُونَ : فعل مستقبل - (و) فاعل

نه هرگز چنین نیست، که آدم غافل و دنیاپرست باشد و آخرت را فراموش کند و از کار آخرت بازماند که اجل ناگاه بر ایشان فرو آید که در آن وقت ندامت سود ندارد و زود باشد که بدانید عاقبت تفاخر و تکاثر بوقت مرگ چگونه است که افسوس و حسرت بی درمان در پی دارد.

ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿۴﴾

سپس باز می‌گوییم. نه هرگز چنین نیست. بزودی خواهید دانست. (۴)

^۱ - فرع: ترس و بیم

^۲ - ممهد: آماده

^۳ - سوره یس: آیه ۵۲

ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ

در این آیه و در آیه بعدی اطناب^۱ در معنای تکریر و استقرار معنا وجود دارد. باز هم می‌گویم که به لذات و مادیات دنیا فخر مکنید و بر زیادی اولاد تفاخر موزید که خطای خود را به وقت بعث و نشور خواهید دانست که نباید هم به زنده و هم به مرده مباهات کرد این تکرار از روی تأکید و شدید بودن تهدید بعد از تهدید است.

كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ ﴿٥﴾

هرگز چنین نیست، اگر به علم یقین بدانید. (۵)

كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ

تَعْلَمُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - عِلْمَ: مفعول به

نه چنان است که به زنده و به مرده مباهات و تفاخر کنید اگر بدانید که چه حالی در پیش رو دارید اگر یقیناً بدانید که کجا می‌روید. و سر انجام شما چیست؟ پس ترا حقیقت خویش باید طلب کرد. تا خود چه چیزی، و از کجا آمده‌ای و کجا خواهی رفت، و اندرین منزلگاه به چه کار آمده‌ای و ترا برای چه آفریده‌اند، و سعادت تو چیست و در چیست، و شقاوت تو چیست و در چیست؟ پس جمله این معانی ترا دانستنی است، تا از خود چیزی اندک شناخته باشی؛ و هر که این نشناسد، نصیب وی از راه دین ظاهر بود و از حقیقت و لب دین محجوب ماند.

لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ﴿٦﴾

قطعاً دوزخ را خواهید دید. (۶)

لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ

لَتَرَوُنَّ: فعل مضارع - (و) فاعل - (ن) توكید - الْجَحِيمَ: مفعول به

هر آینه به چشم دوزخ را خواهید دید یعنی در آخرت آنانکه غافل اند و به زیادی مال و کثرت اولاد افتخار می‌کنند دوزخ را مشاهده خواهند نمود.

ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ ﴿٧﴾

سپس آن دوزخ را به عین یقین خواهند دید. (۷)

ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ

لَتَرَوُنَّهَا: فعل مضارع - (و) فاعل - (ن) توكید - عَيْنَ: مفعول مطلق

سپس هر آینه آن دوزخ را بی شک به چشم خواهید دید و در آتش دوزخ خواهید افتاد و هیچ شکی در آن نیست. تکرار عبارت از برای تأکید است.

^۱ - برای توضیح: نگا: به ذیل آیه ۵ سوره انشراح جلد ۸

شیخ سعدی گفت:

حکایت کنند از بزرگان دین، حقیقت شناسان عین الیقین

ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ ﴿٨﴾

سپس در آن روز از نعمتها پرسیده خواهید شد. (۸)

ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ

لَتُسْأَلُنَّ: فعل مضارع - (و) فاعل - يَوْمَئِذٍ: مفعول فيه

سپس در روز رستاخیز و در وقت محاسبه از نعمتها که بدان مشغول شدید و شما را از عبادتها باز داشته پرسیده خواهید شد. آیا آن نعمتها را سپاسگزار بوده اید یا خیر؟ و شکر و نعمت را به موقع بجای آورده اید یا اینکه با مشغول شدن به آن از کار دین و آخرت باز مانده اید؟ و روایت کرد حماد بن سلمه از عمار بن ابی عمار، از جابر برآستی او گفت: آمدند برای ما حضرت رسول ﷺ و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما پس ما طعام دادیم ایشان را از خرما و آب به ایشان نوشانیدیم. پس رسول خدا ﷺ فرمود: «هذا من النعيم الذي تسألون عنه» این از نعمتهایی است که از آن پرسیده می شود.

چنانچه در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «اگر برای بنی آدم دو دست پر از مال دنیا باشد، بطلب دست سوم برخواهد آمد، و شکم بنی آدم را بجز از خاک چیز دیگری پر نمی کند، و خداوند توبه توبه کننده را قبول می نماید:

آن شنیدستی که در اقصای غور	بار سالاری بیفتاد از ستور
گفت چشم تنگ دنیا دوست را	یا قناعت پر کند یا خاک گور

سوره العصر

سوره «عصر» دارای سه آیت و مکی است و جمله بمکه فرو آمده است. و بدلیل شروع این سوره با «العصر» بدین نامگذاری شده است یعنی روزگار که سوگند خدا به جهت مشتمل بودن بر اعاجیب بسیار همانند شادی، غم، سلامتی و بیماری، غنا و فقر، عزت و ذلت در آن است. و در فضیلت این سوره از ابی بن کعب که گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند. هر کس سوره العصر را بخواند. خداوند بر او صبر را ختم کرد و او در روز قیامت به همراه اصحاب حق خواهند بود. گفته اند این سوره در ابتدای هجرت به سوی مدینه نازل شده است. و بعضی از مفسران نیز این سوره را مدنی خوانده اند.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

وَالْعَصْرِ ۱

و سوگند به عصر. (۱)

وَالْعَصْرِ

(و) قسم - وَالْعَصْرِ : مجرور

و سوگند به عصر. و قسم یاد کرد خدای تعالی به روزگار که منافع و مصالح و خسران دین و دنیا در آن است. و از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که گفت: آن نماز عصر است. یعنی خداوند به نماز عصر قسم یاد کرده است و نیز گفته اند آن هنگام که ابوبکر رضی الله عنه تسلیم اسلام و دین حق گردید. گفتند: ای ابوبکر آن زمانی که دین آباء و اجداد خود را رها کردی و آئین نو (اسلام) گرفتی زیان دیدی پس ابوبکر رضی الله عنه گفت: در قبول حق هیچ خسارتی نیست. برآستی خسارت در پرستش بتهایی است که نه می شنوند و نه می بینند و نه شما را توانگر سازند. «پس جبرئیل علیه السلام این آیت آورد «والعصر» قسم به عصر. بتحقیق خدای تعالی به نماز عصر قسم یاد کرد به جهت اهمیت و ارزش نماز عصر.

پس خلق در طلب کمال معذورند، بلکه بدان مامورند و روی بدان آورده اند، و لیکن به کمال حقیقی جاهل اند، و آنچه کمال است پشت با آن کرده اند. پس همه راه زیان خود همی روند، و حق تعالی از این گفت که:

«والعصر ان الانسان لفي خسر».

و اما آنچه در فضیلت نماز عصر در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:
از جریر رضی الله عنه روایت است که گفت: شبی با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بودیم، ایشان بطرف ماهتاب نگاه کرده و فرمودند: «شما پروردگارتان را مثل اینکه ماهتاب را می بینید خواهید دید، و در دیدن خداوند متعال بمشکل از دحام دچار نخواهید شد، و اگر امکان بود که برای ادای نماز فجر و نماز عصر، تحت فشار و گرفتاری قرار نگیرید، این دو نماز را اداء نمائید و به پروردگار خود پیش از طلوع و غروب آفتاب تسبیح بگوئید.



إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ
براستی که انسان هر آینه در زیان است. (۲)

إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ

الْإِنْسَانُ: اسم إِنَّ - ل: مزحلقه - لَفِي خُسْرٍ: جار و مجرور خبر إِنَّ
براستی که انسان هر آینه به جهت تجارت و کار و تلاش مادی که تمام عمر خود را برای کارهای دنیا مصروف می دارد و از کار آخرت غافل می ماند زیان کار است. گفته اند اینان ابوجهل و ولید بن المغیره اند. شیخ سعدی در گلستان گفت:

مال از بهر آسایش عمرست نه عمر از بهر گرد کردن مال. عاقلی را پرسیدند: نیک بخت کیست و بدبخت چیست؟ گفت: نیک بخت آنکه خورد و کشت و بدبخت آنکه مرد و هشت.

مکن نماز بر آن هیچ کس که هیچ نکرد که عمر در سر تحصیل مال کرد و نخورد
علم از بهر دین پروردن است نه از بهر دنیا خوردن.

هر که پرهیز و علم و زهد فروخت خرمنی گرد کرد و پاک بسوخت



إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ
مگر آنان که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند و یکدیگر را به حق سفارش کردند و همدیگر به صبر سفارش کردند. (۳)

إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ

الَّذِينَ: مستثنی - عَمِلُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - الصَّالِحَاتِ: مفعول به

مگر آنانکه ایمان آورده و به خدا و رسول او گرویده اند و قرآن را تصدیق کرده و کارهای پسندیده و نیکو انجام داده اند و نیز یکدیگر را به کارهای درست و راست سفارش کرده و به صبر بر طاعت یا نهی از معصیت سفارش کردند. گفته اند ایشان ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضوان الله تعالی علیهم می باشند.
مولانا گفت:

صبر را با حق قرین کرد ای فلان آخر والعصر را آگه بخوان

سوره الهمزه

سوره «همزه» دارای نه آیت و مکی است و جمله بمکه فرو آمده چون این سوره با «و یل لکل همزه لمزه» افتتاح گردیده و همزه: یعنی کسی که غیبت و عیب جویی مردم نماید. بدین نام نامگذاری شده است. در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. و در فضیلت این سوره خیر ابی بن کعب است از پیغامبر ﷺ گفت: «هر که این سوره بخواند، الله تعالی ده نیکی در دیوان او بنویسد. و این سوره در شأن کافران مکه فرو آمد. «ولید مغیره» و «امیه خلف» و «اخنس شریق» که بر رهگذر مصطفی ﷺ و یاران وی می نشستند، چون یکی از ایشان می گذشت از پس وی سخن ناسزا می گفتند، لب می گزیدند و ناسزا می گفتند و طعن می کردند و گاهی در پشت سر آنها عیب جویی می کردند و افسوس می جستند تا پروردگار جهانیان این سوره در شأن ایشان فرو فرستاد و سرانجام بد ایشان را بیان کرد. و گفت:

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ ﴿١﴾
وای بر عیب جوی طعنه زن! (۱)

وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ

آورده اند که اخنس بن شریق عیب رسول الله ﷺ می گفت و در حضور ولید بن مغیره عیب آنحضرت می گفت حق سبحانه تعالی آیت فرستاد. «و یل ...» وای بر حال عیب جوی طعنه زن! اما این حکم عام است و درباره همه کسانی که به این اوصاف متصف اند شامل است. همزه: کسی که رو در روی کسی طعنه می زند و اما لمزه کسی است که در پشت سر غیبت وی می کند.

پاک کن از غیبت مردم دهان خویش را ای که از مسواک هر دم می کنی دندان سفید
میرزا حبیب خراسانی گفت:

چند می گویی سخن از درد و رنج دیگران خویش را اول مداوا کن، کمال این است و بس
چو بدست خویشان بستی تو پای خویشان هم بدست خویشان و اکن، کمال این است و بس

در گلستان سعدی حکایتی در حق عیب جویی از دیگران چنین آمده: یاد دارم که در ایام طفولیت متعبد می بودم و شب خیز و مولع زهد و پرهیز. شبی در خدمت پدر، رحمه الله علیه نشسته بودم و

همه شب دیده بر هم نبسته و مصحف عزیز بر کنار گرفته و طایفه ای گرد ما خفته. پدر را گفتم: از اینان یکی سر بر نمی دارد که دوگانه‌ای (دو رکعت نماز) بگزارد. چنان خواب غفلت برده اند که گوئی نخفته‌اند که مرده اند. گفت: جان پدر، تو نیز اگر بخفتی به از آنکه در پوستین خلق افتی^۱

نبیند مدعی جز خویشتن را که دارد پسردهی پندارد در پیش
گرت چشم خدا بینی ببخشند نبینی هیچ کس عاجز تر از خویش

سخن میان دو دشمن چنان گوی که گردوست گردند. شرم زده نشوی.

کنند این و آن خوش دگر باره دل وی اندر میان کور بخت و خجل
مردمان را عیب نهانی پیدا مکن که مرایشان را رسوا کنی و خود را بی اعتماد.
صائب تبریزی در حق مذمت غیبت چنین بیتی آورده است:
بود غیبت خلق مردار خوردن ازین لقمه کن پاک کام و دهان را

الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ ﴿٢﴾

آنکه مالی فراهم آورد و آنرا بشمرد (نگهداشت). (۲)

الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ.

الَّذِي : بدل - جَمَعَ : فعل ماضی - (هو) فاعل - مَالًا : مفعول به - عَدَّدَهُ : فعل ماضی - هـ : مفعول به -
(هو) فاعل

آنکسی که مالی گرد کرده و آنرا می شمارد و یا آنرا نگه می دارد و بجهت داشتن مال تصور می کند که بر دیگران برتری دارد و بدین نسبت به دیگران فخر می فروشد و دیگران را حقیر و کوچک می شمارد. سعدی در گلستان گفت:

دو کس رنج بیهوده بردند و سعی بیفایده کردند: یکی آنکه اندوخت و نخورد و دیگر آنکه آموخت و نکرد.

يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ ﴿٣﴾

می پندارد که مالش او را جاوید دهد. (۳)

يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ.

يَحْسَبُ : فعل مضارع - مَالَهُ : اسم آن - أَخْلَدَهُ : فعل ماضی - هـ : مفعول به - (هو) فاعل، جمله خبر آن
آنکه مال جمع کرده تصور می کند که آن مالش او را در دنیا جاوید خواهد کرد و او را از مرگ نجات خواهد داد و تصور می کند نمی میرد تا اینکه مالش از بین برود.

كَلَّا لَيُبَدِّلَنَ فِي الْخُطْمَةِ ﴿٤﴾

^۱ - در پوستین خلق افتادن: کنایه از غیب جوئی و غیبت دیگران کردن

نه هرگز چنین نیست، البته در حطمه انداخته خواهد شد. (۴)

كَلَّا لَيُبَدِّلَنَّ فِي الْخُطْمَةِ

لَيُبَدِّلَنَّ : فعل مضارع مجهول - (ن) توكيد - (هو) نايب فاعل - فِي الْخُطْمَةِ : جار و مجرور
نه هرگز چنین نیست، البته آن انسان غافل و مغرور خودش و مالش در حطمه^۱ انداخته شود که هر
چه در آن بیفتد فوراً شکسته و خرد گشته و سوخته شود.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْخُطْمَةُ ﴿٥﴾

و تو چه دانی که حطمه چیست؟ (۵)

وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْخُطْمَةُ

مَا : مبتدا - أَدْرَاكَ : فعل ماضی - ك : مفعول به - (هو) فاعل، جمله خبر - مَا : مبتدا - الْخُطْمَةُ : خبر
و تو چه دانی که حطمه چیست؟ حطمه در اینجا هولناکی و ترسناکی آتش خرد کننده‌ی دوزخ است و
به جهت شأن و شدت آتش تکرار و تاکید کرده است پس آن حطمه را تفسیر می‌کند و می‌گوید:

نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ ﴿٦﴾

(آن حطمه) آتش افروخته الهی است. (۶)

نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ

مبتدا محذوف - نَارُ : خبر

آن حطمه را یعنی آتش دوزخ را خدای تعالی بقدرت خود برافروخته و کسی قادر به فرو نشانیدن آن
نیست.

هر آنکس پف کند ریشش بسوزد

چراغی را که ایزد بر فروزد

الَّتِي تَطْلُعُ عَلَى الْأَفْعِدَةِ ﴿٧﴾

آتشی که بر دلها غالب شود. (۷)

الَّتِي تَطْلُعُ عَلَى الْأَفْعِدَةِ

تَطْلُعُ : فعل مضارع - (هی) فاعل - عَلَى الْأَفْعِدَةِ : جار و مجرور

آتشی که بر دلها غالب شود. یعنی گرمای آن آتش دوزخ حطمه به دلها راه پیدا می‌کند و دل‌ها را که
لطیف ترین عضو بدن است پاره پاره می‌گرداند شاید بدانجهت دلها را مثال آورده که محل انحراف و
کجروی و گمراهی باشد. در حدیث شریف آمده که: از اسامه رضی الله عنه روایت است که گفت: از
پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: « در روز قیامت شخصی را آورده و بدوزخ می‌اندازند، آنچه که

- نام درکه‌ای است از دوزخ

در شکم دارد (مثل قلب، روده، جگر و غیره) خارج گردیده و در آتش ریخته و خودش مانند خری که بدور میخ خود می گردد، بدور خود می گردد.

إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ ﴿٨﴾

براستی آن آتش ایشان را در بر می گیرد. (۸)

إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ

ها: اسم آن - مُّوَصَّدَةٌ: خبر آن

بدرستی که آن آتش یعنی مکان آن کافران را در بر می گیرد و تنگاتنگ آنان را احاطه می کند و درهای آن همگی بر دوزخیان بسته شده است و کسی از آن تنگنا نمی تواند بیرون بیاید و خود را نجات دهد.

فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ ﴿٩﴾

در ستونهای کشیده شده. (۹)

فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ

فِي عَمَدٍ: جار و مجرور - مُمَدَّدَةٍ: نعت

در ستونهای کشیده در آن محکم بسته که هر کس نتواند آنرا باز کند و این اشاره به آن است که کافران در آن آتش جاودان مانند.

سوره الفیل

سوره «فیل» دارای پنج آیت و مکی است و جمله بمکه فرو آمده. و در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. این سوره بجهت یادآوری داستان اصحاب فیل، و افتتاح آن با این کلمه «فیل» نامیده شده است. در فضیلت این سوره آمده. در خبرست از مصطفی ﷺ هر که این سوره بخواند، الله تعالی او را از بلاء خسف و مسخ عافیت دهد. و سیاق این سوره قصه اصحاب الفیل است. و در تاریخ این قصه علمای تفسیر مختلف اند که در جای خود در باره آن بحث خواهیم داشت.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

اَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِاَصْحَابِ الْفِيلِ ﴿١﴾

آیا نمی دانی که پروردگار تو با اصحاب فیل چه کرد؟ (۱)

اَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِاَصْحَابِ الْفِيلِ

اَلَمْ تَرَ : فعل مضارع مجزوم - (انت) فاعل - كَيْفَ : حال - فعل : ماضی - رَبُّكَ : فاعل

آیا ندیدی و نشنیدی که پروردگارت با صاحبان فیل چه کرد و چه بلایی به سرشان آورد؟ و اما در باره لشکرکشی ابرهه پادشاه یمن چنین آمده است:

حشیشها بر سرزمین یمن پیروز شدند، ارباط به سران و بزرگان حبشه اموال بسیار بخشید و بینوایان را محروم کرد. ابرهه که یکی از فرماندهان سپاه حبشه بود گروهی را جمع و بر ارباط شورش و با او جنگ کرد و او را کشت و ابرهه بر سرزمین یمن چیره شد. چون این خبر به نجاشی رسید از کشته شدن ارباط خشمگین شد و سوگند خورد که شخصاً باید سرزمین ابرهه را کوه و دشتش را زیر نهم و موی جلو پیشانی ابرهه را بدست خود بکنم و خونش را بدست خود بریزم و آماده برای حرکت به یمن شد. چون این خبر به ابرهه رسید دو جوال از خاکهای دشت و سنگهای کوه های یمن انباشته کرد و موی جلو پیشانی خود را برید و در جعبه ای نهاد و خون گرفت و آن را در شیشه ای نهاد و بر آن شیشه و جعبه با مشک مهر زد و همه را پیش نجاشی فرستاد و برای او نامه ای نوشت و از رفتاری که با ارباط کرده بود از او پوزش خواست و نوشت ارباط بر خلاف تو در عدل و داد رفتار می کرد و به من خبر رسید که چه سوگندی خورده ای اکنون در جوال از خاک دشت و سنگ کوهستان یمن برای تو فرستادم و آنجا آن را زیر پای خود بته و موی پیشانی مرا همانجا بکن و خون مرا که در شیشه است

بدست خود بر زمین بریز و از عهده‌ی سوگند خود بیرون آی، و خشم خود را از من بردار که من برده‌ای از بردگان تو و کارگزاری از کارگزاران هستم. نجاشی از زیرکی ابرهه شگفت کرد و از او خشنود شد و او را در همان منصب باقی گذاشت و او تا روزگار انوشروان زنده بود و او همان کسی است که به مکه فیل آورد و سالار اصحاب فیل است.

داستان او چنین بود که دید مردم یمن آماده حج می شوند پرسید چه می کنند، گفتند برای گزاردن حج آهنگ مکه می کنند، گفت من زحمت این سفر دور را از عهده‌شان بر می دارم و معبدی در صنعاء می سازم که یمنیها برای حج آنجا بروند و دستور ساخت آنرا داد کنار قربانگاه آن معبد گوه‌ری بزرگ نهاد که در شب تاریک همچون چراغ می درخشید و سپس دستور داد مردم کشورش حج خود را آنجا بگذارند، این موضوع اعراب را خشمگین کرد. دو مرد از قبیله خثعم در آن معبد قضای حاجت کردند و بر در و دیوارش کثافت مالیدند، و گفته شده است مردی که آن کار را کرد از قبیله کنانه بود، ابرهه قریش را متهم کرد که چنان کرده اند و در آن هنگام گروهی از بازرگانان قریش از جمله هشام بن مغیره در یمن بودند آنان را احضار کرد و پرسید چه کسی در معبد او چنان کاری کرده است، آنان گفتند هیچگونه اطلاعی ندارند، ابرهه گفت ینداشتم که این کار را شما کرده اید و برای معبد خودتان که اعراب بسوی آن می آیند خشم گرفته اید، هشام بن مغیره گفت معبد ما جایگاه من است که در آن درندگان و دیگر جانوران و پرندگان شکاری و تیهو^۱ جمع می شوند و هیچیک به دیگری آزاری نمی رسانند، و سزاوار است افرادی که به آئین و دین تو هستند آهنگ معبد تو نمایند ولی هر کس به دین عرب باشد هیچ چیز را بر آن خانه و معبد ترجیح نمی دهد، ابرهه سوگند خورد که به سوی خانه کعبه لشکر خواهد کشید و هر سنگ آن را از بن خواهد کند، هشام بن مغیره گفت پادشاهان دیگر هم چنین قصدی کرده اند و هیچیک به آن دست نیافته اند که آن خانه پروردگاری است که آن را محفوظ می دارد، ابرهه همراه چهار هزار سوار و همراه فیل بیرون آمد، قبیله همدان از کار او خشمگین شدند و برخی دیگر از قبایل یمن هم با آنان متحد شدند، سالار ایشان مردی از اشراف یمن معروف به ذونفر بود، آنان به مقابله و جنگ با ابرهه پرداختند، ابرهه ایشان را شکست داد و به ذونفر سالار همدان و ثقیل بن حبيب سالار خثعم دست یافت و آن دو را اسیر گرفت و دستور داد گردن ایشان را بزنند آن دو گفتند شهریارا ما دو تن را باقی بگذار تا ترا در راه راهنمایی کنیم که ما از بهترین راهنمایان اعرابیم، ابرهه چنان کرد چون بر سر دو راهی رسیدند که یکی به مکه و دیگری به طائف می رسید ذونفر گفت این برای ما ننگ بزرگی است که این سپاه را بسوی خانه خدا راهنمایی کنیم و آن را ویران کند، ثقیل گفت بیا او را به طائف ببریم و با ثقیف درگیر شود شجاعتی از ایشان ببیند که او را ناخوش آید. مردم طائف بدون اینکه متوجه باشند ناگاه بامدادی سپاهیان ابرهه به شهر ایشان درآمدند، ابومسعود ثقیفی همراه تنی چند از ایشان بیرون آمد و به ابرهه گفت که این راه راه او نیست، ابرهه حرکت کرد و

^۱ - تیهو: پرندهای است شبیه کبک و کوچتر از آن

به سوی مکه راه افتاد در راه گله های شتران را تصرف می کرد تا آنکه به حدود حرم آمد و لشکرگاه ساخت، از جمله شترانی که ابرهه تصرف کرده بود دویست ماده شتر از عبدالمطلب بن هاشم بود، عبدالمطلب بر اسب خود سوار شده و به لشکرگاه ابرهه رفت و به حضور او بار یافت. ابرهه از جمال و زیبایی عبدالمطلب تعجب کرد و او را گرامی داشت و از تخت خود به زیر آمد و پائین تخت نشست تا عبدالمطلب مجبور نباشد از تخت بالا برود و روی به عبدالمطلب کرد و پرسید نیاز تو چیست؟ عبدالمطلب گفت نیاز من این است که پادشاه دویست شتر مرا که گرفته است باز دهد، چون این سخن را به ابرهه گفت، ابرهه گفت مراتب فضل و شرف ترا میان اعراب شنیده بودم و ترا دوست می داشتم و چون پیش من آمدی زیبایی و اندامت چنان بود که بر دوستی من افزود ولی این خواسته ی تو که از من فقط دویست ناقه خود را خواستی و نخواستی که من از تصمیم خودم درباره ی ویران کردن این خانه که مایه عزت و شرف تو است برگردم ترا در نظرم کاست و بی مقدار کرد، عبدالمطلب گفت شهریارا این خانه را پروردگاری است که به زودی آن را از تو حفظ می فرماید و من صاحب شتران خود هستم. گروه بیشماری از پادشاهان خواسته اند این خانه را ویران کنند یا کشته شده اند و یا اسیر، ابرهه شتران او را پس داد، اشراف قریش پیش عبدالمطلب آمدند و گفتند مقدار مالی برای پرداخت به ابرهه مقرر فرمای تا فراهم آوریم و بدهیم تا از تصمیم خود درباره ویرانی کعبه منصرف شود، عبدالمطلب گفت با توجه به عظمت پادشاهی او نمی توانیم ثروتی در خور و شایسته برای او فراهم سازیم، مطمئن باشید که خداوند شما را یاری و مدد خواهد فرمود و به خدا سوگند هرگز ابرهه به کعبه دست نخواهد یافت. سپس عبدالمطلب چنین سرود:

« پروردگارا هر کس پناهنده ی خود را حفظ می کند، خدایا خانه ی خود را حفظ فرمای، پروردگارا صلیب ایشان و لشکرهایشان با ستم بر ساکنان حرم تو پیروز نشوند، و اگر می خواهی ایشان را با قبله ما آزاد بگذاری فرمان فرمان تو است.»

سپس عبدالمطلب و حکیم بن حزام و تنی چند از بزرگان قریش بر کوه ابوقیس رفتند، مردم مکه هم گریختند و بر قله های کوه پناه بردند.



أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ ﴿٢﴾
آیا نیرنگشان را بی اثر نساخت؟ (۲)

أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ

أَلَمْ يَجْعَلْ : فعل مضارع مجزوم - (هو) فاعل - كَيْدَهُمْ : مفعول به

آیا نیرنگشان را بی اثر و بی ثمر نکرد؟ خدای تعالی مکر و حيله اصحاب فیل را در تخریب خانه خود یعنی کعبه بی اثر گردانید بطوری که حتی به حریم خانه هم نتوانستند پا بگذارند. مولانا گفت:

همچو آن اصحاب فیل اندر حبش کعبه‌ای کردند و حق آتش زدند

وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ ﴿٣﴾

و بر آنها فوج فوج پرندگان ابابیل را فرستاد. (۳)

وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ

أَرْسَلَ: فعل ماضی - (هو) فاعل - طَيْرًا: مفعول به - أَبَابِيلَ: نعت، به معنی فوج فوج

و بر سر آنان دسته دسته پرندگان ابابیل را فرستاد تا از هر طرف گروه‌هایی بر سر آنان سنگ ببارانند. ابرهه آهنگ خانه کعبه کرد و فیل را پیشاپیش خود بحرکت درآورد فیل بود چون پاره کوهی که به آن بزرگی ندیده بودند و نامش به زیان حبشی محمود بود. چون فیل به مرز منطقه حرم رسید زانو زد او را وادار به حرکت می‌کردند چون او را بسوی دیگر می‌بردند شتابان می‌رفت و چون بسوی حرم بر می‌گرداندند زانو می‌زد.

تَرْمِيهِمْ بِحِجَارٍ مِّن سِجِّيلٍ ﴿٤﴾

بر آنان سنگریزه‌هایی از سنگ گل فرو می‌انداختند. (۴)

تَرْمِيهِمْ بِحِجَارٍ مِّن سِجِّيلٍ

تَرْمِيهِمْ: فعل مضارع - هم: مفعول به - (هی) فاعل

بر آنان سنگریزه‌هایی از سنگ گل فرو می‌انداختند. گفته‌اند آن پرندگان حامل سنگریزه‌هایی از گل بودند که کوچکتر از نخود و بزرگتر از عدس بود و با آتش جهنم پخته شده و چون غروب نزدیک شد ناگاه پرندگان بیشماری را دیدند که از سوی دریا پدیدار شدند از کبوتر کوچکتر بودند از بسیاری آن پرندگان شگفت کردند که چگونه پرنده را نمی‌شناختند و پیش از آن ندیده بودند. همراه هر پرنده سه سنگ بود یکی در منقارش و دو تا در دو چنگالش و هر سنگ به اندازه نخود بود مرغان بالاسرایشان ایستادند و بر لشکرگاه ایشان سایه افکندند سنگها را بسوی آنان رها کردند طوفانی سخت هم برخاست که بر قوت و سختی سنگها افزود و هر سنگ بر سر هر یک از سپاهیان که می‌خورد از مخرج او بیرون می‌رفت و چون به شکمش می‌خورد از پشت او بیرون می‌رفت و چنان شدند که خداوند عزوجل در سوره فیل می‌فرماید: «پس گردانید آنان را مانند کاه خرد شده».

مولانا گفت:

گرتو پیلی خصم تو از تو رمید نک جزا طیراً ابابیلت رسید

عبدالمطلب و یارانش بیرون آمدند و دستهای خود را از اموال ایشان انباشتند و به افراد قبیله قریش هم پیام داد از کوه‌ها به زیر آمدند و غنیمت گرفتند، قریش در چشم اعراب بزرگ شدند و به آنان آل الله می‌گفتند، شرف عبدالمطلب و یاران او هم افزون شدند. پیامبر ﷺ پنجاه و پنج روز پس از آمدن اصحاب فیل متولد شد و در بیستمین سال پادشاهی انوشروان بود.

فَعَلَّاهُمْ كَعَصْفٍ مَّا كُولٍ ﴿٥﴾

پس سرانجام آنان را مانند گاه نیمه جویده گردانید. (۵)

فَعَلَّاهُمْ كَعَصْفٍ مَّا كُولٍ

فَعَلَّاهُمْ : فعل ماضی - هم: مفعول به - (هو) فاعل

در این بخش از آیه شریفه صنعت تشبیه آمده، می‌گوید^۱:

پس خداوند ایشان را با آن سنگریزه‌ها چون برگ گاه خورده شده نابود کرده و از بیخ برانداخت. پس خداوند خبر داد اینکه با خلق ضعیف یعنی پرندگان بر پادشاه مقتدر و متکبر چون ابرهه پیروز گردانید و بلا به سرشان آورد همچنانکه بر نمرود بوسیله پشه پیروز گردید. پیر هرات گفت: از جمال و جلال دوست کسی لذت یابد کس دیده باز است، مصحوب کم یزَل با صاحب کم یکن بدساز است.

^۱ - برای توضیح، نگا: به ذیل آیه ۵ سوره جمعه جلد ۷

سوره القریش

سوره « قریش » دارای چهار آیت و مکی است و جمله بمکه فرو آمده، و چون نعمت های خود در آن بر قریش یادآوری کرده است سوره « ایلاف » نامیده می شود.

در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. و در فضیلت این سوره آورده اند که: و در خبر است از مصطفی ﷺ: « هر که این سوره بخواند، الله تعالی او را ثواب آنکس که بخانه ی کعبه طواف کند و در مسجد حرام معتکف نشیند » ده حسنه به او می دهد.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

لَا إِلَهَ إِلَّا قُرَيْشٌ
برای الفت دادن قریش. (۱)

لَا إِلَهَ إِلَّا قُرَيْشٌ

لَا إِلَهَ إِلَّا قُرَيْشٌ : جار و مجرور - قُرَيْشٌ : مضاف الیه

بخاطر انس و الفت قریش. امام زاهد رحمه الله علیه آورده که قریش را برای تجارت دو سفر بود زمستان به یمن می رفتند و تابستان به شام و مردم ایشان را اهل حرم می گفتند و حرمت می داشتند. و گفته اند قریش لقب نصر بن کنانه است و هر کس از عرب که نسب او به نصر منتهی می شود. حق سبحانه و تعالی برای اثبات نعمت بر ایشان این سوره فرستاد برای انس و الفت قریش. این نظر خاص و اراده ی حکیمانه ی پروردگار بود که باید بدست ابراهیم خلیل و فرزندش خانه و معبدی در میان قبایل پراکنده و متوحش عرب بسازد. در اطراف این خانه و امنیت ناشی از آن با قریش و با هم خوی گیرند و پس از داستان اصحاب فیل بیشتر با هم انس گیرند و آماده ی ابلاغ رسالت آسمانی و هدایت خلق گردند.

إِلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ
الفتشان در هنگام سفر زمستان و تابستان بود. (۲)

إِلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ

إِلَافِهِمْ : بدل - رِحْلَةَ : مفعول به

و در سفر زمستان و تابستان و برای عبادت ایشان برای بتها بود یعنی محل تعجب است که من ایشان را این نعمت و حرمت داده ام و ایشان از پرستش من به پرستش بتان مشغول شده اند اما بناء کعبه و امنیت

حريم آن و انس و احترام قبایل دور و نزديک به بيت الحرام و انجام مناسک حج، از وحشت و نفرت آنها نسبت به يکديگر کاست تا آنجا که بدون بیم و هراس، فرآورده ها و کالاهای خود را به بازارهای موسمی اطراف مکه حمل می کردند و بعد از انجام حج به خريد و فروش آنها می پرداختند. راههای حمل کالاها به روی قريش و عرب بازگردید و کاروانهای قريش و شرکاء آنها در فصل زمستان به سوی سرزمین های گرم جنوب و اطراف يمن و کرانه های دریای عمان کوچ می کردند و به هند وارد می کردند.

فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ ﴿۳﴾

باید که پروردگار این خانه را عبادت کنند. (۳)

فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ

فَلْيَعْبُدُوا: فعل مضارع - (و) فاعل - رَبَّ: مفعول به - هَذَا: مضاف - الْبَيْتِ: بدل

پس باید که پروردگار این خانه معظم را که تعظیم ایشان به سبب آنست بپرستند. اعلام این حقیقت به قريش از سوی خدای سبحان که او پروردگار خانه کعبه است، در واقع اعلام بیزاری وی از بتان است زیرا قريش بتان را پرستش می کردند امام فخر رازی می گوید: بدان که نعمت دادن بر دو قسم است، یکی: با دفع نمودن ضرر و دیگری با جلب نمودن منفعت، و چون دفع ضرر از جلب منفعت مهمتر و مقدم تر است. بدین جهت خداوند جل جلاله آنان را به پرستش خود فرا خواند تا بندگی و سپاسداری در برابر این نعمت ها بجای آورده شود و سپس دیگر اقوام و ملل را به توحید و عبادت خداوند متوجه گرداند و این خانه برای جهانیان قبله ی یکتا پرستی و توحید گردید.

الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَءَامَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ ﴿۴﴾

همانکه در وقت گرسنگی به ایشان طعام داد و از بیم و ترس ایمنشان گردانید. (۴)

الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَءَامَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ

الَّذِي: نعت - أَطْعَمَهُمْ: فعل ماضی - هم: مفعول به - (هو) فاعل

خداوند که ایشان را از گرسنگی نجاتشان داده و به ایشان خوراک داده است، و آنان را از خوف و هراس راهزنان قبایل در جاده ها و ظالمان و یاغیان در شهر ها و کشورها رهایی بخشیده است و امنیت بر آنان برقرار کرده است تا از آرامش و امنیتی که بوجود آمده بتواند مردم را به توحید و پرستش خدای یگانه فرا خواند تا از قید و بند بتها نجات یافته و راه حق و حقیقت را در پیش گیرند و رسول خدا ﷺ فرمودند: ای قوم قريش! وای بر شما! پروردگار این خانه (کعبه) را عبادت کنید که شما را از گرسنگی و بیم و ترس نجات داد و ایمن گردانید و تنها اوست شایسته پرستش و عبادت و این بتان مخلوق اویند و قادر به سخن گفتن و گوش دادن نیستند و هیچ سود و زیانی نمی توانند به شما برسانند.

سوره الماعون

سوره «ماعون» مکی است و بقول اکثر مفسران بمکه فرو آمد. قومی گفتند مدنی است، این سوره دارای هفت آیه است و این سوره بدانجهت «ماعون» به معنی وسایل ناچیز منزل - مثل، کبریت، چکش و ... نامیده شده که این وسایل ناچیز منزل را از دیگران باز داشته و آنرا به عاریت نمی دهند نکوهش کرده است. در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. در فضیلت تلاوت این سوره در حدیثی از پیغمبر اکرم ﷺ نقل شده که فرمودند: «هر کسی آن را بخواند به تعداد هر یک از کسانی که در گرد خانه کعبه طواف گردیده یا در آنجا معتکف شده ده حسنه به او می نویسند».

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّبِّ ۝۱

آیا کسی را که جزای اعمال را دروغ می شمارد دیدی؟ (۱)

أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّبِّ

أَرَأَيْتَ : فعل ماضی - (ت) فاعل - الَّذِي : مفعول به

آیا تو دیدی و دانستی آنکسی که جزای اعمال را در روز رستاخیز دروغ می شمارد و آنرا باور نمی دارد یعنی ابوجهل را؟ و می پندارد که قیامتی در کار نیست و سؤال و جوابی و حساب و کتابی نخواهد بود و بدین ترتیب قیامت و وعید را انکار می کنند.

فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ ۝۲

پس آن شخص همان کسی است که یتیم را به اهانت می راند. (۲)

فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ

فَذَلِكَ : مبتدا - الَّذِي : خبر

پس او همان کس است که یتیم را با ستم و اهانت میراند گفته اند ولید و یا یکی دیگر از سرداران قریش شتری کشته بود و پخش می کرد یتیمی از او نصیبی طلبید پس او را به عصا بزد حق سبحانه و تعالی او را اینکه یتیم را با اهانت و به غضب می راند نکوهش می کند. شیخ اجل سعدی در بوستان در حق یتیم چنین آورده که:

چو بینی یتیمی سرافکنده پیش
یتیم ار بگرید که نازش خرد؟
الا تا نگرید، که عرش عظیم،
به رحمت بکن آتش از دیده پاک
مده بوسه بر روی فرزند خویش
وگر خشم گیرد، که بازش برد؟
بلرزد همی چون بگرید یتیم
به شفقت بیفشانش از چهره خاک

وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ ﴿٣﴾

و بر طعام دادن مسکین و فقیر رغبت نمی کند. (۳)

وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ

لَا يَحْضُ: فعل مضارع - (هو) فاعل

و اهل خود را نسبت به طعام دادن درویش و مسکین و محتاج ترغیب نمی کند بلکه از احسان منع می کند و فقیران را از خود می راند. شیخ سعدی در بوستان گفت:

بنالید درویشی از ضعف حال
نه دینار دادش سیه دل نه دانگ
دل سائل از جور او خون گرفت
توانگر ترشروی، باری، چراست؟
بفرمود کوتاه نظر تا غلام،
به ناکردن شکر پروردگار،
بزرگیش سر در تباهی نهاد
بسامفلس بینوا سیر شد
بر، تندخویی، خداوند مال
بر او زد به سر، باری از طیره بانگ
سر از غم برآورد و گفت: ای شگفت!
مگر می ترسد ز تلخی خواست؟
براندش به خواری و زجر تمام
شنیدم که برگشت از روزگار
عطارد قلم در سیاهی نهاد
بسا کار منعم زیر زیر شد

فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ ﴿٤﴾

وای بر نمازگزاران (که در نماز غفلت می کنند). (۴)

فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ

فَوَيْلٌ: مبتدا - لِلْمُصَلِّينَ: جار و مجرور خبر

پس وای بر نمازگزاران یعنی سختی عذاب بر نمازگزاران ربائی و آنانکه به ادای نماز اهمیت نمی دهند.
طهارت از نه بخون جگر کند عاشق
بقول مفتی عشقش درست نیست نماز

الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ ﴿٥﴾

آنانکه از نماز خود غفلت می ورزند. (۵)

الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ

الَّذِينَ: نعت - هُمْ: مبتدا - سَاهُونَ: خبر

وای بر آن نماز گزارانی که از نماز خویش غفلت می ورزند و یا آن را سبک می شمارند و به آن اهمیتی نمی دهند. مراد اهل نفاق که در خلوت از سبک گرفتن و یا از غفلت ورزیدن آن بی پروا هستند و در آن دیدار خدا نمی طلبند. چونکه نمازگزار با پروردگار خویش مناجات کند.

چنانچه در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از انس رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «در سجده آرام بگیرید، دستهای خود را مانند سگ فرش نکنید، و اگر تف کردید پیش روی و بطرف راست خود تف نکنید. چون نمازگزار با پروردگار مناجات می کند. و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: ملائکه در روز و ملائکه در شب بطور نوبتی با شما هستند، (و این ملائکه) در نماز صبح و نماز عصر با هم جمع می شوند، بعد از آن ملائکه که شب با شما بودند، عروج نموده و (باری تعالی) در حالیکه خودش بحال بندگان خود از همه واقف تر است - از ایشان می پرسد: بندگان مرا در چه حالتی ترک نمودید؟ آنها می گویند: آنها را در حالی ترک نمودیم که نماز می خواندند، و در حالی نزدشان رفتیم که نماز می خواندند. و اما سهو در نماز یک امر غیر اختیاری و ثابت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خود در نماز سهو نمودند و برای کسی که در نماز سهو می کند، سجده سهو را مشروع کردند. و اگر کسی همه واجبات نماز یا یکی را سهواً ترک نمود سجده سهو واجب می گردد و بوسیله این سجده نماز کامل می شود و اگر سجده سهو بجا نیاورد باید نماز را مجدداً بخواند. اما اگر به فراموشی فرضی از فرائض نماز ترک شد نماز جایز نیست و باید دوباره نماز خوانده شود. ابن کثیر نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخی که از «عن صلاتهم ساهون» از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند فرمودند: «آنان کسانی اند که نماز را از وقت آن به تاخیر می اندازند».

الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ ﴿٦﴾

آنانکه ایشان ریا می کنند. (۶)

الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ

الَّذِينَ: نعت - هُمْ: مبتدا - يُرَاءُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر

علاوه بر کسانی که از نماز خود غافل اند در اینجا صحبت از آنانکه نماز می خوانند و در خواندن نمازشان ریا می کنند یا در هر عملی نیکی که انجام می دهند در آن بخاطر چشم داشتی که از مردم دارند ریاکاری می کنند. البته ریاکار با منافق فرقشان در این است که منافق ایمان را آشکار و کفر را پنهان می دارد و دارای سه علامت مشخصه است که اگر وعده کند وفا نکند به امانت خیانت کند و سخن دروغ گوید. در حدیث شریف آمده که: از حذیفه بن یمان رضی الله عنه روایت است که گفت: منافقت چیزی بود که در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وجود داشت، ولی منافقت امروز کافر شدن بعد از مسلمان شدن است.

و اما ریاکار آنست که آشکار کننده‌ی خشوعی است که در قلب وی وجود ندارد و خود را به داشتن خشوع در قلب وانمود می‌کند. در حدیث شریف آمده: از جندب رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: کسیکه قصدش از کاری ریا باشد، خداوند فضاحتش کرده و اعمال باطنی اش را برای مردم برملا خواهد ساخت.

بیت:

کلید در دوزخ است آن نماز که در چشم مردم گزاری دراز

وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ ﴿٧﴾

آنانکه ماعون را باز می‌دارند. (۷)

وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ

وَيَمْنَعُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - الْمَاعُونَ: مفعول به، به معنی وسایل ناچیز منزل. مثل کبریت، نمک و ...

و آنانکه ماعون را باز می‌دارند بعضی گفته اند مال زکات است یعنی مال زکات را به مستحقان یعنی فقرا و مسکینان و در راه ماندگان که مستحق گرفتن مال زکات هستند باز می‌دارند. اما اکثراً بر آنند که ماعون متاع خانه است که مردمان یکدیگر را بدان کمک و یاری دهند چون دیگ و کاسه و کبریت و بیل و تبر و ... یعنی آن چیزهاییکه منع کردن و بازداشتن آن شایسته نیست بلکه باز دارنده‌ی آن مورد ملامت و سرزنش است.

سوره الكوثر

سوره «کوثر» مکی است و دارای سه آیه است. و علت نامگذاری این سوره به کوثر بدانجهت است که این سوره با آیه «انا اعطیناک الکوثر» آغاز شده. و تفسیر «کوثر» را در ذیل خواهیم گفت. در این سوره ناسخ و منسوخ نیست.

در فضیلت تلاوت این سوره آورده اند که: و در خبر ابی بن کعب است از پیغامبر ﷺ: «هر که این سوره بخواند، الله تعالی او را از جویهای بهشت آب دهد و بعدد هر کسی که روز عید اضحی قربان کند او را ده نیکی بنویسد.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ ﴿١﴾

[ای محمد ﷺ!] هر آینه ما به تو کوثر عطا کردیم. (۱)

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ

(نا) اسم ان - أَعْطَيْنَاكَ: فعل ماضی - (نا) فاعل - ک: مفعول به، خبر ان - الْكَوْثَرَ: مفعول به

در معالم آورده که عاص بن وائل با پیغمبر خدا ﷺ در نزدیک باب بنی سهم ملاقات کردند و زمانی با هم به سخن پرداختند حضرت رسول ﷺ بیرون رفت و عاص به مسجد داخل شد. جمعی از بزرگان قریش که در مسجد نشسته بودند از عاص بن وائل پرسیدند که با که سخن می گفتی. گفت با این ابتر. چون عادت عرب آن بود که هر که پسری نداشت او را ابتر می گفتند و در آن ایام پسر آنحضرت که نامش طاهر بود و از خدیجه سلام الله علیها بود وفات یافته بود چون این خبر به حضرت رسول ﷺ رسید. دل مبارکش بدرد آمد و اندوهناک شد حق سبحانه تعالی برای گشادگی دل آنحضرت و تسلی خاطر مبارکش این سوره نازل کرد که «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ» یعنی برای تو خیر بسیار و فرزندان بسیار و علم و عملی بسیار و حوضی وسیع عطا کردیم. در عین المعانی آورده که بسیاری امت است. اما مشهور آنست که کوثر جونی است در بهشت.

در حدیث شریف در صحیح البخاری در حق کوثر و این سوره چنین آمده است که:

از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ در قضیه عروج خویش به آسمان فرمودند: «در آنجا به نهری رسیدم که دوکنار آن از مروارید میان خالی ساخته شده بود، از جبرئیل پرسیدم: این چیست؟ گفت: این کوثر است.»

چون از عایشه رضی الله عنها از معنی این آیه کریمه که مابرایت کوثر را دادیم سؤال شد گفت: کوثر عبارت از نهری است که دو کنار آن از در میان خالی ساخته شده، و ظرفهای آن بشماره‌ی ستاره هاست و در مشکاه آمده که:

از انس روایت کرد که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ پرسیده شد که «کوثر» چیست؟ فرمودند: جوئی است در بهشت که خدای تعالی آنرا بمن عطا کرده است. که آب آن در سفیدی از شیر سفید تر و در شیرینی از عسل شیرین تر. در آن جوی پرندگانی هستند که گردنهایشان مانند گردنهای شتران است یعنی شتری که آماده کرده شده است برای نحر و ذبح. عمر رضی الله عنه گفت: بد رستی که این پرندگان در آن حوض متنعم و فربه و خوشحال باشند اما آنانکه آن پرندگان را می‌خورند، (بهشتیان خورنده) متنعم تر و مترفه تر از آن پرندگان اند.

از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «حوض من (یعنی، حوض کوثر) به اندازه مسافت یکماه راه است، آب آن از شیر سفید تر و از مشک خوشبوی تر است، صراحی های آن مانند ستارگان آسمان بوده و کسیکه از آن یکبار بنوشد دیگر هیچوقت تشنه نخواهد شد.

از حارثه بن وهب رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ در حالیکه در مورد حوض صحبت می‌کردند، شنیدم که فرمودند: (مساحت آن) مانند مساحت بین مدینه و صنعاء است. صاحب تاویلات فرموده که «کوثر» معرفت کثرت است بوحدت و شهود وحدت در عین کثرت و این نهری است در بستان معرفت هر که از او سیراب شود از تشنگی جهالت ایمن است و این معنی خاصی حضرت رسول ﷺ و اکمل اولیاء امت اوست.

فَصَّلِ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ ﴿٢﴾

پس برای پروردگار خود نماز بگزار و شتر را نحر کن (قربانی). (۲)

فَصَّلِ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ

فَصَّلِ: فعل امر - (انت) فاعل - وَأَنْحَرْ: فعل امر - فاعل (انت)

پس برای پروردگار خویش نماز بر پا کن و شتر قربانی کن. پس در مقابل این همه نعمت و خیر و نیکی که بر تو عطا کردیم و حوض کوثر بر تو بخشیدیم نبوت و دین حق و هدایت و در آخرت بهشت برین بر تو دادیم. یعنی هر آن چیزی که سعادت دنیوی و اخروی در آن است به تو دادیم نماز بگزار و به شکرانه آن شتر قربانی کن.

إِنَّكَ شَانِئُكَ هُوَ الْأَبْتَرُ ﴿٣﴾

براستی دشمن تو همان دم بریده است. (۳)

إِنَّكَ شَانِئُكَ هُوَ الْأَبْتَرُ

شَانِئُكَ: اسم - إِنَّكَ: مضاف الیه - هُوَ: ضمیر فصل - الْأَبْتَرُ: خبر - إِنَّكَ

این آیه در پاسخ گفتار عاص بن وائل است. می گوید:
 ای پیغمبر ﷺ! براستی که دشمن تو همان عاص ابن وائل است که دم بریده و ابتر و منقطع از خیر و بی
 نسل و ذریت. اما برای تو ذریت بسیار است و فضل و بخشش فراوان از آن تست و تو دارای حسن
 شهرت هستی و این صفات که در تو جمع کرده ایم تا قیامت باقی خواهد ماند. بیت:
 آثار اقتدار تو تا حشر متصل خصم سیاه روی تو بی حاصل و خجل

سوره الکافرون

سوره «کافرون» مکی است و دارای شش آیه است. و بدانجهت که کافران را به سوی توحید و دوری از شرک فرا خواند «الکافرون» نامیده شده. در این سوره یک آیه «لکم دینکم ولی دین» به آیت سیف منسوخ است. در فضیلت تلاوت این سوره: در حدیثی از پیغمبر اکرم ﷺ نقل شده که فرمود: «کسی که سوره «قل یا ایها الکفرون» را بخواند گویی یک چهارم قرآن را خوانده و شیطانهای سرکش از او دور می شوند، و از شرک پاک می گردد و از ترس روز بزرگ (قیامت) در امان خواهد بود.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

قُلْ يَتَّيْبُهَا الْكَافِرُونَ ﴿١﴾

بگو (ای محمد (ص))! ای کافران؛ (۱)

قُلْ يَتَّيْبُهَا الْكَافِرُونَ

ای: منادا-ها: حرف تنبیه-الْكَافِرُونَ: نعت

جمهور مفسرین بر آن اند که گروهی از قریش چون ابوجهل و ولید بن المغیره و العاص ابن وائل و امیه بن خلف و اسود بن مطلب و حارث بن قیس و دیگر بزرگان قریش به زبان عباس ﷺ به پیغمبر ﷺ بیغام فرستادند که تو یک سال خدایان ما را پرستش کن تا ما نیز یک سال خدای ترا پرستش کنیم. چون آن پیام به آنحضرت رسید در آن حال جبرئیل ﷺ نازل شد و این سوره فرو آورد که «قل یا ایها الکفرون» ای محمد ﷺ در جواب ایشان بگو که (خدای تعالی می دانست که ای کافران یعنی همان جماعتی که در بالا ذکر آن رفت ایمان نمی آورند) پس به ایشان بگو که:

لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ﴿٢﴾

آنچه را که شما می پرستید من نمی پرستم. (۲)

لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ

أَعْبُدُ: فعل مضارع- (نا) فاعل- مَا: مفعول به- تَعْبُدُونَ: فعل مضارع- (و) فاعل

بگو ای محمد ﷺ! ای کافران آنچه را که شما پرستش می کنید و عبادت می کنید من نمی پرستم عبدالله عباس گفت در قرآن سوره ای نیست بر شیطان سخت و صعب تر از این سوره، زیرا که توحید محض

است و برآءت از شرک. و توحید دو باب است. چنانچه در کشف الاسرار آورده، توحید اقرار و توحید معرفت.

توحید اقرار یکتا گرفتن است. و توحید معرفت یکتا دانستن. یکتا گفتن آنست که: گواهی دهی الله را به یکتایی و پاکی در ذات و صفات. در ذات از جفت و فرزند و شریک پاک، و در صفات از شبیه و نظیر و مشیر پاک. صفات او نامعقول و درک آن نامفهوم و از او هام و افهام بیرون و کس نداند که چون؟

وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ﴿۳﴾

و نه شما پرستش خواهید کرد آنچه را که من می پرستم. (۳)

وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ

أَنْتُمْ: مبتدا- عَابِدُونَ: خبر- مَا: مفعول به- أَعْبُدُ: فعل مضارع- فاعل (انا)

و نه شما می پرستید یعنی شما نمی پرستید آنچه من می پرستم. پس شما بر کفر و شرک خود پایدار خواهید ماند و هیچوقت پرستش کننده‌ی خدایی که من او را می پرستم نیستید.

وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ ﴿۴﴾

و آنچه را که شما می پرستید من پرستش نخواهم کرد. (۴)

وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ

أَنَا: مبتدا- عَابِدٌ: خبر- مَا: مفعول به- عَبَدْتُمْ: فعل ماضی- تم: فاعل

و من نیز آنچه را که از بتان شما می پرستید پرستش نخواهم کرد چونکه خدایان شما شایسته پرستش و عبادت نیستند نه می شنوند و نه می گویند بلکه خود یک مخلوق اند و هیچ سود و زیانی به کسی نمی رسانند.

وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ﴿۵﴾

و نه شما پرستش خواهید کرد آنچه را که من می پرستم. (۵)

وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ

أَنْتُمْ: مبتدا- عَابِدُونَ: خبر- مَا: مفعول به- أَعْبُدُ: فعل مضارع- (انا) فاعل

و شما پرستش نخواهید کرد آنچه را که من می پرستم. یعنی شما خدای تعالی را که من او را پرستش می کنم به جهت کفر و شرکی که در نهاد شما تعبیه شده است نخواهید پرستید و شما در گناه شرک خود خواهید ماند و روز رستاخیز بدین پایداری در شرک مواخذه خواهید شد و کیفر خواهید دید. چنانچه در حدیث شریف آمده است که:

از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: شخصی گفت: یا رسول الله! آیا از آنچه که در جاهلیت انجام داده ایم مواخذه خواهیم گردید؟ فرمودند: «کسیکه در اسلام کارهای بیک انجام دهد، از آنچه که در جاهلیت انجام داده است مواخذه نمی گردد، و کسیکه در اسلام کارهای بد انجام دهد، از آنچه که در اول و آخر انجام داده است، مواخذه خواهد شد».

لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ ﴿٦﴾

دین شما برای شما و دین من برای من. (۶)

لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ

لَكُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - دین: مبتدا موخر - وَلِيَ: جار و مجرور خبر مقدم - دین: مبتدا موخر در این آیه کریمه تقدیم رساندن قصر مسند الیه بر مسند وجود دارد.

می گوید: دین و آئین شما که بدان معتقد هستید و بتان را شایسته عبادت می دانید از آن شما و متعلق بشماست و آئین و دین من که بر آن هستم از آن من است.

من اگر نیکم و گرنه بد تو برو خود را باش هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت مولانا گفت:

هر کرا فرج و گلو آئین و خوست ان لکم دین ولی دین بهر اوست

سوره النصر

سوره «نصر» دارای سه آیت و مدنی است جمله بمدینه فرو آمد. قومی گفتند مکی است، این سوره به جهت افتتاح آن با فرموده خدای تعالی: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» به نصر نامیده شده و مراد از آن، فتح مکه مکرمه است که فتح کبری است. در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. و در فضیلت تلاوت این سوره از مصطفی ﷺ آمده که «هر که این سوره بخواند، چنان است که با مصطفی ﷺ روز فتح مکه آنجا حاضر بوده و به ثواب و کرامت آن جمع رسیده.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ
چون نصرت الهی و فتح فرا رسید. (۱)

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ

إِذَا: مفعول فيه - جَاءَ: فعل ماضی - نَصْرُ: فاعل - وَالْفَتْحُ: معطوف

آن هنگام که فتح مکه فرا رسید و پیروزی مسلمانان بر علیه دشمنان قریش به ظهور آمد و دروازه‌های مکه گشوده شد. جمهور مفسران بر آنند که: این فتح، فتح مکه است، و شرح این قصه بر قول محمد بن اسحاق بن یسار و بر قول علماء اصحاب اخبار آنست که: رسول خدا ﷺ سال حدیبیه او را با قریش صلح افتاد، بشرط آنکه از قبایل عرب هر که خواهد در عهد و امان رسول خدا ﷺ شود و هر که خواهد در عهد و عقد قریش شود.

بنو خزاعه در عهد و امان رسول خدا شدند و بنوبکر در عهد قریش شدند. و پیش از مصطفی ﷺ میان این دو قبیله عداوت بود، سبب آنکه بنو خزاعه یکی را از بنی بکر کشته بودند و ایشان آن عداوت در دل گرفته بودند، و پیوسته آن دشمنی و کینه در دل داشته. چون آن صلح افتاد. رسول خدا ﷺ به مدینه باز شد و مکیان سلاح بنهادند و ایمن شدند. چون سالی بر آمد. بنوبکر از مکیان یاری خواستند و بر بنی خزاعه افتادند و خلقی را بکشتند و باقی بهزیمت شدند. جبرئیل علیهما السلام از پیغام حق جل جلاله رسول ﷺ را خبر داد که ایشان نقض عهد کردند، اکنون بسیج راه کن، به مکه رو، که وقت فتح آمد. و بنو خزاعه نفیر نامه به رسول ﷺ فرستادند، و رسول خود خبر داشت. قریش چون بدانستند که رسول خدا ﷺ از آن حال خبر یافت، بترسیدند و رعبی عظیم در دل ایشان افتاد گفتند: نباید که رسول ایشان را

یاری دهد و بر ما چیره شوند. ابوسفیان را فرا راه کردند تا به مدینه شود و از رسول خدا ﷺ عذر خواهد. جبرئیل ﷺ آمد و رسول را از آمدن ابوسفیان خبر داد. و رسول یاران را گفت که: ابوسفیان بعد از من قبول نخواهم کرد. ابوسفیان چون بمدینه رسید، نخست بدر خانه‌ی فاطمه (س) شد و قصه خود بگفت. فاطمه (س) گفت: این کار بزرگتر از آنست که حدیث زنان در آن گنجد! پس به نزدیک رسول ﷺ شد، و رسول بیش از آن بگفت که: مکیان عهد بشکستند! و نیز جواب سخنان وی نداد تا ابوسفیان نومید برخاست و به نزدیک ام حبیبه دختر خویش شد که عیال رسول بود. و آن روز نوبت رسول آنجا بود. ابوسفیان خواست که بر آنجا نشیند، ام حبیبه نگذاشت: گفت! این جامه‌ی رسول ﷺ و جای رسول ﷺ است، ابوسفیان غمگین و نومید بازگشت و قصد مکه کرد. پس رسول ﷺ مهاجر و انصار را جمع کرد و گفت: اسباب راه را بسازید که به سفر می باید شد. یاران را دشوار آمد که سفر روم می پنداشتند؛ از آنکه خبر روم آمده بود. و رسول ﷺ حدیث مکه پنهان داشت تا آن ساعت که فرا راه بود بیرون آمد باده هزار سوار پیاده و سوی مکه رفت و فرمود که: سر راه ها فرو گیرید تا پیش از ما کسی بایشان نرسد. لشکر اسلام رفتند تا به غطفان رسیدند. و اهل مکه را از ایشان خبر نه، اما همی ترسیدند و ابوسفیان را گفتند هیچ خبر از محمد ﷺ نمی رسد و ما را دل مشغول است؛ یکی را بفرست تا خبر باز آرد. ابوسفیان گفت: این کار من است، من خود بروم و حقیقت این حال باز دانم. ابوسفیان با حکیم بن حزام برفتند براه مدینه تا به غطفان رسیدند بشب و همه کوه و دشت و صحرا روشنائی دیدند از چراغها و آتوها که افروخته بودند. ابوسفیان تعجب همی کرد که این مگر نه محمد ﷺ است که او را چندین سپاه و حشم نباشد! و عباس بن عبدالمطلب آن شب از لشکرگاه بیرون آمده بود، و تجسس اخبار همی کرد، ابوسفیان بروی رسید، و میان عباس و ابوسفیان دوستی بود از قدیم. گفت: ای اباسفیان تو اینجا چگونه افتادی؟ باین وقت اگر عمر ترا دریابد ترا هلاک کند! آنگه او را بر مرکوب خود نشاند و ردیف خویش ساخت. عمر ﷺ همان ساعت بیرون آمده بود، چون ابوسفیان را دید تیغ بر کشید و قصد قتل وی کرد. عباس گفت: ای عمر او در امان من است! پس عمر رفت تا رسول ﷺ را خبر کند. عباس نیز بشتافت تا هر دو بهم بدر خیمه رسول ﷺ رسیدند. عمر گفت: یا رسول الله این ابوسفیان دشمن خداست پس رسول خدا او را امان داد و قصد عمر از وی بازداشت.

و او را به عباس سپرد. عباس می گوید به پیامبر ﷺ گفتم که من او را یناه داده‌ام و کنار پیامبر نشستم بطوریکه هیچکس نتواند با او درگوشی صحبت کند، و همینکه عمر درباره ابوسفیان زیاد حرف زد گفتم، ای عمر آرام بگیر به خدا سوگند اگر ابوسفیان از خاندان عدی بن کعب (خاندان عمر) می بود چنین نمی گفتم. ولی چون می دانی از خاندان و بزرگان بنی عبدمناف است چنین می گویی، عمر گفت: تو ای عباس آرام بگیر به خدا سوگند آن روزی که مسلمان شدی اسلام تو در نظر من بهتر و ارزنده تر از اسلام پدرم بود اگر مسلمان می شد و این به آن جهت بود که می دانستم پیامبر ﷺ اسلام آوردن ترا بیشتر از اسلام آوردن خطاب دوست می دارد.

در این هنگام پیامبر فرمود: «ای عباس او را پیش خودت ببر و فردا صبح او را پیش من بیاور» گوید، او را در خیمه خودم بردم و شب را پیش من گذراند و صبح زود او را پیش پیامبر ﷺ بردم همینکه پیامبر ﷺ او را دید فرمود: «وای بر تو، هنوز هم آن وقت نرسیده است که بدانی خدایی جز خدای یگانه نیست». گفت: پدر و مادرم فدای تو باد چه بزرگوار و بردبار و مراعات کننده پیوند خویشاوندی هستی سوگند به خدا این گمان را دارم که اگر خدای دیگری می بود تا کنون برای من کاری کرده بود، فرمود:

«وای بر تو آیا هنوز آن وقت نرسیده است که بدانی من رسول خدایم؟» ابوسفیان ضمن تکرار همان حرفها گفت: چیزی در دل من افتاده است، عباس گفت: وای بر تو زودتر مسلمان شو و شهادت به یگانگی خدا و پیامبری محمد ﷺ بده پیش از آنکه گردنت زده شود، و ابوسفیان شهادتین گفت.

من گفتم، ای رسول خدا ابوسفیان مردی است که فخر فروشی را دوست دارد برای او چیزی قرار بده، فرمود: آری، «هر کس به خانه ابوسفیان برود در امان است و هر کس در خانه خود را روی خود ببندد در امان است و هر کس وارد مسجد الحرام شود در امان است»، و چون ابوسفیان راه افتاد که برود پیامبر به من فرمود: ای عباس او را در محل تنگه ای دره و کنار پیچ کوه نگهدار تا لشکرهای الهی از جلوش بگذرد و ببیند، عباس می گوید، او را با خود بردم و در جایی که پیامبر ﷺ فرموده بود نگه داشتم، و قبایل با پرچمها و رایات خود شروع به عبور کردند هر قبیله ای که می گذشت ابوسفیان می گفت: این کدام قبیله است، همینطور یک یک همه قبایل گذشتند در این هنگام پیامبر ﷺ که همراه با سپاهانی غرق در آهن بودند و به آن سپاهیان سبز می گفتند پیش آمدند که فقط چشمان ایشان دیده می شد، ابوسفیان سخت شگفت زده شد و گفت: عباس عجیب است اینها کیستند؟ گفتم: این رسول خدا ﷺ است که همراه مهاجران و انصار است، گفت: هیچکس را یارای مقاومت با ایشان نیست به خدا قسم ای ابوالفضل پادشاهی برادرزاده ات سخت بزرگ شده است، گفتم: خاموش که این پیامبری و نبوت است، گفت: آری، همینطور است، گفتم: زود بشتاب به قوم خود خبر بده او شتابان رفت و چون به مکه رسید با صدای بلند فریاد برآورد که ای گروه قریش این محمد ﷺ است و با نیرویی آمده است که شما را یارای مقاومت با آن نیست هر کس به خانه ابوسفیان درآید در امان است، هند دختر عتبه برخاست و سبیل ابوسفیان را در دست گرفت و گفت: این مرد را بکشید که بدترین پاسدار و پیشاهنگ است، و ابوسفیان می گفت: این زن شما را فریب ندهد مواظب جان خود باشید که چندان نیرو آمده است که شما را یارای مقاومت با آن نیست هر کس به خانه من بیاید در امان است گفتند، خانه تو برای ما چکار می کند؟ گفت: هر کس در خانه خود را ببندد هم در امان است، هر کس هم در مسجد برود در امان است مردم بسوی مسجد و خانه های خود رفتند، و خدای هر کرا بخواهد به نصرت خود تائید می کند.

ابن اسحاق می گوید، از مشرکان دوازده یا سیزده نفر کشته شدند، و گوید، حماس بن قیس بن خالد که از قبیله بنی بکر بود اسلحه خود را پیش از ورود پیامبر ﷺ به مکه اصلاح می کرد، زنش به او گفت: این اسلحه را برای چه آماده می کنی؟ گفت: برای محمد ﷺ و یاران او، گفت: به خدا گمان نمی کنم

هیچکس و هیچ چیز بتواند با محمد ﷺ و یارانش پایداری کند. گفت: به خدا قسم امیدوارم که خادمی از ایشان برای تو اسیر بگیرم و بیاورم، گویند پیامبر ﷺ یاران خود را دستور داده بود که شش مرد و چهار زن را بکشند اگر چه آنها را زیر پرده‌های کعبه دستگیر کنند. از جمله هند دختر عتبه، ساره کنیزک عمرو بن هشام، فرتنی، قریبه و عکرمه بن ابی جهل، عکرمه به یمن گریخت، همسرش ام حکیم دختر حارث بن هشام مسلمان شد و برای شوهرش از پیامبر ﷺ امان گرفت و پیامبر او را امان داد، ام حکیم به یمن به سراغ شوهرش آمد و او را به مکه و به حضور پیامبر ﷺ برگرداند و او هم مسلمان شد و اسلامی نیکو و پسندیده داشت. اما هند دختر عتبه (همسر ابوسفیان و مادر حضرت معاویه) مسلمان شد و هنگامیکه پیامبر ﷺ از زنان بیعت می‌گرفت، از جمله شرایط این بود که زنا و دزدی نکنند، هند گفت: مگر زن آزاده زنا و دزدی می‌کند؟ و چون پیامبر فرمود: «فرزندانتان را نباید بکشید». گفت: ما آنها را پرورش دادیم و در حالیکه کودک بودند به بزرگی رساندیم و تو در جنگ بدر آنها را کشتی، یا نظیر این حرف را زده بود. و به پیامبر شکایت کرد که همسرش ابوسفیان بخیل و ممسک است آن قدر خوراکی به او نمی‌دهد که برای خود و فرزندانش کافی باشد پیامبر فرمود: «با روش پسندیده آن مقدار از مال او را که کفایت خود و فرزندانت را بکند بردار».

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که پیغمبر خدا ﷺ بعد از اینکه هشت سال و نیم از هجرت شان بمدینه گذشت، در ماه رمضان با ده هزار نفر از مسلمانان بسوی مکه عزیمت نمودند، خودشان روزه داشته و دیگران هم روزه می‌گرفتند تا اینکه بمنطقه‌ی (کدید) رسیدند، و (کدید) آبی است ما بین عسفان و قدید. در اینجا روزه را خورده و دیگران هم خوردند.

و در حدیثی دیگر آمده که:

از عروه بن زبیر رضی الله عنه روایت است که گفت: در سال فتح مکه، هنگامیکه پیغمبر خدا ﷺ حرکت نموده و خبر برای قریش رسید، ابوسفیان بن حرب، و حکیم بن حزام، و بدیل بن ورقاء بیرون شده اخبار پیغمبر خدا ﷺ را جستجو می‌کردند، آنها آمده تا بمنطقه‌ی (مرالظهران) رسیدند، درینجا آتشی را دیدند مانند آتشی روز عرفه، ابوسفیان گفت: آیا مانند آتشی روز عرفه نیست؟ بدیل بن ورقاء گفت: شاید آتشی (قبیله) (بنی عمرو) است، ابوسفیان گفت: افراد آن قبیله کمتر ازین هستند، عده‌ای از نگهبانان پیغمبر خدا ﷺ آنها را دستگیر نموده و نزد پیغمبر خدا ﷺ آوردند، ابوسفیان درینجا مسلمان شد.

هنگام حرکت کردن، پیغمبر خدا ﷺ بعباس رضی الله عنه فرمودند که: «ابوسفیان را در تنگی گردنه کوه نگهدار تا مسلمانان را مشاهده نماید» عباس رضی الله عنه او را همانجا نگهداشت.

قبایل با پیغمبر خدا ﷺ از پیش روی ابوسفیان فوج فوج می‌گذشتند، هنگام مروریکی از آن گروه‌ها، ابوسفیان بعباس رضی الله عنه گفت: این کدام قبیله است؟ گفت: قبیله (غفار) است، گفت: مرا با غفار کاری نیست. بعد از آن قبیله‌ی جهینه گذشت، (ابوسفیان) همان سوال خود را تکرار نمود، سپس قبیله سعد بن هزیم

آمد (باز ابوسفیان) همان سئوالش را تکرار نمود، بعد از آن قبیله سلیم رسید، و او همان سئوال خود را تکرار نمود تا آنکه انصار از برابر ابوسفیان گذشتند و پرچمشان بدست سعد بن عبادہ رضی اللہ عنہ بود. سعد بن عبادہ برای ابوسفیان گفت: امروز روز خونریزی و معرکه فیصله کن است، امروز روزی است که کعبه فتح می گردد.

بعد از آن گروه دیگری آمده که خردترین گروه ها بود، و پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در بین آن گروه بودند، بیرق این گروه بدست زبیر بن عوام رضی اللہ عنہ بود، و چون پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در برابر ابوسفیان قرار گرفت، ابوسفیان گفت: ای رسول خدا مگر خبر نداری که سعد بن عبادہ چه گفته است؟ گفتند: «چه گفته است؟» گفت: چنین و چنان گفته است، فرمودند: امروز روزی است که خداوند کعبه را معظم ساخته و روزی است که کعبه پوشانده خواهد شد» و پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم امر نمودند که بیرق شان در حجون نصب گردد. و عباس برای زبیر رضی اللہ عنہ گفت: یا ابا عبدالله! پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بتو امر کردند که بیرق شان را در اینجا نصب نمائی. راوی می گوید: در این روز پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بخالد بن ولید رضی اللہ عنہ امر نمودند که از طرف پایین مکه داخل گردد و خود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم از راه کذا داخل شدند، از لشکریان خالد بن ولید رضی اللہ عنہ در این روز دو نفر بشهادت رسیدند. یکی خنیس بن خالد بن ربیعہ و دیگری کر بن جابر فہری رضی اللہ عنہما. از عبدالله بن مسعود رضی اللہ عنہ روایت است که گفت: روز فتح مکه هنگامیکہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بمکه داخل شدند، در اطراف خانه سیصد و شصت بت گذاشته شده بود، پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم با چوبی که در دست داشتند به پهلوی آن بتها زده و می گفتند (حق آمد و باطل از بین رفت)، حق آمد و باطل دیگر ظهور نکرده و باز نخواهد گشت)

وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ﴿٢﴾

و بینی که مردم در دین خدا فوج فوج داخل می شوند. (۲)

وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا

وَرَأَيْتَ: فعل ماضی - (ت) فاعل - النَّاسَ: مفعول به - يَدْخُلُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل -

أَفْوَاجًا: حال

ای پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بینی آن هنگام که نصرت و پیروزی الهی بر شما رسید و مکه فتح شد و دروازه های آن به روی تو گشوده گشت می بینی که مردمان دسته دسته در دین خدا که اسلام است داخل می شوند و از اطراف و اکناف به سوی حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم آمده بشرف اسلام مشرف شدند. در حدیث شریف آمده است که:

از عمرو بن سلمه رضی اللہ عنہ روایت است که آن هنگام که مکه فتح گردید، هر قومی در مسلمان شدن از دیگری سبقت می جستند و پدر من در مسلمان شدن قوم ما مبادرت جست، بعد از بازگشتن، پدرم گفت: بخداوند قسم است که از نزد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم آمده ام، و بما امر فرمودند که: فلان نماز را در فلان وقت و فلان نماز را در فلان وقت اداء نمائید.

فَسَيِّحُ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَأَسْتَغْفِرُهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ﴿٣﴾

پس به ستایش پروردگارت تسبیح گوی و از او آمرزش بخواه که او هر آینه توبه پذیر است. (۳)

فَسَيِّحُ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَأَسْتَغْفِرُهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا

فَسَيِّحُ: فعل امر - فاعل (انت) اوَأَسْتَغْفِرُهُ: فعل امر - فاعل (انت) - ه: مفعول به - ه: اسم ان.

(هو) اسم کان - تَوَّابًا: خبر کان، جمله خبر ان

پس خدای تعالی را به پاکی یادکن که آن «سبحان الله و بحمده» است از حضرت عایشه رضی الله نقل شده است که بعد از نزول این سوره ندیدم که پیغمبر ﷺ نماز بگزارد که در آن سبحانک اللهم و بحمدک اللهم اغفر لی نگفته باشد. در حدیث شریف آمده که:

از ابوهریره رضی الله روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «دو کلمه است که محبوب در نزد رحمان، سبک بر زبان و سنگین در میزان است. (سبحان الله و بحمده. سبحان الله العظيم).

و نیز ای پیغمبر ﷺ طلب آمرزش کن. و برای لغزشهای خود یعنی نوعی خشوع و خضوع از برای خدای تعالی است چونکه پیغمبر ﷺ گناهی نکرده است. و گفته اند برای گناهان امت خود طلب آمرزش کن یکی از دعاهای استغفار که حضرت رسول ﷺ آنرا می خواند «اللهم ربنا تقبل منا انک انت السميع العليم، و اغفر لنا و ارحمنا انک انت الغفور الرحيم، و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین».

و دیگر انابت و توبه بسوی خدای متعال است. بدرستی که خدای تعالی قبول کننده ی توبه از توبه کنندگان است. حضرت رسول در روز و شب چنین استغفار و توبه می نمودند.

از ابوهریره رضی الله روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «بخداوند قسم است که من در هر روزی بیش از هفتاد بار از خداوند طلب آمرزش نموده و بخداوند توبه می نمایم».

سوره المسد

سوره «مسد» مکی است و جمله بمکه فرو آمد و دارای پنج آیه است و به جهت آمدن «لهب» در اول سوره: «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ» «لهب» نامیده شده است و نام‌های دیگر این سوره «تبت» و «لهب» می‌باشد. در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. و در خبر است از ابی کعب از پیغامبر ﷺ: هر که این سوره بخواند امید می‌دارم که او را با ابولهب در دوزخ جمع نکنند. محدثان در بیان سبب نزول این سوره از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: چون این آیه نازل شد: (و انذر عشیرتک الاقربین) ای پیامبر عشیره و قبیله خود را بترسان پس حضرت رسول در کوه صفا فریاد برآورد و توجه شنوندگان را به شنیدن آن جلب کرد. و خطاب به آنان گفت: اگر بگویم به شما که بزودی سپاهی از سواران دشمن در کناره این کوه حمله می‌کنند و به سوی شما یورش می‌آورند آیا شما گفتارم را تصدیق می‌کنید؟ گفتند: آری، رسول خدا گفت: پس شما را آگاه می‌سازم که عذاب شدیدی از پیشرو دارید. در این اثنا ابولهب گفت: هلاک باد بر تو که ما را برای این کار جمع کرده‌ای؟! پس روی برتافت و رفت. این آیه در حق وی نازل شد.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می‌برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ①

هلاک باد دو دست ابی لهب و هلاک شد. (۱)

تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ

تَبَّتْ : فعل ماضی - يَدَا : فاعل - تَبَّ : فعل ماضی - (هو) فاعل

در این آیه شریفه صنعت کنایه^۱ که بر سر انجام کاری باشد آمده است یعنی جایگاه و سرانجام ابن لهب جهنم است. می‌گوید، هلاک و نابود باد هر دو دست ابولهب که خواست بر رسول خدا ﷺ یعنی بر علیه حبیب من نفرین کند که گفت: هلاک باد محمد ﷺ پس دو دست خود او نابود باشد و نابود هم شد. منظور از دو دست ذات وجود اوست. ذکر جزء اراده‌ی کل است، ابولهب عموی پیغمبر بود و

^۱ - کنایه: سخن سر بسته. هر گاه کلمه و کلام علاوه بر معنی حقیقی و ظاهری خود، معنی مقصود دیگری را نیز به همراه داشته باشد این معنی مقصود را معنی کنایی کلمه و کلام می‌نامند. در این آیه کریمه نیز «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ» دو دست ابی لهب هلاک باد. معنی ظاهری دو دست است اما کل ظاهری وجود ابولهب را در بر می‌گیرد. مثال فارسی: دامن کشان می‌روی امروز به سوی قبر. معنی ظاهری دامن را بر روی زمین کشیده می‌روی و معنای حقیقی آن آماده مرگ می‌شوی.

سرسخت ترین دشمنان آنحضرت بود. پیوسته او و همسرش بر علیه پیغمبر و بر علیه اسلام و نیز بر ایذا و رنجاندن اصحاب پیغمبر برنامه ریزی می کرد و چنان هم شد زیرا ابولهب دنیا و آخرت را باخت. در این آیه کریمه بر عکس دعاء، نفرین که یکی از اقسام انشاء است وجود دارد. در بوستان شیخ اجل سعدی آمده است که:

گل آلوده بی راه مسجد گرفت	زبخت نگون بود اندر شگفت
یکی زجر کردش به «تبت یداک»	مرو دامن آلوده بر جای پاک
مرا رقتی در دل آمد براین،	که پاکست و خرم بهشت برین
در آن جای، پاکان امیدوار	گل آلوده معصیت را چه کار!

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ روزی بالای کوه صفا برآمده و صدا کردند: ای مردم! قوم قریش در نزدشان جمع شده و گفتند: چه می خواهی؟ فرمودند: «آیا اگر بشما بگویم که دشمن فردا صبح و یا فردا شام بر شما حمله خواهد کرد، سخن مرا باور می کنید؟ گفتند: بلی باور می کنیم، فرمودند: من شما را پیش از آنکه عذاب شدیدی (که بر شما نازل شود) بیم می دهم، ابولهب گفت خاک بر سرت! مگر ما را برای همین سخن جمع کرده بودی؟ و خداوند متعال این آیه کریمه را نازل فرمود: (تبت یدا ابی لهب) یعنی: (دستهای ابولهب شل شود).

مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ، وَمَا كَسَبَ ﴿۲﴾

هیچ دفع نکرد از سر ابولهب مال او و آنچه کسب کرده بود. (۲)

مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ، وَمَا كَسَبَ

أَغْنَىٰ: فعل ماضی - مَالُهُ: فاعل

یعنی آن مالی را که ابولهب جمع آوری کرده بود و آن جاه و مقامی که در میان مشرکان قریش بدست آورده بود در دفع فرمان خداوند بر نزول هلاکت و نابودی و عذاب بر وی هیچ سودی نبخشید و او را از عذاب الهی نجات نداد.

سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ ﴿۳﴾

بزودی وارد آتشی شعله ور شود. (۳)

سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ

سَيَصْلَىٰ: فعل مستقبل - (هو) فاعل - نَارًا: مفعول به - ذَاتَ: نعت

زود باشد که در آتشی فروزان و سوزنده در آید که آن آتش دوزخ است.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از نعمان بن بشیر رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «آسان ترین عذاب اهل دوزخ عذاب کسی است که در کف پایش دو پارچه آتش گذاشته می شود، که از اثر آن آتش مغز سرش مانند دیگ می جوشد».

وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ ﴿٤﴾

و زنش که بارکش هیزم است. (۴)

وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ

فعل و فاعل محذوف - حَمَّالَةَ: مفعول به

و زن ابولهب که ام جمیل بنت حرب خواهر ابوسیان باشد نیز با او در آتش جهنم داخل خواهد شد و در آن آتش سوزان و گرم خواهد سوخت بجهت کفرشان و شرکشان و تکذیب و ایذا و اذیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان در آن آتش می سوزند و زنش هیزم کش آن آتش است چونکه او در ایذا و آزار مسلمانان شوهرش را ترغیب می کرد.

در بوستان شیخ سعدی آمده است که:

سخن چین کند تازه جنگ قدیم	به خشم آورد نیک مرد سلیم
از آن همنشین تا توانی، گریز،	که مرفتنه خفته را گفت: خیز
سیه چال و مرد اندر و بسته پای،	به از فتنه از جای بردن به جای
میان دو کس جنگ چون آتش است	سخن چین بدبخت هیزم کش است

مولانا گفت:

دید آن بند که احمد را رسد	بر گلوئی بسته حبیل من مسد
دید بر پشت عیال بولهب	تنگ هیزم گفت حماله خطب

در حق بدی سخن چین در حدیث شریف آمده: از حذیفه رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «سخن چین به جنت داخل نمی شود».

فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ ﴿٥﴾

در گردنش طنابی از لیف خرماست. (۵)

فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ

فِي جِيدِهَا: جار و مجرور خبر مقدم - حَبْلٌ: مبتدا موخر

در گردن او طنابی از لیف خرما که هیزم بدان بسته اند مراد زنجیره های آهنی است که در روز قیامت در گردن وی بسته به دوزخ کشند. ایشان بر روی خود بسوی دوزخ کشیده می شوند. چنانچه در حدیث شریف آمده که: از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که: شخصی از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله پرسید: کافر در روز قیامت چگونه بر رویش حشر می شود؟ فرمودند: «مگر آن ذاتیکه قادر بوده است که او را در دنیا بر دو پایش روان سازد، قادر نیست که در روز قیامت او را به رویش روان سازد؟»

سوره الاخلاص

سوره «خلاص» مکی است و دارای چهار آیه است این سوره علاوه بر «اخلاص» نامهای دیگری نیز دارد مانند: توحید و ... که چون درباره توحید خالص خدای تعالی سخن می گوید و او را از شرک مبرا می دارد «اخلاص» نامیده شده است. در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. و در فضیلت تلاوت این سوره آمده که «هر که سوره «قل هو الله احد» بخواند چنانست که یک سوم قرآن را خوانده. یعنی ثلث علوم قرآن است بر طریق اجمال. از این جهت گفت: «هر که این سوره بخواند ثواب وی چندان است که ثلث قرآن بخواند.»

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

بگو: او خدای یگانه است. (۱)

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

قُلْ: فعل امر - (انت) فاعل - هُوَ: مبتدا شأن - لفظُ اللَّهِ: مبتدا - أَحَدٌ: خبر ثانی، جمله خبر هو ای محمد ﷺ به ایشان بگو. اوست خدای یکتا و یگانه. او یکتا در ذات و صفات و بی همتاست و در تکوین کاینات به وزیر و مشیر و معاونت محتاج نگشت. در فضیلت قل هو الله احد. در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابوسعید خدری روایت است که: شخصی از دیگری شنید که (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) را مکرراً تلاوت می نماید، چون صبح شد نزد پیغمبر خدا ﷺ آمده و در حالیکه این سوره در نظرش کم اهمیت می نمود، موضوع را برایشان گفت. پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «قسم بذاتیکه جانم در دست اوست که این سوره برابر یک سوم قرآن است.»

و از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ برای صحابه رضی الله عنهم فرمودند: «آیا کسی از شما هست که بتواند یک سوم قرآن را در یک شب بخواند؟ این چیز بر آنها مشکل تمام شده و گفتند: یا رسول الله! کسی چنین کاری می تواند بکند؟ فرمودند: «(اللَّهُ الصَّكْمُ) یک سوم قرآن است.»

از عایشه رضی الله عنه روایت است که پیغمبر خدا ﷺ هر شب که به بستر خواب خود می رفتند، کف دستهای خود را با هم جمع کرده و در آنها سوره (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ)، و (قُلْ اعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ)، و (قُلْ اعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ) را خوانده و دستهای خود را به سر و به قسمت پیش روی بدن خود، و بعد از آن بتمام جان خود مسح می کردند، و این عمل را سه بار تکرار می کردند.

اللَّهُ الصَّمَدُ ﴿۲﴾

خدا بی نیاز است. (۲)

اللَّهُ الصَّمَدُ

لفظ الله: مبتدا- الصَّمَدُ: خبر

او خداوندی بالامقام و برآورنده حاجات نیازمندان است بلکه خود او ذاتی است بی نیاز.

از همگان بی نیاز و بر همه مشفق بر همه عالم نهان و بر همه پیدا

عظیمی است که در عظمت خود به کمال رسیده، حلیمی است که در حلم و بردباری خود به کمال رسیده، غنیی است که در غنای خود بکمال رسیده است، عالمی است که در علم خود به کمال رسیده.

لَمْ يَكِدْ وَلَمْ يُولَدْ ﴿۳﴾

کسی را نزاده و زاده نشده است. (۳)

لَمْ يَكِدْ وَلَمْ يُولَدْ

لَمْ يَكِدْ: مضارع مجزوم- (هو) فاعل- وَلَمْ يُولَدْ: مضارع مجزوم مجهول- (هو) نایب فاعل
کسی را نزاده و زاده نشده است، یعنی: نه از او فرزندی پدید آمده و نه او خود از کسی زاده شده است.
و در تفسیر آورده اند لم یلد رد یهود است که گفتند عزیر پسر اوست و لم یولد رد نصاری است که گویند عیسی فرزند خداست. (نعوذ بالله) کاشفی گفت: رد مجوس و مشرکان عرب است و گفته اند هر آیت ازین سوره تفسیر آیت پیش است چون گویند «مَنْ هُوَ» تو گویی «أَحَدٌ» چون گویند احد کیست تو گویی صمد چون گویند صمد کیست تو گویی الذی لم یلد ولم یولد چون گویند لَمْ يَكِدْ وَلَمْ يُولَدْ کیست؟ تو گویی وَلَمْ يَكُنْ لَهُ، كُفُّوا أَعْدَاءَ

وَلَمْ يَكُنْ لَهُ، كُفُّوا أَعْدَاءَ ﴿۴﴾

و هیچ کس او را همتا نیست. (۴)

وَلَمْ يَكُنْ لَهُ، كُفُّوا أَعْدَاءَ

لَهُ: جار و مجرور- كُفُّوا: خبر کان- أَحَدٌ: اسم کان

^۱ - او چه کسی است

و هیچکس او را همتایی نیست یعنی هیچکس با او همانند، مساوی و همتا نیست و از علی بن ابی طالب روایت است که گفت: «هر کسی» **قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ** «را بعد از نماز صبح یازده مرتبه بخواند گناه روز بر او ملحق نمی شود اگر چه شیطان تلاش کند».

پس بنابراین. خدای یگانه و خالق زمین و زمان اوست. نه شبیهی در ذات دارد و نه همانندی در صفات، و نه مثلی در افعال. از هر جهت او خدای بی همتا و بی نظیر است.

پس ای محمد ﷺ اگر کافران به من همتا و همسری قائل شوند به ایشان جواب بده. **«وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»**.

مولانا گفت:

باز باش ای باب رحمت تا ابد بارگاه ماله کفواً احد

سوره الفلق

سوره «فلق» مکی است و دارای پنج آیه است و قومی گفتند «مدنی» است. این سوره را بدانجهت «فلق» نامیدند که با فرموده حق تعالی: (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ) آغاز شده است و در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. در فضیلت تلاوت این سوره از عایشه رضی الله عنها روایت کرده اند که فرمود: «چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله از بیماری ناراحت می شد. معوذتین را (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ... و قل اعوذ برب الناس ...) را می خواندند و بر سمت چپ سینه خود می دمیدند و این کار را سه بار تکرار می کردند و اگر درد ایشان بیشتر می شد من برای ایشان معوذتین را می خواندم. در سبب نزول معوذتین. آورده اند که غلامی از یهود بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله مشغول بود. لبیدبن اعصم یهودی از موهایی را که در وقت شانه زدن از سر آنحضرت فرو ریخته بود و نیز دندانهای شانه ایشان را از او گرفت و نخی را که در آن یازده گره زده شده بود و گره ها را با سوزن محکم کرده بود در غلاف خرما قرار داد و در آن دمید. در این هنگام که دو سوره معوذتین بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرو آمد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله شروع بخواندن آن کرد و چنان بود که هر آیه ای را می خواندند یک گره از گره های دمیده شده باز می شد تا گره ها به آخر باز شد و در این لحظه حضرت جبرئیل علیه السلام نیز به آنحضرت دعاء کردند و این عبارت از عایشه رضی الله عنها در بخاری و مسلم روایت شده است.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ﴿۱﴾

بگو به پروردگار صبح (فلق) پناه می برم. (۱)

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ

قُلْ : فعل امر - (انت) فاعل - أَعُوذُ : فعل مضارع - (انا) فاعل - الْفَلَقِ : مضاف الیه، به معنی چیزی که شکافته شود، درینجا به معنی سپیده دم، صبح است.

بگو به آفریدگار صبح پناه می گیرم از هر تاریکیها و سحرها و دم زدن ها درینجا - باز شدن دم ها و سحرها به باز شدن سپیده دم که تاریکیها و ظلمت ها را از بین می برد تشبیه شده است. که ذات پاک او بر دور کردن

تاریکی ها از صفحه شب بوسیله دمیدن صبح تواناست پس همچنین قطعاً بر زدودن و دور کردن هر ترس و دم زده شده ای نیز توانا خواهد بود اگر به او پناه ببرند و از آسیب و گزند دشمنان محفوظ خواهد ساخت و هراس و بلا را از او دور خواهد کرد.

مولانا گفت:

چون در افکندت در این آسود رود دمدم می خوان و میدم قل اعوذ
تارهی زین جادویی و این قلق استعاذت خواه از ربّ الفلق

چنانچه در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابی بن کعب رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در مورد (معوذتین) یعنی: سوره ناس و فلق پرسیدم، فرمودند: «چیزی برایم گفته شد و من گفتم» و ما هم آن چیزی را می گوئیم که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله گفته اند.

مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ ﴿۲﴾

از شر آنچه آفریده (به خدا پناه می برم). (۲)

مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ

خَلَقَ: فعل ماضی - (هو) فاعل

بگو: از بدی آنچه آفریده است یعنی از شر تمام مخلوقات وی از انس و جن و سیاح و بهائم و ... به خدای سپیده دم پناه می برم.

وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ ﴿۳﴾

و از شر شب تاریک زمانیکه تاریک شود. (۳)

وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ

وَقَبَ: فعل ماضی - (هو) فاعل

و از شر شب تاریک چون تاریکی و ظلمت آن درآید و تاریکی همه جا را فراگیرد به آفریدگار سپیده دم پناه می برم.

وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ ﴿۴﴾

و از شر زنان سحر کننده که در گره ها دم زنند. (۴)

وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ

و از شر زنان سحر کننده که کلمات سحر می گویند و در گره ها می دمند و آنان دختران لبید بن اعصم یهودی اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله را با دمیدن (نفث) جادو کرده بود. به خدای سپیده دم پناه می برم.

جهان آفرین بر تو رحمت کناد دگر هر چه گویم فسون است و باد
همنیت بس از کردگار مجید، که توفیق خیرت بود بر مزید

وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ ﴿۵﴾

و از شر حسود کننده و قتیکه حسودی می کند (به تو پناه می برم). (۵)

وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ

و نیز از شر و بدی حاسدان آن هنگام که حسودی خود را ظاهر کند و به مقتضای آن عمل نماید هر چند ضرر آن حسودی متوجه خود اوست از شر او به خداوند سپیده دم پناه می برم. بدخوی در دست دشمنی گرفتارست که هر کجا رود از چنگ عقوبت او خلاص نیابد.

اگر از دست بلا بر فلک رود بدخوی ز دست بد خویش در بلا باشد

شیخ اجل سعدی در گلستان در باب حسود چنین آورده است:

حسود از نعمت حق بخیل است و بنده‌ی بی گناه را دشمن می دارد.

مردکی خشک مغز را دیدم رفته در پوستین صاحب جاه
گفتم: ای خواجه، گر تو بدبختی مردم نیک بخت را چه گناه؟
در ادامه می گوید:

الا تانخواهی بلا بر حسود که آن بخت برگشته خود در بلاست
چه حاجت که با او کنی دشمنی؟ که او را چنین دشمنی در قفاست

در باب نهی از حسادت و مقاطعه یکدیگر در حدیث شریف آمده که:

از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «از یکدیگر قطع رابطه نکنید و به یکدیگر حسادت نورزید، با یکدیگر مقاطعه نکرده و بندگان خدا بوده و با هم برادر باشید، برای مسلمان روا نیست که با برادرش بیشتر از سه روز مقاطعه نماید».

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «از بدگمانی خودداری ننمائید، زیرا بدگمانی دروغ ترین سخن هاست، از عیوب مردم جستجو ننمائید، جاسوسی یکدیگر را نکنید، با یکدیگر حسادت نورزید، با یکدیگر کینه توزی نداشته باشید. از رفت و آمد با یکدیگر مقاطعه ننمائید. و بندگان خدا بوده و با هم برادر باشید».

و از ابو ایوب انصاری رضی الله عنه روایت است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«روانست که کسی با برادرش بیش از سه روز مقاطعه نماید، بلکه باید با یکدیگر ملاقات نمایند، این بطرف آن رفته و آن بطرف این بیاید، و بهترین شان کسی است که اول سلام می دهد».

سوره الناس

سوره «ناس» مکی است و دارای شش آیه است. قومی گفتند: مدنی است که چون کلمه ناس در این سوره پنج بار تکرار شده و نیز الناس در آغاز و افتتاح سوره آمده آنرا «ناس» نامیده اند. در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. در فضیلت تلاوت این سوره آورده اند که آن هنگام که پیغمبر ﷺ شدیداً بیمار شده بود. جبرئیل ﷺ و میکائیل بر آن حضرت دعا می خواندند یعنی جبرئیل ﷺ سوره «فلق و میکائیل ﷺ سوره الناس» را تلاوت می کردند.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

﴿۱﴾ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ

بگو به پروردگار مردمان پناه می برم. (۱)

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ

قُلْ: فعل امر - (انت) فاعل - أَعُوذُ: فعل مضارع - (انا) فاعل

بگو به پروردگار مردمان پناه می برم. یعنی به پروردگاری که سامان دهنده و به صلاح آرنده و روزی دهنده مردمان و دارنده و پرورندهی انسانهاست پناه می برم.

﴿۲﴾ مَلِكِ النَّاسِ

پادشاه مردمان. (۲)

مَلِكِ النَّاسِ

مَلِكِ: بدل

و نیز به پادشاه مردمان که ازلی و ابدی است و صاحب روز جزاست. فرمانروای مطلق و حاکم مطلق جهان و جهانیان و روزی دهنده مردمان یعنی پادشاه کاردان و کارساز است پناه می برم.

﴿۳﴾ إِلَهِ النَّاسِ

خدای مردمان. (۳)

إِلَهِ النَّاسِ

به معبود آدمیان یعنی خالق مردمان و به خدای رهنمای دلگشای پناه می برم. معبودی که پرستش و عبادت خاص اوست و کسی در آن انباز و شریک نیست.

مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ ﴿۴﴾

و از شر وسوسه گر خناس (باز پس رونده). (۴)

مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ

و نیز از شر وسوسه گر شیطان خناس است یعنی بسیار باز پس رونده به خدا پناه می برم. آن شیطان وقتی باز پس می رود و مخفی می شود که ذکر خداوند در میان باشد و اگر ذکر خداوند در میان نباشد شیطان برای انسان هجوم می آورد وسوسه در دل او القاء می کند. در کیمیای سعادت امام محمد غزالی آمده که:

و این صفات که در باطن تو جمع کرده اند، بعضی صفات ستوران و بعضی صفات ددگان، و بعضی صفات دیوان و بعضی صفات فرشتگان است، تو از این جمله کدامی؟ و کدامست که آن حقیقت گوهر تست، و دیگران غریب و عاریت اند، که چون این ندانی سعادت خود طلب نتوانی کرد، اگر تو فرشته گوهری در اصل خویش، جهد آن کن تا حضرت الهیت را بشناسی، و خود را به مشاهده آن جمال راه دهی و خویشتن را از دست شهوت و غضب خلاص دهی، و طلب آن کن تا بدانی که این صفات بهایم و سیاع را در تو از برای چه آفریده اند؟ ایشان را برای آن آفریده اند تا ترا اسیر کنند، و به خدمت خویش برند و شب و روز سخره گیرند؟ یا برای آنکه تا تو ایشان را اسیر کنی، و در سفری که ترا فرایش نهاده اند ایشان را مسخره گیری، و از یکی مرکب خویش سازی. و از دیگری سلاح خویش سازی و این روزی چند که در این منزلگاه باشی آنان را به کار داری، تا تخم سعادت خویش به معاونت ایشان صید کنی، و چون تخم سعادت به دست آوردی ایشان را در زیر پای آوری، و روی به قرارگاه سعادت خویش آوری آن قرارگاهی که عبارت خواص از آن حضرت الهیت است؛ و عبارت عوام از آن بهشت است. پس جمله این معانی ترا دانستی است، تا از خود چیزی اندک شناخته باشی؛ و هر که این نداند، نصیب وی از راه دین قشور بود، و از حقیقت و لب دین محجوب بود.

الَّذِي يُوسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ ﴿۵﴾

باز پس رونده آن کس که در سینه های مردم وسوسه می افکند. (۵)

الَّذِي يُوسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ

الَّذِي : نعت - يُوسْوِسُ : فعل مضارع - (هو) فاعل

باز پس رونده آن شیطان است که با فرا خواندن انسان به فرمانبرداری از آن وسوسه ها که مخفیانه در قلب انسان القاء می کند در فکر اغفال و اغواء انسانهاست. در گلستان شیخ سعدی آمده:

شیطان با مخلصان بر نمی آید و سلطان با مفسدان.

مِنْ الْجِنَّةِ وَالنَّكَاسِ ﴿٦﴾

چه از جن و چه از انس. (۶)

مِنْ الْجِنَّةِ وَالنَّكَاسِ

از جنیان و آدمیان یعنی از شیاطین انس و جن به خدا پناه می برم در لباب آورده که در این سوره در پنج جا «الناس» آورده که معنای آن مکرر نیست. الناس اول اطفال اند و معنی ربوبیت دال است بر آن- و به ثانی جوانان و لفظ ملک که بقهر و سیاست دلیل باشد مشیر است بر آن- و به ثالث پیران و اسم آلت که مبنی است از طاعت و عبادت مناسب بر آن و به رابع صالحان که وسواس مولع است با غوای ایشان و بخامس مفسدان و عطف آن بر معوذمنه دلالت می کند بر آن.

در مرصاد العباد نجم الدین رازی در حق وسوسه کردن ابلیس آمده است. ابلیس چون خایب و خاسر از درون قلب آدم بیرون آمد با ملائکه گفت: «هیچ باکی نیست! این شخص زیان آور است. او را به غذا حاجت بود، و صاحب شهوت باشد چون دیگر حیوانات. زود بر او مالک توان شد».

«اللهم ربنا تقبل منا انک انت السميع العليم، واغفر لنا و ارحمنا انک انت الغفور الرحیم و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین».

دکتر آنه طواق آخوند گلشاهی بن طواق گلدی کر بن نفس گلدی.

شروع تفسیر: اول ماه ذیقعد سال ۱۴۲۰ هجری قمری مطابق هیجدهم بهمن ماه سال ۱۳۷۸ هجری شمسی.

ختم تفسیر: بست و سوم ماه ربیع الاول سال ۱۴۲۷ هجری قمری مطابق با دوم اردیبهشت ماه سال ۱۳۸۵ هجری شمسی

مؤخره



غزل در ختم تفسیر قرآن

ختم تفسیرم رسیده غم اشارت می کند	اشک چشمم در وداعش خون طهارت می کند
آن خدا را شکر گویم در زمستان و بهار	در قیامت اهل جنت این تجارت می کند
قدر دنیا من ندانم با نگاه آیه ها	آنچنان روزی که پیغمبر بشارت می کند
فکر و ذکرم روز و شبها در خیال آمد تو را	این کتابه در کتابت نک بصارت می کند
من که محتاجم دعا را هر که خواند این کتاب	خوب دانم معصیت را آن کفارت می کند
یا رب از تفسیر قرآن دور نبود بنده ات	انبیاء را با کلامت دل زیارت می کند
طول عمری گر بماند جان بدینا آنه را	باز احکام کتابت را عبارت می کند

منابع

- ۱- حقی، شیخ السماعیل تفسیر روح البیان
- ۲- رازی، اما فخر، تفسیر کبیر
- ۳- سمرقندی، نصر بن محمد بن احمد ابواللیث، تفسیر سمرقندی
- ۴- میبدی، ابوالفضل رشیدالدین، کشف الاسرار و عده الابرار
- ۵- بیضاوی، عبدالله بن عمر، تفسیر بیضاوی
- ۶- زمخشری، جارالله، الکشاف فی تفسیر القرآن
- ۷- الدسی بغدادی، علامه ابی الفضل شهاب الدین السید محمود، روح المعانی
- ۸- طنطاوی، تفسیر جواهر القرآن
- ۹- کاشفی، ملاحسین، تفسیر حسینی
- ۱۰- سیوطی، جلال الدین و جلال الدین محلی، تفسیر جلالین
- ۱۱- خرم دل، مصطفی، تفسیر نور
- ۱۲- سبری، محمد بن جریر، ترجمه ی تفسیر کبیر معروف به تفسیر طبری
- ۱۳- زحیلی، دکتر وهبه، تفسیر المنیر
- ۱۴- مخلص، عبدالرئوف، انوار القرآن، عبدالرئوف مخلص
- ۱۵- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر قرشی، تفسیر القرآن العظیم
- ۱۶- مراغی، احمد مصطفی، تفسیر المراغی
- ۱۷- عثمانی دیوبندی، حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی، ترجمه مولانا محمد یوسف حسین پور
- ۱۸- طنطاوی، محمد سید، معجم اعراب الالفاظ القرآن الکریم
- ۱۹- نویری، شهاب الدین احمد، نہایہ الارب فی فنون الادب، ترجمه دکتر محمود میرزوی دامغانی
- ۲۰- بخاری، ابو عبد الله محمد بن اسماعیل، الجامع الصحیح، ترجمه دکتر فیروز
- ۲۱- رازی، نجم الدین، مرصاد العباد
- ۲۲- پاینده، ابوالقاسم، ترجمه قرآن مجید
- ۲۳- الہی قمشہ ای، محی الدین محمدی، ترجمه قرآن کریم
- ۲۴- ترجمه و تفسیر قرآن مجید (معروف به تفسیر کابلی)
- ۲۵- قرطبی، الجامع الاحکام قرآن

- ۲۶- تخت زانی، سعدالدین مسعود بن عمر ، مختصر المعانی
- ۲۷- هاشمی، احمد، جواهر البلاغه فی المعانی و البیان و البدیع
- ۲۸- ابن عابدین، رد المختار علی الدر المختار
- ۲۹- منابع دیگر، مثل کتب ادبی و بزرگان علم و ادب همچون مولانا، حافظ، سعدی، سنائی، خواجه عبدالله انصاری، نظامی گنجوی، نجم الدین رازی، امام محمد غزالی، مختومقلی فراغی و ...

فہرست

نام سورہ	صفحہ
۶۴- سورۃ تغابن	۱
۶۵- سورۃ طلاق	۱۵
۶۶- سورۃ تحریم	۲۹
۶۷- سورۃ ملک	۴۴
۶۸- سورۃ قلم	۶۱
۶۹- سورۃ الحاقہ	۷۹
۷۰- سورۃ معارج	۹۷
۷۱- سورۃ نوح	۱۱۲
۷۲- سورۃ جن	۱۲۴
۷۳- سورۃ مزمل	۱۳۷
۷۴- سورۃ مدثر	۱۵۲
۷۵- سورۃ قیامت	۱۷۰
۷۶- سورۃ انسان	۱۸۵
۷۷- سورۃ مرسلات	۲۰۱
۷۸- سورۃ نبأ	۲۱۵
۷۹- سورۃ نازعات	۲۲۸
۸۰- سورۃ عبس	۲۴۵
۸۱- سورۃ تکویر	۲۵۸
۸۲- سورۃ انفطار	۲۶۷
۸۳- سورۃ مطففین	۲۷۴
۸۴- سورۃ انشقاق	۲۸۵
۸۵- سورۃ بروج	۲۹۳

٣٠٢	-----	٨٦- سورة طارق
٣٠٨	-----	٨٧- سورة اعلی
٣١٦	-----	٨٨- سورة غاشیه
٣٢٤	-----	٨٩- سورة فجر
٣٣٦	-----	٩٠- سورة بلد
٣٤٤	-----	٩١- سورة شمس
٣٥٠	-----	٩٢- سورة لیل
٣٥٨	-----	٩٣- سورة ضحی
٣٦٦	-----	٩٤- سورة انشراح
٣٧١	-----	٩٥- سورة تین
٣٧٦	-----	٩٦- سورة علق
٣٨٤	-----	٩٧- سورة قدر
٣٨٩	-----	٩٨- سورة بینہ
٣٩٥	-----	٩٩- سورة زلزلہ
٣٩٩	-----	١٠٠- سورة عادیات
٤٠٤	-----	١٠١- سورة قارعه
٤٠٨	-----	١٠٢- سورة تکاثر
٤١٣	-----	١٠٣- سورة عصر
٤١٥	-----	١٠٤- سورة همزہ
٤١٩	-----	١٠٥- سورة فیل
٤٢٤	-----	١٠٦- سورة قریش
٤٢٦	-----	١٠٧- سورة ماعون
٤٣٠	-----	١٠٨- سورة کوثر

- ٤٣٣ ----- ١٠٩- سورة كافرون
- ٤٣٦ ----- ١١٠- سورة نصر
- ٤٤٢ ----- ١١- سورة لهب (مسد)
- ٤٤٥ ----- ١١٢- سورة اخلاص
- ٤٤٨ ----- ١١٣- سورة فلق
- ٤٥١ ----- ١١٤- سورة ناس